۶

ترجمه

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

اثر محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 6

کتاب عدل و معاد - 2

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 6

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

شابک:

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه باب ها از جلد قبل}

باب نوزدهم: عفو و آمرزش و وسعت رحمت الهی و نعمتهای او بر بندگان،.. 7

باب بیستم: توبه و انواع و شرایط آن..... 24

باب بیست و یکم: نفی بیهودگی و آنچه موجب نقص است، مانند استهزاء و تمسخر و مکر و نیرنگ از خداوند و تفسیر آیه های مربوطه..... 79

باب بیست و دوم: کیفر کافران و ستمکاران در دنیا..... 84

باب بیست و سوم: علل شرائع و احکام: فصل اول، علت هایی که فضل بن شاذان نقل می کند.... 90

فصل دوم: آنچه در این خصوص به نقل از ابن سنان روایت شده است..... 139

فصل سوم: در باب علت های نادر و مسائل متفرقه آن..... 160

باب های مرگ

باب اول: حکمت مرگ و حقیقت آن، و آنچه لازم است بیان شود.... 170

باب دوم: نشانه های پیری، و این که سال های بین شصت تا هفتاد از عمر انسان محل جولان مرگ و میرهاست . تفسیر أرذل العمر..... 173

باب سوم: طاعون و فرار از آن..... 177

باب چهارم: دوست داشتن لقای الهی و نکوهش فرار از مرگ..... 183

باب پنجم: ملک الموت و احوال و یاران و کیفیت گرفتن جان توسط او..... 202

باب ششم: مستی های مرگ، و حالت مومن و کافر در هنگام جان دادن..... 210

باب هفتم: آنچه که مومن و کافر در هنگام مرگ می بیند، حضور ائمه علیهم السلام در هنگام جان دادن و در هنگام دفن و عرض اعمال انسان بر ایشان صلوات الله علیهم..... 247

باب هشتم: احوال برزخ و قبر و عذاب و سوال و آنچه مربوط به آن است.....71

باب نُهم: درباره بهشت و جهنم دنیا که ملحق به باب نخست است..... 373

باب دَهم: پاداش انسان پس از مرگ..... 388

باب های معاد و توابع و امور مربوط به آن

باب اول: اشراط الساعه، و قصه یأجوج....

باب دوم: دمیدن در صور و نابودی دنیا و اینکه هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید..... 416

ص: 6

{ادامه باب ها از جلد قبل}

باب نوزدهم: عفو و آمرزش و وسعت رحمت الهی و نعمتهای او بر بندگان

آیات:

- فَلَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ (1)

{و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلما از زیانکاران بودید}

- إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (2)

{زیرا خدا آمرزنده و مهربان است}

- وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ(3)

{و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است}

- وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (4)

{خدا آمرزنده و مهربان است}

- وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (5)

{و خدا به فرمان خود، [شما را] به سوی بهشت و آمرزش می خواند، و آیات خود را برای مردم روشن می گرداند، باشد که متذکّر شوند}

- وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (6)

ص: 7

1- . بقره / 64
2- . بقره / 173
3- . بقره / 207
4- . بقره / 218
5- . بقره / 221
6- . بقره / 225

{خدا آمرزنده و مهربان است }

- فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(1)

{زيرا خدا آمرزنده و مهربان است }

- وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (2)

{و بدانيد كه خداوند آمرزنده و بردبار است. }

- وَ لكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعالَمِينَ(3)

{خداوند نسبت به جهانيان تفضّل دارد }

- وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ (4)

{خدا به بندگان [خود] مهربان است }

- قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (5)

{بگو: « [اين] تفضل به دست خداست؛ آن را به هر كس كه بخواهد مى دهد، و خداوند، گشايشگر داناست. رحمت خود را به هر كس كه بخواهد مخصوص مى گرداند، و خداوند داراى بخشش بزرگ است }

- وَ لِلَّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (6)

{و آنچه در آسمآن ها و آنچه در زمين است از آنِ خداست. هر كه را بخواهد مى آمرزد، و هر كه را بخواهد عذاب مى كند، و خداوند، آمرزنده مهربان است }

- وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ(7)

1- . بقره / 226

2- . بقره / 235
3- . بقره / 251
4- . آل عمران / 30
5- . آل عمران / 73 - 74
6- . آل عمران / 129
7- . آل عمران / 152

{و خدا نسبت به مؤمنان، با تفضل است }

- وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (1)

{زيرا خدا آمرزگار بردبار است }

- وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (2)

{و خداوند داراى بخششى عظيم است }

- إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً(3)

{كه خداوند آمرزنده مهربان است }

و فرمود: وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (4)

{و خداوند آمرزنده مهربان است }

- وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ (5)

{خدا مى خواهد تا بر شما ببخشايد }

- يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ (6)

{خدا مى خواهد تا بارتان را سَبُک گرداند }

- إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً(7)

{زيرا خدا همواره با شما مهربان است }

- إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا غَفُوراً(8)

{كه خدا بخشنده و آمرزنده است }

1- آل عمران / 155

2- . آل عمران / 174
3- . نساء / 23
4- . نساء / 25
5- . نساء / 27
6- . نساء / 28
7- . نساء / 29
8- . نساء / 43

- إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ(1)

{مسلّماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید }

- لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً(2) {قطعاً خدا را توبه پذیرِ مهربان می یافتند }

- فَأُولئِکَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً(3)

{پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است }

- فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (4)

{بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است. }

- يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ(5)

{هر که را بخواهد می آمرزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند }

- فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (6)

{پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است }

- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى کُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ(7)

{مگر ندانسته ای که فرمانروایی آسمآن ها و زمین از آنِ خداست. هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می بخشد، و خدا بر هر چیزی تواناست؟ }

- فَقُلْ رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَهٍ واسِعَهٍ(8)

ص: 10

1- . نساء / 48
2- . نساء / 64

3- . نساء / 99
4- . مائده / 3
5- . مائده / 18
6- . مائده / 34
7- . مائده / 40
8- . أنعام / 147

{بگو: «پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است}

- قالَ عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ (1)

{فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم، و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است؛ و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند}

- قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ (2)

{به کسانی که کفر ورزیده اند، بگو: «اگر بازایستند، آنچه گذشته است برایشان آمرزیده می شود}

- اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّهً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ (3)

{چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است، حتّی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.}

- وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (4)

{و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است.}

- وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (5)

1- . أعراف / 156
2- . أنفال / 38

3- . توبه / 80
4- . توبه / 102
5- . توبه / 106

{و عدّه ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آن ها را می پذیرد، و خدا دانای سنجیده کار است}

- ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کانُوا أُولِی قُرْبی مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِیمِ (1)

{بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان -پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند- طلب آمرزش کنند، هر چند خویشاوند [آنان] باشند.}

- إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (2) {چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.}

- إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ (3)

{زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.}

- لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (4)

{تا خدا آنان را به بهتر از آنچه می کردند پاداش دهد.

- قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ (5)

{[یوسف] گفت: «امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.»}

- یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی(6)

{او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را بر شما ببخشاید و تا زمان معینی شما را مهلت دهد.»}

- نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ *وَ أَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْأَلِیمُ (7)

1- . توبه / 113
2- . توبه / 117

3- . توبه / 120
4- . توبه / 121
5- . يوسف / 92
6- . ابراهيم / 10
7- . حجر / 49 - 50

{به بندگان من خبر ده كه منم آمرزنده مهربان. و اينكه عذاب من، عذابى است دردناک.}

- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ (1)

{پروردگار شما به [حال] شما داناتر است؛ اگر بخواهد بر شما رحمت مى آورد، يا اگر بخواهد شما را عذاب مى كند.}

- وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ(2)

{و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اينكه خدا توبه پذير سنجيده كار است [رسوا مى شديد]

- وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (3)

{و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اينكه خدا رئوف و مهربان است [مجازات سختى در انتظارتان بود]

- أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (4)

{مگر دوست نداريد كه خدا بر شما ببخشايد؟ و خدا آمرزنده مهربان است.}

- مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ(5)

{هر كس نيكى به ميان آورَد، براى او [پاداشى] بهتر از آن خواهد بود، و هر كس بدى به ميان آورد، كسانى كه كارهاى بد كرده اند جز سزاى آنچه كرده اند نخواهند يافت.}

- وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً(6)

ص: 13

1- . أسرى / 54
2- . نور / 10

3- . نور / 20
4- . نور / 22
5- . قصص / 84
6- . أحزاب / 47

{و مؤمنان را مژده دِه که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود. }

- وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّهٍ وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِعِبادِهِ بَصِیراً(1)

{و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت؛ ولی تا مدّتی معیّن مهلتشان می دهد، و چون اجلشان فرا رسد خدا به [کار] بندگانش بیناست. }

- قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (2)

{بگو: «ای بندگان من -که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید- از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است. }

- إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ (3)

{خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند. }

- وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُور(4). فتح / 14

1- . فاطر / 45
2- . زمر / 53
3- . مومن / 61
4- حمعسق / 23§ {و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است. } -وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً

{و فرمانروایی آسمآن ها و زمین از آنِ خداست: هر که را بخواهد می بخشاید و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. }

- وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (1)

{و خدا آمرزنده و مهربان است. }

- إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ(2)

{پروردگارت [نسبت به آن ها] فراخ آمرزش است. }

- وَ إِنَّ اللَّهَ بِکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ(3)

{خدا [نسبت] به شما سخت رؤوف و مهربان است. }

- وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتابِ أَلَّا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ(4)

{و بر شما ببخشاید، و خدا آمرزنده مهربان است. تا اهل کتاب بدانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا در [حیطه] قدرت آنان نیست و فضل [و عنایت، تنها] در دست خداست: به هر کس بخواهد آن را عطا می کند، و خدا دارای کَرَم بسیار است. }

روایات:

1. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام در مورد این آیه: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها»(5) {اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده اید } فرمودند: یعنی اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آن را می بخشد.(6)

1- . حجرات / 5

2- . نجم / 32
3- . حديد / 9
4- . حديد / 28 - 29
5- . اسراء / 7
6- . عيون اخبار الرضا 1 : 264

شرح: گفته شده: «لام» در اینجا به معنای «علی» است، یعنی اگر بدی کردید، در واقع به خود بدی کرده اید، و گفته می شود به این معناست که پاداش و کیفر در بر دارد، آنچه در خبر است مبنی بر این است که تنها به بخشی از حدیث که شایع تر بوده، اکتفا کرده است.

2. امالی شیخ طوسی: محمد بن مسعر گوید: نزد سفیان بن عیینه بودم که مردی نزد او آمد و از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد: هرگاه بنده مرتکب گناهی شود و سپس بداند که خدای عز و جل بر آن آگاه می شود، بر او می بخشد.

ابن عیینه گفت: این کتاب خداست که می فرماید: «وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لا أَبْصارُکُمْ وَ لا جُلُودُکُمْ وَ لکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا یَعْلَمُ کَثِیراً مِمَّا تَعْمَلُونَ وَ ذلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداکُمْ (1) {و [شما] از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضدّ شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که می کنید نمی داند. و همین بود گمانتان که درباره پروردگارتان بردید؛ شما را هلاک کرد}، پس اگر ظن و گمان هلاک کننده باشد، ضد آن نجات دهنده خواهد بود.(2)

3. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردی روزی چنین گفت: به خدا سوگند که خداوند فلانی را نمی آمرزد، خداوند عز و جل فرمود: کیست به من قسم خورد که من فلانی را نمی آمرزم، همانا من او را آمرزیدم و عمل این مرد را به خاطر این جمله اش (خداوند فلانی را نمی آمرزد) تباه گردانیدم.(3)

شرح: جزری درباره این حدیث گفته: کسی که چیزی بر خدا حکم کند، خداوند او را تکذیب می کند؛ یتألّی یعنی بر خدا چیزی را حکم کند و قسم بخورد.

1- . حم السجده:/ 22- 23 أرداکم: شما را هلاک می کند، هلاکت را به ظن و گمان نسبت داده است زیرا باعث هلاکت می شود، و هلاکت خداوند فقط به خاطر ارتکاب گناهان زشت و ظن و گمان بدشان است.
2- . امالی طوسی: 53

3- . امالى طوسى: 53

مثل این که بگویی: به خدا قسم که قطعا خداوند فلان کس را داخل آتش خواهد نمود؛ و تألّی از ألیّه است که به معنای سوگند است و گفته می شود: آلی یؤلی إیلاءاً و تألّی یتألّی تألّیاً و اسم آن ألیّه است و از همین ریشه است حدیثی که می گوید: کیست که بر خدا حکم می کند و قسم می خورد؟

4. امالی شیخ طوسی: وهب بن منبه می گوید: جملاتی در زبور داود خواندم ، جملاتی از آن را به یاد دارم و قسمتی از آن را از یاد بردم؛ آنچه به یاد دارم این است خداوند به داود پیامبر علیه السلام وحی کرد: هرکس به من وارد شود در حالی که علاقه مند به من است او را به بهشت می برم ، ای داود ! کلامم را بشنو - که حق می گویم- کسی که بر من وارد شود و از گناهانی که کرده خجالت زده است او را ببخشم و گناهانش را از یاد محافظانش ببرم . ای داود از من بشنو که قول من حق است ، هرکس با حسنه واحدی بر من وارد گردد، او را به بهشت می برم ، داود گفت : این خوبی و حسنه چیست؟ فرمود : گره ای از کار بنده مسلمانی گشوده باشد ، داود گفت : پروردگارا ! به خاطر همین عنایات تو است که هرکس تو را شناخت سزاوار نیست امیدش از تو قطع گردد .(1)

5. امالی شیخ طوسی: ابی بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمانی که اهل بهشت به خاطر اعمالشان وارد بهشت شوند، پس آزادشدگان خدا از آتش جهنّم کجایند؟»(2)

6. نوادر: ابا عبیده می گوید:به معصوم عرضه داشتم: برای من دعا کنید که گناهانم زیاد است، فرمود: ای اباعبیده ! آرام باش، شیطان تو را از رحمت و عفو حضرت حق دلسرد و مأیوس نکند که عفو او را چیزی برابری نمی نماید.(3)

1- . امالی طوسی: 107
2- . امالی طوسی : 179
3- . الزهد: 178

7. نوادر: ابی اسحاق گوید: امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

حدیثی بر شما گویم که شایسته است هر مسلمانی در آن تدبر کرده و آن را حفظ کند، صبح هنگام حدیث را برای ما نقل فرمود و ما شب هنگام آن را فراموش کردیم. بار دیگر نزد حضرت علیه السلام رفته و گفتیم حدیثی که صبح برایمان نقل فرمودید، اکنون فراموش کرده ایم و فرمودید شایسته است هر مسلمانی در آن تدبر کرده و آن را حفظ کند، آن را دوباره برایمان بازگو کنید.

حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود و خدا آن را در دنیا عفو کند مگر این که خداوند بزرگوارتر و کریم تر است از این که او را در آخرت، عقوبت نماید، در حالی که در دنیا به او مهلت داده بود، سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: « و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفواْ عن کثیر».(1) یعنی { هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند !}(2)

8. امالی شیخ طوسی: جبیر بن نفیر می گفت: عده ای از نواس بن سمعان پرسیدند: امیدوار کننده ترین سخنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی، چه بود؟ نواس پاسخ داد: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بمیرد و حال آن که هیچ گاه به خدا شرک نورزیده باشد، اگر خدا بخواهد که او را بیامرزد، مغفرت خدا بر او فرود آید؛ نواس در این هنگام گفت: من امید دارم که هر آن کس که مغفرت خدای عز و جل بر او فرود آمده نمیرد، مگر آن که آمرزیده شود.(3)

9. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که حضرت فرمود: خدای جلّ جلاله فرمود: هر کس گناهی انجام دهد و

1- . شوری / 30
2- . الزهد: 178
3- . امالی طوسی: 392

بداند اگر من بخواهم او را عذاب می کنم و اگر بخواهم او را می بخشم، از او می گذرم.(1)

در محاسن نیز روایت مشابهی از محمد بن مسلم نقل شده است.(2)

10. نوادر: بنده ی مؤمنی نیست که عمل بدی انجام دهد و عمل او خدا را خوش نیاید، مگر این که در دفعه اول خدا سرّ او را می پوشاند، و در دفعه دوم، باز می پوشاند، و در دفعه سوم، خداوند فرشته ای را به صورت آدمی، می فرستد و او به مردم می گوید فلانی چنین و چنان کرد [و بدین وسیله فرشته، گناهان آن شخص گناهکار را به مردم می گوید و او مفتضح و رسوا می شود].(3)

11. تفسیر عیاشی: پیرمردی از یاران امام باقر علیه السلام نقل کرد: شنیدم حضرت علیه السلام آیه شریفه «وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ»(4)می خواند. راوی گوید: حضرت علیه السلام فرمود: لباس و حتی هرچه که از خداوند درخواست نکردی، به تو عطا فرمود.(5)

12. الخرائج و الجرائح: ابوهاشم می گوید: شنیدم امام عسکری علیه السلام می فرمود: خداوند در روز قیامت چنان عفو می کند که عفوش بر بندگان احاطه پیدا می کند، تا آنجا که مشرکان می گویند: «وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ»(6) سوگند به خدا، پروردگارمان، ما مشرک نبودیم.» به یاد حدیثی افتادم که یکی از شیعیان از اهل مکه نقل کرده بود که: پیامبر خدا این آیه را تلاوت می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ»(7) خداوند گناهان را می بخشد.

1- . ثواب الاعمال: 214
2- . محاسن: 26
3- . الزهد: 143
4- . ابراهیم / 34
5- . تفسیر عیاشی 2 : 248
6- . انعام / 23
7- . زمر / 53

آن مرد گفت: و هر کسی را که شرک ورزد. از آن سخن ناخشنود شدم و نسبت به آن مرد ابراز ناخشنودی کردم و در حالی که پیش خود چنان می گفتم، امام رو به من کرد و فرمود: «انّ اللّه لایغفر ان یشرک به ویغفر مادون ذلک لمن یشاء»(1) خداوند شرک را نمی آمرزد و جز آن را برای هرکه بخواهد می آمرزد. او بد سخن گفت و بد چیزی روایت کرد.(2)

13. تفسیر عیاشی: امیرالمومنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(3) فرمود: حق این است که خداوند نیکی را پاداش نیکی و بدی را عقوبت نماید، و از هر که بخواهد در می گذرد و او را می بخشد.(4)

14. نوادر راوندی: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: خدای متعال می فرماید: من از عبد و کنیز خودم که در اسلام و مسلمانی پیر شده اند، حیا می کنم که آنان را در این سن و سال مجازات کنم.(5)

15. دعوات راوندی: هر مؤمنی در عرش خدا مثل و مانندی دارد، هرگاه مشغول عبادت شود ملائکه قالب مثالی او را می بینند؛[درست مثل اینکه آئینه ای گذاشته و در مقابل آن کاری انجام دهیم و یا فردی در مقابل ما هر کاری که می کنیم او نیز انجام دهد]. و هرگاه مؤ من به معصیتی مشغول شود خداوند به بعضی از ملائکه امر می کند تا آن قالب مثالی را با بالهایشان از چشم ملائکه بپوشانند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: این معنای دعای «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح» است. یعنی ای خدایی که زیبا را آشکار می کنی و زشت را می پوشانی؛(6)

1- . نساء / 48
2- . الخرائج و الجرائح 2 : 686
3- . هود / 56
4- . تفسیر عیاشی 2 : 161
5- . نوادر راوندی: 99
6- . دعوات راوندی: 60

16. امام صادق علیه السلام فرمود: شنیده ام خداوند می فرماید: « وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»(1) یعنی { و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگیخت. } فرمود: آیا در نظر تو خدا اهل ایمان و کفر را در یک سرای واحد که دوزخ باشد، جمع می کند؟(2)

17. عده الداعی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت منادی از جانب پروردگار ندا دهد: ای امت محمد! آنچه از من نزد شما است آن را به شما بخشیدم . و باقی مانده حقوقی که شما بر همدیگر دارید به هم ببخشید و به رحمت من داخل بهشت شوید.(3)

می گویم: روایتهایی از این دست را در باب قیامت ذکر خواهیم کرد.

شرح: علامه دوانی در شرح عقاید فرمود: معتزله و خوارج عقاب را در حق مرتکب کبیره واجب دانسته اند، به شرطی که بدون توبه بمیرد و عفو خدا را بر او تحریم کرده اند و بر عقیده خود این گونه استدلال کرده اند که خداوند متعال مرتکب کبیره را وعده عقاب داده و اگر عقابش نکند، خلف وعده و کذب در سخن لازم می آید و این هر دو محال است؛ سپس بعد از ذکر جوابهایی غیر قابل قبول، چنین گفته: وجه در جواب همان است که سابقا به آن اشاره نمودیم و آن این که وعد و وعید خداوند مشروط به قیود و شروطی است که از نصوص دانسته می شود؛ پس به سبب منتفی شدن برخی از آن شروط، جایز است که از وعد و وعید تخلف حاصل شود و غرض از وعد و وعید، ایجاد رغبت یا ترساندن باشد؛

سپس در ادامه می گوید: بدان که برخی از علما معتقد گشته اند که خلف در وعید(وعده به عذاب) بر خدای متعال جایز است و از جمله کسانی که بر این امر تصریح دارد، واحدی در تفسیر الوسیط است که درباره آیه« وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ

1- . نحل / 38
2- . دعوات راوندی: 240
3- . عده الداعی: 148

جَهَنَّمُ.»(1) یعنی { و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است } تا آخر آیه، می گوید: اصل در این مطلب آنست که خدای متعال جایز است که در وعید خلف بورزد، اگر چه جایز نیست در وعد(وعده به ثواب) خلف بورزد و سنت رسول خدا (ص) نیز بر همین امر وارد و دالّ است که فرمود: کسی را که خدا بر عملش وعده ثواب دهد، قطعا آن ثواب را برایش عملی می سازد و کسی که خدا او را در عملی وعده عقاب کند، خدا در امر عقاب او مختار است که بکند یا نکند.

و اصمعی می گوید: عمرو بن عبید به نزد ابی عمرو بن علاء آمد و گفت: ای ابا عمرو! آیا خدا در آنچه وعده داده خلف می کند؟ گفت: نه؛ پرسید: آیا به نظر تو کسی که خدا او را وعده عقاب بر عملی نموده، خدا در وعید او به عقاب خلف می ورزد؟ ابو عمرو گفت: ای ابا عثمان! از عجمستان آمده ای؟ وعد غیر از وعید است؛ عرب عیب نمی شمرد و خلف وعده نمی داند که وعده به شر بدهد ولی آن را عملی نسازد؛ بلکه چنین چیزی را فضل و کرم می انگارد؛ بلکه خلف وعده تنها در فرضی است که وعده به خیر بدهد و سپس آن را عملی نسازد؛ عمرو بن عبید پرسید: پس این عرب مرا به خواسته ام رسانید؟ ابو عمر گفت: بله! آیا قول شاعر را نشنیده ای که می گوید:

و من وقتی به او وعیدی می دهم یا به او وعده خیری می دهم، نسبت به وعیدم خلف می ورزم و نسبت به وعده ام عمل خواهم کرد!

و آنچه ابو عمرو ذکر کرده مذهب کریمان است و خلف در وعید نزد همگان نیکو شمرده شده چنانچه سری موصلی شاعر می گوید:

وقتی به امر سرور آفرینی وعده دهد، به وعده اش وفا می کند و اگر بر گزند و امر بدی وعید کند، عفو او مانع از محقق کردن آن وعید است.

و یحیی بن معاذ در این باب نیکو سخن گفته که گفته: وعد و وعید حق هستند؛ پس وعد حق بندگان بر خدای متعال است؛ زیرا خدایی که ضمانت می کند که اگر چنین کنند فلان ثواب را به آنان عطا می کند، پس وفا به این وعده حق آنان است و چه

1- . نساء / 93

کسی از خدا به وفای به وعده سزاوار تر است؟ و وعید نیز حق بر بندگان است که می فرماید: چنین نکنید که من شما را عذاب می کنم و آنان هم آن عمل را مرتکب شدند؛ پس اگر بخواهد عفو می کند و اگر بخواهدآنان را مؤاخذه می کند زیرا این حق اوست و خدا به عفو و کرم سزاوارتر است؛ خداوند غفور و رحیم است. پایان کلمات یحیی بن معاذ.

و گفته شده: محققان بر خلاف این مطلب معتقد هستند؛ چگونه خلف وعید روا باشد در حالی که تبدیل قول خداست؟ در حالی که خداوند فرمود:« ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبیدِ.»(1) یعنی { پیش من حکم دگرگون نمی شود، و من [نسبت] به بندگانم بیدادگر نیستم. }

در جواب می گویم: حمل آیات وعید بر انشای تهدید که خلف نیست؛ زیرا انشاء تهدید به حسب معنی خبر نیست؛ و اگر آیات وعید را حمل بر خبر دادن کنیم، چنانچه ظاهر آیات نیز به همین شکل است، ممکن است بگوییم گناهکاری که مورد مغفرت قرار گرفته با دلایل منفصله از عمومات وعید تخصیص خورده و خارج گشته و بر این تقدیر نیز خلفی صورت نگرفته و در نتیجه تبدل قول صورت نمی گیرد؛ اما اگر قائل به هیچ یک از این دو وجه نباشیم، گریز از لزوم تبدل قول و کذب مشکل می شود، مگر آن که آیات وعید بر این حمل شود که وعید مورد استحقاق گنهکار است نه این که وعید بالفعل محقق شود و در آیه ای که ذکر شد اشاره ای به همین مطلب است که فرمود:« فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها. »یعنی { جزای او جهنم است در حالی که مستحق خلود در آن است } پایان کلام دوانی.

شیخ مفید قدس الله روحه در کتاب عیون و محاسن نقل کرده که ابو عمرو بن علاء از کنار عمرو بن عبید می گذشت در حالی که او درباره وعید سخن می گفت؛ ابو عمرو گفت: شما از عجمستان آمده اید؛ زیرا عرب ترک وعید را مذمت نمی کند و تنها ترک وعد را بد می داند و چنین سرود:

1- . ق / 29

و من وقتی به او وعیدی می دهم یا به او وعده خیری می دهم، نسبت به وعیدم خلف می ورزم و نسبت به وعده ام عمل خواهم کرد!

پس عمرو به او گفت: آیا تو کسی که ایعادش را ترک و رها سازد، مخلف نمی دانی؟ گفت: چرا؛ پرسید: پس خدای متعال را وقتی به وعیدش عمل نکند، مخلف می دانی؟ گفت: نه؛ عمرو گفت: پس شهادت خود را باطل کردی!

شیخ مفید رحمه الله فرمود: من ابو القاسم را دیدم که به این کلام اعتماد می کرد و آن را نیکو می شمرد و او را دیدم که این کلام را در مواضع متعددی از کتبش آورده و با این سخن بر اصحاب راجئی ما احتجاج کرده؛ پس به او گفته می شود: عمرو بن عبید از موضع حجت و دلیل در شعرش سخن نگفته و با اباعمرو بن علاء مغالطه نموده و محل اعتماد را در کلام او ندانسته و موضع اعتماد آنجاست که وقتی عرب و عجم و هر عاقلی عفو بعد از وعید را نیکو می شمرد و انجام دهنده آن را معقول نمی بیند که مذمت کند، پس باطل است که عفو از جانب خدای تعالی همراه با وعید او قبیح باشد؛ زیرا اگر جایز باشد که آنچه در نظر هر عاقلی نیکوست، قبیح دانسته شود، جایز است آنچه در نظر هر عاقلی قبیح است، نیکو دانسته شود و این نقض عدل و رفتن راه اهل ظلم و جبر است؛ مضافا بر این که وقتی عفو با خلف وعید نیکو باشد، پس عفو به طریق اولی با عدم خلف نیز نیکو است و ما وقتی می گوییم: خدای سبحان با وعید خود باز هم می بخشد، می گوییم: خدا وعده به شرطی داده که آن شرط او را در خلف در وعیدش خارج می سازد؛ زیرا خداوند حکیم است و کار بیهوده نمی کند، و وقتی حسن عفو در نظر ما قبح خلف وعید را بپوشاند تا ذمّ بر آن ساقط شود، در حالی که این خلف اگر در موضعی حاصل شود که عفو در آن جاری نشود یا هر چیز نیکویی که در معنای عفو است، مذمت بر آن همچنان هست و وجود خلف را مثل عدم آن می سازد در این که ملامت را از این مخلف بر می دارد، پس او در خارج کردن شرط مشهور از وصف قبح به وصف حسن و واجب کردن حمد و شکر برای صاحبش شایسته تر و سزاوارتر است از این که خلف را از مذمت مورد استحقاقش

ص: 24

در جایی که عفو نیکوست خارج سازد و از نظر برهان آوردن نیز این مطلب واضح تر است و این برای کسی که در آن تدبر کند، آشکار است.

مطلب دیگر آن که ما برای هر کسی که در وعیدش خلف کند وصف مخلف را به کار نمی بریم؛ زیرا جایز است که او در وعید خود شرطی نموده باشد که با آن شرط از موضوع خلف خارج گردد؛ اگر چه وصف خلف وعده کننده را در برخی موارد به کار می بریم زیرا به آن احاطه علمی داریم یا دلیل بر شرط نیست، پس حکم به ظاهر می کنیم؛ پس اگر ابوعمرو بن علاء در جواب خود مطلق سخن گفته، از آن اراده خصوص کرده نه عموم و بر معنای بیتی که به آن استشهاد کرده سخن گفته و آنچه دیدی شگفت انگیز تر است از متکلمی که بر حسن یک معنا قطع دارد با وجود این که آن معنی از آن امر قبیح خالی است، سپس نزد اصحابش به این نکته افتخار می کند و احتجاجش را که منجر به این تناقض گویی می شود، نیکو می شمرد ولی تعصب دل را زنگار زده می کند.

ص: 25

آیات

- فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ(1)

{سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود؛ و [خدا] بر او ببخشود؛ آری، او[ست که] توبه پذیرِ مهربان است.}

- وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (2)

{و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من، شما با [به پرستش] گرفتن گوساله، برخود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید، و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید، که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است.» پس [خدا] توبه شما را پذیرفت، که او توبه پذیر مهربان است.}

- وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (3)

{و آداب دینی ما را به ما نشان ده؛ و بر ما ببخشای، که تویی توبه پذیر مهربان.}

- إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (4)

{مگر کسانی که توبه کردند، و [خود را] اصلاح نمودند، و [حقیقت را] آشکار کردند، پس بر آنان خواهم بخشود؛ و من توبه پذیر مهربانم.}

1- . بقره / 37
2- . بقره / 54
3- . بقره / 128
4- . بقره / 160

- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ(1) {خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد.}

- وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ(2) {و اگر توبه کنید، سرمایه های شما از خودتان است.}

- إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(3)

{مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستگاری [پیشه] نمودند، که خداوند آمرزنده مهربان است}

- لَيْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ(4)

{هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست؛ یا [خدا] بر آنان می بخشاید، یا عذابشان می کند، زیرا آنان ستمکارند.}

- وَ الَّذانِ يَأْتِيآن ها مِنْكُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ تَوّاباً رَحِيماً *إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولئِکَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً *وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّارٌ أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً(5)

{و از میان شما، آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می شوند، آزارشان دهید؛ پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف نظر کنید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است. توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد، و خداوند دانای حکیم است. و توبه کسانی که گناه می کنند، تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد، می گوید:«اکنون توبه کردم»، پذیرفته نیست؛ و [نیز توبه] کسانی که در

1- . بقره / 122
2- . بقره / 279
3- . آل عمران / 89
4- . آل عمران / 128

5- . نساء / 16 - 18

حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم. }

- يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ *وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ (1)

{خدا می خواهد برای شما توضیح دهد، و راه [و رسمِ] کسانی را که پیش از شما بوده اند به شما بنمایاند، و بر شما ببخشاید، و خدا دانای حکیم است.خدا می خواهد تا بر شما ببخشاید }

- إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (2)

{مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسّک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود، و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید. }

- وَ لَهُمْ فِى الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ *إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (3)

{و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت. مگر کسانی که پیش از آنکه بر ایشان دست یابید، توبه کرده باشند. پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است. }

- فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (4)

{پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می پذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است. }

- وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (5)

1- . نساء / 26 - 27
2- . نساء / 146
3- . مائده / 33 - 34
4- . مائده / 39
5- . مائده / 71

{و پنداشتند کیفری در کار نیست. پس کور و کَر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند، و خدا به آنچه انجام می دهند بیناست. }

- أَ فَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللَّهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (1)

{چرا به درگاه خدا توبه نمی کنند، و از وی آمرزش نمی خواهند؟ و خدا آمرزنده مهربان است. }

- وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَهٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (2)

{و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، بگو: «درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرّر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آنگاه به توبه و صلاح آید، پس وی آمرزنده مهربان است.» }

- فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ(3)

{و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی! به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.» }

- وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (4)

{و[لی] کسانی که مرتکب گناهان شدند، آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند، قطعاً پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربان خواهد بود. }

- فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ (5)

{اگر [از کفر] توبه کنید آن برای شما بهتر است }

- فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ فَخَلُّوا سَبِیلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (6)

1- . مائده / 74
2- أنعام / 54
3- . أعراف / 143
4- . أعراف / 153
5- . توبه / 3
6- . توبه / 5

{پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید، زیرا خدا آمرزنده مهربان است }

- فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ فَإِخْوانُکُمْ فِی الدِّینِ (1)

{پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند، در این صورت برادران دینی شما می باشند }

- وَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ(2)

{و خدا توبه هر که را بخواهد می پذیرد }

- فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ (3)

{پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است }

- وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (4)

{و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است. }

- أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (5)

{آیا ندانسته اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را می گیرد، و خداست که خود توبه پذیر مهربان است؟ }

- وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ (6)

1- . توبه / 11
2- . توبه / 15
3- . توبه / 74

4- . توبه / 102
5- . توبه / 104
6- . توبه / 106

{و عدّه ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آن ها را می پذیرد، و خدا دانای سنجیده کار است. }

- التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ(1) {[آن مؤمنان،] همان توبه کنندگان }

- ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ(2)

{باز برایشان ببخشود، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. }

- ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (3)

{پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است. }

- وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُ(4)

{و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید، [تا اینکه] شما را با بهره مندی نیکویی تا زمانی معیّن بهره مند سازد، و به هر شایسته نعمتی از کَرَم خود عطا کند }

- وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ(5)

{«و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» }

- فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُجِيبٌ (6)

{پس، از او آمرزش بخواهید، آنگاه به درگاه او توبه کنید، که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است.» }

1- . توبه / 112

2- . توبه / 117
3- . توبه / 118
4- . هود / 3
5- . هود / 54
6- هود / 61

- ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (1)

{[با این همه] پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی مرتکب گناه شده، سپس توبه کرده و به صلاح آمده اند، البته پروردگارت پس از آن آمرزنده مهربان است.}

- إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا یُظْلَمُونَ شَیْئاً(2)

{مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند، که آنان به بهشت درمی آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت.}

- وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی(3)

{و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود.»}

- ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی(4)

{سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و [وی را] هدایت کرد.}

- إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ(5)

{مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزنده مهربان است.}

- وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَکِیمٌ (6)

{و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا توبه پذیر سنجیده کار است [رسوا می شدید].}

1- . نحل / 119
2- . مریم / 60

3- . طه / 82
4- . طه / 122
5- . نور / 5
6- نور / 10

- وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(1)

{ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید. }

- إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً *وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً(2)

{مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکیها تبدیل می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی گردد. }

- قالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (3)

{گفت: «پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش.» پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است. }

- فَأَمَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسی أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ(4)

{و امّا کسی که توبه کند و ایمان آورَد و به کار شایسته پردازد، امید که از رستگاران باشد. }

- قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ (5)

{بگو: «روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند.» }

- وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً(6)

{و منافقان را اگر بخواهد، عذاب کند یا بر ایشان ببخشاید که خدا همواره آمرزنده مهربان است. }

1- . نور / 31

2- . فرقان / 70 - 71
3- . قصص / 16
4- . قصص / 67
5- . تنزيل / 29
6- . احزاب / 24

- لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً(1)

{[آرى، چنين است] تا خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان با ايمان را بپذيرد، و خدا همواره آمرزنده مهربان است.}

- وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ(2)

{و پيش از آنکه شما را عذاب دررسد، و ديگر يارى نشويد، به سوى پروردگارتان بازگرديد، و تسليم او شويد.}

- غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ(3)

{[که] گناه بخش و توبه پذير}

- فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ (4)

{کسانى را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش}

- وَ هُوَ الَّذِى يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ(5)

{و اوست کسى که توبه را از بندگان خود مى پذيرد و از گناهان درمى گذرد و آنچه مى کنيد مى داند.}

- إِنِّى تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّى مِنَ الْمُسْلِمِينَ(6)

{در حقيقت، من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان پذيرانم}

- وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (7)

{و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.}

1- احزاب / 73

2- . زمر / 54
3- . مومن / 3
4- . مومن / 7
5- . شورى / 25
6- . احقاف / 15
7- . حجرات / 11

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (1) {[پس] از خدا بترسید، که خدا توبه پذیر مهربان است.}

- فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ(2)

{و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود}

- إِنْ تَتُوبا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما

{اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است]، واقعاً دل هایتان انحراف پیدا کرده است}

- قانِتاتٍ تائِباتٍ (3)

{زنان فرمانبر، توبه کار}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَن هارُ(4)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، به درگاه خدا توبه ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدیهایتان را از شما بزداید و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است درآورد.}

- عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَيْكُمْ(5)

{می داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید، پس بر شما ببخشود}

- إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ (6)

{کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده و بعد توبه نکرده اند، ایشان راست عذاب جهنّم}

- وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً(7)

1- . حجرات / 12

2- . مجادله / 13
3- . تحریم / 5
4- . تحریم / 8
5- . مزمل / 20
6- . بروج / 10
7- . نصر / 3

{و از او آمرزش خواه، که وی همواره توبه پذیر است. }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گوید: «إِلَّا الَّذِينَ تابُوا» یعنی از اعمالی که پیش فرستادند پشیمان شدند و نیت های خود را برای آینده اصلاح نمودند؛ « وَ بَیَّنُوا» در این لفظ اختلاف نظر وجود دارد، برخی از مفسران بر این باورند که منظور از «وَ بَیَّنُوا» بشارت پیامبری محمد صلی الله علیه و اله است که آن را پنهان کردند.

عده ای معتقدند منظور از «وَ بَیَّنُوا» توبه و اصلاح باطن به صورت آشکارا توبه نمودن است، بنابراین هر کس مرتکب گناهی پنهانی شود، توبه پنهانی او را کفایت می کند و هرکس گناه آشکاری مرتکب شده، می بایست توبه خود را آشکار نماید. می گویند «وَ بَیَّنُوا» توبه و اصلاح عمل است.

«فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» یعنی توبه آنان را می پذیرم؛ «وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» این لفظ برای مبالغه به کار می رود: منظور از آن یا زیادی پذیرش توبه است و یا مراد آن است که خداوند توبه کننده با اخلاص را از خود رد نمی کند، و حق تعالی بلافاصله پس از لفظ «التواب» خود را با عبارت «الرحیم» توصیف می کند، که بر عدم کیفر پس از توبه دلالت دارد، و این از فضل و رحمت پروردگار است بنا بر آنچه هم مذهبان ما معتقد شده اند و بنا بر مذهب معتزله اسقاط عقاب عقلا واجب نیست. پس اگر بگویند: ممکن است فعل واجب نعمت محسوب شود، و این هنگامی است که بنا به دلیلی مانند ثواب و عوض، از این نعمت برخوردار شود، و اگر این نعمت در عوض تکلیف و دردهایی باشد که شخص را مستحق عوض نماید، جایز است که اسم نعمت بر آن اطلاق شود.

در پاسخ باید گفت: این تنها در ثواب و عوض ضرورت پیدا می کند و حال آنکه ضرورتی در اینجا وجود ندارد که دعوت به ارتکاب آن نماید.(1)

1- . مجمع البیان 1 : 448

وی در تفسیر «إِنَّمَا التَّوْبَةُ» می گوید: به معنای توبه پذیرفته شده نیست، «علی الله» یعنی نزد خدا؛ مگر «لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ»(1) {تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند، سپس به زودی توبه می کنند}. مفسران در لفظ «بجهاله» نظرهای متفاوتی دارند: وجه اول از ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده به نقل از امام صادق علیه السلام نقل شده است: همه گناهانی را شامل می شود که بنده از روی جهل و نادانی مرتکب شده است، هرچند عمدی باشد؛ زیرا جهل و نادانی آن را برای بنده زینت می دهد.

دوم: معنای عبارت «بجهاله» این است که آنان عمق عقوبت عملشان را، همان طور که ضرورت چیزی دانسته می شود، نمی دانند، این وجه از فرّاء است.

سوم: آن ها نمی دانند که آن گناه و معصیت است، پس مرتکب آن می شوند، خواه با تأویلی که در آن مرتکب اشتباه شده و خواه در استدلال بر زشتی آن افراط کرده باشند، به نقل از جبائی.

اما رمانی این تفسیر را ضعیف می داند، زیرا بر خلاف نظر همه مفسران است، و چرا که در این صورت کسی که با علم و آگاهی مرتکب گناهی شده است، توبه ندارد. زیرا عبارت «انما التوبه» تنها شامل کسانی می شود که از روی جهل و نادانی مرتکب گناه شده باشند و نه دیگران.

ابوعالیه و قتاده گفته اند: صحابه بر این اجماع دارند که هرگناهی که بنده مرتکب می شود از روی جهل و نادانی است. زجاج گوید: به این دلیل خداوند فرموده است « بجهاله» زیرا لذت فانی و گذرای دنیوی را به لذت ابدی برگزیده اند، و در این انتخاب جاهلانه عمل کرده اند، و جهل در انتخاب آن هاست.

معنای عبارت «یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ» یعنی پیش از مرگ توبه می کنند، زیرا فاصله بین انسان و مرگ کم است؛ پس توبه پیش از یقین به مرگ پذیرفته شده است. حسن و ضحاک و ابن عمر بر این اعتقادند که قریب یعنی مرگ در مقابل

-1 . نساء / 15

چشمانشان نباشد. سدی گوید: منظور توبه در سلامتی او پیش از بیماری و مرگ است.

- و خدمت امیرالمومنین علیه السلام عرض کردند: اگر باز گردد و بارها توبه کند فرمود: خداوند گناه او را می بخشد. گفتند: تا چه زمان خداوند او را می بخشد؟ فرمود: تا جایی که شیطان حسرت بخورد.

- من لایحضره الفقیه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یک سال پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ سپس فرمودند: یک سال زیاد است، هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه او را می پذیرد؛ سپس فرمودند: یک ماه زیاد است، هر کس یک جمعه (یک هفته) پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ سپس فرمودند: یک جمعه (هفته) زیاد است، هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ سپس فرمودند: یک روز زیاد است، هر کس یک ساعت پیش از مشاهده مرگ توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ سپس فرمودند: یک ساعت زیاد است کسی که پیش از آن که نفسش به اینجا برسد- و با دست به حلقومشان اشاره فرمودند- توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.

و از پیامبر عین این خبر نقل شده جز این که در آخرش فرمود: یک ساعت زیاد است، کسی که قبل از آن که جانش وقت احتضار به گلوگاه برسد توبه کند، خدا توبه او را می پذیرد.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که ابلیس از بهشت رانده شد، گفت: به عزت و جلال و عظمت تو سوگند، تا زمانی که روح در جسم بنی آدم است، از او جدا نمی شوم. خدای سبحان فرمود: به عزت و جلال و عظمتم سوگند، تا زمانی که جان به گلوی بنده ام نرسیده است، در توبه را به روی او باز می گذارم.

«فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ» یعنی توبه آنان را می پذیرد، «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً» به منافع بندگان؛ «حکِیماً» در رفتاری که با آنان دارد؛ «وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ» مقبول که به توبه کننده سود می رساند؛ «لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ» یعنی گناهان و بر آن اصرار می ورزند و توبه را به تأخیر می اندازند.

«حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» یعنی نشانه های مرگ مانند دیدن ملک الموت و قطع امید از زندگی و آن حال ناامیدی که کسی جز محتضر نمی تواند آن را درک کند؛ «قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ» یعنی در چنین زمانی توبه پذیرفته نمی شود، مفسران بر این اتفاق نظر دارند که این آیه شامل گناهکاران مسلمان می باشد.

اما ربیع معتقد است این آیه درباره منافقان نازل شده است. این مطلب صحیح نیست زیرا منافقان در شمار کافران هستند؛ و وضعیت کفار در آیه «وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ» مشخص شده ، و به این معنا است که کسانی که با حالت کفر از دنیا می روند، و سپس بعد از مرگ پشیمان می شوند، «أُولئِکَ أَعْتَدْنا» یعنی آماده کرده ایم «لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً» یعنی دردناک.

خدای متعال در حالت بیچارگی و قطع امید کردن از زندگی توبه را نمی پذیرد، زیرا بنده در بنده در این شرایط به اعمال نیک و ترک زشتی ها مجبور و ملتجی می شود، و از حد تکلیف خارج می شود، زیرا در این شرایط او مدح و ذم به عمل تعلق نمی گیرد، و هنگامی که تکلیف از وی برداشته شود، توبه صحیح نیست؛ بنابراین اهل آخرت مکلف نبوده و توبه آنان پذیرفته نمی شود.(1) پایان سخن ایشان که خدا مقامش را رفیع گرداند.

می گویم: برخی از مفسران می گویند: از لطف و رحمت خدا بر بندگان این است که روح ابتدا از انگشتان پا خارج شده و سپس به تدریج بالا آمده تا به سینه و پس از آن به حلق می رسد، تا در این فاصله به سوی خدا بازگردد و وصیت و توبه نموده و حلالیت بطلبد و خدای عز و جل را یاد نماید، پس روحش در حالی خارج می شود که ذکر خدا بر لب دارد، و امید است که بدین وسیله عاقبت نیکویی داشته باشد. خداوند از فضل و کرم خود این را روزی ما گرداند.

«قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ»(2) مفسران آن را روز قیامت تفسیر می کنند. زیرا روز پیروزی مسلمانان بر کفار و جدایی بین آن هاست. و می گویند منظور از آن روز بدر و یا روز فتح مکه است. منظور از «کسانی که کافر شدند» کشته شده های آن ها در آن روز

1- . مجمع البيان 3 : 42 و 43
2- . سجده / 29

است. چرا که در حال جان دادن ایمانشان سودی ندارد و به آن ها مهلت داده نمی شود.

مفسران در تفسیر توبه نصوح نظرهای متفاوتی دارند؛ عده آن را توبه ای می دانند که مردم را نصیحت می کند، یعنی آنان را دعوت می کند که به آن صورت توبه نمایند تا آثار زیبای آن را در خود مشاهده کنند، و یا به این معناست که خیر شخص را می خواهد و وی از گناهان کنده می شود و دیگر هرگز به آن باز نمی گردد.

و یا به این معناست که خالص برای خدا باشد، و می گویند: عسل نصوح یعنی عسل خالص و بدون موم. توبه نصوح نیز یعنی به خاطر قبیح بودن گناهان و به این دلیل که بر خلاف رضای حق تعالی بوده، پشیمان شود، و این ندامت به خاطر ترس از آتش نباشد.

دیگر اینکه نصوح از نصاحه و به معنای خیاطی است، زیرا شکافی را که در دین به وسیله گناهان ایجاد شده است، اصلاح می کند، و یا به این معناست که توبه کننده را با دوستان و یارانش گرد می آورد، همانطور که خیاط گوشه های پارچه را جمع می کند و به هم پیوند می زند. نصوح وصفی برای توبه کننده بوده، و اسناد او به توبه، از نوع اسناد مجازی است. یعنی توبه ای که به وسیله آن خود را نصیحت کرده و به بهترین وجه که می بایست، باشد؛ به گونه ای که آثار گناهان را به طور تمام و کمال از قلب بزداید.

در تفسیر روایت ها نمونه هایی از آن را بیان خواهیم کرد.

لازم به ذکر است عده ای به روایتی استناد کرده اند که از کتاب فقیه نقل شده، وتغییر و نسخ را پیش از وقت عمل جایز می دانند، زیرا حضرت علیه السلام توبه را از سال به ماه و از ماه به روز تغییر داده و مطرح می نماید.

اشکالی که این جا مطرح است اینست که تغییر برای بیان اختلاف مراتب توبه است. چرا که توبه کامل یک سال پیش از مرگ است، تا در این فاصله فرصت داشته باشد عبادت ها و اثر گناهان و تاریکی ها را جبران کند، اما اگر چنین فرصتی نداشته باشد، به ناچار توبه یک ماه پیش از مرگ است، و در این مدت تا حدودی به

جبران گذشته پرداخته و اندکی از آثار گناهان را از بین می برد، در توبه یک روز پیش از مرگ نیز به همین صورت. اما توبه در هنگام جان دادن، توبه اضطراری است.

الغرغره: غرغره کردن آب و دیگر مایعات در حلق بوده و در اینجا، منظور رسیدن جان به گلو در لحظه مرگ است.

روایات

1. کمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: زمین از حجت خدای متعال خالی نیست که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه خدا دعوت نماید، و زمین از حجت بریده نمی شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، و چون حجت از زمین برداشته شود، راه توبه بسته می شود، دیگر «کسی که قبلا ایمان نیاورده، قبل از برداشته شدن حجت یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد»، و ایشان بدترین خلق خدای سبحان اند، و ایشانند که قیامت علیه آنان بر پا می شود.(1)

2. کافی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا آدم ع-لی-ه الس-لام عرض کرد: پروردگارا شیطان را بر من مسلط کردی ، و چون خون (که در رگهای من جریان دارد) او را بر من چیره کردی پس برای من هم چیزی مقرر فرما، خداوند ف-رم-ود: ای آدم قرار دادم برای تو که هر یک از فرزندانت آهنگ گناهی کند بر او نوشته ن-ش-ود، و اگر انجام داد یک گناه بر او نوشته شود، و هر که آهنگ کار نیک کرد اگر آنرا ان-ج-ام نداد یک حسنه برای او نوشته شود، و اگر انجام داد ده حسنه برایش نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: برایت مقرر ساختم که هر یک از فرزندانت گناهی کند سپس برای آن آمرزش خواهد برایش بیامرزم ، عرض کرد: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: برای آن ها توبه قرار دادم یا فرمود: توبه را

1- . کمال الدین: 220

برای ایشان گستردم تا آنکه نفس به اینجا (یعنی به گلو گاه) رسد، عرض کرد: پروردگارا مرا بس است.(1)

مثل این روایت در کتاب نوادر نقل شده است.(2)

3. من لایحضره الفقیه: از امام صادق علیه السلام درباه آیه شریفه «وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ»(3) {و توبه کسانی که گناه می کنند، تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد، می گوید:«اکنون توبه کردم»، پذیرفته نیست}پرسیدند. فرمود: آن زمانی است که امر آخرت را با چشم مشاهده کنند.(4)

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرمودند: کسی که یک سال قبل از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد؛ سپس فرمود: یک سال زیاد است! کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد؛ سپس فرمود: یک ماه زیاد است! کسی که یک هفته قبل از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد؛ سپس فرمود: یک هفته زیاد است! کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد؛ سپس فرمود: یک روز زیاد است! کسی که پیش از دیدن مرگ توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد.(5)

5. دعوات راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند توبه بنده اش را تا جانش به گلوگاه نرسیده قبول می کند. قبل از مرگ توبه کنید، به سرعت اعمال صالح را انجام دهید قبل از گرفتاری، و رابطه خود را با خدای متعال با یاد بیشتر خدا برقرار و مستحکم نمایید.(6)

1- . کافی 2 : 556
2- . نوادر: 144
3- . نساء / 18
4- . فقیه: 52
5- . کافی 2 : 551
6- . دعوات راوندی: 237

6. تحف العقول ، امالی صدوق: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هیچ شفیعی موفقتر و حاجت رواتر از توبه نمی باشد.(1)

7. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر مردمی گذر کرد که می گریستند، پرسید: سبب گریه اینان چیست؟ گفتند: بر گناهانشان می گریند، فرمود: آن گناهان را رها کنند (آن گناهان را دیگر تکرار نکنند) آمرزیده می شوند.(2)

8. در کتاب ثواب الاعمال نیز حدیث مشابهی از ابن مغیره نقل شده است.(3)

9. تفسیر قمی: از امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً»(4) فرمود: بنده از گناه توبه می کند و بار دیگر به آن باز نمی گردد و محبوب ترین بندگان خدا، تقواپیشه توبه کننده است.(5)

10. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: پشیمانی برای توبه کافی است.(6)

شرح: زیرا توبه صادقانه غالبا مستلزم عزم راسخ بر ترک گناه در آینده بوده و یا به این معناست که ندامت فردی از افراد توبه است، هرچند تاثیر توبه کامل را بر او نداشته باشد.

11. خصال: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: چهار حق بر امتم لازم است: توبه کننده را دوست داشته باشند، و ناتوان را رحم کنند، و به نیکوکار کمک دهند، و برای گنهکار طلب آمرزش کنند(7).

12. خصال: حلبی گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: به راستی که مؤمن با دروغ و بخل و ناپاکی خو نگیرد و لکن گاهی به یکی از این ها آلوده شود نه همیشه، به آن حضرت عرض شد: آیا مؤمن زنا هم می کند؟ فرمود: بلی

1- . امالی صدوق: 264

2- . امالی صدوق: 401
3- . ثواب الاعمال: 164
4- . تحریم / 8
5- . تفسیر قمی 2 : 362
6- . خصال: 16
7- . خصال: 239

به این کار مبتلا می گردد و توبه می کند ولی او را فرزندی از چنین نطفه متولد نمی شود.(1)

13. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی را که چهار چیز دادند، از چهار چیز محروم نباشد: با دعا از اجابت کردن، با توبه از پذیرفته شدن، با استغفار از آمرزش گناه، با شکرگزاری از فزونی نعمت ها (2).

14. خصال: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهارتن در نور اعظم خدای متعال قرار دارند کسی که پشت و پناه و مایه ایمنی خود [از عذاب آخرت] را لا اله الاّ اللّه و گواهی به رسالت من قرار دهد. آن که هرگاه مصیبتی به وی رسد بگوید: «انّا للّه وانّا الیه راجعون»، آن که در هر خوشی«الحمدللّه رب العالمین» گوید وکسی که هرگاه خطایی از او سرزد بگوید: «اَستغفراللّه واَتوب اِلیه».(3)

15. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: به درگاه خداوند عزّ و جلّ توبه بَرید و به محبّت او درآیید؛ زیرا «خداوند عزّ و جلّ توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد»(4) مؤمن، بسیار توبه کار است.(5)

16. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: مؤمن نزد خداوند همانند ملک مقرّب است، و به حقیقت که مؤمن نزد خدای بزرگ از ملک مقرّب بالاتر است .نزد خدا چیزی محبوب تر از مؤمن توبه کننده یا زن مؤمنه توبه کننده نیست.(6)

1- . خصال: 129
2- . خصال: 202
3- . خصال: 222
4- . بقره / 222
5- . خصال: 623
6- . عیون اخبار الرضا 2 : 33

در کتاب صحیفه الرضا علیه السلام حدیث مشابهی از حضرت به نقل از پدران بزرگوارشان نقل شده است.

17. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: توبه کننده از گناه مانند کسی است که هیچ گناهی مرتکب نشده است.(1)

18. امالی شیخ طوسی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: در شگفتم از کسی که از رحمت و آمرزش خداوند ناامید می گردد، در حالی که وسیله پاک کننده دارد. سئوال شد: پاک کننده چیست؟ فرمودند: استغفار و طلب آمرزش از خداوند.(2)

19. امالی شیخ طوسی: : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از امام علی علیه السلام نقل فرمود: خود را با استغفار معطر کنید تا بوی بد گناه شما را رسوا نکند.(3)

20. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ» (4)

فرمود: یعنی از آنان درگذشت.(5)

21. معانی الاخبار: احمد بن هلال گوید: از امام هادی علیه السلام پرسیدم که : توبه نصوح (خالص) چیست؟ حضرت در پاسخ من نوشت: اینکه باطن و دورن (در مقام توبه) همانند ظاهر باشد و بلکه باطن از ظاهر برتر باشد. (6)

22. معانی الاخبار: ابابصیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً»(7) فرمود: منظور روزه روز چهار شنبه و پنج شنبه و جمعه است.

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 74

2- . امالی طوسی: 88

3- . امالی طوسی: 372

4- . توبه / 117

5- . معانى الاخبار: 215
6- . معانى الاخبار: 174
7- . تحريم / 8

شیخ صدوق رحمه الله گوید: به این معناست که در این روزها روزه بگیرد و سپس توبه کند.(1)

23. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: توبه خالص به این معناست که باطن شخص همانند ظاهرش، بلکه از آن بهتر باشد.(2)

24. روایت است: توبه نصوح به این معناست که شخص از گناه توبه نموده و قصد کند که تا ابد به آن برنگردد.(3)

25. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً»(4) یعنی { و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازاتِ او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است. } فرمود: هر کس مومن هم کیش خود را به قتل برساند، توبه اش پذیرفته نیست، و هر کس پیامبر و یا وصی پیامبری را به قتل برساند نیز توبه اش پذیرفته نمی شود، زیرا در صورت قصاص قاتل هم پایه و همتای مقتول نیست.

ممکن است یک مشرک و یا یهودی و یا مسیحی، مسلمانی را به خاطر مسلمان بودنش به قتل برساند، و هنگامی که اسلام آورد، خداوند گناه او را ببخشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص می فرماید: اسلام هر آنچه را که پیش از اسلام آوردن باشد، می پوشاند، یعنی پاک می کند؛ زیرا بزرگترین گناهان در پیشگاه الهی، شرک به خداست، و چون توبه از شرک پذیرفته شود، توبه از گناهان پیش از آن نیز پذیرفته می شود.

اما اینکه امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس پیامبر و یا وصی پیامبری را به قتل برساند، توبه او پذیرفته نیست، به این دلیل است که هیچکس جز

1- . معانی الاخبار: 174

2- . معانی الاخبار: 174

3- . معانى الاخبار: 174
4- . نساء / 93

انبیا و اوصیاء علیهم السلام هم تای انبیا و اوصیا قرار نمی گیرند، و انبیا و اوصیا همدیگر را به قتل نمی رسانند؛ و هیچکس جز نبی و وصی، همانند نبی و وصی نیست تا قصاص گردد و هم پایه ایشان باشد، و قاتل اینان موفق به توبه نمی گردد.(1)

26. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: همدانی گوید: به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرض کردم : به چه علتی خداوند عزوجل فرعون را در دریا غرق کرد در حالی که او به خداوند(2)

ایمان آورد و به یگانگی او اقرار نمود؟ حضرت فرمود: زیرا او در هنگام دیدن عذاب الهی ایمان آورد و ایمان آوردن در وقت دیدن عذاب، پذیرفته نمی شود و این حکم خداوندی است که ذکر او در میان گذشتگان و آیندگان بلند مرتبه است: خدای تعالی می فرماید: «پس آنگاه که عذاب ما را دیدند گفتند: ما به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به آنچه پیش از این شرک می ورزیدیم کافر گشتیم، پس ایمان آنان به حالشان سودمند نبود چرا که آنان عذاب ما را به چشم دیدند»

و خدای عزوجل می فرماید: «روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت می آید در آن روز ایمان کسی که پیش از آن ایمان نداشته یا در ایمان خود خیری را کسب نکرده، به او سودی نمی بخشد.»(3)

فرعون نیز « تا وقتی که در شُرُفِ غرق شدن قرار گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست، و من از تسلیم شدگانم.»(4) به او گفته می شود: « اکنون؟ در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی؟»(5) تا آخر خبر؛(6)

1- . تفسیر قمی 1 : 155
2- . غافر / 84 - 85
3- . انعام / 158
4- . یونس / 90
5- . یونس / 91
6- . علل الشرایع 1 : 76 ، عیون اخبار الرضا 2 : 83

27. امالی صدوق: روایت است که معاذ بن جبل روزی گریه کنان داخل مجلس رسول خدا (ص) شد و سلام کرد. حضرت بعد از ردّ سلام، فرمود: ای معاذ! سبب گریه تو چیست؟ معاذ گفت: یا رسول اللّٰه جوانی نوخطّ خوش صورت، در خانه ایستاده است و مانند زن بچه مرده، بر جوانی خود گریه و زاری می کند و اراده ادراک ملازمت شریف. حضرت فرمود: ای معاذ! آن جوان را داخل بیاور! جوان داخل مجلس شریف شد و به حضرت سلام کرد. حضرت بعد از جواب سلام، فرمود: چه چیز تو را می گریاند ای جوان؟ جوان گفت: چون نگریم و حال آنکه من کاری کرده ام که اگر خدای تعالی مرا به برخی از آن گناهانم مؤاخذه نماید، مرا داخل جهنّم کند و می دانم به یقین که مرا به آن کردار بد، خواهد گرفت و تا ابد از جهنّم خلاصی نخواهم داشت. حضرت فرمود: آیا شرک به خدا آورده ای؟ جوان گفت: پناه می برم به خدا از شرک به خدا آوردن.

حضرت فرمود که: پس مؤمنی را به ظلم کشته ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس دیگر هر چه کرده ای خدا تو را می آمرزد، هر چند گناه تو به قدر کوههای بلند باشد. جوان گفت: گناه من عظیم تر از کوههای بلند است. حضرت فرمود که: خدا تو را می آمرزد هر چند گناه تو به قدر هفت طبقه زمین و دریاها و رمل ها و درختان و مخلوقات در آنها باشد. جوان گفت: گناه من عظیم تر از زمینهای هفت گانه و دریاها و رمل ها و درختان و مخلوقات در آنها است. حضرت فرمود که: خدا می آمرزد گناهان تو را هر چند گناهان تو مثل آسمان ها و ستاره هایش باشد و مثل عرش و کرسی باشد. جوان گفت: گناه من از این ها عظیم تر است. حضرت غضب آلود شد و گفت: وای بر تو ای جوان، گناه تو بزرگتر است یا خداوند عالم؟ جوان سر پیش انداخت و گفت:

خداوند از همه چیز عظیم تر است. حضرت فرمود که: پس گناه هر چند عظیم است که خداوند عالم از او عظیم تر است و امید عفو است. جوان گفت: نه یا رسول الله!. و ساکت شد. حضرت گفت: وای بر تو ای جوان، خبر کن مرا به یک گناه از گناهان خود. جوان گفت: بلی خبر می کنم، یا رسول الله بدان که من نبّاش قبورم و هفت سال است که کار من نبش قبور است و دزدیدن کفن موتی. تا آنکه دختری از

انصار فوت شد و بعد از آنکه او را دفن کردند و اقوامش به خانه های خود رفتند و شب تاریک شد، بر سر قبر او رفتم و قبر او را شکافتم و میّت را از قبر بیرون آوردم و کفن ها از او جدا کردم و او را برهنه بر لب قبر گذاشتم و رفتم، چند قدم که رفتم شیطان مرا وسوسه کرد که تو این دختر را خوب نگاه نکردی و او در حسن و جمال مشهور بود، بازگشتم و سفیدی بدن و ناف او را به من عرض کرد و کفل و سایر مواضع بدن او را به من جلوه نمود، تا مرا از راه برد و با او جماع کردم و به همان جا گذاشتم. پس ناگاه صدائی از او شنیدم که گفت: ای جوان وای بر تو و از سزا و جزا دهنده روز قیامت که در آن روز میان من و تو، به عدل حکم کند، که مرا در میان گروه مرده ها برهنه گذاشتی و کفن از من سلب کردی و مرا جنب تا روز قیامت بردادی. من گمان ندارم که از این عمل که تو کردی، هرگز بوی بهشت به مشام تو برسد، این است کار من یا رسول الله، چه می فرمائی؟ حضرت فرمود: دور شو از من ای فاسق نابکار که مبادا که از آتش تو، ماها بسوزیم. چه نزدیکی تو، به جهنّم و به عذاب جهنّم !؟ و این را حضرت چند مرتبه تکرار فرمود تا آنکه آن جوان از نزد حضرت برخاست و متوجّه مدینه شد و در مدینه تردّد می کرد، تا روزی به بالای کوهی رفت و در آنجا به عبادت مشغول شد و پلاسی پوشید و دستها را به گردن چنبر کرد و به حضرت پروردگار مناجات می کرد و می گفت:

خداوندا ! من بنده عاصی توام، بهلول، ایستاده ام نزد تو، دستها به گردن غل کرده و تو خداوند عالمی و به همه چیزها دانائی و از من چنین خطائی صادر شده است و از کرده خود پشیمانم و به خدمت پیغمبر تو رفتم، مرا راند و از پیش خود دور کرد و مرا بیشتر ترسانید.

و سؤال می کنم به حقّ نام های بزرگ تو و به حقّ سلطنت و بزرگواری تو، که مرا ناامید نکنی، و دعای مرا باطل نکنی، و از رحمت خود محروم برنگردانی. تا چهل روز و شب در آن سر کوه، این چنین استغاثه و ناله می کرد و درنده ها و وحوش صحرا به گریه او گریه می کردند و در روز چهلم دستها را به جانب آسمان برداشت و گفت: خداوندا چه کردی در حاجت من؟ اگر اجابت دعای من کرده ای و مرا آمرزیده ای، پس وحی فرست به پیغمبر خود تا مرا معلوم شود که اجابت

کرده ای، و اگر اجابت نکرده ای و اراده عذاب من داری در روز قیامت، پس در دنیا آتشی فرست و مرا بسوزان و کار مرا به آخرت میناز.

پس خداوند وحی فرستاد به پیغمبر صلّی اللَّهِ علیه و آلِهِ و این آیه نازل شد: وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً، یعنی زنا؛ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ: یعنی به ارتکاب گناهانی که بزرگ تر از زنا است، و آن نبش قبر و دزدیدن کفن می باشد، «ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»، یعنی از خداوند ترسیده و زود توبه کردند، «وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ»(1)، حضرت جبرئیل از نزد ملک جلیل، به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و گفت که خداوند عالم دعا می رساند و می گوید که: بنده من نزد تو می آید که شفیع او شوی، از پیش خود می رانی پس به کجا رود؟ ! و به جانب که قصد کند؟ ! و آمرزش گناه خود از که خواهد؟ !«وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» یعنی بر زنا و نبش قبور و گرفتن کفنها مداومت ندارند. «أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ.»(2) {آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتهایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن میمانند؛ چه نیکو است پاداش اهل عمل ! } این آیه که به حضرت نازل شد و این خطاب عتاب آمیز که از جانب عزّت به او رسید، از شهر بیرون رفت و از اصحاب می پرسید: کیست از شما که دلالت کند مرا به جوان نبّاش توبه کار؟ معاذ گفت: یا رسول اللّه من خبر دارم که او در فلان موضع است.

حضرت با اصحاب به آنجا رفت. نگاه کرد، دید که جوان ایستاده است بر بالای دو سنگ و دستها را به گردن غل کرده و از زحمت گرسنگی و برهنگی، رنگش سیاه شده و از بسیاری گریه مژه های چشمش ریخته و به مناجات مشغول است، و می گوید:خداوندا، خوب خلق کردی مرا و صورت مرا زیبا کردی، کاش می دانستم که در جهنّم خواهی سوخت مرا؟ یا در همسایگی خود جا خواهی داد مرا؟ خداوندا، احسان بسیار به من کردی، و نعمتهای عظیم به من دادی، کاش

1- . آل عمران / 135
2- . آل عمران / 135 و 136

می دانستم که آخر من به کجا خواهد رسید؟ آیا بهشت روزی من خواهی کرد؟ یا به سوی جهنّم خواهی راند مرا؟

خداوندا، گناه من از آسمان ها و عرش و کرسی تو بزرگتر است کاش می دانستم که خواهی آمرزید مرا در روز قیامت یا رسوا خواهی کرد مرا. این چنین می گفت و می گریست و خاک بر سر می کرد و دور او حیوانات درنده احاطه کرده بودند و در بالای سر او، مرغان صف بسته و همه این ها به گریه او گریه و زاری می کردند.

حضرت نزدیک او رفت و دستهای او را از گردن جدا کرد و به دست مبارک خود خاک و خاشاک از سر او پاک کرد و گفت: ای بهلول! بشارت باد تو را که تو آزاد کرده خدائی از آتش دوزخ، و تو را خدای تعالی آمرزید و از تقصیر تو گذشت.

بعد از آن به اصحاب خود گفت: توبه این چنین می باید و تدارک گناه را چنین باید کرد. سپس آنچه را خداوند نازل کرده بود بر او قرائت فرمود و او را به بهشت بشارت داد.(1)

28. امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السّلام فرمود: جوانی یهودی زیاد نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می آمد تا حدی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را تند و تیز یافت، گاهی او را برای کاری می فرستاد، و گاهی به همراه نامه ای به سوی قومی می فرستاد، تا اینکه چند روزی او را ندید، از او سراغ گرفت، کسی به ایشان عرض کرد: در یکی از آخرین روزهای عمرش او را ملاقات کردم.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به همراه عدّه ای از یارانش به دیدن او رفت، پیامبر برکتی داشت که هرگز با کسی صحبت نمی کرد مگر اینکه جوابش را می داد، سپس فرمود: ای جوان، جوان چشمانش را گشود، و گفت: لبیک ای ابا القاسم، فرمود: بگو شهادت می دهم به وحدانیت خدا و اینکه من محمد رسول خدایم.

جوان نگاهی به پدرش کرد و چیزی نگفت، سپس برای مرتبه دوم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را صدا زد و آنچه را در مرتبه اول به او گفته بود فرمود،

1- . امالی صدوق: 45

جوان متوجه پدرش شد و چیزی نگفت، برای مرتبه سوم پیامبر او را صدا زد، جوان به طرف پدرش متوجه شد، پدرش گفت: اگر می خواهی بگو و اگر نمی خواهی نگو، غلام گفت: «أشهد أن لا اله الّا اللّٰه و أنک رسول اللّٰه» و در همان جا مرد.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به پدرش فرمود: شما بیرون بروید، سپس به یارانش فرمود: او را غسل دهید و کفن کنید و با من بیایید تا بر او نماز بخوانیم، سپس در حالی که خارج می شد می فرمود: سپاس خداوندی را که به وسیله من بنده ای را امروز از آتش جهنم رهایی بخشید.(1)

29. تحف العقول: کمیل بن زیاد گوید: به امیرالمومنین علیه السلام عرض کردم: یا امیر المؤمنین، بنده ای گناه می کند و «استغفار» (و طلب آمرزش) می نماید حد استغفار چیست؟ فرمود: پسر زیاد، (حد آن) توبه است، گفتم: همین؟ فرمود: نه، گفتم: پس چطور، فرمود: بنده چون گناه کند گوید: استغفر اللّٰه با تحریک، گفتم: تحریک یعنی چه؟ فرمود: یعنی با حرکت لب و زبان، و می خواهد به دنبال این گفتار حقیقت آورد، گفتم: حقیقت چیست؟ فرمود: تصدیق قلبی (یعنی از صمیم قلب آمرزش خواهد، نه از سر زبان) و تصمیم بر عدم تکرار گناهی که از آن استغفار کرده. گفتم: اگر این کار را کردم جزء استغفارکنندگان محسوب شوم؟ فرمود: نه، گفتم: چطور؟ فرمود: برای اینکه هنوز به ریشه (استغفار) برنخورده ای، گفتم: ریشه استغفار چیست؟ فرمود: برگشت از آن گناه، این نخستین درجه عبادت کاران است (و دیگر) ترک (هر) گناه (در آینده).

استغفار کلمه ای است که بر شش معنی اطلاق می شود: اول: پشیمانی از گذشته، دوم: تصمیم بر ترک در آینده، سوم: پرداخت حقوق مردم، چهارم: ادای حق خدا در هر کار واجب، پنجم: آب کردن گوشتهائی که از حرام روئیده به طوری که پوست به استخوان بچسبد، و سپس گوشت تازه آورد، ششم: چشاندن رنج طاعت به بدن چنان که لذت معصیت را چشیده.(2)

1- . امالی طوسی: 438
2- . تحف العقول: 137

30. عده الداعی: امام رضا علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که نیست شایسته پرستشی جز او، به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده جز به وسیله حسن ظن او به خدا و امیدواری او و خوش خلقی او و خودداری از غیبت مؤمنان و خدا هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند جز به خاطر بدگمانی او به خدا و تقصیر در امیدواری به خدای عز و جل و بدخلقی و غیبت از مؤمنین. تا آخر خبر؛(1)

31. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام می فرمود: خداوند عز و جل به داود پیغمبر علیه السّلام وحی کرد که: ای داود! اگر بنده مؤمن من گناه کند و سپس ترک آن گفته و از آن گناه توبه نماید و به خاطر گناهی که کرده است از من شرم کند، من او را بیامرزم و آن را از یاد فرشتگان نویسنده گناه می برم و به ثواب مبدّل می کنم و از این کار پروائی ندارم، و من مهربانترین مهربانانم.(2)

32. ثواب الاعمال: معاویه بن وهب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: چون بنده توبه نصوح کند خداوند او را دوست دارد، و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی کند، من عرض کردم: چگونه بر او پرده پوشی کند؟

فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشته موکل بر او برایش نوشته اند از یادشان ببرد و به جوارح (و اعضای بدن) او وحی فرماید: که گناهان او را پنهان کنید، و به قطعه های زمین (که در آنجاها گناه کرده) وحی فرماید: که پنهان دار آنچه گناهان که بر روی تو کرده است، پس دیدار کند خدا را هنگام ملاقات او و چیزی که به ضرر او بر گناهانش گواهی دهد نیست.(3)

33. ثواب الاعمال: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هر کس توبه کند خداوند تعالی توبه وی بپذیرد، و اعضاء پیکرش مأمور شوند که گناهانش را بپوشانند، و

1- . عده الداعی: 147
2- . ثواب الاعمال: 160
3- . ثواب الاعمال: 206

سرزمینهائی که در آن معصیت کرده مأمور گرداند که آن را کتمان کنند، و مراقبانش آنچه از او نوشته اند فراموش نمایند.(1)

34. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرد که آن حضرت فرموده: هر کس یک سال پیش از مرگ توبه کند خداوند او را بیامرزد، بعد فرمود یک سال زیاد است، هر کس یک ماه قبل از مرگ توبه نماید خدا بر او ببخشد و از وی بپذیرد، باز فرمود یک ماه نیز بسیار است، هر کس یک روز پیش از مردن توبه کند خداوند از او درگذرد، باز فرمود یک روز هم بسیار است، هر کس (دمی قبل از مرگ) آنگاه که جان بدینجایش- اشاره فرمود به گلوگاه- رسیده باشد توبه نماید خداوند او را خواهد آمرزید.(2)

جابر در کتاب نوادر حدیث مشابهی را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.(3)

35. ثواب الاعمال: حضرت صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام روایت کرد: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: خداوند را افزونی هایی است از روزی ها به هر که بخواهد ارزانی دارد، و گوئی دست رحمت خویش هر بامداد به سوی آنکه در شب گناهی از او سر زده پیش آورده که آیا توبه می کند تا از وی بپذیرد، و نیز هر شامگاه برای آنکه در روز خطائی کرده است گوئی دست گشوده که آیا توبه می کند تا از وی بپذیرد.(4)

36. محاسن: امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش نمود و سپس فرمود: ای مردم! به راستی گناهان سه باشند و دم بست و حبّه عرنیّ گفت: یا امیر المؤمنین! فرمودی: گناهان سه اند و دم بستی؟ در پاسخ فرمود: من آن ها را یاد نکردم جز برای اینکه شرح دهم ولی نفس تنگی به من رخ داد و میان من و سخن گفتن مانع شد، آری گناهان سه باشند:

1- . ثواب الاعمال: 214
2- . ثواب الاعمال: 214
3- . الزهد: 140

4- . ثواب الاعمال: 214

گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که درباره مرتکب آن امیدوار و بیمناکم.

گفتند: یا امیر المؤمنین! آن ها را برای ما بیان کن، فرمود: آری، اما گناه آمرزیده آن است که خدا بنده را درباره آن در دنیا کیفر داده است و خدا بردبار و کریم است از اینکه بنده خود را دو بار کیفر کند، اما گناهی که آمرزیده نشود: ستمهائی است که مردم به یکدیگر کنند، زیرا چون خدا تبارک و تعالی بر خلقش عیان شد (یعنی به وسیله پیغمبران و اعلام شریعت خود) به خود سوگند یاد کرد و فرمود:

به عزت و جلال خودم قسم که ستم هیچ ستمکاری را گذشت نکنم گو اینکه مشتی کوبد و یا سائیدن مشتی باشد و اگر چه شاخ زدن شاخ داری بی شاخی را باشد. برای بندگان از یکدیگر قصاص شود تا حقی از کسی بر کسی نماند و سپس آن ها را به پای حساب آرد.

و اما گناه سوم گناهی است که خدا آن را بر خلقش نهفته و به گنهکار توبه از آن را روزی کرده است و به وضعی در آمده که از گناهش بیمناک است و به پروردگارش امیدوار است و ما برای او همان حال را داریم که او برای خود دارد، برای او امید رحمت داریم و از عذاب هم بر او بیم داریم. (1)

شرح: شاید مراد از کف اولی در عبارت کف بکف منع و نهی و مراد از کف دوم دست باشد و ممکن است مراد از هر دو کف، دست باشد یعنی دست انسان به دست دیگری با فشار و مانند آن صدمه بزند، و یا دستی از لمس دستی دیگر لذت ببرد؛ منظور از مسح با دست، اهانت و یا تحقیر و با لذت بردن است.

ممکن است بیان لفظ « تلذذ» در دو جا، از سوی زن شوهر دار بوده و یا بدون رضایت شخص مسح شده باشد، که در این صورت جزء حق الناس محسوب می شود. « الجماء»: بی شاخ. در نهایه آمده است: إن الله لیدین الجماء من ذوات القرن، « الجماء»: بی شاخ. « یدین» پاداش می دهد.

1- . محاسن: 7

و اما ترس پس از توبه ممکن است به دلیل احتمال کوتاهی در شرایط توبه باشد.

37. تحف العقول: ابوجعفر ثانی علیه السلام فرمود: تأخیر در توبه، خود را فریب دادن است و امروز و فردا کردن زیاد، باعث سرگردانی است و پیامد عذرتراشی برای خدا، هلاکت است و پافشاری بر گناه در اثر آسوده خاطر بودن از مکر خداست. « فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ.»(1) {و از مکر خدا آسوده خاطر نباشد مگر کسانی که زیانکارند. }(2)

38. خرائج و جرائح: روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام با فرزندش حضرت صادق علیه السّلام به مکه رفته بود مردی خدمتش رسیده سلام کرد و نشست عرض کرد من سؤالی داشتم. فرمود: از پسرم جعفر سؤال کن آن مرد به طرف حضرت صادق علیه السلام رفته عرض کرد سؤال کنم؟ فرمود: هر چه مایلی بپرس.

گفت: می خواهم از مردی سؤال کنم که گناه بزرگی کرده. فرمود: روزه ماه رمضان را عمدا خورده؟ گفت: از این بزرگتر. فرمود: در ماه رمضان مرتکب زنا شده؟ گفت از این بزرگتر. فرمود: آدم کشی کرده ؟گفت از این بزرگتر.

حضرت علیه السلام فرمود: اگر از شیعیان علی است پیاده رهسپار خانه خدا شود و سوگند یاد کند دیگر چنین کاری نکند چنانچه از شیعیان علی نیست راهی ندارد ، آن مرد سه مرتبه گفت: خدا تو را رحمت کند ای فرزند فاطمه زهرا، همین جواب را از پیامبر اکرم شنیدم. سپس آن مرد رفت.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این شخص را شناختی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خیر؛ فرمود: خضر بود، خواستم او را به تو معرفی کنم.(3)

شرح: ممکن است در این روایت سقطی رخ داده باشد، و من آن را دقیقا به همان صورتی که بود، نقل کردم. ممکن است منظور پرسشگر بیان وضعیت کسی

1- . اعراف / 99
2- . تحف العقول: 336
3- . الخرائج و الجرائح 2 : 631

باشد که مرتکب همه این اعمال شده است و پرسش حضرت علیه السلام در پایان روایت معجزه باشد، به دلیل علم ایشان به منظور گوینده؛ و منظور از اینکه می فرماید: « اگر قاتل شیعه است، پیاده به خانه خدا مشرف شود»، برای تکمیل توبه است و الا راهی ندارد. اگر ضمیر به قاتل برگردد، سخن حضرت علیه السلام دارای تکلف است و ایرادی ندارد.

39. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرموده است: توبه ریسمان خداوند بزرگ است، و یاری و کشش عنایت و لطف اوست، و بنده را باید که پیوسته و در همه حال به مقتضای حال و جریان امور خود در حال توبه باشد، و برای هر فرقه و طائفه ای توبه مخصوصی است؛ پس توبه پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن حالت اطمینان است. توبه اولیاء از عوارض رنگارنگ و تلون خاطر است که بر خلاف ثبوت و استقامت است.

توبه اصفیاء و برگزیدگان حق از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت می باشد که بر خلاف دوام توجه است و توبه افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غیر پروردگار است که توجه به غیر خدا پیدا کرده و سر گرم به آن ها باشد، توبه عوام و عموم مردم از گناهان و معاصی و خلافها است.

برای هر کدام از این اصناف و طبقات نسبت به موضوع توبه مخصوص خود و نتیجه توبه و هدف و برنامه خود معرفت و علم مخصوصی است که به دیگری صدق نمی کند، و شرح و تفصیل آن ها به طول می انجامد. پس در اینجا به توبه عمومی می پردازیم.

و حقیقت توبه عوام اینست که: بشوید باطن خود را که از معاصی آلوده و کدر شده است به اشک حسرت و ندامت، و اعتراف کند به تقصیر و جنایت خود دائما و در همه حال، و از صمیم دل بر اعمال سوء و غفلت گذشته خود اظهار پشیمانی کند، و پیوسته نسبت به آینده خود ترسناک و مضطرب باشد، و هرگز معصیت و خلاف را کوچک نشمارد، تا موجب جرأت و بی اعتنایی و کسل بودن او گردد.

بر آن چه از طاعات خدا که از دستش رفته گریه و تاسف را ادامه دهد؛ نفسش را از شهوات حبس کند؛ پس به پیشگاه خدای متعال استغاثه کند تا او را بر وفای به توبه حفظ نموده، از بازگشت به گذشته مصون دارد. و نیز خود را در میدان کوشش و عبادت ورزش دهد؛ واجبات از دست رفته را قضا کند؛ رد مظالم نماید؛ از همنشینان بد کناره گیرد؛ شبش را به بیداری وروزش را به تشنگی سپری سازد؛ دائما در عاقبتش بیندیشد؛ از خدا یاری جوید در حالی که از او در خوشی و ناراحتی خواستار کمک باشد، و به هنگام گرفتاریها و بلا پایدار بماند تا از درجه توابین سقوط نکند؛ که در این امور پاکی از گناهانش و زیادی در علمش (عملش) و بلندی در درجاتش نهفته است. خدای متعال فرموده: « فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ.» (1)

{و البته خدا می داند کسانی را که راست گفته اند و البته می داند دروغگویان را. }(2)

شرح: « من التنفس» یعنی نفس کشیدن بدون نام خدا؛ در برخی از نسخه ها بر وزن تفعیل آمده؛ تنفیس الهم: رها شدن از غم است، یعنی شادی و نشاط. به نظر می رسد اشتباهی رخ داده است؛ و « تلوین الخطرات»: خطور کردن امور متفرقه به ذهن و عدم اطمینان قلب به یاد خداست.

40. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که راضی نشود ابلیس همانند او در امور دینش باشد؛ و در کتاب خدای تعالی نجات از هر پستی و بصیرت از هر کوردلی و شفا از هر بیماری اخلاقی، وجود دارد، و شما آن را در آیاتی جستجو کنید که به توبه و استغفار امرتان می کند. خدای متعال می فرماید: « و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند -و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که گناه است]، پافشاری نمی

1- . عنکبوت / 3
2- . مصباح الشریعه: 97

کنند»(1) و فرمود: «و هر کس کار بدی کند، یا بر خویشتن ستم ورزد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت»(2)

و اینچنین خداوند به استغفار فرمان داده و توبه و بریدن از محارم الهی را شرط آن قرار داده است و می فرماید: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود، و کار شایسته به آن رفعت می بخشد»(3). آیه بر این دلالت دارد که چیزی جز توبه و عمل صالح، استغفار را نزد خدا بالا نمی برد.(4)

41. تفسیر عیاشی: امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه شریفه «وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ»(5) {چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که گناه است]، پافشاری نمی کنند.} فرمود: اصرار به این معنا است که انسان گناهی را مرتکب شود، نه از خدا طلب آمرزش کند و نه نفس خود را ملامت نماید و آن را وادار به توبه کند.(6)

42. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آیه« وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی(7)» یعنی { و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم!} فرمود: این آیه تفسیری دارد؛ آن تفسیر دلالت می کند بر این که خدا عمل هیچ کسی را که عملی کند را قبول نمی کند، مگر از کسی که با وفای به آن تفسیر با خدا ملاقات کند و کسی که به آنچه بر مؤمنان شرط کرده وفا دار باشد که شرط او چنین است: { توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند} حضرت فرمود: یعنی هر گناهی که بنده انجام می دهد هر چند که بدان عالم باشد، جاهل است، زیرا معصیت پروردگارش بر نفس وی خطور کرد چنانکه خدای تبارک و تعالی سخن یوسف را

1- . آل عمران / 135
2- . نساء / 110
3- . فاطر / 10
4- . تفسیر عیاشی 1 : 222
5- . آل عمران / 135
6- . تفسیر عیاشی 1 : 222

7- . طه / 82

در خطاب به برادرانش چنین آورده است: «آیا دانستید که با یوسف و برادرش، آنگاه که جاهل بودید، چه کردید؟»(1) در اینجا چون معصیت خداوند در جانشان خطور کرد، خداوند نسبت جهل به آنان داد (در حالی که آنان به قبح عمل خویش، علم داشتند).(2)

43. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آیه « وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ.» (3) { برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می رسد می گوید: «الان توبه کردم!» توبه نیست؛» فرمود: او کسی است که گریزنده است؛ توبه می کند زمانی که توبه نفعی به حالش ندارد و از او قبول نمی شود.(4)

44. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی جان به این جا برسد- و با دست به حنجره اش اشاره فرمود- عالم راهی به توبه ندارد ولی جاهل می تواند توبه کند.(5)

مثل این روایت در کتاب نوادر نقل شده است.(6)

شرح: ظاهر این خبر این را می رساند که در قبول توبه هنگام مشاهده احوال آخرت بین عالم و جاهل فرق است و این سخن مخالف مذهب متکلمین است که معتقدند در آن وقت، توبه مطلقا مقبول نیست و در توبه مطلقا بین عالم و جاهل فرقی نیست و می توان این روایت را از دو راه توجیه کرد: اول آنکه مراد از عالم، کسی باشد که احوال آخرت را دیده است و جاهل کسی باشد که این احوال را مشاهده نکرده است؛ زیرا چه بسا رسیدن جان به گلو ممکن است با دیدن احوال آخرت متفاوت باشد.

1- . یونس / 89
2- . تفسیر عیاشی 1 : 254
3- . نساء / 1
4- . تفسیر عیاشی 1 : 254
5- . تفسیر عیاشی 1 : 254
6- . الزهد: 140

دوم اینکه: ممکن است منظور، نفی توبه کامل از عالم در آن زمان باشد، و نه از جاهل؛ به شرط حمل آن حالت رسیدن جان به گلوگاه بر عدم مشاهده احوال آخرت. زیرا عالم برای به تأخیر انداختن توبه تا آن زمان عذری ندارد.

45. تفسیر عیاشی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اول کسی که نوحه و ناله کرد ابلیس بود و اول کسی که آواز به غنا خواند ابلیس بود و اول کسی که حُدی(آواز ساربان برای اشتران) نواخت ابلیس بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چون آدم از شجره منهیه، تناول کرد، ابلیس تغنّی کرد و چون به زمین هبوط کرد، برایش حدی نواخت (نوعی آهنگ که برای شتران که آن ها را به وجد و حرکت می آورد) و چون آدم مستقر در زمین شد، ابلیس نوحه کرد و آنچه در بهشت از خاطرات و حالات بود برای آدم یاد آوری کرد. پس آدم گفت: خدایا این کسی را که بین او و من دشمن گذاشتی، وقتی من در بهشت بودم، بر او تسلط نداشتم. و اگرمرا یاری و کمک نکنی، بر او قوّت نگیرم. خداوند فرمود: یک گناه را یک گناه می نویسم و یک حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر می نویسم. گفت: پروردگارا! بر من لطف بیشتری فرما! فرمود: از تو فرزندی زاده نشود مگر این که بر او یک یا دو فرشته بگمارم که از او حفاظت کنند؛ گفت: پروردگارا! بر من لطف بیشتری فرما! فرمود: ما دامی که روح در جسد آنان باشد، توبه را بر آنان معروض می دارم؛ گفت: پروردگارا! بر من لطف بیشتری فرما! فرمود: گناهان را می آمرزم و باکی ندارم؛ آدم علیه السلام عرض کرد: مرا بس است؛(1)

46. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که پیش از مرگ توبه کند ،زیرا توبه پلیدی گناه و نادرستی را پاک می کند واز بدبختی نابودی رهایی بخش است، خداوند بر خود واجب کرده است که توبه را از بندگان صالح خود بپذیرد: «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (2) وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ

1- . تفسیر عیاشی 1 : 303
2- . انعام / 54

یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً» (1) { پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.» و کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. } (2)

47. تفسیر امام علیه السلام : مرد عربی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و پرسید به من بگو توبه تا چه وقت پذیرفته می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برادر عرب باب توبه بسته نمی شود تا وقتی که خورشید از طرف مغرب طلوع کند و این آیه اشاره به همان است:

«هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ» {آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند، یا پروردگارت بیاید، یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید؟ } و این آمدن بعض آیات پروردگار همان طلوع خورشید است از مغرب «لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمآن ها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمآن ها خَیْراً»(3) {روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد}(4)

48. تفسیر عیاشی: ابابصیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً» فرمود: أوّابین یعنی آن ها که به طرف خدا بازمی گردند و متعبد هستند.(5)

49. تفسیر عیاشی: ابو بصیر می گوید: من نزد امام صادق علیه السّلام بودم که مردی به حضرت عرض کرد: پدرو مادرم فدایت! من وارد مستراحی که دارم می

1- . نساء / 110 - 111
2- . تفسیر عیاشی 1 : 390
3- . انعام / 158

4- . تفسیر امام عسکری: 478
5- . تفسیر عیاشی 2 : 309

شوم و همسایه هایی دارم که دارای کنیزکانی هستند که آوازه خوانی می کنند و عود می نوازند . خیلی موارد پیش می آید که من داخل بیت الخلا می شوم و به خاطر گوش دادن به ساز و آواز آن کنیزکان ماندن در بیت الخلا را طولانی می کنم، پس امام صادق علیه السّلام به او فرمود: دیگر چنین کاری نکن، عرض کرد: به خدا سوگند چنین نیست که من از روی قصد با پای خود به آن مکان بروم که برای آن آواز و صدا رفته باشم. بلکه آن صدا و آوازیست که با گوشم می شنوم،(بدون قصد به گوشم می رسد)

امام صادق علیه السّلام به او فرمود: تو مگر نشنیده ای خدای عزّ و جلّ می فرماید:« إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً»(1) یعنی { همانا گوش و چشم و دل همگی در پیشگاه خداوند مورد باز پرسی قرار می گیرند. }

پس آن مرد گفت: بله به خدا قسم گویا من هرگز این آیه از کتاب خداوند عزّ و جلّ را از هیچ عرب و غیر عربی تاکنون نشنیده بودم، حال که شنیده ام بدون شک آن کار را ترک می کنم به یاری خدا. من از خداوند طلب بخشش و عفو و توبه می کنم، پس امام صادق علیه السّلام به او فرمود: برخیز و غسل کن و هر آنچه از نماز به خاطرت رسید به جای آر، که تو بر امر و گناهی بس بزرگ مصرّ و پایدار بودی و چه بد وضعی داشتی اگر بدان حال مرده بودی.

از خدای متعالی طلب آمرزش و بخشش کن و از او بخواه که توبه ات را از همه بدی ها بپذیرد، همانا خداوند عزّ و جلّ چیزی را زشت محسوب نکرده و نهی نکرده مگر عمل زشت را و تو کار زشت را برای طالبانش واگذار که هر چیزی سزاوار و در خور گروهی است که شایسته آن هستند. (2)

50. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی گناه نمی کند مگر آن که هفت ساعت به او مهلت داده می شود؛ پس اگر استغفار کرد، خدا او را می آمرزد و او گناهش را بعد از بیست سال به خاطر می آورد و از خدا طلب مغفرت می کند

1- . اسراء / 36

2- . تفسیر عیاشی 2 : 315

و خدا او را می آمرزد و کافر گناهش را فراموش می کند تا از خدا طلب مغفرت نکند.(1)

51. امالی شیخ طوسی: امام حسن علیه السلام در روایتی طولانی که به وسیله آن با معاویه احتجام می کند، می فرماید: قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله که برای مشرک سودمند است، به خدا قسم برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عموی خود ابو طالب هنگام مرگ فرمود بگو «لا اله الا الله» تا به خاطر آن از تو روز قیامت شفاعت کنم. هرگز پیامبر به او چنین حرفی نمی زد و چنین وعده ای نمی داد مگر اینکه یقین داشت که او این مقام را دارد (شاید برای الزام مردم بود که مدعی بودند ابو طالب مشرک است تا آشکارا ایمان او را ببینند) چنین مقامی هیچ کس را نیست جز جد ما ابو طالب.

خداوند می فرماید وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً.(2) {و توبه کسانی که گناه می کنند، تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد، می گوید:«اکنون توبه کردم»، پذیرفته نیست؛ و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم. }(3)

شرح: ممکن است این برای ساکت کردن عامه باشد که عامه مردم معتقد بودند ابوطالب علیه السلام کافر است، و ممکن است منظور از سوال حضرت صلی الله علیه و آله در آن زمان، با آنکه خود از ایمان ایشان آگاه بودند، برای آن بود که مردم از ایمان ایشان باخبر شوند، و اگر ایمان در چنین زمانی سودی نداشته باشد، غرض حضرت صلی الله علیه و آله حاصل نمی شد.

52. جامع الاخبار: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر نشان توبه در توبه گزار آشکار نشود توبه نکرده است، طلبکاران را خشنود سازد، نمازها را اعاده کند، میان مردم فروتنی کند، خود را از شهوات و خواهشهای نفسانی به دور دارد و

1- . الزهد: 143

2- . نساء / 18
3- . امالی طوسی: 566

با روزه گرفتن گردن خود را لاغر کند، رنگ خود را با شب زنده داری برای عبادت زرد نماید، و شکمش را با قوت اندک خالی نگه دارد، پشتش از ترس آتش دوزخ خمیده گردد و استخوان هایش از شوق بهشت ذوب شود، و قلبش از هول ملک الموت نرم گشته و از تفکر درباره اجل پوستش بر بدنش بچسبد، این است اثر توبه، هرگاه بنده ای را بدین اوصاف دیدید، او توبه کننده حقیقی و خیر خواه خویش است است.(1)

53. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس توبه کند ولی کسانی را که به آن ها ستم کرده ، از خود راضی نکند، توبه نکرده است .هر کس توبه کند ولی به عبادتش نیفزاید، توبه نکرده است .هر کس توبه کند ولی لباسهایش را (که با آن ها گناه کرده) تغییر ندهد توبه نکرده است. هر کس توبه کند، ولی دوستان خود را تغییر ندهد، توبه نکرده است. هر کس توبه کند ولی گوش دل را باز نکند و کف دستش را به احسان نگشاید، توبه نکرده است .هر کس توبه کند، ولی آرزوهای طول و درازش را کم نکند، و از زبانش (در بدگوئی) حفاظت ننماید، توبه نکرده است. هر کس توبه کند، ولی زیادی گوشتهای بدنش نریزد، توبه نکرده، اگر کسی به همه این اوصاف و خصلتها دارا شود، او حقیقتا توبه کرده است (2).

54. تنبیه الخواطر: ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه: «وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»(3) {و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که گناه است]، پافشاری نمی کنند} فرمود: «اصرار، عبارت از آن است که انسان مرتکب گناهی شود، و استغفار نکند، و خود را وادار به توبه نسازد.(4)

1- . جامع الاخبار: 84
2- . جامع الاخبار: 84
3- . آل عمران / 135
4- . تنبیه الخواطر 1 : 18

55. امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که بر ارتکاب گناه ادامه می دهد، و در همان حال استغفار می کند همچون کسی است که مسخره کننده است (خود را به مسخره گرفته است).(1)

56. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم خدا از مردم چیزی نخواسته مگر دو خصلت: بر نعمتهای او معترف باشند تا در نتیجه خدا نعمت را بر آنان بیفزاید . بر گناهانشان معترف باشند تا خدا آن را برایشان ببخشد.(2)

57. و امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، کسی از گناه نجات پیدا نکند مگر اینکه (نزد خدا) به گناهش اعتراف کند.(3)

58. امام صادق علیه اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: هر کس مرتکب گناهی شود در حالی که خندان است (در روز قیامت) با چشم گریان به آتش دوزخ در افتد.(4)

59. نهج البلاغه: این چنین نیست که خداوند متعال درِ شکر را بر روی بنده ای بگشاید و از آن طرف باب زیادتیِ نعمت را بر روی او ببندد؛ و درِ دعا را بر روی بنده ای بگشاید و از آن طرف باب اجابت را بر روی او ببندد؛ و درِ توبه را بر روی بنده ای بگشاید و از آن طرف باب مغفرت و آمرزش را بر روی او ببندد.(5)

60. نهج البلاغه: علی علیه السلام به کسی که در حضور حضرت استغفرالله می گفت، فرمود: مادرت به عزایت بنیشیند آیا می دانی که استغفرالله چیست؟ استغفار درجه ای بالایی است وآن اسمی است که دارای شش معنا است . اول آن پشیمانی است ازگنا هان گذشته؛ دوم : تصمیم گرفتن برترک بازگشت همیشگی ازگناه؛ سوم: اداء حقوق مردم به گونه ای که وقتی خدا را ملاقات کردی برگردنت چیزی نباشد؛ چهارم : انجام دادن واجبات که ازتو ضایع شده است تاحقش اداء شود.

1- . تنبیه الخواطر 1 : 18
2- . تنبیه الخواطر 1 : 18
3- . تنبیه الخواطر 1 : 18

4- . تنبیه الخواطر 1 : 18
5- . نهج البلاغه: 723

پنجم : آنکه گوشتهای که درا ثر حرام بر اندامت روئیده، با اندوه برگناه آب کنی تا چیزی ازآن با قی نماند وگوشت تازه به جای آن بروید؛ وششم آنکه بهمان اندازه که شیرینی معصیت وگناه را چشیدی زحمت طاعت را نیز بچشی. پس از انجام این مراحل می گوئی « استغفرالله».(1)

شرح: چنانچه خواهی دانست، به غیر از دو مورد اول، همه متکلمان بقیه موارد را جزء شرایط کمال توبه می دانند.

61. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام به کسی که از ایشان درخواست موعظه داشت، فرمود: از کسانی مباش که بدون عمل و کردار امید به آخرت دارند (و مقام های آن سرا را تمنّا می کنند)، و به واسطه آمال و آرزوهای طول و دراز توبه را تأخیر می اندازند. و سخنش را ادامه داد تا آنجا که فرمود: چون در برابر شهوت قرار گیرد، گناه را برگزیده ، توبه را به تأخیر اندازد.(2)

62. نهج البلاغه: علی علیه السلام فرمود: کسی را که چهار چیز دادند ، از چهار چیز محروم نباشد :با دعا از اجابت کردن، با توبه از پذیرفته شدن، با استغفار از آمرزش گناه، با شکرگزاری از فزونی نعمت ها .

و تایید این سخن، قول خدای متعال است که می فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»(3)

{ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم } و در مورد استغفار می فرماید: «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً»(4)

{ کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.} و در مورد شکر می فرماید:«لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ»(5)

{ اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛} و در مورد توبه می فرماید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ

1- . نهج البلاغه: 719

2- . نهج البلاغه: 662
3- . غافر / 60
4- . نساء / 110
5- . ابراهيم / 7

قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»(1) {توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد، و خداوند دانای حکیم است. }(2)

در امالی شیخ طوسی نیز حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(3)

63. نهج البلاغه: از حضرت امیر علیه السلام علیه السلام پرسیدند: خیر چیست؟ فرمود: خیر این نیست که مال و فرزندت بسیار شوند بلکه خیر زیاد شدن علم تو و بزرگ شدن حلم توست و اینکه بر مردم ببالی به عبادت پروردگارت و اگر کار خوبی کنی خدا را سپاس گوئی و اگر کار بدی کنی از خدا آمرزش خواهی.

در دنیا جز برای دو کس خیر نیست: یکی گناهکاری که با توبه جبران کند، و دیگر نیکوکاری که در کارهای نیکو شتاب ورزد. عملی که همراه با تقواست کم شمرده نمی شود و چگونه کم شمرده می شود چیزی که پذیرفته می گردد؟(4)

64. نوادر: حفص گ-وی-د: ش-ن-ی-دم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: هیچ مؤ منی نیست که گ-ناهی را مرتکب شود جز اینکه خدای عزوجل هفت ساعت از روز به او مهلت دهد، پس اگر (در ای-ن م-دت) ت-وب-ه ک-رد چیزی بر او نوشته نشود، و اگر توبه نکرد، خداوند یک گناه ب-ر او ب-ن-وی-س-د.

عباد بصری نزد آن حضرت آمد و گفت : بما رسید که شما فرموده اید: «هیچ بنده ای» نیست که گناهی کند جز اینکه خداوند هفت ساعت از روز مهلتش دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم بلکه من گفتم : هیچ « بنده مؤمنی» نیست و سخن من این بوده است. (5)

ص: 68

1- . نساء / 17
2- . نهج البلاغه: 657
3-

4- . نهج البلاغه: 645
5- . الزهد: 139

65. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند از بندگانش آن بنده ای را که آزموده شده و بسیار توبه کننده است را دوست دارد.(1)

66. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس گناهی مرتکب شود، هفت ساعت به او مهلت داده می شود، اگر سه مرتبه بگوید « أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ» گناه او نوشته نمی شود.(2)

67. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، کسی از گناه نجات پیدا نکند مگر اینکه (نزد خدا) به گناهش اعتراف کند.(3)

68. امام باقر علیه السلام فرمود: آگاه باشید خداوند از توبه بنده اش که به سوی او توبه می کند خوشحال تر است از شخصی که در بیابانی خشک و سوزان تک و تنها مانده و مرکب و زاد و راحله خویش را گم کرده و دستش از همه جا و همه چیز کوتاه شده است. حتی آب و غذایش هم که بار آن مرکب بوده از دست داده است. حیران و سرگردان در آن بیابان گرم و خشک گاه به این سو و گاه به آن سو می رود. سرانجام خسته و نا امید و در حالی که دیگر رمقی برایش باقی نمانده و تسلیم مرگ شده، دست را زیر سر می گذارد و روی زمین دراز می کشد. در این حال ناگهان چشم باز می کند و شخصی را می بیند که با شتر و زاد و راحله گم شده اش در جلوی او ایستاده و صدایش می زند تا مهار شترش را به دست او بدهد. خوشحالی خداوند از توبه بنده اش، از خوشحالی چنین کسی بیشتر است.(4)

69. کافی: ابو الصباح کنانی گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عز و جل: «أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً»(5) {ای آنان که ایمان آوردید توبه کنید به سوی خدا توبه ای راستین } فرمود: یعنی بنده از گناه توبه کند و دیگر به آن باز نگردد.

1- . الزهد: 139
2- . الزهد: 139
3- . الزهد: 139
4- . الزهد: 139
5- . تحریم / 8

محمد بن فضیل گوید: من از تفسیر این آیه از حضرت ابو الحسن (موسی بن جعفر علیهما السّلام) پرسیدم؟ فرمود: از گناه توبه کند و دیگر به آن بازنگردد، و دوست ترین بندگان نزد خدای تعالی آن کسانی هستند که آزموده شوند و بسیار توبه کنند.(1)

70. کافی: ابو بصیر روایت کرده است که گفت: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً». {ای آنان که ایمان آوردید توبه کنید به سوی خدا توبه ای راستین} فرمود که: «آن، گناهی است که هرگز در آن عود نکند». عرض کردم: کدام یک از ما است که عود نکرده و برنگشته؟ فرمود که: «ای ابامحمد! به درستی که خدای عز و جل دوست می دارد از بندگان خویش، کسی را که فریب خورده و در گناه افتاده باشد، و توبه کرده باشد».(2)

در کتاب نوادر نیز حدیث مشابهی از ابن ابو عمیر نقل شده است.(3)

71. کافی: ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است: «به درستی که خدای- تبارک و تعالی- توبه کاران را سه خصلت عطا فرموده، که اگر یک خصلت از آن ها را به همه اهل آسمان ها و زمین عطا می فرمود، هر آینه به همان یک خصلت نجات می یافتند. و آن ها، قول خدای عز و جل است که:

«إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»(4) { یعنی خدا توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد}؛ پس هر که خدای- تعالی- او را دوست دارد، او را عذاب نکند. و قول آن جناب که می فرماید: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ *رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ

-1 . کافی 2 : 548
-2 . کافی 2 : 548
-3 . الزهد: 141
-4 . توبه / 222

وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ *وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»(1)؛ يعنى: {آنان که برمى دارند عرش خدا را، و کسانى که در گرداگرد آنند از کروبيّان، که هميشه به طواف آن مشغول اند، تسبيح مى کنند به ستايش پروردگار خويش، و تصديق مى کنند به ربوبيّت و وحدانيّت آن جناب، و طلب آمرزش مى کنند از براى کسانى که ايمان آورده اند، (و استغفار ايشان به اين طريق است که از روى نياز مى گويند:) پروردگارا! فرا گرفته هر چيزى را از روى بخشش و دانش (يعنى رحمت و علمت به همه چيز رسيده) پس بيامرز کسانى را که توبه کردند و پيروى نمودند راه توبه را، که طريق ايمان است، و نگاه دار ايشان را از عذاب آتش سوزان. پروردگارا! و درآور ايشان را در بوستان هايى با اقامتگاه بهشت دائمت، آن بوستان ها که وعده داده اى ايشان را. و نيز درآور در آن با ايشان، کسانى را که شايسته باشند از پدران ايشان و زنان ايشان و فرزندان ايشان. به درستى که تويى غالب دانا، که از هيچ مقدورى عاجز نشوى، و هر چه کنى، بر وفق حکمت و مصلحت باشد. و نگاه دار ايشان را از بدى ها و از عقوبت آن ها. و هر که را که نگاه دارى از عقوبت بدى ها در روز جزا، پس به حقيقت که رحم کرده اى او را (و به روضه رضوان رسانيده اى، يا هر که را نگاه دارى از گناهان در دار دنيا، رحم کرده اى او را)، و آن نگاهدارى تو، فيروزى بزرگ و ظفرى بزرگوار است».

و قول آن جناب عز و جل: «وَ الَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ يَلْقَ أَثاماً *يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً *إِلّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِکَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»(2)؛ يعنى: {و بندگان خداوند بسيار مهربان، آنانند که نمى خوانند و نمى پرستند با خدا، خداى ديگر را، و نمى کشند تنى را که خدا کشتن آن را حرام گردانيده، مگر به حقّ و موجبات کشتن، و زنا نمى کنند». و ترجمه بعضى از باقى مانده گذشت، و ترجمه تتمّه اين است که: «مگر

-1 . غافر / 7 - 9
-2 . فرقان / 68- 70

آن کس که توبه کند و ایمان آورد، و بکند کاری را که شایسته باشد؛ پس آن گروه، بدل می کند خدا بدی های ایشان را که گناهان است، به خوبی ها (یعنی ثواب ها). و خدا آمرزنده و بخشنده بود و خواهد بود. }(1)

72. کافی: امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای محمد بن مسلم! گناهان، مؤمن چون از آن ها توبه کند، از برایش آمرزیده می شود؛ پس باید که مؤمن عمل کند، آنچه را که از سر می گیرد، بعد از توبه و آمرزش. بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که این مغفرت نیست، مگر از برای اهل ایمان». عرض کردم: پس اگر برگردد، بعد از توبه و استغفار از گناهان، و دوباره گناه کند، و باز در توبه عود نماید، چه حال دارد؟

فرمود که: «ای محمد، پسر مسلم! آیا چنان می پنداری که بنده مؤمن، بر گناه خود پشیمان می شود، و از خدای عز و جل طلب آمرزش از آن می کند و توبه می کند، و خدای عز و جل با وجود این ها، توبه او را قبول نمی فرماید؟» عرض کردم: پس اگر چندین مرتبه چنین کند که مرتکب گناه شود، بعد از آن، توبه کند و آمرزش طلبد؟ فرمود: در هر زمان که مؤمن به استغفار و توبه باز گردد، خدای عز و جل از او بپذیرد، و به آمرزش بر او بازگردد و تفضّل فرماید. {و به درستی که خدای عز و جل آمرزنده ای است مهربان، که توبه را قبول می کند، و از گناهان در می گذرد}(2)؛ پس بپرهیز از آنکه مؤمنان را از رحمت خدای عز و جل نومید گردانی.(3)

73. کافی: ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(4) {هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد

1- . کافی 2 : 548

2- . شوری / 25

3- . کافی 2 : 548

4- . اعراف / 201

او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند. } فرمود: منظور بنده ای است که اهتمام به گناه می کند و سپس متذکر می شود و دست از گناه می کشد و این است معنای آیه که فرمود: متذکر می شوند و در آن وقت گویی بینا می گردند.(1)

74. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عز و جل به توبه بنده خویش شاد تر است، از مردی که شترِ سواری و توشه دان (یعنی سفره) خود را در شب تاری گم کرده باشد، سپس آن را بیابد؛ خوشحالی خداوند از توبه بنده اش، از خوشحالی چنین کسی بیشتر است». (2)

75. کافی: به درستی که خدا دوست می دارد بنده ای را که در گناه افتاده و توبه کار باشد. و هر کس که چنین عملی از او سر نزده باشد، بهتر باشد. (3)

76. کافی: جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «آنکه از گناه توبه می کند، چون کسی است که او را گناهی نباشد، و آنکه بر سر گناه ایستاده و از آن آمرزش می طلبد، چون کسی است که ریشخند می کند.(4)

77. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه بنده مرتکب گناهی شود، از اول روز تا شب به او مهلت داده می شود، اگر توبه کند گناهی بر او نوشته نمی شود.(5)

در کتاب نوادر نیز حدیث مشابهی از ابن ابی عمیر نقل شده است.(6)

78. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «بنده مؤمن چون گناهی را به عمل آورد، خدای عز و جل هفت ساعت او را مهلت دهد. پس اگر از خدا آمرزش طلب کند، چیزی بر او نوشته نشود، و اگر آن ساعت ها بگذرد و استغفار

1- . کافی 2 : 548
2- . کافی 2 : 549

3- . كافى 2 : 549
4- . كافى 2 : 548
5- . كافى 2 : 548
6- . الزهد: 140

نکند، یک گناه بر او نوشته شود. و به درستی که مؤمن، بعد از بیست سال، گناه خود را به خاطر می آورد، تا آنکه از پروردگار خود آمرزش طلب کند، و خدا او را بیامرزد. و به درستی که کافر، گناه را فراموش می کند، در همان ساعت که آن را به جا آورده [است]». (1)

79. کافی: سلام بن مستنیر گوید: من در خدمت حضرت باقر علیه السّلام بودم که حمران بن اعین (یکی از اصحاب آن حضرت) وارد شد، و از چیزهائی از آن حضرت پرسید، پس همین که خواست برخیزد به امام باقر علیه السلام عرض کرد: من شما را آگاه کنم- خداوند عمر شما را دراز کند و ما را به وجود شما بهره مند سازد- که ما خدمت شما می رسیم و از نزد شما بیرون نمی رویم تا اینکه (در نتیجه) دل های ما نرم شود، و جان های ما از (نداشتن) این دنیا تسلی یابد، و آن چه از این اموال و دارائی که در دست مردم است بر ما خوار و پست شود، سپس از نزد شما بیرون رویم و همین که (دوباره) پیش مردم و تجار رویم دنیا را دوست می داریم ! (این چگونه است؟) گوید: آن حضرت علیه السّلام فرمود: همانا این ها دل هاست که گاهی سخت شود، و گاهی هموار و آسان. سپس فرمود: هر آینه یاران محمد صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا ما بر نفاق از خودمان ترسناکیم؟

فرمود: چرا از آن می ترسید؟ عرض کردند: هنگامی که نزد شما هستیم و شما ما را متذکر کنید و به آخرت تشویق کنید، از خدا می ترسیم و در دنیا را (یکسره) فراموش کنیم و در آن بی رغبت شویم، تا آنجا که گویا آن سرای آخرت را به چشم خود ببینیم و بهشت و دوزخ را بنگریم و چون از خدمت شما برویم و داخل این خانه ها گردیم، و بوی فرزندان را بشنویم و زنان و خاندان را بنگریم، از آن حالی که نزد شما داشتیم برگردیم، به حدی که گویا ما هیچ نداشته ایم (و شما را ندیده و خدمت شما نبوده ایم و آن حال قبلی را نداشته ایم) آیا شما از این که این تغییر حالت نفاق باشد، بر ما می ترسید؟

1- . کافی 2 : 549

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها فرمود: هرگز (این نفاق نیست)، این ها وسوسه های شیطانیست که شما را به دنیا تشویق کند، به خدا سوگند اگر شما به همان حالی که به آن خودتان را توصیف کردید می ماندید هر آینه فرشتگان دست در دست شما می گذاردند (و بدون وسیله) روی آب راه می رفتید، و اگر نبود که شما گناه می کنید سپس از خدا آمرزش (آن گناه را) خواهید، هر آینه خداوند خلقی می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خداوند آن ها را بیامرزد، و به راستی مؤمن در گناه افتد (یا به امتحان در گناه گرفتار شود) و بسیار توبه کند، آیا نشنیده ای گفتار خدای عز و جل را (که فرماید:) «همانا خداوند دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزگان را(1)» و (نیز) فرماید: « وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْه.»(2)و آمرزش خواهید از پروردگار خویش سپس بازگشت کنید به سوی او.»(3)

خاتمه ای که دارای مباحثی ناب است.

اول: لزوم توبه

همه مفسران در وجوب و لزوم توبه اتفاق نظر دارند، واضح است گناهانی از قبیل گناهان کبیره و نیز گناهان صغیره ای که بر آن اصرار داشته باشد، بخشیده نمی شود، زیرا چنین گناهانی به گناهان کبیره منجر شده و با وجود آن از گناهان کبیره ابایی ندارد. اما کسی که از گناهان کبیره دوری کند، در صورتی که بر آن اصرار نداشته باشد، بخشیده می شود و نیازی به توبه نیست. زیرا خدای متعال می فرماید: {اگر از گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده اید دوری گزینید، بدی های شما را از شما می زداییم}(4) و تصدیق این سخن إن شاء الله در باب گناهان کبیره ذکر خواهد شد.

1- . بقره / 222
2- . هود / 90
3- . کافی 2 : 544
4- . نساء / 31

محقق طوسی قدس الله روحه در تجرید می گوید: برای دفع ضرر و برای وجوب پشیمانی بر هر عمل زشت و یا اخلال در امر واجب، توبه واجب است.

علامه رحمه الله، در شرح خود می نویسد: توبه همان پشیمانی از گناه است، چرا که مرتکب معصیت شده است، و عزم راسخ بر عدم بازگشت به آن در آینده؛ زیرا در غیر این صورت پشیمانی نفی می شود. و به اتفاق همه علما توبه واجب است. اما گروهی از معتزله واجب بودن آن را تنها در گناهان کبیره آشکار می دانند، یعنی گناهانی که به کبیره شناخته شده اند و یا گمان می رود در شمار گناهان کبیره قرار گیرند، و توبه را در گناهان صغیره که معلوم است صغیره هستند، واجب نمی دانند. برخی دیگر معتقدند: توبه در گناهانی که قبلا از آن توبه کرده است، واجب نیست و برخی دیگر بر این اعتقادند که توبه در همه گناهان صغیره و کبیره، و یا اخلال در امور واجب، واجب و لازم است؛ خواه قبلا از آن گناهان توبه کرده باشد و خواه توبه نکرده باشد.

مولف در بیان وجوب توبه به دو مورد استناد کرده است: اول اینکه توبه ضرر را که همان کیفر و ترس از آن است، دفع می کند و دفع ضرر واجب است.

دوم اینکه: ما قطعا به وجوب پشیمانی از عمل زشت و یا اخلال در امر واجب، معتقد هستیم؛ پس با اذعان به این امور می گوییم: توبه در هر گناهی واجب است، زیرا توبه از معصیت به دلیل معصیت بودن آن، واجب است، در کوتاهی در عمل واجب نیز به همین صورت. و این همه گناهان و کوتاهی در امور واجب را شامل می شود.(1)

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: می گویم: از ظاهر سخن چنین بر می آید که منظور، توبه از گناهی است که قبلا از آن توبه کرده است؛ و ممکن است به این نکته توجه داشته است که پشیمانی از عمل زشت در هر حالی واجب است، و نیز ترک عزم بر گناه نیز همیشه لازم می باشد. عزم بر گناه بدون ارتکاب آن، گناهی بر او نوشته نمی شود، احادیث زیادی نیز در این خصوص وجود دارد، مگر اینکه منظور

1- . كشف المراد: 395

مولف رحمه الله این باشد که بخشش گناهان، لطف و کرمی از سوی خداست و با نهی کردن از آن گناهان منافات ندارد. مانند بخشش گناهان صغیره؛ اما وجوب پشیمانی از عملی که قبلا مرتکب شده و کیفر را از وی برداشته است، صحیح نمی دانیم، گرچه قول به لزوم و وجوب آن قوی تر است.

دوم:

متکلمان در این اختلاف نظر دارند که آیا توبه بخش بخش می شود (یعنی از یک کار قبیح توبه کند و از قبیحی دیگر توبه نکند) و یا خیر؟ بخش بخش شدن توبه در بیشتر متون قوی تر بوده و عقیده مخالف آن ضعیف است.

محقق طوسی در تجرید می گوید: از عمل زشت به علت زشت بودن آن پشیمان شود، در غیر این صورت توبه منتفی است، و ترس از آتش جهنم نیز چنانچه هدف باشد، و کوتاهی کردن در وظیفه واجب نیز به همین صورت می توانند علت ندامت باشند. پس توبه از برخی گناهان صحیح نیست و قیاس بر واجب صحیح نیست و اگر در توبه از بعض کارهای قبیح معتقد به نیکو بودن آن باشد، و همچنین در گناهانی که مرتکب آنان را کوچک می پندارد، توبه صحیح است و قول تحقیق اینست که انگیزه ندامت از بعضی گناهان، باعث راجح شدن انگیزه بر توبه از آن بعض می شود، اگر چه انگیزه پشیمانی از انجام قبیح مانند انگیزه انجام فعل است و اگر ترجیح در هر دو مشترک باشد، وقوع ندامت مشترک خواهد بود و سخن امیرالمومنین علی علیه السلام و فرزندان بزرگوارشان علیهم السلام نیز بر همین امر تأویل می شود؛ در غیر این صورت حکم به باقی بودن کفر در توبه کننده از کفر که بر گناهان صغیره اصرار می ورزد، لازم می شود.

مرحوم علامه رحمه الله علیه گوید: شیوخ معتزله در این خصوص با یکدیگر اختلاف نظر دارند، ابوهاشم معتقد است: اگر شخص از عمل زشتی توبه کند اما از عمل زشت دیگر توبه ننماید ، توبه اش صحیح نیست. اما ابوعلی چنین توبه ای را صحیح می داند؛ مولف رحمه الله نیز بر مذهب ابوهاشم استناد می کند، و همانطور که ذکر شد واجب است پشیمانی از عمل زشت، به خاطر زشت بودن عمل باشد، در غیر این صورت توبه پذیرفته نیست، و این قبح و زشتی شامل همه گناهان می شود.

پس اگر از عمل زشتی توبه کند اما از عمل زشت دیگر توبه ننماید، معلوم می شود شخص به خاطر زشتی آن عمل توبه نکرده است.

ابو علی بر گفته ابوهاشم چنین احتجاج می کند که اگر شخصی از عمل زشتی توبه کند اما از عمل زشت دیگر توبه ننماید، و ما چنین توبه ای را صحیح ندانیم، پس عمل واجبی را هم که شخص انجام داده، صحیح نیست چرا که عمل واجب دیگر را ترک کرده است. و تالی باطل است.

بیان شرطیت در جمله شرطیه ای که گذشت آنست که لازم است از عمل زشت به خاطر زشت بودن آن توبه کند، به همین صورت نیز می بایست عمل واجب را به خاطر واجب بودن آن انجام دهد. در نتیجه اگر عدم پذیرش توبه برخی از گناهان مشروط به زشت دانستن و قبح همه اعمال باشد، به همین صورت نیز می بایست صحیح بودن عمل واجب نیز مشروط به صحیح بودن همه اعمال واجب دیگر باشد.

همه مفسران به اجماع تالی را باطل می دانند، زیرا اگر در روزه کسی اشکالی وجود داشته باشد، این اشکال متوجه نماز او نیست و نمازش صحیح می باشد.

ابو هاشم در پاسخ می گوید: میان ترک عمل زشت به خاطر زشت بودن آن و انجام عمل واجب به خاطر واجب بودن آن تفاوت وجود دارد، مورد اول تعمیم داده می شود اما مورد دوم خیر. پس اگر کسی بگوید: انار را به خاطر ترش بودن آن نمی خورم، به هیچ خوردنی ترش مزه ای لب نمی زند، زیرا همه آن ها در علت ممانعت او (ترش بودن) مشترک هستند، و اگر اناری را به خطر ترش بودن آن بخورد، این دلیل نمی شود که هر انار ترشی را بخورد، پس این دو مطلب با یکدیگر متفاوت است.

و مولف رحمه الله علیه نیز به همین موضوع اشاره کرده است، و می گوید: قیاس قبیح بر واجب صحیح نیست به عبارت دیگر، قیاس ترک عمل زشت به خاطر زشت بودن عمل با انجام عمل واجب به خاطر وجوب آن درست نیست.

اگر شخصی از عمل زشتی توبه کرده اما از عمل زشت دیگر توبه نکند، ممکن است توبه او صحیح باشد؛ و این هنگامی است که توبه کننده تصور کند برخی

از اعمال زشت حسنه است، و از اعمالی که اعتقاد دارد گناه و معصیت است، توبه نماید. در این صورت توبه او پذیرفته بوده چرا که شرط توبه در آن محقق شده است، و آن همان پشیمانی بر عمل زشت به خاطر زشت بودن عمل است.

اگر شخص مرتکب دو گناه شود، یکی بزرگ و دیگری کوچک، تا زمانی که وی به انجام گناه کوچک عادت نکرده و اصرار نورزد، و شخص آن را کوچک بشمارد، و در مقایسه با گناه بزرگ گویا مرتکب گناهی نشده است، تا در نهایت از گناه بزرگ خود توبه نماید، در این صورت توبه او پذیرفته است.

مثل این است که انسان فرزند شخصی را به قتل برساند و قلم او را نیز بشکند، و به خاطر قتل وی اظهار پشیمانی کند اما از شکستن قلم نادم نباشد، در این صورت توبه او پذیرفته است، و عاقلان شکستن قلم را به حساب نمی آورند هرچند لازم است شخص از همه گناهان خود اظهار پشیمانی نماید؛ همانطور که شکستن قلم هنگام قتل فرزند را عمل بدی به حساب نمی آورند؛ عزم و اراده بر انجام عمل نیز به همین صورت است. (1)

سپس علامه رحمه الله گوید: هنگامی که بیان سخن ابوهاشم به پایان می رسد، محقق طوسی رحمه الله تحقیق در این خصوص را مطرح می نماید و می گوید: حق این است که توبه از یک عمل زشت بدون توبه از عمل زشت دیگر، جایز باشد. زیرا اعمال با توجه به انگیزه و نیت آن صورت می گیرد و امور منصرف کننده از عمل منتفی می شود و وقتی انگیزه به انجام بر آن امور غلبه و ترجیح پیدا کرد، فعل واقع می شود؛ وقتی این را دانستی می گوییم: جایز است که گناهکار با توجه به انگیزه ای که از انجام گناه داشته است، پشیمانی از برخی از گناهان را بر برخی دیگر ترجیح دهد، گرچه انگیزه انجام آن گناهان مشترک باشد، در این که آن انگیزه، دعوت به پشیمانی بر آن می کند به این صورت که برخی از قرائن مانند بزرگی گناه، و یا زیاد بودن موانع و بازدارنده ها و یا سرزنش عاقلان هنگام ارتکاب،

1- . کشف المراد: 396

باعث

می شود شخص از گناه پشیمان شود، اما ممکن است در مورد گناهان دیگر چنین عواملی وجود نداشته باشد و شخص پشیمان نشود.

در مورد انگیزه ارتکاب گناه نیز عوامل زیادی نقش دارند، و شخص برخی از این انگیزه ها را بر بعضی دیگر ترجیح می دهد، به این شکل که انگیزه های خود را برای انجام یک فعل با چیزی که موجب افزایش انگیزه است قرین می سازد؛ چرا که برخی انگیزه های انجام آن عمل را بر برخی دیگر ترجیح می دهد پس بعید نیست که قبح یک فعل، داعی و انگیزه عدم انجام آن باشد و سپس زیادی انگیزه ها بر پشیمانی از آن فعل قرین با برخی قبایح شود که به خاطر آن انگیزه ها، داعی بر پشیمانی بر آن پاره قبایح ترجیح داده شود و پشیمانی تنها بر برخی از آن ها صحیح نیست.

بنابراین، شایسته است سخن امیرالمومنین علیه السلام و دیگر فرزندان بزرگوارشان، از جمله امام رضا و دیگر ائمه علیهم السلام را حمل بر همین معنا نمود که از ایشان نقل شده که حضرات علیهم السلام صحت توبه از برخی قبایح را نفی فرموده اند؛ زیرا اگر کافر هنگامی که توبه کند و اسلام آورد، در حالی باشد که بر دروغگویی خود مصرّ باشد، یا باید بر مسلمان بودن او حکم کرده و توبه او را از کفر پذیرفت، و یا نه و احتمال عدم پذیرش توبه او خرق اجماع است زیرا مسلمین متفق هستند که حکم مسلمان بر او اجرا می شود؛ و نظر اول مطلوب است، و ابوهاشم استحقاق عقاب کفر را در مورد وی می پذیرد و توبه او و اسلام آوردنش را نمی پذیرد، اما نمی تواند از اطلاق اسم مسلمان بر وی امتناع ورزد.(1)

سوم:

همان طور که می دانید، تصمیم بر عدم بازگشت به گناه تا زمانی که زنده است، شرط توبه می باشد، آیا امکان بازگشت به گناه در مابقی عمر شرط است؟ حتی اگر مرتکب زنا شود، سپس توبه کند و تصمیم بگیرد در صورت امکان به آن

1- . کشف المراد: 398

گناه بازگردد، در این صورت توبه او پذیرفته نیست، و یا چنین چیزی شرط توبه نبوده و توبه اش صحیح می باشد؟

اکثر متکلمان نظر دوم را قبول داشته و برخی از متکلمان نقل کرده اند که قدما بر نظریه دوم اتفاق نظر داشته اند. و بالاتر از این فرض در صحت توبه فرض صحت توبه کسی است که به بیماری سختی دچار شود و بیم مرگ داشته باشد و در این حال توبه کند، توبه او صحیح است؛ اما بنا بر اجماع نظر مفسران توبه کسی که در حال احتضار بوده و به از دست دادن فرصت ها یقین حاصل کرده است و مرگ را مقابل چشمان خود می بیند، صحیح نیست، آیات و روایات نیز بر این امر دلالت دارد.

چهارم:

در باب انواع توبه، علامه رحمه الله علیه می فرماید: یا توبه از گناهی است که حق الله محسوب می شود، و یا توبه از حق الناس است.

اول: اگر انجام عمل زشتی مانند شراب خواری و یا زنا، و یا کوتاهی در امر واجبی باشد، مانند ترک نماز و زکات، پشیمانی از انجام این گناهان و تصمیم بر عدم بازگشت از آن کفایت می کند.

و اما دوم که اخلال به واجب باشد، احکام آن بسته به قوانین شرعی متفاوت است، در برخی موارد لازم است علاوه بر توبه، عملی که بر گردن اوست به جا آورد، مانند پرداخت زکات، و یا قضای عملی مانند نماز؛ و در برخی از مواقع عمل از گردن او ساقط می شود مثل ترک نماز در عید فطر و قربان. در این مورد که شخص نماز عیدیدن را ترک کرده، مانند فعل قبیح، پشیمانی از عمل و تصمیم بر عدم بازگشت به آن کفایت می کند.

اما اگر حق الناس مطرح باشد، می بایست حق و حقوقی را که بر گردن دارد، ادا کند اگر مالی را تصاحب کرده، باید آن را به صاحبش، و یا در صورت فوت صاحب مال به ورثه اش تحویل دهد، و اگر امکان آن فراهم نباشد، عزم بر انجام این کار واجب است. و همچنین است اگر مثلا حد قذف بر عهده او باشد. و اگر قصاصی بر گردن اوست می بایست برای ادای حق اقدام نماید: خود را به اولیای مقتول معرفی

کند، یا او را قصاص کنند و یا با دیه و یا بدون دیه وی را ببخشند. اگر قصاص در اعضای بدن باشد، می بایست خود را به شاکی و یا ورثه او تسلیم کند تا او را قصاص نماید. اگر شخصی را گمراه کرده باشد، می بایست در صورت امکان وی را از باطل برحذر دارد و هدایت کند.

بدان که چنین تبعات و ادای حقی جزء توبه محسوب نمی شود و عقاب و کیفر با توبه از شخص ساقط می گردد، و در واقع شخص با ادای حقوقی که بر گردن دارد، توبه خود را از نظر معنا کامل می کند؛ زیرا عدم ادای حق و حقوق مانع از ساقط شدن کیفر آنچه از آن توبه کرده است، نمی شود بلکه عقاب و کیفر را از وی برمی دارد و عدم ادای حق و حقوق به معنای گناهان جدید است که می بایست از آن توبه کند.

آری، توبه کننده ای که پس از اظهار توبه حق و حقوق مردم را پرداخت می کند، دلیل بر پشیمانی حقیقی اوست؛ اما اگر حق و حقوقی را که بر گردن دارد، ادا نکند، ممکن است بر این دلالت کند که وی حقیقتا از اعمال خود پشیمان نیست.

سپس علامه رحمه الله علیه می گوید: اما کسی که از وی غیبت شده است، یا غیبت به گوش او رسیده است، در این صورت می بایست غیبت کننده از وی عذرخواهی کند، زیرا ضرر اندوه را متوجه او ساخته، پس واجب است از او عذرخواهی کرده و اظهار پشیمانی نماید.

اما اگر غیبت به گوش غیبت شونده نرسیده باشد، لزومی به عذرخواهی و طلب حلالیت از او نیست چرا که درد و رنجی را برای غیبت شونده به وجود نیاورده است.

در هر دو مورد، واجب است به درگاه الهی اظهار پشیمانی نماید، چرا که با نهی خداوند مخالفت کرده است و تصمیم راسخ بگیرد که دیگر آن را تکرار نکند.(1)

محقق در تجرید گوید: در این که آیا وقتی گنهکار تک تکِ گناهانش را به خاطر داشته باشد لازم است از آنها به تفصیل و یکی یکی توبه نماید؟ وجوب چنین

1- . كشف المراد: 399

چیزی اشکال دارد؛ علامه قدس سره گوید: قاضی القضاه معتقد است: شخص تائب اگر به تفصیل علم به گناهانش داشته باشد،واجب است از تک تک گناهانش توبه نماید و اگر آنها را به نحو اجمال می داند، واجب است که از آن به نحو اجمال توبه نماید و اگر برخی گناهانش را به تفصیل می داند و برخی را اجمالا می داند، واجب است از تک تک گناهانی که علم به تک تک آنها دارد به نحو تفصیلی توبه کند و از گناهانی که علم اجمالی به آن ها دارد به نحو اجمال توبه نماید و مصنف رحمه الله واجب کردن توبه تفصیلی را وجود علم به آن را مشکل دانسته زیرا ممکن است به توبه به نحو اجمال بر هر قبیحی که از او سر زده، اگر چه آن گناهان را مفصلا نمی داند، اکتفا نمود؛(1)

سپس محقق رحمه الله فرموده: در وجوب تجدید توبه هنگام یادآوری یک معصیت اشکال است. و علامه قدس سره فرموده: وقتی مکلف از گناهی توبه کرد و سپس آن گناه را به خاطر آورد آیا تجدید توبه از آن واجب است؟ ابو علی گفته: بله؛ زیرا توبه کننده ای که قادر بر بازگشت به گناه باشد، از دو حال خارج نیست: یا مرتکب آن گناه می شود ویا آن را ترک می کند؛ و در هنگام یادآوری گناه یا از آن پشیمان است و یا بر آن اصرار دارد؛ که مورد دوم (اصرار بر گناه) زشت و ناپسند است. پس اولی یعنی اعاده ندامت و پشیمانی واجب است. ابوهاشم گوید: لازم نیست، زیرا شخص دیگر قدرت ارتکاب یا ترک آن گناه را ندارد.(2)

سپس محقق گوید: و همچنین است معلول با علت؛ شارح گوید: اگر شخص علتی را پیش از وجود معلول انجام دهد، آیا واجب است بر معلول و یا بر علت و یا بر هر دو اظهار پشیمانی نماید؟ مثل تیراندازی که تیری را پرتاب می کند و پیش از اصابت به هدف. شیوخ معتقدند: باید به خاطر اصابت تیر اظهار پشیمانی نماید، چرا که مرتکب عمل ناپسندی شده است؛ و حکم موجود را دارد، زیرا هنگام حصول سبب، آن معلول نیز موجود می شود.

1- . کشف المراد: 400
2- . کشف المراد: 400

و قاضی گوید: لازم است بر دو مورد اظهار پشیمانی نماید: اول بر پرتاب تیر، چرا که مرتکب عمل ناپسندی شده است، و دوم به این دلیل که عمل او عمل ناپسند دیگری را موجب می شود. و جایز نیست که بر معلول پشیمان شود، زیرا پشیمانی به خاطر عمل ناپسند و تنها به خاطر قباحت و زشتی آن است، و چیزی که هنوز به وجود نیامده است، قباحتی ندارد.(1)

پنجم:

متکلمان در باب وجوب نقلی توبه، با هم اختلاف نظری نداشته بلکه در وجوب عقلی آن اختلاف نظر دارند. معتزله وجوب آن را اثبات کرده اند؛ زیرا توبه ضرر عقاب را دفع می کند شیخ بهایی رحمه الله علیه می گوید: این امر (دفع ضرر عقاب) دلالت بر وجوب توبه از گناهان صغیره بر کسی که مرتکب کبائر است را ندارد، زیرا صغائر مورد بخشش و ستر قرار می گیرد. لذا بهشمیه معتقدند: توبه از گناهان صغیره نقلی است و نه عقلی؛ بله استدلال بر این که پشیمانی بر فعل قبیح از مقتضیات عقل صحیح است، هر دو قسم را شامل می شود؛ اما فوریت وجوی توبه را معتزله به آن تصریح کرده و اعتراف دارند، و می گویند: لحظه ای تأخیر در آن گناه دیگری است که باز هم توبه از آن واجب است، تا آنجا که اگر یک ساعت توبه از گناه کبیره را به تاخیز اندازد، دو گناه کبیره مرتکب شده است، و دو ساعت تاخیر معادل چهار گناه کبیره بوده که شامل دو گناه اول و ترک توبه از هر یک از آن دو است و سه ساعت تاخیر در توبه معادل هشت گناه کبیره است، به همین صورت تا آخر.

اصحاب ما نیز بر فوری بودن توبه اتفاق نظر دارند اما این جزئیاتی را که در کتاب های کلامی این ها دیدم، ذکر نکرده اند.

ششم: ساقط شدن کیفر با توبه

اهل اسلام در این مورد اتفاق نظر دارند، و تنها اختلافشان در این است که آیا عدم کیفر پس از توبه بر خداوند واجب است، و چنانچه گناهکاران را پس از توبه

1- . کشف المراد: 400

کیفر نماید، به آنان ظلم کرده است؟ و یا عدم کیفر پس از توبه فضل و کرم الهی نسبت به بندگان محسوب می شود؟

معتزله به نظر اول معتقدند و اشاعره نظر دوم را می پذیرند. و اما شیخ الطائفه در کتاب اقتصاد، و علامه حلی در یکی از کتاب های کلامی خود، نظر دوم را انتخاب نموده اند و محقق طوسی رحمه الله علیه در تجرید، در این مسأله توقف نموده است مختار شیخ طوسی و علامه از روایات و دعاهای صحیفه کامله و دیگر کتاب ها بر می آید و شیخ طبرسی نیز این نظر را برگزیده و آن را به اصحاب امامیه نسبت داده، و کسی که این خصوص تفکر کند، در می یابد دلیل وجوب عدم کیفر پس از توبه، بر خدا ضعیف است.

می گویم: برخی از روایت های مربوط به توبه را در باب استغفار، و باب ویژگی های مومن، و باب ویژگی های بندگان برگزیده، و باب جوامع المکارم ذکر کردیم. ان شاء الله تحقیق درباره گناهان صغیره و کبیره، گناهان و انواع آن، از بین رفتن گناهان صغیره با ترک گناهان کبیره در باب های مربوطه بیان می شود.

ص: 85

باب بیست و یکم : نفی بیهودگی و آنچه موجب نقص است، مانند استهزاء و تمسخر و مکر و نیرنگ از خداوند و تفسیر آیه های مربوطه

آیات

- اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُون(1). نساء / 142(2). انفال / 30(3). توبه / 79(4). یونس / 21§

{نیرنگ خدا سریع تر است }

ص: 86

1- . بقره / 11§ {خدا [است که] ریشخندشان می کند، و آنان را در طغیانشان فرو می گذارد تا سرگردان شوند.} - یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ

2- {با خدا نیرنگ می کنند، و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد} - وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ

3- {و نیرنگ می زدند، و خدا تدبیر می کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.} - فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ

4- {و آنان را به ریشخند می گیرند، [بدانند که] خدا آنان را به ریشخند می گیرد} - قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَکْرا

- وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً(1)

{و به یقین، کسانی که پیش از آنان بودند نیرنگ کردند، ولی همه تدبیرها نزد خداست }

- وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنا مَکْراً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ(2)

{و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند }

- إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً وَ أَکِیدُ کَیْداً فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً

{آنان دست به نیرنگ می زنند و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم، پس کافران را مهلت ده، و کمی آنان را به حال خود واگذار }

تفسیر:

بیضاوی گوید: «اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» آن ها را به خاطر تمسخرشان کیفر می کند، لفظ جزاء در اینجا به معنای مسخره آنان است، همانطور که در عبارت آمده است: «پاداش بدی، بدی است»؛ این امر یا برای مقابله لفظ با لفظ بوده، و یا برای مشابهت در قدر و اندازه بوده و یا وبال تمسخرشان را بر گردن خودشان می اندازد و گویا آنان را تمسخر می کند.

و یا حقارت و ذلتی را که لازمه و هدف تمسخر است، در مورد آنان عملی می سازد، و یا با آنان مانند مسخره کننده رفتار می کند: یا در دنیا که احکام مسلمانان را در مورد آنان پیاده می کند، و با سهل انگاری و غرق شدن در نعمت ها وی را مبتلا به استدراج نموده و به طغیان و سرکشی وا می دارد.

در آخرت نیز در حالی که در آتش جهنم هستند، تصور می کنند دری از بهشت به روی آنان باز شده است و با سرعت به سوی آن می شتابند، و چون به آن برسند، در به روی آنان بسته می شود. این همان سخن خدای متعال است که می فرماید:

1- . رعد / 42

-2 . نمل / 50

«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»(1) {و[لى] امروز، مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند.}«وَ يَمُدُّهُمْ فِی طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ»(2) {و آنان را در طغيانشان فرو می گذارد تا سرگردان شوند.}

مد الجيش و أمده: هنگامی که ارتش را مجهز کند و نيرومند گرداند، و منظور افزايش عمر نيست. اين فعل با « لام» متعدی می شود.

معتزله می گويند: «وَ يَمُدُّهُمْ فِی طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ» به خاطر اين است که خداوند لطف و کرمی را که نسبت به مومنان دارد، از آنان دريغ داشته و آنان را به دليل کفر و اصرار بر گناه و بستن راه توفيق بر خود، آن ها را رها کرده و ياری نمی نمايد، در نتيجه در هايشان را ظلمت و تاريکی فرا گرفته و نور و شادمانی بر دل های مومنان افزوده می شود.و يا اينکه شيطان آن ها را فريب داده و بر طغيان و سرکشی آنان می افزايد.

نسبت اين عمل را به خدای متعال، از نوع سناد فعل به مسبب است، و افزودن طغيان بر آن ها به اين دليل است که تصور کنند اسناد فعل به خداوند، حقيقی است. مصداق آن اين است که هنگامی که مد و افزودن را به شيطان نسبت می دهد، لفظ الغی (گمراهی) را به کار می برد و می فرمايد: « وإخوانهم يمدونهم فی الغی»(3) {و يارانشان آنان را به گمراهی می کشانند}

و می گويند: اصل آن اين است: « نمد لهم» يعنی به آنان مهلت می دهيم و بر عمر آن ها می افزاييم تا متنبه شده و فرمانبردار شوند، اما اين مهلت جز بر طغيان و کوری آن ها نيفزود، «لام» حذف شده و فعل خود متعدی شده است، همانطور که خدای متعال می فرمايد: «وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ»(4)

و يا تقدير: برای اصلاح بر عمر آن ها می افزايد و با اين حال آن ها در طغيان خود سرگردانند.(5)

1- . مطففين / 34
2- . بقره / 15
3- . اعراف / 202

4- . اعراف / 155
5- . تفسير بيضاوى 1 : 46

در مورد آیه شریفه «یُخادِعُونَ اللَّهَ»(1)

الخدع: خلاف آنچه را که پنهان کرده ای برای دیگری بیان کنی تا او را از تصمیمش منصرف سازی. فریب دادن خدا، بنا بر ظاهر آن تفسیر نمی شود زیرا هیچ چیز بر خداوند پوشیده نیست، و نیز آن ها قصد فریب دادن خداوند را ندارند، بلکه منظور از نیرنگ با رسول، به خاطر حذف مضاف بوده و یا به این دلیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند خدا برخورد می کنند، چرا که حضرت صلی الله علیه و آله جانشین پروردگار است، همانطور که خدای متعال نیز می فرماید: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّٰهَ»(2)

و اما تصویری که از خدا ساخته اند و ایمان خود را آشکار نموده و کفر خود را پنهان می سازند، خداوند نیز با آنان به همین صورت برخورد می کند، به این صورت که احکام مسلمانان را در مورد آنان جاری ساخته و بدین وسیله آنان را مهلت می دهد، و اما اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مومنان حال خود را از آنان پنهان می کنند، مجازاتی است که خداوند برای آنان در نظر گرفته است، درست مانند رفتار حیله گرانه ای که خودشان در پیش گرفته بودند.(3)

و اما آیه شریفه «ویمکر الله» یعنی: مکر آنان را به خودشان بر می گرداند، و یا منظور مجازات و کیفر آنان بوده و یا مانند مکاران با آن ها برخورد می کند، به این صورت که آن ها را به سوی بدر روانه کرده و مسلمانان را در نظر آنان اندک جلوه می دهد، تا بر مسلمانان یورش برده و خود کشته شوند: «وَ اللّٰهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ»(4)

به مکر آنان در مقایسه با مکر خود توجه نمی دهد، اسناد به چنین مثال هایی تنها برای طرفینی بودن امر و نمی توان در ابتدا به کار برد زیرا شائبه مذمت در حق خدای متعال دارد.(5)

1- . بقره / 9
2- . نساء / 80
3- . تفسیر بیضاوی 1 : 40
4- . انفال / 30

5- . تفسير بيضاوى 2 : 147

و اما «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ »[(1)] یعنی خداوند آنان را به خاطر تمسخرشان کیفر می کند.[(2)]

روایات

1. توحید و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا (ع): حسن بن فضال از پدرش نقل می کند: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول حق تعالی «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» و از قول خدا «یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» و از قول خدا «وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ» و از قول خدا «یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ»[(3)] فرمود خدای عز و جل سخریه و استهزاء و مکر و خدعه نمی کند و لکن مکافات می دهد ایشان را بر سخریه و استهزاء و جزاء و خدعه شان مجازاتشان می کند؛ بلند است مرتبه خدا از آنچه ظالمین می گویند بسیار بلند.[(4)]

در احتجاج نیز حدیث مشابهی نقل شده است.[(5)]

2. تفسیر امام علیه السلام: امام عسکری علیه السلام در تفسیر آیه« یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ ما یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ»[(6)] { می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ (اما) نمی فهمند.} فرمود: موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: وقتی پیامبر (ص) علی علیه السلام را روز غذیر خم به امامت منصوب کرد و به عمر و همه نُه نفر از رؤسای مهاجرین و انصار امر فرمود که با علی علیه السلام به عنوان« امیر المؤمنین» بیعت کنند، آنان چنین کردند و بین خود توطئه کردند که امر امامت را از علی علیه السلام بردارند و پیامبر و علی صلوات الله علیهما را نابود کنند؛ و از جمه دسیسه هایشان این بود که اولین نفرشان

1- . توبه / 79
2- . تفسیر بیضاوی 2 : 198
3- . نساء / 142
4- . توحید: 163، معانی الاخبار: 13 ، عیون اخبار الرضا 1 : 115
5- . احتجاج: 410
6- . بقره / 9

گفت: تاکنون به هیچ بیعتی همچون این بیعت اطمینان نداشته ام. امید دارم که خداوند به خاطر آن دری از قصرهای بهشت را به روی من بگشاید و مرا از برترین ساکنان و مقیمان آن قرار دهد. نفر دوم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! تنها پس از این بیعت بود که از راه یافتن خود به بهشت و نجات یافتن از دوزخ اطمینان یافتم و به خدا سوگند در ازای سرباز زدن و روی بر تافتن از این بیعت هیچ عطا و پاداشی مرا خوشحال نمی کند، حتی اگر برایم سرتاسر زمین و آسمان را آکنده از مرواریدهای تر و گوهرهای درخشان کنند. سومی عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا سوگند پس از این بیعت، شادمانی در جانم، جای هراس را گرفت و امید به بهشت خداوند متعال در دلم پر گشود و اطمینان یافتم که اگر بار گناه تمامی اهل زمین بر دوش من باشد، با این بیعت از همه ی آن پاک شده ام. سپس بر راستی گفته خود سوگند خورد؛ سپس دیگر ستمگران و سرکشان نیز پس از این سه تن، پوزش خواستند و چنین سخنانی گفتند. خداوند عز و جل به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «یُخَادِعُونَ اللّهَ» یعنی با سوگند خوردن بر آن چه که خلاف باورشان است، قصد دارند رسول خدا را فریب دهند «وَالَّذِینَ آمَنُوا» و نیز فریب دهند آنان را که علی بن ابی طالب علیه السلام سرور و مهترشان است. سپس فرمود: «وَمَا یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم» یعنی نیرنگ آنها تنها به خودشان زیان می رساند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی از آنها و یاریشان بی نیاز است و اگر نبود فرصتی که حق تعالی به آنها داده است، هرگز یارای گستاخی و گردن کشی نداشتند. «وَمَا یَشْعُرُونَ» درک نکردند که ماجرا این گونه است و خداوند پیامبرش را از دورویی و کفرورزی و دروغ گویی آنها آگاه ساخت و فرمان داد تا آنان را در جرگه ی ستمکاران و عهد شکنان لعنت گوید؛ لعنتی که در دنیا از آنها جدا نشود و بر زبان بندگان برگزیده ی خداوند جاری شود و در آخرت به سخت ترین عذاب خداوند گرفتار آیند. (1)

« وَ إِذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا» (2) تا آیه« یَعمَهونَ» امام کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که بیعت شکنان و دسیسه پردازان یعنی «الَّذِینَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا» همچون ایمان شما، به

1- . تفسیر امام عسکری: 113

2- . بقره / 14

قصد مخالفت با علی علیه السلام و کنار زدن او از امر خلافت، با مؤمنانی همچون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار رویاروی می شدند، به ایشان می گفتند: ما نیز همان گونه که شما ایمان آورده اید، به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آورده ایم و به دعوت او برای بیعت با علی علیه السلام و تأیید برتری وی گردن نهاده ایم و بر فرمان او سر فرود آورده ایم.اولی و دومی و سومی تا نهمی آنان هر گاه در راه خود با سلمان و یارانش روبرو می شدند، از آنها احساس تنفر کرده و دوری می جستند و می گفتند: اینان پیروان آن دو جادوگر سبک سرند و منظورشان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود. سپس به یکدیگر می گفتند: مراقب باشید، مبادا اینان در لغزش های زبانتان چیزی از انکار گفته های محمّد صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام بشنوند؛ چرا که نزد آنها سخن چینی کرده موجب هلاک شدنتان می شوند. اولی گفت: بنگرید تا چگونه آنان را به ریشخند می گیرم و شرّشان را از سرتان کم می کنم. سپس به سلمان و یارانش نزدیک شد و گفت: سلام بر سلمان بن اسلام، و او را با جملاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود، مدح گفت و همچنین تمام چهار تن او را مدح گفتند؛ وقتی از

کنار آنان گذشتند، اولی، از یاران خود پرسید: دیدید که چگونه آنان را ریشخند کردم و چگونه شر و دشمنی آنان را از سر خود و شما کم کردم، به نظر شما چگونه بود؟ آنان به او پاسخ دادند: تازمانی که تو در قید حیات باشی، گزندی به ما نرسد. او گفت: رفتار شما نیز با آنان بایست چنین باشد تا روزی که فرصتی دست دهد؛ چرا که دانا مرد هوشمند، جام غم سرکشیده، سکوت می کند تا روزی که فرصتی برایش فراهم شود. آن گاه نزد یاران منافق خود بازگشتند، یاغیانی که همچون خودشان آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال در برتری امیر مؤمنان و امامت ایشان علیه السلام بر تمامی مکلّفان در دین بیان می فرمود، دروغ می انگاشتند. آن دیگران به آنان گفتند: ما با شما همراهیم در دسیسه ای که پیش گرفته اید تا اگر در محمد صلی الله علیه و آله شائبه ای وجود داشته باشد، علی علیه السلام را از این امر «خلافت» کنار زنید؛ اگر می بینید و می شنوید که آنان را می ستائیم و در چاپلوسی آنها قدم پیش می گذاریم باور نکنید و هراسان نشوید که ما آنان را مسخره می کنیم؛ پس خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد «اللّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» یعنی خدا آنان را ریشخند خواهد کرد و سزای

ریشخندشان را در دنیا و آخرت خواهد داد. «وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ» یعنی و آنها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند و به آنها مهلت می دهد و با لطف خویش با آنها می سازد و آنان را دعوت به توبه می کند؛ پس اگر دعوت او را به توبه پاسخ دهند، آنها را وعده به آمرزش می دهد. حال آن که آنان «یَعْمَهُونَ» دست از کردار نکوهیده خود بر نمی دارند و آزار رساندن به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را که درود خداوند بر ایشان باد ترک نمی کنند وهر اذیت و آزاری که در توانشان باشد در حق آن دو بزرگوار انجام می دهند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و اما این که خداوند آنها را در دنیا ریشخند می کند، از آن جا که آنها در ظاهر، دین خدا را پذیرفته و از آن فرمان می برند، خداوند با آنان بر اساس ظاهر احکام دین برخورد می کند. اما به رسول خود صلی الله علیه و آله فرمان می دهد که آنها را لعنت کند و با آنان به کنایه سخن گوید و رفتار کند تا مؤمنان بی ریا مراد حضرت را از این رفتار دریابند. و اما این که خداوند آنها را در آخرت ریشخند می کند، پس از آن که خداوند عز و جل آنان را در سرای لعن و پستی جای داد و به شگفت ترین گونه های عذاب مجازاتشان کرد و نیز مؤمنان را در بهشت و در حضور محمّد صلی الله علیه و آله برگزیده پادشاه داور حاضر نمود، آن منافقان را که در دنیا مؤمنان را به ریشخند می گرفتند، در پیش چشم مؤمنان در خواهد آورد تا بنگرند چگونه این دورویان در شگفت ترین لعنت ها و خیره ساز ترین شکنجه ها گرفتار شده اند. در آن جا مؤمنان از شماتت منافقان، غرق در لذت و شادمانی خواهند شد مانند نعمت های بهشت خداوند که در آن در سرور و شادی به سر خواهند برد. مؤمنان آن سیاه بختان را با نام ها و صفت هایشان در چند گروه خواهند شناخت. و کافران و منافقان دیده باز کنند، کسانی را می بینند که در دنیا آنها را به خاطر باور به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان ایشان علیهم السلام به ریشخند می گرفته اند. آن مؤمنان از جایگاه والای خود به آن کافران و منافقان فرو نگرند و گویند: ای فلان کس و ای فلان کس و ای فلان کس و آنها را به اسم این چنین ندا دهند: در سرای ننگ و رسوایی خود چگونه به سر می برید؟ بیایید درهای بهشت را به سویتان بگشاییم تا از این عذاب برهید و در شادی نعمت های بهشتی به ما بپیوندید. آنها پاسخ دهند: وای بر

ما از کجا می توانیم چنین کنیم؟ مؤمنان گویند: به این درها بنگرید. آنها چشم به درهای گشوده بهشت اندازند و گمان برند این درها به سوی دوزخ عذاب آور آنها باز شده و می توانند از آن جا به سوی بهشت رهایی یابند؛ به همین خاطر، گریزان شروع به شنا در آب های جوشان می کنند و در فرار از دست فرشتگان عذاب می کوشند، اما شکنجه گران دنبالشان می کنند و آنها را به زیر گرز و پتک و شلاق می گیرند. همچنان بر آنها چنین می گذرد و عذاب ها بر سرشان فرود می آید تا سرانجام به آن درها می رسند؛ اما به ناگاه آن درها به رویشان آوار می شود. شکنجه گران سر رسیده با گرزهای خود آنها را به درون می غلتانند و به سوی دوزخ باز می گردانند. در آن دم، مؤمنان در نشیمن گاه های خود بر فرش ها آرمیده اند و اینان را به خنده و ریشخند می گیرند؛ و این همان کلام خداوند عز و جل است: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ»(1)

[(ولی) امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند، بر تختها(ی خود نشسته) نظاره می کنند].(2)

شرح: در قاموس گفته: الهوج با حرکت، طول در حماقت و عقل از سر پریدن را گویند. الهوجاء: ماده شتر تند رو.

من می گویم: ان شاء الله این روایت به طور کامل در محل خود ذکر خواهد شد.

1- . مطففین / 34 و 35

2- . تفسیر امام عسکری: 118

باب بیست و دوم : کیفر کافران و ستمکاران در دنیا

آیات:

- إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ(1)

{در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند}

- وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَیْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ (2)

{و برای آنان، آن دو مرد را مَثَل بزن که به یکی از آن ها دو باغ انگور دادیم}

- فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ (3)

{بهره تو در زندگی این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگویی: [به من] دست مزنی}

- وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ *و ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (4)

{و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد. و شما در زمین درمانده کننده [خدا] نیستید، و جز خدا شما را سرپرست و یاوری نیست.}

1- . رعد / 11
2- . کهف / 32
3- . طه / 97
4- . شوری / 30 - 31

- إِنَّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ وَ لا یَسْتَثْنُونَ *فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نائِمُونَ *فَأَصْبَحَتْ کَالصَّرِیمِ فَتَنادَوْا مُصْبِحِینَ أَنِ اغْدُوا عَلی حَرْثِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صارِمِینَ*فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ أَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ وَ غَدَوْا عَلی حَرْدٍ قادِرِینَ *فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ *قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ *قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ *فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ *قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ *عَسی رَبُّنا أَنْ یُبْدِلَنا خَیْراً مِنْها إِنَّا إِلی رَبِّنا راغِبُونَ *کَذلِکَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ(1)

{ما آنان را همان گونه که باغداران را آزمودیم، مورد آزمایش قرار دادیم، آنگاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و [میوه] آن [باغ] را حتماً بچینند. و[لی] «ان شاء اللّه» نگفتند. پس در حالی که آنان غنوده بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن [باغ] به گردش درآمد. و [باغ،] آفت زده [و زمین بایر] گردید. پس [باغداران] بامدادان یکدیگر را صدا زدند، که: «اگر میوه می چینید، بامدادان به سوی کشت خویش روید.» پس به راه افتادند و آهسته به هم می گفتند : امروز نباید در باغ بینوایی بر شما درآید. و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع [بینوایان] توانا می دیدند، رفتند. و چون [باغ] را دیدند، گفتند: «قطعاً ما راه گم کرده ایم. [نه!] بلکه ما محرومیم. خردمندترینشان گفت: «آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟» گفتند: «پروردگارا، تو را به پاکی می ستاییم، ما واقعاً ستمگر بودیم.» پس بعضی شان رو به بعضی دیگر آوردند و همدیگر را به نکوهش گرفتند. گفتند: «ای وای بر ما که سرکش بوده ایم!}

تفسیر:

«لَیَصْرِمُنَّها» یعنی تا آن را بچینند، «وَ لا یَسْتَثْنُونَ» یعنی إن شاء الله نگفتند؛ «طائِفٌ» یعنی بلا و حادثه؛ «کَالصَّرِیمِ» یعنی مانند باغی که میوههایش آفت زده

ص: 96

-1 . قلم / 17 - 31

باشد. «وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ» یعنی پنهانی با یکدیگر مشورت کردند؛ «عَلی حَرْدٍ» یعنی سختی، حردت السنه: سالی که باران و آبش کم است. « قادرین» در نزد خود بر چیدن میوهها خود را توانا دیدند. تفسیر دیگر آیات در محل خود بیان خواهد شد.

روایات:

1. تفسیر قمی: حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَهٌ» {و پیوسته بلاهای کوبنده ای بر کافران بخاطر اعمالشان وارد می شود، } فرمود: قارعه یعنی کیفر «أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دارِهِمْ»(1) { و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می آید، } آن کیفر می رسد به نزدیک آن ها و بر گروهی غیر از ایشان وارد می شود عذاب را می بینند و می شنوند کسانی که بر آن ها عذاب وارد می شود گنهکاران و کفار که از یکدیگر پند نمی گیرند و پیوسته چنین هستند «حَتَّی یَأْتِیَ وَعْدُ اللَّهِ»(2) یعنی وعده ای که خداوند به مؤمنین داده که نصر آن ها و خوار کردن کافران باشد.(3)

2. تفسیر قمی: حضرت علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَیْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعاً»(4) {

برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم؛ و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم؛ و در میانشان زراعت پر برکتی قراردادیم. } فرمود: این آیه در مورد مردی نازل شده است که دو باغ بزرگ و پر ثمر داشت، همانطور که خدای متعال نیز فرموده است، و آن دو باغ درختان نخل و کشت و آب داشت. در همسایگی او فقیری بود.

1- . رعد / 31
2- . رعد / 31
3- . تفسیر قمی 1 : 367
4- . کهف / 32

روزی ثروتمند بر فقیر فخر فروشی کرده و گفت: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً»(1) { من از تو داراتر و از حیث نفرات نیرومندترم } سپس وارد باغ شد و گفت «و در حالی که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد [و] گفت: «گمان نمی کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد. و گمان نمی کنم که رستاخیز بر پا شود، و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم قطعاً بهتر از این را در بازگشت، خواهم یافت.»(2) فقیر به او پاسخ داد: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را [به صورت] مردی درآورد، کافر شدی؟» اما من [می گویم:] اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی سازم.» سپس فقیر به ثروتمند گفت: «و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی: ماشاء الله، نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می بینی» و باز فقیر ادامه داد: «امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد، تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد» یعنی بسوزد، و «یا آب آن [در زمین] فروکش کند» هر آنچه فقیر گفته بود، در آن شب اتفاق افتاد. پس ثروتمند از فرط پشیمانی «دستهایش را بر هم می زد» به خاطر هزینه ای که برای باغ صرف کرده بود، در حالی که «در حالی که داربستهای آن فرو ریخته بود و [به حسرت] می گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی ساختم، و او را در برابر خدا گروهی نبود، تا یاریش کنند، و توانی نداشت که خود را یاری کند.» و این است عاقبت ثروتمند.(3)

3. تفسیر عیاشی: سلیمان بن عبد اللّٰه گفت: در خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته بودم که زنی را آوردند صورتش به پشت برگشته بود. پس حضرت یک دست را روی پیشانی او گذاشت و دست دیگر را به پشت سرش آنگاه فرمود: «إِنَ اللّٰهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ»(4) { خداوند سرنوشت هیچ

1- . کهف / 34
2- . کهف / 34 - 35
3- . تفسیر قمی 2 : 9
4- . رعد / 11

قوم (و ملّتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!} صورتش را به حالت اول برگرداند فرمود: مبادا چنین کاری را دو مرتبه بکنی.

عرض کردند: یابن رسول الله! مگر چه کرده؟ فرمود: باید خودش بگوید. از خودش پرسیدند. گفت: من هوو داشتم مشغول نماز بودم، خیال کردم شوهرم با او است، صورت برگرداندم تا آن ها را تماشا کنم، دیدم آن زن تنها نشسته و شوهرم آنجا نیست، صورتم به همان حالت ماند.(1)

4. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام روایت کند: پدرم امام باقر علیه السلام می فرمود: به راستی که خداوند حکم و قضای حتمی اش بر این قرار گرفته که نعمتی را به بنده ای نبخشد و سپس آن را از او بگیرد (بلکه اگر نعمتی را به او بخشید آن را از وی سلب نمی کند) مگر اینکه آن بنده گناهی کند و در نتیجه سزاوار خشم الهی گردد (پس در واقع خود بنده با گناهش نعمت را از خود سلب می کند). خدای متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ.» { خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!}(2)

5. تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» {در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.} فرمود: امر به دست خداست.(3)

6. تفسیر عیاشی: حسین بن مکفوف به امام علیه السلام نامه نوشت و گفت: فدایت شوم، مولای من! به چاکر خویش، دعایی بیاموزید که گوینده اش امید اجابت ندارد و اگر کسی آن دعا را بخواند، استجابت آن به تأخیر نیفتد. حدود (تعریف) استغفاری

1- . تفسیر عیاشی 2 : 220

2- . تفسیر عیاشی 2 : 221

3- . تفسیر عیاشی 2 : 221

که نوح به آن وعده داد، چیست و استغفاری که گوینده آن به عذاب مبتلا نمی شود کدام است؟ مفهوم آیه «وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ»(1)

[هر کس از خدا پروا کند] چیست؟ «وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ»(2) [و هر کس بر خدا اعتماد کند] یعنی چه؟ و جمله «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ»(3) [هر کس از هدایتم پیروی کند] و «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی»(4) [هر کس از یاد من دل بگرداند] و «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» به چه معناست و چگونه گروهی حال کنونی خود را تغییر می دهند؟

امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: خداوند متعال از سوی من، اجر و ثواب شما را دوچندان کند و جزای نیکویتان عطا فرماید. سلام و درود خدا و رحمت و برکاتش بر همه شما باد. اما درباره پاسخ پرسش هایت؛ بدان که استغفار، هزار بار است و هر کس که بر خداوند توکل نماید، خداوند، او را کافی است و هر کس که از خداوند، پروا کند، خداوند همیشه راه بیرون شدنی برای او قرار داده و از جایی که در خیالش نمی گنجد به او روزی می دهد. اما عبارت «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ» یعنی هر کس به امامان معصوم علیهم السلام، ایمان داشته باشد و با حسن اطاعت، تابع اوامر آنان باشد، از هدایت خدا، پیروی کرده است. اما مقصود از تغییر حال کنونی افراد، آن است که خداوند برای هیچ کس بدی نمی آورد، مگر آن گاه که خود با گناهان خویش و مرتکب شدن به آن چه خداوند نهی کرده و بازداشته است، وضعیت و حال خود را تغییر دهند. امام علیه السلام این جمله ها را با دستخط خود نوشتند.(5)

7. نهج البلاغه: به خدا سوگند، قومی که در فراخی نعمت و کامیابی بوده اند و نعمتشان روی به زوال نهاده، زوال نعمت را سببی جز ارتکاب گناهان نبوده است، زیرا {خدا بر بندگانش ستم روا ندارد}(6). اگر مردم هنگامی که محنت و بلایی بر آن ها فرود می آید و نعمتهایشان زوال می یابد، از روی صدق و صفای نیت و

1- . طلاق/ 2، 4 و 5.
2- . طلاق/ 3.
3- . طه/ 123.
4- . طه/ 124.

5- . تفسیر عیاشی 2 : 221

6- . آل عمران / 182

شیفتگی دل به درگاه خداوندی زاری کنند، خداوند نعمت رمیده را به آنان بازمی گرداند و کارهای تباهشان را به صلاح می آورد.(1)

توضیح: «فی غضّ نعمه»: در فراوانی و تازگی و طراوت نعمت؛ الوله (با حرکت): ناراحتی و ترس؛ الشارد: رمیده.

8. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان بپرهیزید و شیعیان ما را نیز از گناهان بر حذر دارید. سوگند به خدا که گناهان به سوی هیچ کس با شتاب تر از آنکه به سوی شما می آیند، نمی روند. این به خاطر آن است که شما به سبب گناهانتان در آخرت مورد مؤ اخذه قرار نمی گیرید.(2)

9. دعوات راوندی: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در دولت باطل رفاه و آسایشی به او رسد مگر آن که پیش از مردن به بدن یا مالش آزمایش شود، تا بهره اش در دولت حق فراهم آید.(3)

1- . نهج البلاغه : 360
2- . دعوات راوندی: 291
3- . دعوات راوندی: 291

آیات:

- ما یُرِیدُ اللَّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(1) {خدا نمی خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می خواهد شما را پاک، و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس [او] بدارید.}

- قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ(2) {«قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد}

- اللَّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزانَ(3) {خدا همان کسی است که کتاب و وسیله سنجش را به حق فرود آورد}

- وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ *أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ(4) {و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت، تا مبادا از اندازه درگذرید.}

تفسیر:

عده‌ای از مفسران، میزان را در این دو آیه به معنای شرع، و برخی به معنای عدل، و تعداد دیگر به معنای میزان شناخته شده گرفته اند.

روایات:

روایت ها به سه فصل تقسیم می شود.

1- . مائده / 6
2- . اعراف / 26
3- . شوری / 17
4- . الرحمان / 7 - 8

فصل اول: علت هایی که فضل بن شاذان عنوان می کند.

1. عیون الاخبار علیه السلام ، علل الشرائع: از ابی عبد الله محمد بن شاذان مروی است: فضل بن شاذان نیشابوری گفت: اگر سائلی سؤال کند و بگوید: خبر بده مرا از اینکه آیا جایز است که خداوند حکیم، بنده خود را بدون علت و معنی تکلیف به فعلی از افعال کند؟ باید جواب او گفته شود: جایز نیست، زیرا که خداوند حکیم است و نه فعل عبث کند و نه از روی نادانی چیزی گوید.

و اگر گوید که خبر بده مرا از اینکه خلق چرا مکلف شدند؟ باید جواب او گفته شود: تکلیف بندگان علتی چند دارد. اگر بگوید که خبر بده مرا از آن علتها که آیا معروف و موجود است یا نه؟ در جواب گفته می شود: این علتها موجود و نزد اهلش معروف هستند.

پس اگر بگوید: آیا شما می شناسید و می دانید آن علتها را یا نمی شناسید و نمی دانید؟ باید جواب گفته شود: بعضی از آن ها را می دانیم و می شناسیم و بعضی از آن ها را نمی دانیم و نمی شناسیم.

و اگر بگوید که اول واجبات چیست؟ باید جواب گفته شود: اقرار به خدا و به آنچه از نزد خداوند عز و جل رسیده است.

پس اگر بگوید: که چرا خلق مامور شدند به اقرار به خدا و به فرستادگان خدا و به حجت های خدا و آنچه از خدا رسیده است؟ باید جواب گفته شود: به جهت علت های بی شمار است: بعضی از آن ها اینست که کسی که به خدا و به فرستادگان او، و به حجت های او و به آنچه از نزد او رسیده است، اقرار نکند، معصیت های او را اجتناب نکرده و قبول نهی از ارتکاب گناهان کبیره او نکرده، و از عذاب خدا نترسیده در آنچه شهوات او اقتضا کرده است و از ظلم و فساد، لذت برده است.

و چون مردم مرتکب این گونه افعال شوند و هر انسانی متحمل شود آنچه میل کند، و متابعت هوای نفس کند بدون ترس از احدی، در این کردار ایشان فساد تمامی خلق و باختن بعضی ایشان بر بعضی دیگر است، پس فروج را غصب کنند و خونریزی و مال مردم و اسیر کردن عیال مردم را مباح دانند، و بعضی ایشان بعضی

دیگر را بدون حق و جرمی به قتل رسانند، پس خرابی دنیا و هلاکت خلق و فساد دین مردم بر آن مترتب شود.

و بعضی از آن ها اینست که خداوند حکیم است، و حکیم در عالم وجود صورت نپذیرد و حکمت به صفت نیاید، مگر در حق کسی که فساد را منع کند و به صلاح و سداد کوشد، و از ستم و جور زجر کند و از کردار ناشایسته نهی نماید، و منع از فساد و امر بصلاح و سداد نهی از اعمال ناشایسته متصور نشود، مگر بعد از اقرار به خدای عز و جل و معرفت آمر و ناهی؛ و اکثر مردم بدون اقرار و معرفت خداوند واگذاشته شوند امر به صلاح و نهی از فساد ثابت نشود، زیرا که در این صورت آمر و ناهی نباشد.

و بعضی از آن ها اینست که ما خلق را چنین یافته ایم که در باطن و مستور از خلق فسادها در امورات می کنند، پس اگر اقرار به خدا نداشته باشند و در غیاب خلق از خالق نترسند، احدی را خوف از احدی نیست، چون با میل و اراده نفسانی خود خلوت کند در ترک کردن معصیت و فرو گذاشتن عمل حرام و مرتکب شدن گناهان کبیره، چه فعل او از خلق مستور است و او را از احدی اضطراب و بیمی نیست.

پس در این گونه کردار هلاکت تمامی خلق است پس قوام امر خلق و صلاح ایشان صورت نپذیرد مگر با قرار ایشان به کسی که دانا و بینا است و به امور پوشیده و پنهان عالم است و امر به صلاح و ناهی از فساد است و هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست تا اینکه در این اقرار منعی باشد ایشان را از انواع فساد در هنگامی که او و بندگان را به جانب خود روی دهد و در این عمل بزرگترین کفر و سخت ترین نفاق حاصل شود.

پس اگر بگوید: چرا بر مردم واجب است که از برای خداوند اقرار کنند به اینکه مثل او چیزی نیست؟ باید گفته شود: چون در خلقت و قوای مخلوق ضعیف آن مقدار دانش و بینش نمی بود که مصالح امورات خود را اتمام نمایند، و صانع جل اسمه بلندتر از آن بود که دیده شود و پدیدار است ضعف و عجز این مخلوق از ادراک خداوند جلیل، پس چاره نبود از اینکه حق تعالی رسولی فرستد که از جمله

عیوب و معاصی محفوظ بوده و واسطه میان او و خلق باشد، که امر و نهی و آداب پروردگار را به مردم برساند، و ایشان را مطلع سازد به اینکه منافع خود را در یابند، و از ضررهای خود احتراز کنند، چه در اصل آفرینش ایشان آن مقدار دانشوری نمی بود که بشناسند به آن، آنچه را محتاج باشند از منافع و ضررهای خود، پس اگر بر مردم واجب نمی بود اطاعت و معرفت این فرستاده خداوند جلیل، در آمدن این فرستاده ایشان را منفعتی و رفع احتیاجی حاصل نمی شد، و فرستادن او عبث و بدون منفعت و مصلحت بود و این عمل از صفت آن حکیمی نیست که {محکم کرده است هر چیزی را. }(1)

پس اگر بگوید: چرا اولو الامر، یعنی ائمه و اوصیاء پیغمبران صلوات الله علیهم، در هر زمان مقرر شدند و به این منصب جلیل مفتخر گردیدند و خلق به اطاعت ایشان مأمور شدند؟ باید در جواب گفته شود: این مطلب را علتهای بسیار است: بعضی از آن ها اینست که چون خلق بر حدی محدود و احکامی مضبوط و معدود اطلاع یافتند، و مأمور شدند که از این حد تجاوز نکنند،

زیرا که در تجاوز از این حد فسادهائی بی شمار می بود، و ثابت نمی شد و نظم نمی گرفت و قوام حاصل نمی کرد، مگر به اینکه در میان خلق قیمتی و امینی قرار داده شود که ایشان را منع کند، از تعدی کردن از حدود و داخل شدن در آنچه از ایشان ممنوع شده است.

چه اگر این بر این نهج مسلوک نشود، احدی لذت و منفعت خود را به جهت فساد غیر خود فرو نگذارد، پس حق تعالی در میان مردم قیمتی قرار داد که ایشان را از فساد منع کند و حدود و احکام الهی را اقامه نماید، و بعضی از آن ها اینست که ما نیافتیم فرقه از فرق و ملتی از ملل را که باقی باشند و زندگی کنند، مگر به وجود قیم و رئیسی در میان ایشان، که ناچارند از وجود او و در امر دین و دنیای خود.

پس در حکمت حکیم جایز نباشد که مردم را واگذارد، و در میان ایشان قرار ندهد کسی را که می داند ایشان لا بد او را لازم دارند، و قوامی از برای ایشان

1- . نمل / 88

نباشد مگر به وجود او، پس به سبب او با دشمنان خود مقاتله کنند، و به سبب او غنیمت های خود را قسمت کنند، و از برای ایشان اقامه نماز جمعه و جماعت کند، و از مظلوم ایشان ظالم ایشان را دفع و رفع نماید.

بعضی از آن ها اینست که اگر از برای مردم امامی که قیم ایشان و امین و حافظ و نگهبان شریعت باشد، قرار داده نمی شد هر آینه شریعت کهنه می گشت و دین از میان می رفت، و سنن و احکام تغییر می کرد، و بدعت کنندگان در دین زیاد، و ملحدان کم می کردند، و امر را بر مسلمانان مشتبه می ساختند.

زیرا که ما خلق را ناقص و محتاج و غیر کامل یافته ایم با اختلاف ایشان و اختلاف هوای نفسانی و پراکندگی قصدهای ایشان، پس اگر برای ایشان قیمی و حافظی در آنچه رسول خدا آورده است، قرار داده نشود، هر آینه فساد خواهند کرد به نوعی که بیان کردیم، و شرایع و سنن و احکام و ایمان تغییر خواهد یافت، و این موجب فساد کلی از برای تمام خلق شود.

پس اگر بگوید: چرا جایز نیست که در یک زمان دو امام یا بیشتر در زمین باشد؟ باید جواب گفته شود: از برای چند جهت است: بعضی از آن ها اینست که یک نفر فعل و تدبیر او مختلف نشود، و دو نفر فعل و تدبیر آن ها متفق نشود.

و سبب این مطلب آنست که ما هیچ دو نفر نمی یابیم مگر آنکه قصدها و اراده آن ها مختلف است، پس اگر دو امام در یک زمان باشند، قصد و اراده و تدبیر آن ها مختلف باشد و هر دو واجب الاطاعه باشند یکی از آن دو نفر اولی به طاعت از دیگری نخواهد بود، پس این اختلاف خلق و تشاجر و فساد آن ها خواهد بود، علاوه بر آنکه هیچ کس یکی از این دو نفر را اطاعت نکند، مگر آنکه دیگری را معصیت و نافرمانی کرده است و هیچ یک از این دو نفر اولی از دیگری نیست که آن دیگر متابعت او کند، پس حقوق و احکام و حدود باطل شود.

و بعضی از آن ها اینست که هیچ یک از این دو حجت اولی از دیگری نیستند در تکلم و حکم دادن و امر و نهی فرمودن، و چون چنین باشد بر این دو نفر واجب است که بیک مرتبه ابتدا بسخن گفتن کنند، یعنی اگر چنین نکنند ترجیح بلا مرجح لازم آید، و هیچ یک از آن ها را نرسد که در چیزی بر دیگری سبقت گیرد، چه در

امامت یک شرع مساوی خواهد بود، پس اگر از برای یکی از آن ها سکوت جایز باشد از برای دیگری نیز مثل او جایز باشد، یعنی از این جهت که هر دو مساویند، و چون از برای هر دو سکوت جایز شد، حقوق و احکام باطل شود و حدود معطل شود، و مردم چنین شوند که گویا امامی از برای آن ها نیست.

پس اگر بگوید: چرا جایز نیست که امام از غیر جنس رسول و نسل او باشد؟ باید گفته شود: از چند جهت است: بعضی از آن ها اینست که چون امام واجب الاطاعه است، چاره نیست از راهنمائی کردن که به او راه یافته شوند و او را از غیر او تمیز دهند، و این رهنما قرابت و خویشی مشهوره و وصیت ظاهر خواهد بود، تا اینکه او از غیر خودش شناخته شود و به عین وجود او هدایت یافته شود.

و بعضی از آن ها اینست که اگر امام از غیر جنس و نسل رسول باشد، پس باید حق تعالی غیر رسول را بر رسولان افضلیت داده باشد، زیرا که اولاد رسول را تابع اولاد دشمنان رسول قرار داده است، مثل ابی جهل و ابن أبی معیط، چه عقیده اینان آن بود که جایز است امامت در اولاد آن ها منتقل شود، اگر مؤمن باشد پس اولاد رسول تابع شوند و اولاد دشمنان رسول متبوع، بنا بر این رسول به این فضیلت اولی و احق است از غیر او.

و بعضی از آن ها اینست که خلق چون به رسالت رسول اقرار کردند، و به اطاعت او اعتقاد نمودند، احدی از ایشان تکبر نکند از اینکه فرزند او را متابعت کند و ذریه او را اطاعت نماید، و این مطلب در انظار مردم بزرگ ننماید، و لیکن هر گاه امام از غیر نسل رسول باشد، هر یک از مردم نزد خود چنین می پندارد که او از غیر خود در امامت اولی خواهد بود، و از این جهت این مطلب در نظر مردم زیاد عظیم آید و خود را نمی توانند راضی کنند به اطاعت کسی که در نزد ایشان پست تر است از ایشان، پس این داعی شود به فساد و فانی کردن مردم یکدیگر را و اختلاف در میان ایشان.

پس اگر بگوید: چرا بر مردم واجب است که اقرار کنند و معرفت حاصل نمایند به اینکه خداوند واحد و أَحَد است؟ باید در جواب گفته شود: از چند علت است: یکی از آن ها اینست که اگر اقرار و معرفت واجب نباشد، هر آینه جایز خواهد

بود که کسی دو پروردگار یا زیاد توهم کند، و چون این مطلب جایز باشد، مردم صانع خود را از غیر او راه نبرند زیرا که هر انسانی از ایشان نمی داند خدای خود را، و شاید که می پرستد غیر آفریننده خود را، و اطاعت می نماید غیر آن کسی که او را امر نموده است، پس حقیقت صانع و خالق خود را درک نکنند، و امر امرکننده و نهی نهی کننده نزد ایشان ثابت نباشد، زیرا که آمر و ناهی را بعینه از غیر او امتیاز نمی دهند.

و از جمله علتها اینست که اگر خدا جایز باشد که دو تا باشد، یکی از آن دو شریک سزاوارتر و اولی به پرستش و اطاعت از دیگری نیست، و در تجویز نمودن اینکه این شریک اطاعت شود، این اجازه است که خدا اطاعت نشود، و در اینکه خدا اطاعت نشود، کفر به خدا و جمیع کتابها و فرستادگان او، و اثبات هر باطلی و ترک هر حقی، و حلال کردن هر حرامی و حرام کردن هر حلالی، و داخل شدن در هر معصیتی و بیرون رفتن از هر اطاعتی، و مباح کردن هر گونه فسادی و باطل نمودن هر حقی است.

یعنی اگر اطاعت یکی از این دو شریک جایز باشد، پس اطاعت شریک دیگری جایز نباشد و در این صورت ممکن است گفته شود که این احکام از آن شریک خواهد بود که اطاعت نشده است، پس این احکام باید جاری نشود.

و بعضی از آن ها اینست که اگر جایز بود خدا بیش از یکی باشد، جایز بود از برای شیطان که ادعا کند خدا آن دیگریست، تا اینکه بر ضد خداوند جل شأنه شود در جمیع احکام، جواب داده شود که در نزد اهل خود معروف و موجود است.

پس اگر بگوید: چرا بر مردم واجب است که برای خداوند اقرار کنند به اینکه مثل او چیزی نیست؟ باید دو جواب گفته شود که از چند جهت است: یکی از آن ها اینست که مردم قصد نکنند جانب مثل خدا را در عبادت و اطاعت و غیر او را پرستش نکنند، و بر مردم اشتباه نشود امر پروردگار و صانع رزاق ایشان.

و یکی از آن ها اینست که اگر مردم ندانند که {مثل خدا چیزی نیست}، نمی دانند پروردگار ایشان کیست؟ و احتمال می دهند که شاید پروردگار ایشان این بت ها باشد، که پدرهای ایشان از برای ایشان درست کرده اند، و یا اینکه آفتاب یا

ماه یا آتش باشد، چه جایز است که از برای ایشان اشتباهی حاصل شود در خداوند، و این سبب فساد و ترک اطاعت خداوند جل شانه و ارتکاب معصیتهای او شود، به مقداری که از این خدایان باطله اخبار به آن ها منتهی شود و امر و نهی آن ها به ایشان واصل شود.

و بعضی از آن ها اینست که اگر بر مردم واجب نباشد که بدانند {مثل خدا چیزی نیست}، جایز باشد نزد ایشان که بر خدا جاری شود آنچه بر مخلوق جاری می شود از عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا و دروغ و ستم، و کسی که این گونه اشیاء بر او جایز است، از فنا ایمن نیست و به عدل او اعتمادی نیست، و قول او و امر او و نهی او وعد او و وعید او، و ثواب او و عقاب او محقق و درست نیست، و بر این ها مترتب شود فساد خلق و ابطال ربوبیت.

پس اگر بگوید: چرا خدا بندگان را امر و نهی فرمود: باید در جواب گفته شود: بقا و صلاح ایشان ممکن نشود مگر به امر و نهی و منع از فساد و غصب کردن از یکدیگر.

پس اگر بگوید: چرا ایشان را متعبد کرد یعنی از برای ایشان موقت و معین نمود که در هر زمانی متحمل عملی شوند؟ باید در جواب گفته شود: از برای اینکه ذکر او را فراموش نکنند، یعنی او جل شانه از یاد ایشان نرود، و آداب او را ترک نکنند و از امر و نهی او باز نایستند، زیرا که در آنست صلاح و فساد قوام ایشان، پس اگر بدون تعبد و تعین واگذاشته شوند، {مدت اشتغال بعمل آن ها طول می کشد و قلوب ایشان سخت می شود}(1) یعنی خدا را فراموش می کنند و در آن هر گونه مفاسد پیدا می شود.

پس اگر بگوید: چرا مردم به نماز مأمور شدند؟ باید در جواب گفته شود: در نماز است اقرار به ربوبیت خداوند، و نماز صلاحی است که شامل قاطبه ناس می شود، زیرا که در نماز است مانند و نظیر سلب نمودن از خدا و ایستادن در درگاه

1- . حدید / 16

او به ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف باو، و طلب بخشیدن گناهان گذشته و نهادن پیشانی را بر زمین در هر روزی و هر شبی.

و نماز موجب شود که بنده یادکننده خدا باشد و او را فراموش نکند، و خاشع و ترسان و ذلیل و طالب و راغب در زیادتی عبادت باشد که از برای دین و دنیای او مفید باشد، با اینکه در نماز است منزجر شدن از فساد، و نماز در هر شب و روز بر بنده واجب شده است تا اینکه آفریننده و خلق کننده خود را فراموش نکند، پس تکبر کند و طاغی شود، و تا اینکه در یاد کردن خالق خود و ایستادن در پیشگاه حضور پروردگار حائل شود از نافرمانیهای او، و حاضر و مانع شود او را از انواع فساد.

پس اگر بگوید: بندگان چرا به وضو مأمور شدند و باید به وضو ابتدا کنند؟ باید در جواب گفته شود: از جهت اینکه بنده طاهر باشد در وقتی که خواهد در پیشگاه حضور خداوند جبار بایستد، در هنگام مناجات با او در حالی که مطیع او باشد در آنچه امر فرموده است، و پاکیزه باشد از کثافات و نجاست، با اینکه وضو سبب برطرف کردن کسالت و رفع نمودن پینکی و پاک کردن قلب باشد از برای ایستادن در پیشگاه حضرت جبار.

پس اگر بگوید: چرا وضو گرفتن بر دو دست و سر و دو پای و صورت واجب شد؟ باید در جواب بگوید: از برای اینکه بنده چون خواهد در حضور حضرت جبار بایستد، منکشف و ظاهر می شود از جوارح و اعضای و آنچه وضو در آن واجب است، و به این اعضاء مباشر اعمال عبادت می شود، زیرا که چون سجده و خضوع می کند، بر وی خود سجده می کند، و به دست خود سؤال می کند و رغبه و رهبه و تبتل می نماید، و به سر خود در حالت رکوع و سجود استقبال می کند به قبله، و بر دو پای خود می ایستد و می نشیند.

پس اگر بگوید: چرا در شستن صورت و دو دست در وضو واجب شد؟ و مسح کردن در سر و دو پای و تمام وضو شستن پا مسح کردن قرار داده نشد؟ باید در جواب گفته شود: از برای علت های متعدده است:

یکی از آن ها اینست که عبادت بزرگ، رکوع و سجود است و رکوع و سجود به روی و دو دست است نه به سر و دو پای، و بعضی از آن ها اینست که مردم در همه اوقات طاقت ندارند شستن سر و دو پای را، سخت شود بر ایشان در سرما و سفر و در حالت ناخوشی و همه اوقات از شب و روز، و شستن روی و دو دست آسان تر است از شستن سر و دو پای، و واجبات بر اندازه کمترین مردم در طاقت از اهل صحت مقرر گردیده، و بعد از آن شامل قوی و ضعیف گردید.

و بعضی از آن علت ها اینست که سر و دو پای مانند روی و دو دست در هر وقتی ظاهر و مکشوف نیست، به جهت پوشیدن عمامه و موزه و غیر آن ها.

پس اگر بگوید: چرا وضو واجب شد در آن چیزی که از مخرج بول و غایط خارج می شود و در خوابیدن بدون سایر چیزها؟ باید جواب گفته شود از برای آنکه این دو طرف راه نجاست است، و از برای انسان راهی نیست که از خودش نجاست به او رسد مگر از این دو راه، پس بندگان در وقت رسیدن این نجاست از خود ایشان مامور به طهارت شدند.

و اما خواب به آن سبب است که شخصی چون بخوابد خواب بر او غلبه می کند، و جمیع اعضای او گشوده و سست می شود، و اغلب چیزهائی که از او در این هنگام بیرون آید باد است، پس از این جهت وضو بر او واجب شده است.

پس اگر بگوید: چرا بندگان از بیرون آمدن این نجاست مأمور به غسل نشدند چنان که از جنابت مأمور به غسل شدند؟ باید در جواب گفته شود: چون بیرون آمدن بول و غایط دائمی است، و خلق را ممکن نیست غسل کند از این نجاست هر زمان که بیرون آید، و {خدا هیچ نفسی را تکلیف نفرموده است مگر به قدر وسع او}(1) و جنابت امر دائمی نیست و جز این نیست که آن شهوتی است که هر وقت انسان اراده کند به آن می رسد و تعجیل و تاخیر آن در سه روز کمتر و زیادتر ممکن است و لیکن نجاست بول و غایط چنین نیست.

1- . بقره / 286

پس اگر بگوید: چرا مأمور شدند به غسل از جنابت و به غسل از تغوط مأمور نشدند؟ و حال اینکه غایط از جنابت نجس تر و کثیف تر است؟ باید در جواب گفته شود: از برای اینکه جنابت از نفس انسانی است، و آن چیزی است که از تمام جسد او خارج شود و غایط از نفس انسان نیست، زیرا که آن غذائی است که از دری داخل شود و از دری دیگر بیرون آید.

می گویم: در برخی نسخه های علل الشرایع یک زیاده وجود دارد و آن اینست: چرا تطهیر مخرج بول و غائط واجب شده؟ گفته می شود: زیرا جایز نیست که بنده در برابر خدای جبار بایستد و بخشی از لباس یا بدنش نجس باشد.

مولف گوید: فضل در اینجا مرتکب اشتباه شده است، زیرا شستن محل بول و غائط واجب نبوده بلکه سنت است، روایت فضل را ادامه می دهیم.

می بایست به بخش های مشترک دو کتاب مراجعه کنیم.

پس اگر بگوید: خبر بده مرا از اذان که چرا به آن امر شده است؟ یعنی مستحب مؤکد شده است. باید جواب گفته شود که علتهای بسیار دارد: بعضی از آن ها اینست که اذان موجب متذکر شدن فراموش کننده و تنبیه غافل می شود، و کسی که وقت را نمی داند، که از جهت ندانستن وقت به نماز مشغول نشده است، وقت را بر او می شناساند، و اذان بندگان را به عبادت خالق دعوت کند و آن ها را به عبادت ترغیب و تحریص نماید و به اقرار آورد آن ها را به یگانگی خداوند، و ایمان را ظاهر کند و اسلام را واضح و روشن نماید و کسانی که نماز را فراموش کرده اند اعلام نماید، چه اذان گوینده را مؤذن گویند، از این جهت که نماز را اعلام می کند.

پس اگر بگوید: چرا در اذان ابتدا به تکبیر کنند پیش از گفتن تسبیح و تهلیل (لا اله الا الله) و تحمید؟ باید جواب گفته شود: از این جهت است که خدا می خواست به ذکر و اسم او ابتدا شود، چه اسم خدا در الله اکبر اول حروف است و در لا اله الا الله آخر حروف است، پس باید ابتدا شود به حرفی که اسم خدا در اول آنست نه در آخر آن.

پس اگر بگوید: چرا اذان دو تا دو تا قرار داده شد؟ باید جواب گفته شود: یکی از آن جهت است که کلمات در اذان مکرر شود از برای شنوندگان، و تأکید کند

ایشان را که اگر کسی اول این کلمات را فراموش کند، یعنی ملتفت نشود، به دوم این کلمات متذکر شود و از این جهت است که نماز دو رکعت دو رکعت است پس اذان هم باید فصول آن دو تا دو تا باشد.

پس اگر بگوید: چرا در اول اذان چهار مرتبه الله اکبر قرار داده شده؟ باید در جواب گفته شود: به سبب آنست که شنوندگان در اول از آن غفلت دارند، قبل از آن کلامی نیست که آن ها را متنبه کند، پس این چهار مرتبه تکرار از برای آنست که شنوندگان متنبه فصول بعد از تکبیر شوند و در اذان مورد اعلام قرار گیرند.

پس اگر بگوید: چرا بعد از تکبیر شهادتین قرار داده شده؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنست که اول ایمان توحید و اقرار کردن از برای خداوند است به وحدانیت، و دوم اقرار کردن از برای رسول است به رسالت و اطاعت و معرفت، خداوند و رسول او مقرون به یکدیگر است؛ و از برای این جهت است که اصل ایمان شهادت است، پس در اذان دو شهادت قرار داده شده چنان که در سایر حقوق دو شهادت قرار داده شده است، و چون بنده اقرار کند از برای خدا به وحدانیت و یگانگی، و اقرار کند از برای رسول خدا به رسالت، پس اقرار کرده است به همه ایمان، زیرا که اصل ایمان اقرار به خدا و رسول است.

پس اگر بگوید: چرا بعد از شهادتین خواندن به نماز قرار داده شده؟ یعنی حی علی الصلاه. باید جواب گفته شود: از این جهت است که اذان از برای نماز مقرر شده است، چه آن نداء به نماز کردن است، پس نداء به نماز، یعنی حی علی الصلاه، در وسط اذان مقرر شده زیرا که مؤذن قبل از حی علی الصلاه چهار فصل مقدم می دارد، دو تکبیر و دو شهادت، و بعد از حی علی الصلاه چهار فصل دیگر می گوید: چه بعد از آن، به گفتن حی علی الفلاح می خواند مردم را به رستگاری و نجات به جهت ترغیب کردن به عمل نیک و نماز.

پس از آن به گفتن حی علی خیر العمل مردم را تحریص و ترغیب می کند به نماز و اداء آن، پس از آن صدای خود را به الله اکبر و لا اله الا الله بلند می کند، و به این چهار فصل که بعد از حی علی الصلاه است، اذان را اتمام می کند چنان که به

چهار فصل قبل از آن ابتدا کرده بود، پس کلام خود را به ذکر الله تمام می کند، چنان که ابتدا به ذکر الله نموده است.

پس اگر بگوید: چرا آخر اذان لا اله الا الله قرار داده شده؟ و چنان که اول آن تکبیر قرار داده شد آخر آن تکبیر قرار داده نشد؟ باید در جواب گفته شود: چون لا اله الا الله اسم خدا در آخر آنست، پس خدا خواست که ختم شود کلام به اسم او، چنان که ابتداء شده است به اسم او.

پس اگر بگوید: چرا قرار داده نشد بدل از لا اله الا الله، سبحان الله یا الحمد الله؟ و حال اینکه اسم خدا در آخر این ها نیز هست؟ باید جواب گفته شود: از برای اینکه لا اله الا الله گفتن، اقرار نمودن به توحید است و نفی کردن مثل و شبه است از برای خداوند، و آن اول ایمان است، پس لا اله الا الله اعظم است از سبحان الله و الحمد الله.

پس اگر بگوید: چرا در ابتداء نماز و رکوع و سجود و قیام و قعود باید اللّٰه اکبر گفته شود؟ باید جواب گفته شود: از برای آن سبب است که در اذان ذکر نمودیم، یعنی چون در هر عملی از این اعمال ابتداء کردن به ذکر خدا مناسب است، پس از این جهت باید الله اکبر گفته شود.

پس اگر بگوید: چرا دعا در رکعت ، پیش از قرائت قرار داده شد و در رکعت دوم، قنوت بعد از قرائت قرار داده شد؟ باید جواب گفته شود: از برای آنست که خدا خواست نمازکننده، ابتداء قیام خود از برای پروردگار باشد، و او را عبادت کند به تحمید و تقدیس و سؤال و خشیت، و ختم کند قیام خود را به مثل این اوراد و اذکار، چه در قیام در هنگام قنوت طولی حاصل شود، پس خواست که در این رکعت طولی حاصل شود، از برای آنکه نماز گذار درک رکوع کند و جماعت او در این رکعت فوت نشود، یعنی به نماز جماعت برسد.

پس اگر بگوید: چرا بندگان در نماز مأمور به قرائت شدند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنست که قرآن مهجور و متروک نشده و ضایع گذاشته نشود، و از برای آنست که قرآن محفوظ شده باشد، پس نه آثار آن برطرف شود و نه مجهول شود.

پس اگر بگوید: چرا بندگان مأمور شدند که در ابتدای هر قرائت سوره حمد بخوانند و سایر سوره های قرآنی را نخوانند؟ باید در جواب گفته شود: چیزی در قرآن و سایر کلمات جامعه نیست که در آن خیر و حکمت جمع شده باشد به قدر آنچه در سوره حمد جمع شده است، بدین سبب که « الْحَمْدُ لِلَّهِ» اداء شکری است که حق تعالی بر خلق خود واجب کرده است، و شکرگزاری است از برای اینکه خدا بنده خود را موفق به خیر گردانیده است، «رَبِّ الْعالَمِین» تمجید و تحمید و اقرار است به اینکه خداوند خالق و مالک است و غیر او کسی به این صفت نیست،« الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» اظهار عطوفت و ذکر آلاء و نعمتهای خداوندی است بر جمیع خلق او. «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» اقرار است از برای خدا به مبعوث شدن بنده و حساب و مکافات عمل اوست، و واجب دانستن و ثابت نمودن است از برای او ملک آخرت را، چنان که از برای او ملک دنیا ثابت شده است.

«إِیَّاکَ نَعْبُدُ» اظهار رغبت و تقرب است به سوی خدای تعالی، و اظهار اخلاص بعمل است از برای او نه غیر او، «إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» طلب زیادتی توفیق و بندگی و طلب دوام نعمت هائی است که خدا به او عطا فرموده است و طلب دوام یاری او است، «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم» طلب رشد و راه حق است بر طریقه مقرره او، و چنگ زدن به ریسمان اطاعت او است، و طلب زیادتی معرفت پروردگار و معرفت عظمت و کبریائی او است.

«صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» تاکید است در سؤال و خواهش و یاد کردن است در نعمت ها و تفضلاتی که حق تعالی بر دوستان خود عطا فرموده است، و سؤال است از اینکه حق تعالی مثل این نعمت ها را بر او عطا فرماید، «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» پناه بردن به خدا است از اینکه از معاندان و کافران و استخفاف کنندگان به امر و به نهی او باشد، «وَ لَا الضَّالِّینَ» متمسک شدن به خدا است، از اینکه مبادا از کسانی باشد که بدون معرفت به خداوند گمراه شدند و راه او را نیافتند و گمان می کنند که عمل نیکوئی کردند، پس در این سوره مبارکه این مقدار از خیر و حکمت در امر دنیا و آخرت اجتماع یافته است که در هیچ کلامی اجتماع نیافته است.

پس اگر بگوید: چرا سبحان اللّه در رکوع و سجود قرار داده شده است؟ باید در جواب گفته شود: از برای چند علت است بعضی از آن ها اینست که بنده با خضوع و خشوع، و نهایت بندگی و تورع و مسکنت و تذلل و تواضع و تقرب او به سوی پروردگار خود، در حالتی که تقدیس و تمجید و تسبیح و بزرگ دانستن و شکرگزاری خالق و رازق خود کند، پس فکر و آرزوهای او به غیر از خدا نباشد.

پس اگر بگوید: چرا اصل نماز دو رکعت قرار داده شده؟ و چرا بر بعضی از نمازها یک رکعت افزوده شد، و بر بعضی دو رکعت و بر بعضی چیزی افزود نشد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه اصل نماز یک رکعت است، زیرا که یکی اصل عدد است، پس اگر یکی ناقص شود و بجای نیاید، نمازی نخواهد بود، و چون حق تعالی می دانست که بندگان ادا نمی کنند این یک رکعت نماز را، که کمتر از آن نماز صورت نپذیرد، به کمال و تمام و اقبال بر آن ادا نمی کنند، رکعت دیگر به آن مقترن فرمود تا اینکه به رکعت دوم آنچه از رکعت اول ناقص شده است، اتمام شود.

پس خدا از این جهت اصل نماز را دو رکعت قرار داد و پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله، چون می دانست که بندگان این دو رکعت را به تمام و کمال آنچه مأمور شده اند ادا نمی کنند، به هر یک از ظهر و عصر و عشاء دو رکعت دیگر منضم نمود که به سبب آن دو رکعت، دو رکعت اول کامل شود.

پس از آن چون می دانست که در وقت نماز مغرب شغل مردم زیادتر از اوقات دیگر است، به جهت برگشتن آن ها به منزل های خود و خوردن و وضو گرفتن و مهیا شدن از برای خواب، پس در نماز مغرب یک رکعت زیاد کرد تا اینکه بر ایشان آسانتر باشد، و تا اینکه عدد رکعات نماز در روز و شب فرد باشد.

و نماز صبح را به حال خود گذاشت، زیرا که شغل های مردم در وقت نماز صبح زیادتر است و رفتن به سوی حاجت های خود در آن هنگام بیشتر بوده، و به جهت آنکه دل ها در وقت نماز صبح از فکر بالنسبه به شب خالی تر است، به جهت قلت معاملات با مردم و قلت دادن و گرفتن، پس انسان در وقت نماز صبح اقبال او در نماز زیادتر است از غیر آن وقت در نمازهای خود، زیرا که فکر در آن وقت کمتر است از جهت اینکه در شب متحمل شغلی نشده است که در فکر آن باشد.

پس اگر بگوید: چرا در ابتدا نماز هفت مرتبه تکبیر مقرر گردید؟ باید در جواب گفته شود: از برای این جهت است که تکبیرات در رکعت اول از نماز، که اصل نماز است، هفت تکبیر است: تکبیر افتتاح یعنی تکبیره الاحرام و تکبیر رکوع و دو تکبیر از سجده اول، و یک تکبیر نیز از برای رکوع، و دو تکبیر از برای سجده دوم، پس چون انسان در اول نماز هفت تکبیر بگوید، تمام تکبیرات نماز را درک کرده است و اگر در چیزی از آن ها سهوی حاصل شود و یا آنکه ترک شود، نقصی بر نماز او وارد نیاید.

می گویم: و در علل آمده: چنانچه امام باقر و و امام صادق علیهما السلام فرمودند، کسی که اول نمازش هفت تکبیر را بگوید، او را مجزی خواهد بود و یک تکبیر نیز مجزی است؛ سپس اگر تا آخر نماز هیچ تکبیر نگفت، همان یک تکبیر برای او مجزی است و منظور از عدم تکبیر فرضی است که از سر سهو و نسیان هفت تکبیر را ترک کند؛

مولف گوید: فضل دچار اشتباه شده است، زیرا تکبیر اولیه واجب بوده، و تنها این مورد است که سنت واجب محسوب می شود. روایت فضل را ادامه می دهیم.

پس اگر بگوید: چرا اصل نماز یک رکوع و دو سجده قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: رکوع از فعل قیام است و سجود از فعل قعود است، و نماز قاعد نصف نماز قائم محسوب می شود ،پس یک سجده مضاعف شد تا اینکه با رکوع مساوی شود و میان آن ها تفاوتی نباشد، زیرا که نماز یک رکوع است و یک سجود.

پس اگر بگوید: چرا تشهد بعد از دو رکعت مقرر گردید؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنست که همچنان که قبل از رکوع و سجود اذان و دعا و قرائت مقرر شد، بعد از رکوع و سجود، شهادت و تحمید و دعا مقرر گردید.

پس اگر بگوید: چرا سلام تحلیل نماز شد؟ یعنی بعد از سلام حلال شد ارتکاب افعالی که در نماز حرام است و بدل از سلام تکبیر و یا تسبیح و یا چیز دیگر قرار داده نشد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنست که چون در داخل شدن در نماز حرام است حرام بودن سخن گفتن با مخلوق و توجه کردن به خالق، پس

باید به سبب حلال بودن سخن گفتن با مخلوق و انتقال از نماز، سخن مخلوق باشد و ابتدای سخن گفتن مخلوق با یکدیگر سلام کردنست.

پس اگر بگوید: چرا قرائت در دو رکعت اول قرار داده شد و تسبیح در دو رکعت آخر باید؟ جواب گفته شود که از برای فرق گذاشتن میان آنچه خدا از نزد خود واجب کرده و آنچه از نزد رسول خود واجب کرده است.

پس اگر بگوید: چرا نماز جماعت قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه اخلاص و توحید و اسلام و بندگی خدا ظاهر و مکشوف و مشهور باشد، زیرا که در اظهار آن حجتی است بر اهل مشرق و مغرب که از برای خدا به تنهائی عبادت کنند، و از برای آنکه هر کسی که منافق است و در صدد استخفاف دین خدا می باشد، آنچه را اقرار کند، ادا کرده است به ظاهر اسلام و خوف از خدا را ظاهر کند، و از برای آنست شهادت دادن بعضی مردم از برای بعضی دیگر در اسلام آوردن جایز و ممکن باشد، علاوه بر اینکه در نماز جماعت است پیشی گرفتن بر نیکوکاری و پرهیزکاری و منع از بسیاری از معصیتهای خداوندی.

پس اگر بگوید: چرا در بعضی از نمازها به جهر خواندن مقرر شد و در بعضی دیگر مقرر نشد؟ باید در جواب گفته شود از برای نمازهائی که در آن ها به جهر خواندن مقرر شده است، نمازهائی است که در وقتهای تاریک است، پس واجب شد که بلند خوانده شود تا اینکه اگر کسی بگذرد، بداند که در آنجا نماز جماعت بر پا شده است و اگر بخواهد نماز گذارد، چه اگر نمی بیند که به جماعت نماز گزارده می شود، می شنود و از جهت شنیدن می فهمد که نماز گزارده می شود.

اما آن دو نمازی که به جهر خواندن مقرر نشده است، در روز است و در اوقاتی است که روشن است پس از جهت دیدن درک می کند آن را و احتیاج به شنیدن نیست.

پس اگر بگوید: چرا نماز در این اوقات مخصوصه مقرر شد و تقدیم و تاخیر از این اوقات جایز نیست؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه اوقات مشهوره معلومه که جمیع اهل زمین آن را درک کنند و جاهل آن اوقات را می شناسد، چهار وقت است غروب شمس مشهور است که در آن وقت نماز مغرب واجب شده است،

و سقوط شفق مشهور است که در آن وقت نماز عشاء واجب شده است، و طلوع فجر مشهور و معلوم است که در آن وقت نماز صبح واجب شده است، و زوال شمس مشهور و معلوم است که در آن وقت نماز ظهر واجب شده است، و از برای عصر وقتی معلوم و مشهور نیست مثل این اوقات چهارگانه، پس وقت آن در هنگام فراق از نماز ظهر که قبل از آنست، مقرر شد.

علت دیگر آنست که خدا دوست می داشت که مردم در هر عملی ابتدا کنند اولا به طاعت و عبادت او، پس در اول روز ایشان را مأمور کرد که به عبادت او ابتدا کنند، پس از آن پراکنده شوند در آنچه بخواهند از اصلاح امور دنیای خود. پس از این جهت نماز صبح را بر ایشان واجب کرد.

پس از آن چون نیمه روز شود و مردم شغل های خود را ترک می کنند، و جامه های خود را می نهند و استراحت می کنند و به طعام و قیلوله مشغول می شوند، خدا ایشان را امر کرد که اولا ابتدا کنند به ذکر و عبادت او، پس ایشان را مأمور کرد به نماز ظهر، پس از آن مشغول شوند به آنچه بخواهند از استراحت و طعام و قیلوله.

پس چون در این گونه اعمال رفع حاجت خود کنند و بخواهند پراکنده شوند و مشغول شوند به عمل خود در آخر روز، ابتدا کنند به عبادت او پس از آن در عمل خود مشغول شوند و آنچه دوست دارند به آن اشتغال یابند، پس از این جهت نماز عصر را بر ایشان واجب گردانید، پس از نماز عصر پراکنده شوند در آنچه خواهند از اصلاح امور دنیای خود، و چون شب در آید و از کار خود دست کشند و به منزلهای خود مراجعت کنند، اولا ابتدا کنند به عبادت پروردگار خود و بعد از آن به آنچه دوست دارند مشغول شوند، پس از این جهت نماز مغرب را بر ایشان واجب کرد.

و چون وقت خواب در آید و از اعمال خود که به آن مشغول بودند فارغ شوند، خدا دوست داشت که اولا ابتدا کنند به عبادت و طاعت او، پس از آن به آنچه خواهند مشغول شوند تا اینکه هر عملی به طاعت و عبادت او ابتدا کرده باشند، پس از این جهت نماز عشا را بر ایشان واجب کرد، و چون چنین کنند در این اوقات خدا

را فراموش نکنند و از او غافل نشوند و دل های ایشان سخت نشود و میل ایشان به عبادت کم نگردد.

پس اگر بگوید: که اگر از برای عصر وقت مشهوری مثل این اوقات نبود، چرا نماز عصر را میان نماز ظهر و مغرب واجب کرد و میان عشا و صبح و ظهر آن را واجب نکرد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه وقتی از این وقت از برای مردم سهل و آسانتر و سزاوارتر نیست که قاطبه مردم از ضعیف و قوی آن را درک کنند، زیرا که عموم مردم در اول صبح مشغولند به تجارت و معامله و رفتن در حاجتهای خود و به پاداشتن بازارها، پس خدا خواست که ایشان را از طلب معاش و اصلاح دنیای خود باز ندارد و تمام خلق قدرت نداشتند بر اینکه شب را برخیزند و شب را بیدار نمی شدند، و در آن وقت اگر نماز واجب بودی آن را در نیافته و تنبیه نمی شدند و این عمل ممکن ایشان نبود، پس حق تعالی ایشان را تخفیف داد و در سخت ترین اوقات مکلف نکرد ایشان را، و این نماز را در آسانترین اوقات بر ایشان قرار داد چنان که فرموده است:« یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ.»(1) { خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را!}

پس اگر بگوید: چرا دو دست را در هنگام تکبیر گفتن بلند کرد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه بلند کردن دو دست قسمی از سؤال کردن و تذلل و تضرع است، پس خدا واجب کرد که بنده در وقتی که او را ذکر می کند، تذلل و تضرع و زاری نماید، و از برای آنکه در بلند کردن دو دست حاضر ساختن نیت و اقبال قلب است بر آنچه می گوید: و قصد می کند.

می گویم: در علل آمده: واجب از ذکر تنها تکبیر برای آغاز نماز است و هر سنتی بر جهت و در راستای فریضه واجب می شود، پس اگر در تکبیر آغاز بهتر است که دو دست را بالا ببرد، پس بهتر است که تکبیرات مستحب را هم مانند تکبیر فرض انجام دهند؛ می بایست به احادیث مشترک رجوع کنیم.

1- . بقره / 185

پس اگر بگوید: چرا نماز نافله سی و چهار رکعت است؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه نماز فریضه هفده رکعت است ، و نماز نافله دو برابر نماز فریضه قرار داده شد از برای اکمال آن اگر نقصانی داشته باشد.

پس اگر بگوید: چرا نماز نافله در اوقات مختلفه قرار داده شد و در یک وقت قرار داده نشد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه افضل اوقات سه وقت است: هنگام زوال شمس و بعد از مغرب و سحر، پس خداوند دوست داشت که در جمیع این اوقات سه گانه بنده از برای او نماز کند، زیرا که اگر این نماز نافله متفرق شود و در اوقات بسیار به جا آورده شود، آسانتر و خفیف تر است از اینکه مجموع آن در یک وقت به جا آورده شود.

پس اگر بگوید: چرا نماز جمعه اگر با امام گذارده شود دو رکعت است و اگر فرادی گذاشته شود چهار رکعت است؟ یعنی اگر شرائط آن جمع نشود باید مبدل به ظهر بشود. باید در جواب گفته شود: علتهای بسیار دارد: بعضی از آن ها اینست که مردم از راه دور به نماز جمعه مجتمع می شوند، پس خدا دوست داشت که بر ایشان تخفیف دهد به جهت آن تعبی که کشیده اند و از راه دور از برای این نماز حاضر شده اند.

و بعضی از آن ها اینست که چون امام ایشان را از برای خطبه نگاه می دارد و ایشان از برای نماز منتظر می شوند، و کسی که از برای نماز منتظر شود در نمازی خواهد بود که در حکم نماز تمام است، و بعضی از آن ها اینست که نماز با امام تمامتر و کاملتر است به جهت علم و دانش و عدالت و فضل امام، و بعضی از آن ها اینست که جمعه عید است و نماز عید دو رکعت است، و به جهت آن دو خطبه که در آنست کمتر از سایر نمازها نیست.

پس اگر بگوید: چرا خطبه مقرر شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه نماز جمعه در محلی واقع شود که عموم مردم در آن محل حاضر باشند، پس خدا خواست که امام سبب شود از برای موعظه ایشان و ترغیب کردن ایشان در طاعت، و ترسانیدن ایشان از معصیت، و توفیق ایشان بر آنچه اراده کرده است از اصلاح دین

و دنیای ایشان، و خبر دهد ایشان را به آنچه به او رسیده است از آفات و اهوالی که از برای مردم در آن احوال ضرر و منفعت است.

پس اگر بگوید: چرا دو خطبه مقرر شد؟ باید در جواب گفته شود: برای اینکه یک خطبه برای ثناء و تمجید و تقدیس خداوند است، و خطبه دیگر برای حوائج و برطرف کردن اعمال قبیحه و ترسانیدن مردم است از معصیت خدا و از برای دعا کردن و آنچه خواسته است تعلیم مردم کند از امر و نهی خدا و آنچه صلاح و فساد در آنست.

پس اگر بگوید: چرا خطبه در روز جمعه پیش از نماز و در عیدین بعد از نماز مقرر شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای اینکه نماز جمعه امر دائمی است که در ماه زیاد و در سال بسیار واقع شود و چون مردم زیاد متحمل این عمل می شوند، از شنیدن خطبه ملول گشته و آن را ترک می کنند و نمی ایستند و متفرق می شوند، پس قبل از نماز خدا قرار داد تا اینکه مردم از برای نماز نگاه داشته شوند و متفرق نشوند و نروند.

اما نماز عیدین در سال دو مرتبه واقع می شود و عظمت آن از نماز جمعه زیادتر است، و جمعیت مردم در آن بیشتر و میل مردم به آن زیادتر است، و اگر بعضی متفرق شوند بیشتر آن ها باقی می مانند و بسیار واقع نمی شود تا اینکه مردم ملول شوند و به آن استخفاف کنند.

مؤلف گوید: این خبر شریف باین صورت وارد شده است که خطبه در نماز جمعه و عیدین بعد از نماز است، زیرا که این دو خطبه به منزله دو رکعت دیگر است، و اول کسی که دو خطبه را در نماز مقدم داشت عثمان بن عفان بود، زیرا که چون احداث کرد و بدعت گذاشت آنچه بدعت گذاشت مردم بر خطبه او توقف نمی کردند و می گفتند که ما مواعظ او را گوش نمی دهیم زیرا که احداث بدعت نموده است، پس دو خطبه را مقدم داشت بر نماز تا اینکه مردم به جهت انتظار نماز توقف کنند و متفرق نشوند از گرد او.

پس اگر بگوید: چرا نماز جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او تا مکان اجتماع نماز جمعه دو فرسنگ و کمتر باشد و اگر زیاده بر دو فرسنگ باشد، واجب

نیست؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه آن مقدار مسافتی که موجب قصر نماز می شود و دو برید است یک برید در رفتن و یک برید در آمدن و برید چهار فرسنگ است، پس نماز جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او نصف مسافت این دو برید باشد که موجب قصر نماز می شود و آن در مسافت دو فرسنگ صورت می پذیرد، زیرا که دو فرسنگ رفتن و دو فرسنگ برگشتن، چهار فرسنگ می شود و آن نصف راه مسافری است که نماز او قصر می شود.

پس اگر بگوید: چرا بر نماز مستحبی روز جمعه چهار رکعت افزوده شد؟ باید در جواب گفته شود از برای تعظیم این روز شریف و فرق آن با سایر ایام.

پس اگر بگوید: چرا در سفر نماز قصر شد؟ باید جواب گفته شود: از برای آنکه نماز واجب در اول امر ده رکعت بود و بعد از آن هفت رکعت بر آن افزوده شد، و خدا در سفر این هفت رکعت زیاده را تخفیف داد به جهت تعب و رنج سفر و اشتغال مسافر به امر خود از کوچ کردن و فرود آمدن، تا اینکه دست نکشد از آنچه در سفر ناچار است از زندگانی خود، و این مرحمتی است از خداوند و ترحمی است بر مسافر، سوای نماز مغرب که قصر نشده است زیرا که آن نمازی است که در اصل قصر است.

پس اگر بگوید: چرا قصر کردن نماز در هشت فرسنگ واجب شد و در زیاده از آن و در کمتر از آن واجب نشد؟ یعنی معیار قصر هشت فرسنگ و زیاده شد و معیار زیاده و کمتر از هشت فرسنگ نشد. باید در جواب گفته شود: از برای آنکه هشت فرسنگ میزان راه پیمودن یک روز است از برای عموم مردم و قافله ها و کسانی که بارهای سنگینی دارند، پس قصر نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد.

پس اگر بگوید: چرا قصر کردن نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه اگر در پیمودن یک روز راه قصر واجب نمی شد، باید در پیمودن یک سال راه واجب نشود، زیرا که هر روز بعد از روز سابق یک روز است، پس روز لاحق نظیر روز سابق است و اگر در روز سابق واجب نشود، باید در روز لاحق نیز واجب نشود، زیرا که روزها مانند یک دیگرند و فرقی در آن ها نیست.

پس اگر بگوید: پیمودن راه از برای مردم مختلف است چرا شما معیار هشت فرسنگ مقرر کرده اید؟ در جواب باید گفته شود: از برای آنکه هشت فرسنگ معیار پیمودن ساربانان و قافله ها است و همانست پیمودنی که ساربانان و کرایه کشان می پیمایند.

پس اگر بگوید: چرا نماز نافله روز در سفر باید ترک شود و نافله شب باید ترک نشود؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه هر نمازی که در آن قصر نیست، در نافله آن نیز قصر نیست، زیرا که در نماز مغرب و در نافله بعد از آن قصر نیست و همچنین در نماز صبح و در نافله پیش از آن قصر نیست.

پس اگر بگوید: چرا نماز عشا قصر می شود و دو رکعت نافله آن قصر نمی شود؟ باید در جواب گفته شود: این دو رکعت نماز از جمله پنجاه رکعت نماز فریضه و نافله نیست، بلکه این نماز نافله عشا بر پنجاه رکعت افزوده شد از برای آنکه بدل از هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله تمام شود، یعنی این نماز نافله عشا جزء متمم دو برابر شدن نماز نافله نسبت به نماز فریضه است.

پس اگر بگوید: چرا جایز شد از برای مسافر و مریض که نماز شب را در اول شب بخوانند باید در جواب گفته شود از برای مشغله مسافر و ضعف مریض تا اینکه مریض نماز خود را درک کند و بعد از آن در وقت راحت استراحت کند و مسافر نماز خود را درک کند و مشغول شود به اعمال خود از تهیه اسباب و کوچ کردن.

پس اگر بگوید: چرا مردم به نماز میت مأمور شدند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه مردم شفیع میت شوند و اصرار و التماس نموده و آمرزش او را از خدا طلب کنند، زیرا که وقتی از اوقات احتیاج میت به شفاعت و طلب بخشیدن و آمرزش خداوند زیادتر از ساعت بعد از مرگ نیست.

پس اگر بگوید: چرا نماز میت پنج تکبیر قرار داده شد و چهار یا شش تکبیر قرار داده نشد؟ باید در جواب گفته شود: پنج تکبیر از پنج نماز روز و شب اخذ شده است.

می گویم: در کتاب علل آمده است: در این نماز تنها تکبیر اول واجب است، و تکبیرهای واجب از شب و روز جمع شده و نماز میت را شکل می دهد. می بایست به احادیث مشترک مراجعه کنیم.

پس اگر بگوید: چرا در نماز میت رکوع و سجود نیست؟ باید در جواب گفته شود: مقصود این نماز شفاعت این بنده است که آنچه از برای او عقب افتاده واگذاشته است و محتاج به آن اعمالی است که از او صادر شده.

پس اگر بگوید: چرا امر شد به غسل میت؟ باید در جواب گفته شود: انسان چون بمیرد نجاست و آفت و اذیت بر او غالب آید، یعنی از جهت ناخوشی، پس خدای عز و جل دوست دارد که چون مباشرت کند با اهل طهارت از فرشتگان که با وی معاشرت کنند و خود را به او مالند، طاهر باشد و در میان ایشان نظیف باشد و با طهارت او را روی به خدا برند، و هیچ میتی نیست که بمیرد مگر آنکه جنابت از او خارج می شود، یعنی نطفه که اصل تکوین این میت از آن نطفه بوده است در هنگام مردن از او بیرون می رود، پس از این جهت غسل دادن او نیز واجب شد.

پس اگر بگوید: چرا امر شد که میت را کفن کنند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه چون خدای خود را ملاقات می کند، جسد او طاهر باشد چه اگر او را به لباس خود دفن کنند، ایمن از نجاست نیست و از برای اینکه عورت او از برای کسانی که او را حمل می کنند و دفنش می نمایند، ظاهر نباشد.

و از برای آنکه مردم بر بعضی احوال او و قبح منظر او اطلاعی نیابند و از برای آنکه دل سخت نشوند از کثرت نظر کردن به مثل میت، چه او را آفت رسیده و فاسد شده است و از برای آنکه نیکوتر در قلوب زندگان واقع شود، و از برای آنکه مبغوض ندارد او را خویشی از او پس ذکر او و مودت او را بیفکند، و نکوشد در آنچه عقب گذاشته است و وصیت کرده است و امر به آن کرده و دوست داشته است که واقع شود.

پس اگر بگوید: چرا امر شد به دفن میت؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه مردم مطلع نشوند بر فساد جسد او و قبح منظر او و تغییر بوی او، و زندگان به سبب بوی او اذیت نبینند و به سبب ورود آفت و فساد او متألم نشوند، و از برای

آنکه از دوستان و دشمنان پوشیده باشد تا اینکه دشمنان شماتتش نکنند و دوستان بر او محزون نشوند.

پس اگر بگوید: چرا امر شد به غسل کردن کسی که میت را غسل داده است؟ باید در جواب گفته شود: به جهت طاهر شدن از آنچه به او ریخته است از پاشیدن آب به میت، چه میت چون روح از او خارج می شود، اکثر آفت او در غاسل باقی می ماند.

پس اگر بگوید: چرا غسل واجب نشد بر کسی که دست بمالد بر چیزی از مردگان چون مرغان و حیوانات و درندگان و غیر این ها، غیر از انسان که چون او را لمس کند باید غسل کند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه جمیع حیوانات لباس آن ها پر یا پشم یا مو یا کرک بوده و تمام این ها پاک است و نمی میرد، یعنی حیات در این ها حلول نمی کند و آنچه از این ها به انسان مالیده شود پاک است، خواه از زنده و خواه از مرده آن ها.

مؤلف می گوید: در علل آمده: آنچه را پوشیده و بالا برده است. پس اگر بگوید: چرا شما نماز کردن را بر میت بدون وضو تجویز کردید؟ باید در جواب گفته شود از برای آنکه در نماز میت رکوع و سجودی نیست بلکه آن دعا و سؤال است و جایز است که خدا را بخوانی و از او سؤال کنی بر هر حالتی که باشی، و وضو واجب است در نمازی که رکوع و سجود در آن باشد. و بایستی به نقل مشترک برگردیم:

پس اگر بگوید: چرا شما تجویز کردید نماز خواندن بر میت را قبل از مغرب و بعد از فجر؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه این نماز میت واجب است در وقت حضور میت و صدور علت آن که موقت باشد، و این موقت نیست مثل سایر نمازها بلکه این نمازی است که در وقت حدوث و حادثه مرگ واجب می شود، و انسان را در مرگ اختیاری نیست که در وقت معین آن را واقع سازد، و این نماز حقی است که باید ادا شود و جایز است که حقوق در هر وقتی ادا شود هر گاه موقت به وقتی نباشد.

ص: 126

پس اگر بگوید: چرا از برای کسوف نماز قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه آفتاب یا ماه گرفتن علاماتی است از علامات خداوندی، و معلوم نیست که ظهور این حادثه علامت رحمت است یا علامت عذاب و غضب، پس پیغمبر خواست که امت در این وقت فزع کنند در نزد خالق و راحم خود بلکه خدا شر این حادثه را از ایشان بگرداند و ایشان را از مکروه آن نگاه دارد، چنانچه قوم یونس هنگامی که توبه کردند و باز گشتند به سوی خدا بلا از ایشان گردانیده شد.

پس اگر بگوید: چرا ده رکعت یعنی ده رکوع قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه نماز فریضه که اولا از آسمان به زمین نازل شد ده رکعت بود و این رکعات در این نماز اجتماع یافت، و سجده از این جهت در آن قرار داده شد که نیست نمازی که در آن رکوع باشد مگر اینکه سجود در آن نماز است، و از برای آنکه مردم این نماز خود را به سجود و خضوع ختم کنند، و چهار سجده از این جهت در آن قرار داده شد که هر نمازی که سجود آن از چهار سجده کمتر باشد، نماز نیست زیرا که اقل سجده واجبی در نمازها نیست مگر چهار سجده، یعنی اقل نمازهای واجبی نماز صبح است و در آن چهار سجده واجب است.

پس اگر بگوید: چرا بدل از رکوع، سجود قرار داده نشد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته، و از برای آنکه شخص قائم گرفتن و باز شدن خورشید را می بیند و شخص ساجد نمی بیند.

پس اگر بگوید: چرا این نماز از اصل نماز واجبی یعنی از هیئت و صورت آن تغییر داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای اینکه انسان در این هنگام به علت تغییر امری در امور که کسوف است، باید نماز گذارد و چون تغییر کرده است باید معلول که نماز است تغییر کند.

پس اگر بگوید: چرا روز فطر عید قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود از جهت این که از برای مسلمانان مجمعی باشد که در آن روز جمع شوند و ظاهر شوند به سوی خدا و او را حمد کنند بر آنچه بر ایشان منت گذاشته است، پس این روز روز عید ایشان و روز اجتماع و روز افطار کردن و روز زکات دادن، و روز رغبت و سؤال و روز تضرع و زاری ایشان است.

ص: 127

و از برای آنکه این روز، اول روزی از سال است که در آن حلال شده است اکل و شرب، چه اول از ماههای سال نزد اهل حق ماه رمضان است، پس خدا دوست داشت که از برای مردم در این روز مجمعی باشد که او را حمد گویند و تقدیس کنند.

پس اگر بگوید: چرا تکبیر در نماز این روز بیشتر از تکبیر در غیر نماز این روز از سایر نمازها قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه تکبیر تعظیم و تمجید نمودن خدا است بر آنچه هدایت کرده است و عافیت عنایت فرموده است، یعنی این تعظیم مناسب این روز شریف است، چنان که فرموده است «وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»(1) {تا شماره [مقرر] را تکمیل کنید و خدا را به پاس آنکه رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید، و باشد که شکرگزاری کنید.}

پس اگر بگوید: چرا در نماز روز عید فطر دوازده تکبیر در دو رکعت قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه در هر دو رکعتی از نماز دوازده تکبیر است، پس از این جهت در این دو رکعت نیز دوازده تکبیر قرار داده شد.

پس اگر بگوید: چرا هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم قرار داده شد و میان این دو رکعت تسویه نشد، که در هر رکعتی شش تکبیر قرار داده شود؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه سنت در نماز فریضه آنست که تکبیر افتتاحیه گفته شود، پس از این جهت در اینجا باید ابتدا به هفت تکبیر شود و در رکعت دوم پنج تکبیر از این جهت قرار داده شد که تکبیره الاحرام نمازهای شبانه روزی پنج تکبیر است، و از برای آنکه تکبیر در هر دو رکعت فرد فرد باشد نه زوج زوج.

پس اگر بگوید: چرا امر به روزه شد باید در جواب گفته شود: از برای اینکه مردم درد گرسنگی و تشنگی را بچشند و از این جهت راه یابند بر فقر و احتیاج آخرت، و از برای آنکه روزه دار خاشع و ذلیل و مسکین و مأجور و طالب راه خدا

1- . بقره / 185

و ثواب او باشد، و صابر باشد بر آنچه به او می رسد از درد گرسنگی و تشنگی، پس مستوجب ثواب شود.

با اینکه در روزه است ظهور شکستگی در شهوات نفسانیه و از برای این که روزه پند ایشان باشد در دنیا، یعنی کمتر بخورند و بیاشامند و کشنده ایشان باشد بر اداء آنچه مکلف شده اند و راهنمای ایشان باشد در آخرت، یعنی علامت باشد از برای شدائد و پریشانی آخرت.

و از برای اینکه بدانند سختی آنچه از تشنگی و گرسنگی بر فقر او مساکین در دنیا می رسد، پس به ایشان دهند آنچه خدا به ایشان واجب کرده است در اموال ایشان.

پس اگر بگوید: چرا روزه در ماه رمضان به خصوص قرار داده شد نه در سایر ماه ها؟ باید در جواب گفته شود: از برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خدا در آن ماه قرآن را نازل کرد، و در این ماه فرق گذاشته شد میان حق و باطل چنان که خدا فرموده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ»(1) {ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است }و در این ماه پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغام داده شد، و در این ماه است {شب قدر که از هزار ماه بهتر است}(2) و {در شب قدر هر امر با حکمت و مصلحت محقق و معین شود}(3) و ماه رمضان است اول هر سال، و در شب قدر این ماه مقدر می شود آنچه در سال واقع می شود از خیر یا شر یا ضرر یا منفعت یا رزق یا مردن، و از این جهت به شب قدر موسوم شده است.

پس اگر بگوید: چرا مردم مأمور شدند به یک ماه روزه گرفتن نه کمتر و نه زیادتر از آن؟ باید در جواب گفته شود: همین مقدار است طاقت و قوت بندگان که ضعیف و قوی در این مقدار از طاقت شرکت دارند، و خداوند فرائض خود را بر

1- . بقره / 185
2- . قدر / 3

3- . دخان / 4

اغلب اشیاء واجب گردانید و بعد از آن قوی را در آن شریک کرد، یعنی اغلب مردم ضعیفند پس ملاحظه اضعف شد، پس حق تعالی ضعیفان را مرخص فرموده که زیاده بر این متحمل نشوند و اهل قوت را بر زیاده بر این ترغیب فرموده، و اگر بر کمتر از این صلاحیت داشتند کمتر از این مقرر می فرمود و اگر به زیادتر از این محتاج بودند، زیاده از این حکم می نمود.

پس اگر بگوید: چرا زنی که حائض می شود باید روزه نگیرد و نماز نخواند؟ باید در جواب گفته شود از برای آنکه زن در حد نجاست واقع شود، پس خدا دوست داشت که بندگی او را نکند مگر در حال طهارت، و از برای آنکه روزه نیست از برای کسی که نماز نیست، یعنی چون شرط نماز طهارتست و چون حائض طهارت ندارد پس نماز ندارد، در نتیجه روزه هم ندارد.

پس اگر بگوید: چرا حائض باید روزه اش را قضا کند و نمازش را قضا نکند؟ باید در جواب گفته شود: علتهای بسیار دارد: بعضی از آن ها اینست که روزه زن را مانع نیست از خدمت خود و خدمت شوهرش و اصلاح خانه اش و ایستادگی به اموراتش و اشتغال به اصلاح زندگیش، و نماز او را از تمام این ها منع کند زیرا که نماز را در شب و روز باید مکرر بخواند، پس قدرت ندارد بر امور مذکوره و روزه چنین نیست.

یعنی نماز شبانه روزی پنج مرتبه است اما روزه چنین نیست بلکه محض امساک است، و بعضی از آن ها اینست که نماز در آن رنج و تعب و اشتغال جمیع ارکان بدن است و روزه چنین نیست، بلکه آن نخوردن و نیاشامیدن است و ارکان بدن او اشتغال به چیزی ندارد، و بعضی از آن ها اینست که وقتی نیاید مگر آنکه در آن وقت بر زن نمازی جدید در شب و روز او واجب شود و روزه چنین نیست، زیرا که هر روزی که حادث شود بر او روزه واجب نیست، اما هر زمان که وقت نماز برآید واجب می شود بر او نماز.

پس اگر بگوید: چرا مردی چون در ماه رمضان ناخوش شود یا سفر کند پس پیوسته در سفر باشد یا علی الاتصال ناخوشی او افاقه نشود، تا ماه رمضان دیگر در آید واجب می شود بر او که از برای ماه رمضان اول فدیه دهد؟ یعنی از عوض هر

روزی قدری از طعام به مسکینی دهد و قضاء از او ساقط شود، و اگر در میان این دو ماه رمضان ناخوشی مرض او افاقه شود و مسافر در مقامی اقامه کند، یعنی خواه در وطن خود یا غیر آن و قضاء روزه نکند، واجب می شود بر او فدیه و قضاء؟

باید در جواب گفته شود: از برای آنکه روزه در این سال بر او در این ماه واجب است اما کسی که مرض او افاقه نشود، چون بر او تمام این سال گذشته است و حق تعالی ناخوشی را بر او غلبه داده است، پس راه از برای اداء این تکلیف از برای او قرار نداده است از این جهت این تکلیف از او ساقط می شود، و همچنین است به حکم هر چیزی که خدا بر او غلبه دهد مثل بیهوش که یک شبانه روزی بیهوش باشد، پس بر او قضاء نماز واجب نیست، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده است: هر چیزی را که خدا بر بنده غلبه دهد، پس او را معذور ساخته است، زیرا که ماه داخل شد و او مریض بود، پس نه در آن ماه روزه بر او واجب است و نه در آن سال، به جهت مرضی که در او پیدا شده است و بر او فدیه واجب است، زیرا که او به منزله کسی است که روزه بر او واجب شده باشد و استطاعت اداء آن را نداشته باشد، فدیه بر او واجب شود چنان که حق تعالی فرموده است:

«فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً»(1) {باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد؛ و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد} و چنان که فرموده است « فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»(2) {به کفّاره [آن، باید] روزه ای بدارد، یا صدقه ای دهد، یا قربانیی بکند} پس چون روزه بر او مشکل باشد صدقه را قائم مقام آن قرار داده است.

پس اگر بگوید: که اگر آن وقت را استطاعت نداشته الان که ناخوشی از او رفع شده است، استطاعت دارد؟ باید در جواب گفته شود: چون ماه رمضان دیگر بر او داخل شده، فدیه از برای ماه رمضان گذشته واجب است زیرا که این شخص به منزله کسی است که روزه کفاره بر او واجب و استطاعت داشته باشد و از این جهت

1- . مجادله / 4

2- . بقره / 196

فدیه بر او واجب شده باشد، و چون که فدیه بر او واجب شد، روزه از او ساقط می شود و روزه از او ساقط است و فدیه بر او لازم است.

و اگر ناخوشی او در میان این دو ماه رمضان افاقه شود و قضاء روزه را نگیرد، فدیه بر او واجب است، به جهت اینکه قضا را ضایع گذاشته است، و قضاء بر او واجب است به جهت اینکه استطاعت داشته باشد.

پس اگر بگوید: چرا روزه مستحبی قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای اینکه روزه واجبی را کامل کند.

پس اگر بگوید: چرا در هر ماه سه روز روزه مستحبی قرار داده شد، که در هر ده روز یک روز روزه دارد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه خداوند می فرماید «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»(1) {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت}.

پس هر کسی که از هر ده روز، یک روز روزه بگیرد گویا تمام روزگار را روزه گرفته است چنان که سلمان فارسی (ره) گفته است: روزه داشتن سه روز در هر ماه، روزه داشتن روزگار است پس هر کسی زمانی غیر از روزگار خود بیابد، در آن زمان روزه بدارد، یعنی دیگر زمانی نیست که در آن روزه داشته شود.

پس اگر بگوید: چرا در هر ماه در دهه اول روز پنج شنبه اول و در دهه آخر، روز پنج شنبه آخر روزه داشتن مقرر شد و در دهه وسط روز چهارشنبه معین گردید؟ باید در جواب گفته شود: اما روز پنج شنبه از این جهت است که حضرت صادق علیه السلام فرموده است: در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خدا عرضه شود، پس خدا دوست داشت که بنده روزه دار باشد در وقتی که اعمال او عرضه شود.

پس اگر بگوید: چرا آخرین پنجشنبه ماه قرار داده شد، یعنی در دهه آخر پنج شنبه آخر قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه هر گاه عرضه شود عمل هشت روز و بنده روزه دار باشد، اشرف و افضل است از اینکه عمل دو روز عرض شود و بنده صائم باشد.

1- . انعام / 160

و روزه چهار شنبه از دهه وسط، از این جهت قرار داده شد که حضرت صادق علیه السلام خبر داده است که خدا فرمود: آتش در این روز خلق شده و در این روز خدا هلاک کرد امتهای گذشته را و این روز پیوسته روز نحسی است، پس خدا دوست داشت که بنده او بر روزه داشتن نحوست این روز را از خود دفع کند.

پس اگر بگوید: چرا در کفاره بر کسی که نتواند بنده آزاد کند واجب شد روزه بدارد نه اینکه حج کند یا نماز کند یا غیر از این ها؟ باید در جواب گفته شود: برای اینکه نماز و حج و سایر فرائض مانع است از اینکه انسان امر دنیای خود را بگرداند و اصلاح زندگانی خود کند، با آن علت هائی که ذکر کردیم در حق حائض که روزه خود را قضا می کند و نماز خود را قضا نمی کند.

پس اگر بگوید: چرا بر او واجب شد که دو ماه پی در پی روزه بدارد و واجب نشد که یک ماه یا سه ماه روزه بدارد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه آن واجبی که خدا بر خلق واجب کرده، یک ماه روزه بود و در کفاره یک ماه افزوده شد به جهت تأکید و سختی بر او.

پس اگر بگوید: چرا پی در پی قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه اداء آن بر او آسان نباشد پس از کفاره باک نداشته باشد و استخفاف کند در دین خدا، چه اگر این دو ماه را متفرق روزه بگیرد و پی در پی نگیرد، اداء آن بسیار سهل باشد.

پس اگر بگوید: چرا امر شد به حج کردن؟ باید در جواب گفته شود: از برای رفتن به سوی خدا و طلب کردن ثواب بسیار و بیرون رفتن بنده از گناهان، در حالتی که از گذشته تائب باشد و شروع در آینده کند، یعنی به نوعی شود که ابتدای عمل او باشد مثل طفل مادر زاد.

علاوه بر آنچه در حج است از بیرون کردن اموال و تعب انداختن ابدان، و روی گردانیدن از اهل و فرزند و منع کردن نفس را از لذتها، چه او در میان گرما و سرما به سر برد و پیوسته متحمل صدمات سرما و گرما باشد، و علی الدوام چنین کند تا به مقصود خود برسد، و با خضوع و مسکنت و تذلل باشد، علاوه بر اینکه در حج برای جمیع مردم منافعی است.

می گویم: در علل: همه این امور برای جلب رضای خدا و ترس از او، و ترک قساوت قلب و ضرر جانی و فراموشی یاد خدا و قطع امید و آرزو صورت می گیرد و نیز برای تجدید حق و حقوق و بازداشتن نفس از فساد است، به علاوه منافعی که برای(از این جا عبارات مشترک است) همه کسانی است که در در مشرق و مغرب زمین و کسانی که در بیابان یا دریا باشند حج کنند و یا حج نکنند، از تاجر و جالب و بایع و مشتری و کاسب و مسکین و مکاری فقیر، و آنچه در حج است از قضا شدن حاجت های اهل اطراف در مواضعی که اجتماع ممکن باشد از برای حاجیان، و ایشان با آنچه در حج است از پیدا کردن فهم و دانش و نقل اخبار ائمه علیهم السلام به هر سمت و به هر جانبی، چنان که حق تعالی فرموده است:

«فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ»(1) {پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟ } و«ولِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ»(2) {تا شاهد منافع خویش باشند. }

پس اگر بگوید: مردم چرا مأمور شدند به یک مرتبه حج کردن و به بیشتر از آن مأمور نشدند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه خدا واجبات را به ملاحظه حال پست ترین مردم در قوت قرار داد، چنان که فرمود «فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ»(3) {آنچه از قربانی میسّر است [قربانی کند]} یعنی گوسفند هدی حج گذار باشد که در آن روز قربانی کند، پس قرار دادن گوسفند از برای آنست که ضعیف و قوی وسعت آن را داشته باشند، و همچنین سایر واجبات ملاحظه پست ترین مردم در قوت شده است و از جمله فرائض حج است که یک مرتبه واجب شده است و بعد از آن از برای کسانی که قوت دارند، به قدر طاقت ایشان ترغیب و تحریص شده است که حج کنند.

1- . توبه / 122
2- . حج / 28
3- . بقره / 196

پس اگر بگوید: چرا مردم مأمور شدند به تمتع به عمره به سوی حج، یعنی چرا مأمور شدند که اولا احرام بندند و اعمال عمره را به جای آورند و بعد از آن از برای حج محرم شوند، و آنچه بر ایشان در حین احرام بوده است از آن لذت و بهره برند و بعد از آن از برای حج محرم شوند و افعال حج را به جای آورند، و به عوض این دو احرام یک احرام نبندند؟

و حاصل سؤال اینست که چرا مردم باید عمره بگذارند و چون از احرام عمره فارغ شوند ثانیا احرام از برای حج بندند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه در این فاصله میان دو احرام و علی حده عمره گذاشته تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگار، زیرا که مردم از عارضه احرام سالم می مانند و این احرام بر ایشان طول نمی کشد تا آفت و فسادی بر ایشان داخل شود.

یعنی اگر فاصله میان حج و عمره واقع نشود و عمره علی حده از حج گزارده نشود، احرام حج و احرام عمره یکی خواهد شد و طول کشد و موجب آفت بر محرم شود، و از برای آنست که حج و عمره هر دو واجب باشد پس عمره تعطیل و باطل نشود، یعنی اگر فاصله میان حج و عمره نشود و علی حده عمره گزارده نشود، امتیاز میان حج و عمره نخواهد بود، پس هر چه به جای آورده از اجرای حج محسوب خواهد شد پس عمره باطل شود، و از برای آنست که حج علی حده از عمره باشد و میان حج و عمره فاصله و تمیزی باشد، یعنی ثواب بر دو واجب مترتب شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمره منضم شد به حج تا روز قیامت، و عمره واجبی است سوای حج و باید هر دو با یکدیگر گزارده شود، و در این حکم تبدیلی تا روز قیامت نیست. و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله قربانی نیاورده بود، نمی توانست محل شود، تا اینکه قربانی را به محل خود برساند هر آینه مثل مردم محل می شد و از این جهت فرمود: اگر پیش از این مثل شما سوق هدی نکرده بودم، خود نیز چنان که شما را امر کردم عمل می نمودم(یعنی قبل از رسانیدن هدی را به محل خود سر می تراشیدم و محل می شدم) و لیکن چون سوق هدی کردم، سائق به هدی را نمی تواند سر بتراشد تا اینکه هدی را به محل خود برساند، پس مردی برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه ! ما به عنوان حاجی بیرون

می رویم در حالی که سرهای ما از آب غسل جنابت می چکد، و مقصود غسل جنابت است یعنی در هنگام حج جماع کرده باشیم، آن جناب فرمود: تو هرگز ایمان به حج نخواهی آورد.

می گویم: در کتاب علل عبارت « و قال النبی صلی الله علیه و آله» تا «لن تؤمن بهذا» ذکر نشده است اما در کتاب عیون آمده است. در کتاب علل به جای این مطلب آمده است که در عیون نیست: و بین حج و عمره فاصله و تمییزی است و برای این که در طواف خانه محذوری پیش نیاید زیرا محرم وقتی دور خانه خدا طواف اگر تمتع نبود، حاجی نمی توانست طواف کند؛ زیرا اگر طواف می کرد، محل می شد و احرامش فاسد می گشت و قبل از ادای حج از احرام خارج می شد و به این خاطر که بر مردم قربانی و کفاره کرد، محل می شود مگر به خاطر عذری؛ پس واجب است و به همین خاطر مردم ذبح و نحر می کنند و به خدای جل جلاله تقرب می جویند و در نتیجه ریختن خون و صدقه بر مسلمانان باطل نمی گردد؛ بایستی به قسمت مشترک بین دو کتاب برگردیم:

پس اگر بگوید: چرا وقت حج دهم ذی حجه قرار داده شد؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه خدا دوست داشت که به این عبادت در ایام تشریق عبادت کرده شود و این ایام، اول وقتی بود که ملائکه حج گزاردند و طواف کردند پس خدا این وقت را سنت قرار داد و معین کرد تا روز قیامت.

اما پیغمبران از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات اللّه علیهم و غیر ایشان از سایر پیغمبران، در این وقت حج کردند پس در این وقت در میان اولاد ایشان سنت شد تا روز قیامت.

پس اگر بگوید: چرا مردم مأمور به احرام شدند؟ باید در جواب گفته شود: از برای آنکه خاشع شوند پیش از دخول حرم خدا و محل امن او، و از برای اینکه مشغول نشوند به لهو و چیزی از امر دنیا یا زینت دنیا و لذات دنیوی، و جدّی باشند در آن عملی که از برای آن عمل آمده اند و قصد کنند آن عمل را، و با تمام وجود به آن روی بیاورند با اینکه در احرام است تعظیم خدا و پیغمبر او و تذلل کردن بندگان در وقتی که قصد خدای عزوجل را کرده اند. و به خاطر رفتن به سوی خدا، در

حالتی که به ثواب او امیدوار هستند و از عقاب او ترسان و هراسان باشند و گذشتگان به سوی او و روکنندگان به او باشند به ذلت و خضوع و مسکنت و خدا توفیق دهنده است و صلی اللّٰه علی محمد و آله.(1)

2. علل الشرائع، عیون أخبار الرضا علیه السلام : از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری مروی است: چون این علل را از فضل بن شاذان شنیدم، به او گفتم: خبر بده مرا از این علت ها که آیا از استنباط و استخراج خودت بود و این ها از نتیجه های عقل تو بود یا اینکه این ها را شنیده و از امام روایت کرده ای؟ به من گفت: من نمی دانم مراد خدا را از واجبات او و نمی دانم مراد پیغمبر را از شرع و سنت او، و این علت ها را از نزد خود نمی گویم بلکه این ها از مولای خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرتبه به مرتبه شنیدم و اندک اندک این ها را جمع کرده ام، من به او گفتم: من این ها را به توسط تو از حضرت رضا علیه السلام روایت کنم؟ گفت: بلی؛(2)

3. عیون أخبار الرضا علیه السلام : فضل بن شاذان گفت: من این علل را یکی یکی از مولای خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام شنیدم و این ها را جمع کردم و تألیف نمودم.(3)

شرح: عبارت «منها أن من لم یقر»، می گویم: بین وجه اول و دوم تفاوت است، ترس در وجه اول، عدم تحقق افعال نیک و عدم ترک افعال زشت است، که در این صورت اخلاقشان تباه و خودشان نابود و نظامشان مختل می شود.

در وجه دوم، ترس از عدم تحقق امر و نهی است که مقتضای حکمت خدای حکیم می باشد. اگر انجام اعمال نیک و نهی از اعمال زشت بدون امر و نهی الهی نیز واجب شود، وجه دوم بدون وجه اول صورت می گیرد.

تفاوت بین وجه اول و سوم این است که: وجه اول بر خلاف وجه سوم، در امور ظاهری است، زیرا وجه سوم به امور باطنی اختصاص دارد. پس اگر واجب

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 106 ، علل الشرایع 1 : 294

2- . علل الشرايع 1 : 318 ، عيون اخبار الرضا 2 : 127
3- . عيون اخبار الرضا 2 : 127

است مردم از چنان حیای برخوردار باشند که آنان را از آشکار کردن عمل زشت و ظلم و فساد حفظ نماید، وجه سوم بر خلاف وجه اول، محقق می شود.

عبارت «اگر شناخت او بر آنان واجب نبود» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله.

عبارت «ثم اختلف همّهما» می گویم: ممکن است منظور، نفی امامت از ائمه گمراهی باشد که در عصر ائمه علیهم السلام ادعای امامت کرده، حال آنکه عقیده و عمل آن ها متناقض با عقیده و عمل ائمه علیهم السلام است. ممکن است الزامی بر مخالفان باشد، که به اجتهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در احکام معتقدند، اجتهاد همان امری است که مورد اختلاف می باشد، همان اختلافی که در مورد امیرالمومنین علیه السلام و معاویه لعنه الله می گویند.

لازم به ذکر است، منظور از دو امام، دو امیر بر یک طایفه، و یا دو نفری را گویند که ریاست عامه دارند، در غیر این صورت با اجتماع بسیاری از پیامبران در یک دوره در زمان بنی اسرائیل نقض می شود.

می گویم: منظور از عبارت «منها أن یکونوا قاصدین» ممکن است در وجه اول، عدم تعیین چیزی برای عبادت باشد؛ زیرا ممکن است هر چیزی پروردگار آن ها باشد، حتی اشیایی که هیچکس آن ها را نمی پرستد.

و در وجه دوم، گمراهی مردم به خاطر پرستش بت ها و چیزهایی از این قبیل است، با این احتمال که پروردگار آن هاست. ممکن است منظور از وجه اول این باشد که آن ها می بایست پروردگار خود را بشناسند تا عبادت آن ها صحیح باشد، گرچه نمی توانند به عمق معرفت الهی دست یابند. نزدیک ترین وجهی که عقل خلق به آن می رسد، معرفت الهی است، زیرا چیزی به ذات و صفات او شبیه نیست. ممکن است منظور پرسش کننده از اقرار به اینکه « هیچ چیز مانند او نیست»، اقرار به همه صفت های ثبوتیه و سلبیه باشد، زیرا همه این صفت ها به خدا باز می گردد، و به طور خلاصه در وجود اوست. ممکن است این نظر واضح تر باشد.

در عبارت« لأن فی الصلاه الاقرار بالربوبیه» من می گویم: «نماز اقرار به ربوبیت الهی است»، زیرا «رب العالمین» اقرار به ربوبیت الهی، تشهد اقرار به توحید،

«إیاک نعبد و إیاک نستعین» اقرار به اخلاص، زیرا اصل عبادت پرستش خدای یکتاست، و نفی پرستش دیگری و اقرار به ربوبیت خدای یگانه است.

و اما «دوری از فساد»: یکی از ویژگی های نماز این است که شخص را اصلاح می کند و او را از فساد و بدی باز می دارد؛ همانطور که خدای متعال می فرماید: «إن الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر»(1) حداقل این است که در حال نماز و از گناهان دوری می کند و پس از آن از ارتکاب بسیاری از گناهان دوری می کند.

اسم کان، ضمیری است که به المصلی باز می گردد، خبر آن الظرف، و زاجرا و حاجزا حال و منصوب هستند.

عبارت حضرت علیه السلام که می فرماید: «لیسا هما فی کل وقت بادیین» یعنی کثافت و پلیدی، در آن راه نمی یابد، مانند آلودگی که در صورت و دست ها است.

عبارت «وذلک لان الاستنجاء به لیس بفرض» می گویم: فضل استنجا را مقید به آب نکرده است تا ایراد شیخ صدوق بر آن وارد باشد، حال آنکه ممکن است با نجاست متعدی تخصیص یابد. و یا گفته می شود: منظور از آن اعم از وجوب تخییری است، ممکن است سخن او به این صورت توجیه شود که وجوب شناخت حدیث، آن چیزی است که وجوب آن به وسیله قرآن ثابت شده باشد. اما وجوب استنجاء در نص صریح قرآن وجود ندارد تا واجب شود، و اشکال می شود: کاربرد «فرض» در وجوب در معنای اعم آن نیز شایع است؛ نتیجه اینکه در عرف آنان مجاز بوده و ارتکاب آن در توجیه سخن مجوز به شمار می رود.

عبارت« و تعریفاً لمن جهل الوقت» ممکن است این عبارت را اختصاص داد به کسی که نمی تواند علم به دخول وقت حاصل کند و محتمل است مراد این باشد که او متنبه به احتمال دخول وقت می شود، در نتیجه علم به دخول وقت حاصل می

-1 . عنکبوت / 45

کند، با این که اخبار بسیاری خواهد آمد که دلالت دارد بر این که اعتماد بر مؤذّنین در دخول وقت جایز است.

عبارت «مجاهرا بالایمان» یعنی نماز، همانطور که خدای متعال می فرماید: «وما کان الله لیضیع إیمانکم»(1) و یا گفتن شهادتین.

عبارت «فجعل الاولین»، این معنا از آن برداشت می شود که دو تکبیر اول جزء اذان نیست، و از مقدمات خارج از آن محسوب می شود، و تنها به این وسیله است که می توان بین روایت های مختلف در این زمینه جمع نمود.

ممکن است عبارت «ولیکون» واضح تر و مناسب تر از عبارت «لیکون» باشد. «إنما هو أداء» یعنی روش شکرگزاری را به آنان آموخت، و یا به این معناست که به جای خلق، خود را ستوده است. عبارت «و شکر» تخصیص بعد از تصمیم است.

عبارت «وإقرار بأنه هو الخالق»، منظور از عالم، همه چیزهایی است که سازنده از آن باخبر است، و شامل همه چیز جز خدا می شود؛ و جمع بسته شده، تا بر همه انواع آن دلالت کند؛ پس هنگامی که خدای متعال خالق و مدبر همه است، پس اوست که وجودش واجب است و همه چیزهای دیگر آثار آن است.

عبارت «استعطاف» که حضرت علیه السلام می فرماید، به این دلیل است که خداوند را به رحمانیت توصیف کرده است. رحیمیت نه تنها نوعی طلب رحمت است بلکه اکمل افراد رحمت اوست.

عبارت «لان التکبیر فی الرکعه الاولی»: در علل آمده است: در صلوات اول که پاداش نیز دارد، یعنی در تکبیرهای آغاز نماز؛ تکبیر اول برای شروع قرائت و تکبیر دوم برای شروع رکوع، و تکبیر سوم برای سجده اول، و تکبیر چهارم برای سجده دوم؛ و به همین صورت تا رکعت ها تمام شود. تکبیرهایی که برای برخاستن از رکوع و سجود است، جزء تکبیرهای آغازین به شمار نمی رود.

می گویم: در عبارت «غلط الفضل»: امر بر شیخ صدوق رحمه الله پوشیده شده است، زیرا تکبیر اولیه واجب است، همانطور که خدای متعال می فرماید: «و

ص: 140

1- . بقره / 143

ربک فکبر»(1) و لذا ترک سهوی و یا عمدی آن نماز را باطل می کند، ممکن است همان طور که بیان شد منظور از فرض، واجب باشد.

شیخ صدوق رحمه الله با وجود اینکه در آخر روایت ذکر می کند همه این علت ها از قول امام رضا علیه السلام نقل شده، و در دیگر کتاب های خود نیز این موضوع را تصریح کرده است، گونه جرأت اعتراض بر آن ها را دارد؟ ممکن است تصور کرده باشد فضل برخی از سخنان را از قول خود در این روایت وارد کرده باشد، و هر چه با عقاید او مخالف باشد، آن را سخن فضل دانسته و بر آن اعتراض می کند، و اشکالات دیگری نیز وجود دارد که شناخته شده نیست.

در مورد عبارت «إلی أن یصیر فی کل شئ أربعه أضعافه» می گویم: این عبارت ها در کتاب عیون ذکر نشده است، این عبارت با روایت های مختلفی که در آخرین وقت عصر نقل شده، هیچ وجه مشترکی ندارد، زیرا در هیچ یک از روایت ها بیش از دو مثال ذکر نشده است و ممکن است اشتباهی رخ داده باشد و لذا در عیون ذکر نکرده باشد.

در مورد عبارت «ولان فی وقت رفع الیدین» می گویم: ممکن است به این معنا باشد که در زمانی خداوند را یاد کند و با تضرع و زاری مناسب باشد، خصوصا در زمان این ذکر مخصوص، چرا که وقت خطور نیت بوده و قلب آمادگی بیشتری دارد، پس لفظ تضرع و زاری مناسب تر است. ممکن است این وجه تنها مناسب تکبیره آغازین باشد که با توجه به آنچه در کتاب علل آمده، به خاطر پی در پی آمدن آن در دیگر تکبیرها، وجه دیگری پیدا می کند. ممکن است تضرع و زاری هنگام بالا بردن دست، دلالت بر اختصاص داشتن کبریایی به ذات پاک خداوند باشد و آن را از دیگر موجودات نفی کند، زیرا حق تعالی با نمازهای پنجگانه و حواس ظاهری و باطنی درک نمی شود، در علت های نماز به این موضوع می پردازیم.

اما اینکه حضرت علیه السلام فرمود: «فجعلت السنه مثلی الفریضه»، پدرم علامه محمد تقی مجلسی رحمه الله گوید: زیرا بیشتر مردم به دلیل پرداختن به

1- . مدثر / 3

مشغله های خود نمی توانند بیش از یک سوم از نماز را حضور قلب داشته باشند، پس نافله را بیشتر از فریضه قرار داد، تا دو ثلث مجموع حاصل گشته و با فریضه برابر می شود.

اینکه حضرت علیه السلام می فرماید: «ولم تقصر لمکان الخطبتین»، مناسب تر این است که آن به وجه اخیر اختصاص نداشته باشد، بلکه هدف از آن از بین بردن این تصور باشد که این نماز مانند نماز مسافر شکسته است، زیرا دو خطبه در اینجا معادل دو رکعت بوده و شکسته نیست، و یا هدف از آن، این است که تصور نکنیم در سفر این نماز شکسته می شود. زیرا خطبه از شرایط نماز بوده و بدون آن نماز اقامه نمی شود، و با وجود این دو خطبه نماز شکسته محسوب نمی شود، و ممکن است «لم» با کسره لام و به صورت استفهامی خوانده شود، به این معنا که نماز روز عید تنها به این دلیل شکسته شده که خطبه آن معادل دو رکعت است.

من می گویم: عبارت «و المنفعه» بر الاهوال عطف شده، و بعید نیست که الاهوال همان الاحوال باشد، و آنچه پس از آن آمده، در کتاب علل بوده و در عیون ذکر نشده است. آن عبارت این است: و چنین امر مهمی از کسی جز امیر ساخته نیست و از امامان جماعت که در غیر روز جمعه پیشوایی می کنند، چنین اموری بر نمی آید.

ممکن است به خاطر مبهم بودن معنای آن، در عیون ذکر نشده باشد و ممکن است به وجوهی قابل توجیه باشد:

اول: ممکن است منظور، حالت خطبه باشد که حد وسط بین نماز و دیگر اوقات است؛ و تقدیر کلام این می شود که مصلی نماز در غیر روز جمعه از نماز جدا نیست، و در روز جمعه و در هنگام خطبه ها اینگونه است، و نیز به این دلیل است که بسیاری از شرایط و احکام نماز بر او جاری بوده و به جای دو رکعت نماز او محسوب می شود، در حالی که حقیقتا چنین نیست. و در غیر روز جمعه که امامت می کند، چنین نبوده و این تنها به روز جمعه اختصاص دارد، زیرا امام در خطبه روز جمعه مردم را امامت می کند، از آن جهت که آنان را ملزم به گردآمدن نزد او و گوش دادن به سخنان وی می نماید، همانطور که هنگام خواندن قرائت نماز به وی گوش

می دهند، و حال آنکه خطبه در حقیقت نماز نیست. پس «باء» در عبارت «بفاعل» زائد بوده و ضمیر در «غیره» بنا به تأویل فعل، به نماز بر می گردد.

دوم: معنا به اول باز می گردد و عبارت را به صورت دیگری بیان می کند: «و لیس بفاعل» عطف تفسیر عبارت «منفصلا» بوده و «و غیره» حال برای صائر؛ و «ممن یؤم» صفت غیره و یا حال دیگری صائر؛ و معنای آن به این صورت است:

امامان جماعت دیگر، غیر از امام جمعه که روزهای دیگر غیر از جمعه امامت نماز را به عهده دارند، از نماز منفصل نیستند و آن را انجام نمی دهند، بر خلاف روز جمعه که در حال خطبه از نماز منصرف هستند وضع به همین صورت است، و در این وجه چیزی از دو تکلف قبلی وجود ندارد.

سوم: «أن یکون ممن یؤم» خبر کان و منفصلا» و «لیس بفاعل غیره» حال صائر است. و علت دیگر خطبه این است که: خطبه تنها به این دلیل است که کسی که پیشوایی نماز جمعه را بر عهده دارد، از دیگر امام های جماعت جدا و متمایز بوده، و دیگر پیشوایان نماز در روزهای دیگر عمل او را انجام نمی دهند.

در این خطبه شرط است: به آنچه می خواهد مردم را به آن پند دهد، و امر دهد، آگاه باشد و خود به آن عمل کند. این مورد در دیگر امامان جماعت نبوده، و این وجه نزدیکی است، گرچه از نظر لفظی ناصافی دارد. به عقیده بنده در اصل چنین بوده است: «لیکون» یعنی خطبه تنها به این دلیل قرار داده شده است که امام جمعه در آن نماز متمایز و برتر باشد، دیگر امامان جماعت در دیگر روزهای هفته چنین نمی کنند.

در این وجه و نیز عبارت «فأراد أن یکون للامیر» به این نکته اشاره دارد که این نماز تنها را تنها امیران و کسانی که از سوی امام علیه السلام تعیین شده باشند، اقامه می نمایند.

چهارم: عبارت «ممن یؤم» متعلق به «منفصلا» و عبارت «لیس بفاعل غیره» توضیح «منفصلا» است و حاصل سخن: خطبه به این دلیل قرار داده شده که نمازگزار روز جمعه از نمازگزار دیگر روزها متمایز باشد، چرا که نمازش دو رکعت است و با دو خطبه به منزله چهار رکعت می باشد.

عبارت «والخطبتان فی الجمعه والعیدین بعد الصلاه» می گویم: به این سخن عقیده نداریم، چرا که هیچ یک از علمای ما در این دو کتاب به این قول متمایل نشده بحث در این خصوص در باب خود بیان می شود.

عبارت « فوجبت الجمعه علی من هو علی نصف البرید» در مناسبت این اصل با حکم آن خفایی وجود دارد و شاید مبتنی بر مناسبتهای واقعیه ای باشد که علم ما به آن نمی رسد و ممکن است گفته شود: وقتی غالب مسافران سواره هستند، و کاروانهای حامل آنان که سنگین بار هستند،در روزهای روشن و کوتاه هشت فرسخ طی طریق می کنند و تکلیف به حضور در نماز جمعه متوجه سواران و پیادگان است و غالب آنان پیادپان هستند، و پیاده غالبا نصف سواره سیر می کند، به همین جهت اینجا نصف آنچه برای مسافر جعل شده، قرار داده شده است؛

و یا به این دلیل که روز جمعه اعمال دیگری غیر از نماز دارد، نیمی از آن را برای نماز و نیم دیگر برای اعمال دیگر است، و اگر لازم باشد بیش از دو فرسخ راه بپیمایند، اعمال دیگر برای او امکان پذیر نخواهد بود.

عبارت «لیلقی ربه طاهر الجسد» یعنی جسدش به خاک قبر و غیره آلوده نمی شود. منظور از ملاقات پروردگار، دیدار با فرشتگان و رحمت الهی است.

عبارت «لان هذه الاشیاء کلها ملبسه» ممکن است معنای آن این باشد که هرگاه بیشتر لمس به این صورت باشد، غسل سر برداشته می شود، پس نباید تصور کند با لمس آنچه که حیات در آن حلول کرده غسل واجب می شود.

عبارت «یری الکسوف» یعنی آثار کسوف را در نور خورشید و ماه می بیند.

عبارت: «فلما تغیرت العله» یعنی مناسب با این علتی که دلالت بر نزول عذاب می کند، افزایش زاری و تضرع و فروتنی در دیگر نمازها وجود ندارد، لذا در رکوع آن می افزاید.

عبارت «لان أول شهور السنه» علتی برای تقیید سالی است که خوردن در آن رواست. و عبارت «لانه یکون فی رکعتین اثنا عشر تکبیره» یعنی با تکبیرات قنوت دوازده عدد می شود. و عبارت «فلذلک جعل فیها» یعنی در

قیام فقط؛ در غیر این صورت به همان تعداد که بر تعداد آن افزوده می شود، بر مجموع آن نیز افزوده

ص: 144

می شود. و گفته می شود: راض الفرس ریاضا و ریاضه: آنکه کُرّه ی اسب را برای راه رفتن و دویدن و غیره آموزش دهد.

عبارت «وفیه فرق» یعنی در ماه رمضان به دلیل نزول قرآن؛ و ممکن است ضمیر به قرآن بازگردد.

عبارت «وفیه نبئ محمد صلی الله علیه واله» ممکن است نبوت و وحی در ماه رمضان باشد، و رسالت و امر به تبلیغ در ماه رجب.

عبارت «لانه کان بمنزله من وجب علیه صوم» من می گویم: ممکن است علت آن این باشد که وقت قضای روزه بین این رمضان تا رمضان آینده است، که تاخیر از آن جایز نیست، اما چنانچه معذور باشد، خداوند بر او آسان گرفته، و کفاره را از او می پذیرد، خداوند عوض و معوض را با هم از او نمی خواهد، لذا در صورتی که روزه واجب خود را به صورت دیگری به جای آورد، قضای آن از گردن او برداشته می شود.

در کتاب عیون نیز عبارت «لانه إذا عرض عمل ثمانیه أیام» آمده است اما در علل «ثلاثه ایام» ذکر شده است، و فهم آن بر دو تقدیر آن مشکل است: اما بنا بر اول، به دو صورت تعبیر می شود:

اول: انجام عمل اختصاص به هفته نداشته بلکه عملی است که هر ماه در روز پنج شنبه صورت می گیرد، و چنانچه در دهه آخر دو پنج شنبه نباشد، شامل این مورد نمی شود و چنانچه دو پنج شنبه باشد، سه احتمال وجود دارد:

اول: پنج شنبه اول بیست و یکم، و پنج شنبه دوم بیست و هشتم باشد. احتمال دوم: پنج شنبه دوم بیست و نهم. احتمال سوم: پنج شنبه سوم روز سی ام باشد.

مورد آخر جزء احتمالات محسوب نمی شود، زیرا فرض بر این است که می داند دو پنج شنبه داخل آنست و حال اینکه در اینجا معلوم نیست، زیرا ممکن است ماه پایان نداشته باشد، پس دو احتمال اول باقی می ماند. در احتمال دوم، فراگرفتن پنج شنبه اول برای انجام اعمال ماه بیشتر است، پنج شنبه دوم نیز همینطور، لذا به این مورد توجه کرده است. پس می گوییم: دخول اعمال ماه تا

بیستم در هر دو معلوم است، اما بعد از بیستم، پس آنچه در عرض پنج شنبه اول آن داخل می شود دو روز است یعنی یک روز و مقداری از یک روز و در دومی اضافه بر این هشت روز یعنی هفت روز و بخشی از یک روز داخل می شود؛ پس بخشی از پنجشنبه اول از دو روز محسوب می شود و بعضی از آن از هشت روز؛ پس مراد از عبارت« اذا عرض عمل ثمانیه ایام یعنی زائد بر آنچه بیش از دو روز خواهد آمد و زائد بر آنچه دخول آن در آن دو معلوم است از بیست روز؛ بنا بر این که ممکن است معروض در پنجشنبه عمل دهه باشد، پس نیازی به اضافه کردن بیست روز نیست و می توان گفت: بیشترین محتملات در پنجشنبه اول اخذ شده و در پنجشنبه دوم کمترین محتملات آن گرفته شده از باب استظهار و تأکید؛ زیرا بنا بر آنچه ما تقریر کردیم، اکثر محتملات پنجشنبه اول آنست که داخل شود در آن عرض عمل دو روز از دهه به این که در بیست و دوم باشد و کمترین محتملات دوم آنست که هشت روز در آن داخل شود به این که اولی در بیست و یکم باشد و بنا بر این اکثر تکلفات مندفع و مرتفع می شود.

دوم آنکه معروض در پنجشنبه فقط عمل هفته باشد؛ اما ار آن جا که هر دهد به روزه یک روز اختصاص داده شده، مناسبتر بود که آنچه در پنجشنبه دهه آخر عارض می شود نسبت به ایام آن فراگیرتر باشد؛ پس وقتی در پنجشنبه اول عارض شد، آنچه از میان دو احتمال فراگیرتر است آنست که شامل دو روز آن شود چنانچه بیان آن گذشت و وقتی در پنجشنبه دوم عارض شد، تمام هشت روز آن دهه را بنا بر هر احتمالی می گیرد، پس برای روزه اولویت دارد؛ اما بنا بر دومی، نیز می توان به دو وجه توجیهش نمود: اول آنکه وقتی لازمه آن روزه پنجشنبه دوم باشد، پس در برخی ماهها یعنی ماههایی که آخر آن پنجشنبه باشد، احتیاطا لازم است دو پنجشنبه را روزه بدارد، چنانچه در اخبار دیگر نیز وارد شده، پس عملش را در سه روز معروض می کند و او در برخی احیان روزه دار است، به خلاف فرضی که مستحب، روز پنجشنبه اول دهه سوم باشد که دائما عملش در ماه در دو روز معروض داشته می شود در حالی که روزه دار است.

دوم آنکه مقصود از سؤال بیان علت جعل پنجشنبه، دوم بعد از چهارشنبه باشد؛ خواه در دهه دوم یا در دهه سوم باشد و خواه پنجشنبه اول از دهه آخر یا از دهه دوم باشد؛ پس مراد از جواب آنست که این پنجشنبه بعد از چهارشنبه باشد تا روزه سه روز در این ماه بر او معروض شود؛ با این که او در عرض نیز روزه است و بنا بر این تقادیر، کلام خالی از تکلف نیست.

عبارت «واستخف بالایمان» یعنی با اعمال خود؛ و منظور در اینجا روزه و آنچه لزوم کفاره را موجب می شود، و ممکن است با فتح همزه باشد، بنا بر اطلاق قسم بر نذر و کفاره آن نیز همین است.

عبارت« لعله الوفاده» الوفد یعنی قومی که جمع می شدند و وارد شهرها می شدند و مفرد آن وافد است و همچنین به معنای کسانی است که قصد زیارت امرا می کنند و استرفاد و استنجاع طلب مال و علوفه است و وفد یفد وفاده به کار می رود.

عبارت «ثابتا ذلک علیه دائما» یعنی در مدت مدیدی علاوه بر زمان دیگر عبادت ها.

عبارت «ولان یجب علی الناس الهدی» ممکن است بر این اساس باشد که قربانی تمتع کفاره است و نه عبادت؛ پس عبارت « الکفاره» عطف تفسیر است.

ص: 147

روایات:

1. علل الشرائع: محمد بن سنان گوید که امام رضا علیه السلام در پاسخ نامه وی به او چنین نوشت: نامه ات به من رسید که در آن نوشته ای برخی از اهل قبله می پندارند که خداوند متعال، هیچ چیز را بنابر حکمتی حلال یا حرام نکرده است، بلکه (احکام حلال و حرام) همه برای تعبد بندگان است (یعنی هر چه خدا فرموده است به جا آورند یا ترک کنند، از روی تعبد و پذیرش بی دلیل، بی آنکه حکمتی و علتی در آن ها باشد). هر کس چنین گفته است سخت گمراه است و آشکارا در زیان، زیرا اگر چنین می بود (عکس آنچه هست نیز درست بود، یعنی) درست بود که مردمان را به تعبد فرا خواند با حلال قرار دادن حرام ها و حرام قرار دادن حلال ها:

یعنی (مثلا) عبادت را در این قرار دهد که مردمان نماز نخوانند، روزه نگیرند، هیچ کاری از کارهای نیک انجام ندهند، و خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی را انکار کنند...(یعنی ترک عبادت عبادت باشد، و ترک کار نیک کار نیک، و ترک عقیده عقیده ... در صورتی که هرگز چنین نیست و) ما این را دریافته ایم که آنچه خداوند متعال حلال کرده است به صلاح بندگان و بقای ایشان مربوط است، و آنان (برای زندگی مادی و تکامل روحی) بدان نیاز دارند، و چیزی جایگزین آن نتواند شد.

و نیز دریافتیم که آنچه حرام شده است، چیزهایی است که بندگان خدا به آن ها نیازی ندارند، بلکه آن ها مایه فساد و نابودی و تباهی است. سپس دیده ایم که حق تبارک و تعالی برخی از محرّمات را در بعضی از اوقات که مورد احتیاج واقع شده اند و صلاح و مصلحت عباد در آن وقت استفاده از آن ها است، حلال کرده نظیر

میته و خون و گوشت خوک، زمانی که شخص مضطرّ بوده و اضطرار ایجاب می کند که از این ها استفاده نماید، مثل این که حفظ نفس و دفع مرگ موقوف به تناول خون و گوشت خوک یا میته باشد، پس با قطع نظر از وجود دلیل وجدان چنین حکم می کند، چه رسد به این که دلیل قایم است بر این که: حق تعالی حلال نفرموده مگر چیزی را که در آن برای ابدان مصلحت بوده، و حرام نکرده مگر آنچه را که در آن برای نفوس فساد می باشد، و به همین بیان خداوند در کتابش محلّلات و محرّمات را توصیف فرموده، و انبیاء و رسل گرامش حکم را بیان کرده و حجج عظامش برای مردم اظهار فرموده اند، چنانچه حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرموده:

اگر مردم می دانستند که حق تعالی برای چه آن ها را آفریده، دو نفر با هم به نزاع بر نمی خواستند. یا در جای دیگر حضرتش فرموده: بین حلال و حرام مائز و فارقی نیست، مگر چیزی اندک و ناچیز که هر کدام را به دیگری تغییر داده و تبدیل می کند، در نتیجه حلال حرام یا حرام حلال می شود.(1)

شرح: عبارت « بما فی هذا الکتاب» پاسخی است که حضرت علیه السلام به نامه محمد بن سنان می دهد، و این کلام شیخ صدوق است و در کتاب علل علت هایی که در این روایت ذکر شده در باب های مناسب آن آمده است، و ابتدای روایت ذکرکرده و در ادامه روایت به تفاوت های آن ها اشاره می کند، و ممکن این بخش به خاطر اختصار در عیون ذکر نشده باشد و یا اینکه در اسناد کتاب عیون نیز ذکر نشده باشد.

در عبارت «فکان کما أبطل الله» ممکن است «إنا وجدنا» اسم کان باشد و «کما أبطل الله» خبر آن؛ به این معنا که وجدان ما این امر را باطل می داند، همانطور که آیات صریح قرآن آن را باطل می کند، این آیات دلالت بر این دارد که احکام شرعی حکمت های کامل و شاملی دارد، و ممکن است « إنا وجدنا» استیناف و از سر گرفتن جمله باشد.

1- . علل الشرایع 2 : 316

عبارت «کیف کان بدء الخلق» یعنی به چه دلیل آن ها را خلق کرده و برای چه حکمتی آن ها را مکلف کرده است، در خصوص چنین مسائل مربوط به آن با یکدیگر اختلاف نظر ندارند.

عبارت «یحوله من شئ إلی شئ» یعنی اختلاف احوال و وقت و زمان، موجب تغییر حکم می شود را که حکمت آن تغییر می کند. مثلا خوردن میته در حال اختیار و در حال اضطرار، و حرام بودن مردار در حال اختیار و حلال بودن آن با ذبح شرعی. پس مشخص می شود که جزئیات حکمت ها در همه احکام قابل مشاهده است.

2. عیون اخبار الرضا علیه السلام : از محمد بن سنان مروی است که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در جواب مسائل او به او نوشت: علت غسل جنابت نظافت و پاکیزگی است، و طاهر کردن انسان است خود را از آنچه رسیده است به او از منی او، و طاهر کردن او جسد خود را، زیرا که جنابت از تمام جسد او خارج می شود پس از این جهت واجب شده است بر او تطهیر تمام بدن او.

علت تخفیف در بول و غایط که در آن غسل نباید کرد، بلکه مجرد شستن و وضو گرفتن کافی است، اینست که هر یک از این ها بیشتر از جنابت واقع شوند و دوام هر یک از جنابت زیادتر است، پس خدا در این ها به وضو راضی شد به جهت کثرت و مشقت آن ها و آمدن آن ها بدون اراده انسان و حال اینکه در این ها لذت و شهوتی نیست. اما جنابت حاصل نشود مگر با لذت و اکراه نفس، یعنی به اختیار خود خود را بر آن وا می دارد. و علت غسل جمعه و عید و غیر این ها از غسل های دیگر آنست که در غسل نمودن تعظیم کردن بنده است پروردگار خود را، و استقبال او است کریم جلیل را، و طلب کردن آمرزش گناهان او است. و از برای آنست که روز عید از برای ایشان معروف باشد و به ذکر خدا اجتماع کنند، پس خدا غسل آن روز را تعظیم آن روز قرار داد، و از برای این قرار داد که دلالت کند بر تفضیل آن روز بر سایر ایام، و به جهت اینکه این زیادتی در مستحبات و عبادات در این روز از برای آنست که این غسل طهارتی است از برای او و از این جمعه تا جمعه دیگر.

علت غسل میت اینست که میت را غسل دهند تا اینکه تطهیر و پاک شود از چرکهای ناخوشی و آنچه به او رسیده است از اقسام علتها و دردها، چه او ملائکه را ملاقات کند و با اهل آخرت همنشین شود، پس نیکو است که چون بر خدا وارد شود اهل طهارت را ملاقات کند و با ایشان مباشرت و معاشرت کند و ایشان با وی خلط و آمیزش کنند. علت دیگر آنست که آن منی که از آن آفریده شده است در هنگام مرگ از میت بیرون می رود و جنب می شود، پس غسل دادن او از آن جهت است. علت غسل کردن کسی که میت را غسل می دهد و کسی که او را مس کرده، طاهر شدن از آن چیزی است که به او رسیده است از کثافت و آفت میت، زیرا چون روح از میت خارج شود اکثر آفت او در او باقی می ماند، پس از این جهت است که باید او را تطهیر کرد و از او تطهیر نمود.

علت وضو که بدان علت مقرر شده است شستن رو و دو ذراع و مسح سر و دو پا، ایستادن بنده است پیش روی خدا، و استقبال نمودن او است خدا را به جوارح ظاهره خود، و ملاقات نمودن او است به آن جوارح ظاهره که اعضای وضو است ملائکه کرام الکاتبین را، پس باید روی خود را به جهت سجده کردن و خضوع نمودن بشوید، و شستن دو دست از آن جهت است که خواهد آن ها را بلند کند به درگاه خدا و پائین آورد و به آن ها رغبت (آنست که کف دو دست به آسمان بلند شود) و رهبت (آنست که پشت دو دست به آسمان بلند شود) و تبتل (به یک انگشت اشاره کردن در هنگام دعا است) کند.

علت زکات دادن قوت فقرا دادن و حفظ کردن مال اغنیا است، و خداوند تبارک و تعالی اهل صحت و سلامت را به قیام و ایستادگی کردن امر اهل آفات و بلیات مکلف ساخته است، چنانچه فرموده است: «لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ(1)» { به یقین (همه شما) در اموال خود، آزمایش می شوید !} با خارج کردن زکات مال، «وَ أَنْفُسِکُمْ» { یعنی در جانهای خود } در مقام ابتلا و امتحان آورده شوید به مال ها و نفس های خود، در مالهای خود به زکات دادن و در نفسهای خود به مهیا کردن خود

1- . آل عمران / 186

را از برای صبر بر بلیات، با اینکه در زکات دادن رأفت و رحم کردن به ضعفا و رأفت بر پریشان حالان، و تحریص کردن فقرا است بر مواساه و مشارکت در امر معاش، و قوت دادن درویشان و یاری کردن ایشان است بر امر دین، و این فقرا نصیحت و موعظه اند از برای اهل ثروت و مکنت و عبرتند از برای ایشان، تا اینکه به سبب ایشان بر پریشانی آخرت راه یابند، و بر مال خود پی برند و تحریص شوند در زکات دادن بر شکرگزاری خدا که ایشان را فضیلت داده و مال به این ها عطا فرموده، و دعا و تضرع کنند و بترسند که مثل این فقرا شوند و این مراتب مذکوره حاصل شود در امور بسیار، چون زکات دادن و صدقه دادن و صله رحم کردن و احسان کردن به مردم به بذل مال.

علت حج، رفتن به سوی خدا و طلب کردن بسیاری ثواب و بیرون رفتن از جمیع گناهان است که از او صادر شده است، و از برای آنست که از گذشته تائب باشد که آینده را از سر گیرد، یعنی چون حج کند گویا تازه به دنیا آمده است و ابتداء عمل او است و او را هیچ معصیتی نیست.

و نیز علت حج لوازم آنست از خرج کردن اموال و به تعب انداختن بدن و منع کردن بدن را از شهوات و لذات، و تقرب یافتن به سبب عبادت پروردگار، و خضوع و خواری و ذلت رفتن مدتی مدید در میان سرما و گرما و در میان امن و ترس، و نیز در حج است از برای جمیع خلائق از منافع و سؤال کردن از خدا و ترسیدن از او، و ترک قساوت قلب و سختی نفس، و فراموش نکردن ذکر و انقطاع امید و آرزو کردن. و نیز در حج است تازه کردن حقوق، و منع کردن نفس را از فساد و به منفعت رسیدن کسانی که در شرق و غرب زمین هستند و کسانی که در بیابان و دریا هستند، از کسانی که حج می کنند و کسانی که حج نمی کنند، از تاجر و جالب و بایع و مشتری و کاسب و مسکین، و برآوردن حوائج اهل اطراف عالم و مواضعی که ممکن است ایشان را اجتماع در آن یعنی حاجیان را کذلک «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ.»(1) { تا شاهد منافع گوناگون خویش) باشند }

1- . حج / 28

علت واجب شدن حج یک مرتبه، اینست که حق تعالی در واجب کردن فرائض ملاحظه پست ترین مکلفین در طاقت و قوت فرموده است، و از آن جمله حج است پس آن را یک مرتبه واجب گردانید، پس از آن مستحب گردانیده است از برای اهل قوت و طاقت به مقدار طاعت ایشان.

علت اینکه خانه کعبه در وسط زمین است، اینست که خانه کعبه موضعی است که از زیر این موضع زمین منبسط شد، و هر بادی که در دنیا می وزد از زیر رکن شامی بیرون می آید، و خانه کعبه اول بقعه ای است که در زمین بنا شد، چه آن وسط زمین است و باید عرض اهل مشرق و مغرب در آن مساوی باشد، یعنی از هر جانب که قصد آن کنند مسافت نسبت به جمع مساوی باشد، چه اگر در کنار زمین می بود نسبت به بعضی نهایت قرب می داشت و نسبت به بعضی نهایت بعد. مکه را مکه نامیدند از آن جهت که مردم قصد مکه می کردند، چه کسی که قصد مکه کند، گویند: «قد مکا» و از این جهت است که حق تعالی می فرماید «وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلَّا مُکاءً وَ تَصْدِیَهً»(1) { نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز «سوت کشیدن» «کف زدن» نبود؛} و مکاء به معنی صفیر زدنست، و تصدیه کف زدن است.

علت طواف خانه این بود که حق تعالی به ملائکه فرمود: «من خلیفه در زمین قرار دهم. ملائکه عرض کردند: آیا قرار دهی در زمین کسی را که افساد کند و خونی بریزد»،(2) چون این جواب را به خدا عرض کردند، پشیمان شدند و پناه به عرش بردند و استغفار کردند. حق تعالی خواست که سایر عبادت کنندگان مانند آن ملائکه عبادت کنند و آن ها را پناهی باشد، پس در آسمان چهارم به محاذی عرش خانه بنا نهاد که آن را ضراح نامند، پس از آن در آسمان دنیا خانه بنا نهاد که آن خانه را معمور نامند، و آن خانه محاذی ضراح بود، پس از آن این خانه (مکه) را به محاذی بیت المعمور بنا نهاد.

و آدم علیه السلام را امر کرد که طواف کند آن خانه را، و توبه او را قبول کرد و این عمل میان فرزندان او جاری شد تا روز قیامت. علت استلام حجر الاسود

1- . انفال / 35

2- . بقره / 30

و لمس کردن آن، اینست که حق تعالی چون میثاق و عهد گرفت از بنی آدم از حجر، این عهد را چون لقمه از برای خود قرار داد، یعنی درخواست که وفا به این عهد به توسط او شود، و از این جهت است که مردم مکلف شدند که این میثاق را حفظ کنند و وفا کنند، و از این جهت است که نزد حجر می گویند: «امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافات» یعنی امانتم را تأدیه کردم و میثاقم را به آن متعهدم تا تو ای سنگ برای من شهادت به وفاداری بدهی!

و از اینجا است قول سلمان «ره» که در روز قیامت، حجر را چون کوه ابو قبیس بیاورند و او را زبان و دو لب باشد و شهادت دهد به این وفاء به عهد، برای کسی که وفا کرده باشد.

علت اینکه منا را منا نام گذاشتند، اینست که جبرئیل در آن محل به ابراهیم علیه السلام فرمود: «تمن علی ربک ما شئت» آرزو کن از پروردگارت آنچه خواهی، پس ابراهیم در نزد خود آرزو کرد که خدا در مکان اسماعیل قوچ قرار دهد، که مامور باشد آن قوچ را به عوض اسماعیل فدا کند، حق تعالی منی و آرزوی او را به او عطا فرمود.

علت روزه گرفتن، دانستن و فهمیدن تشنگی و گرسنگی است تا اینکه بنده ذلیل و مسکین و ماجور و مثاب و صابر باشد، پس این دلیل است بر سختی های آخرت، با اینکه روزه باعث شکستگی شهوات شود، چه آن در دنیا چون پند و موعظه است، و نسبت به آخرت علامت و نشانه آنست تا اینکه دانسته شود مقدار سختی آن نسبت به اهل فقر و بیچارگی در دنیا و آخرت؛ یعنی چون روزه دار روزه گیرد، سختی و شدت فقرا را در دنیا درک کند و مشقت اهوال آخرت را بداند، و پند گیرد که باید کم خورد و کم آشامید.

و قتل نفس را حرام گردانید به علت فاسد شدن خلق در تحلیل آن، اگر حلال می کرد به جهت فناء خلق و فساد تدبیر و نظم امور، عقوق والدین را خدا از این جهت حرام کرد که در عقوق والدین است بیرون رفتن از اطاعت خدا و از احترام کردن والدین و از اجتناب کردن از کفران نعمت، از این جهت که منجر شود به باطل کردن شکر و قلت نسل، زیرا که در عقوق است احترام نداشتن والدین و عارف

نبودن به حق آن ها و قطع ارحام، و ترسیدن والدین در پس انداختن ولد و ترک کردن تربیت، به جهت ترک کردن ولد نیکوئی آن ها را.

زنا را از این جهت حرام کرده که در زنا است فسادها، چون قتل نفس و از میان بردن نسبها و ترک تربیت اطفال و فساد میراثها و مانند آن از وجوه فساد.

خوردن مال یتیم را از روی ظلم، از آن جهت حرام کرد که در آن وجوهی از فساد است: اول آن ها اینست که اگر مال یتیم از روی ظلم خورده شود، این اعانت بر قتل یتیم است، زیرا که یتیم نه مستغنی است و نه می تواند متحمل خود شود، و نه به امر خود دانا است و نه کسی از برای او است که در امر او قائم شده و او را چون والدین کفایت کند، پس چون کسی مال او را بخورد مثل اینست که او را کشته باشد، و او را فقیر و پریشان گردانیده باشد، با اینکه حق تعالی خورنده مال یتیم را تخویف نموده و عقوبت از برای او قرار داده در قول خود: «وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ»(1) { و باید بترسند کسانی که اگر بگذارند از پس مرگ خود فرزندان ضعیف و عاجز که بر انان می ترسند. پس باید از خدا بترسند. }

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «همانا حق تعالی در خوردن مال یتیم دو عقوبت و جزاء بد وعده فرموده، یکی در دنیا و دیگری در آخرت.» پس در حرام گردانیدن خدا مال یتیم را، بی نیاز کردن یتیم و مستقل نمودن او است به خود که محتاج به غیر نباشد، و سالم گردانیدن فرزندان خورنده های مال یتیم است از اینکه به آن ها رسد آنچه به آن ایتام رسیده، چه حق تعالی وعده داده به اینکه هر کس مال یتیم خورد، فرزندان او چون ایتام محتاج شوند و مال آن ها را خورند، با اینکه در این خوردن مال یتیم است از طلب کردن یتیم چون به حد رشد رسید حقوق خود را، و وقوع دشمنی و عداوت و بغض ما بین آن یتیم و خورنده مال او، تا آنکه یکدیگر را فانی سازند.

1- . نساء / 9

و حرام کرده است خدا فرار کردن از جهاد را، زیرا که در فرار از جهاد وهن در دین است، و استخفاف پیغمبران و پیشوایان، و عدول و نصرت ندادن ایشان را بر اعداء و صدمه زدن بر ایشان، چه این عمل موجب انکار ادعاهای ایشان شود از قبیل اقرار بربوبیت و اظهار عدل و ترک جور و رفع ستم و فساد نکردن. و نیز در فرار از جهاد است جرأت پیدا کردن دشمنان بر مسلمانان و اسیر کردن ایشان و قتل مسلمانان و ابطال دین خدا و غیر این ها از مفاسدی که مترتب خواهد شد.

و حرام کرده است سکنی کردن در بلاد کفار بعد از سکنی کردن در بلاد اسلام را، زیرا که در آن رجوع کردن از دین، و ترک اعانت کردن پیغمبران و حجتهای خداست، و در آن فساد و باطل کردن حق هر صاحب حقی است، نه به سبب سکنای اول، یعنی مثلا هر گاه از اهل اسلام قرض کند و بعد از رفتن به بلاد کفر آن قرض را ادا نکند، پس این قرض ابطال شده است، و به سبب سکنای ثانی است که آمدن به بلاد اسلام باشد، و همچنین هر گاه مردی شناسائی کامل در دین پیدا کند، از برای او جایز نیست سکنا کردن نزد اهل جهل و معاشرت با ایشان، چه در محل خوف است که ایمن نیست از اینکه شناسائی او به حق مرتفع شده و با اهل جهل یکسان شود، و پیوسته چون ایشان عمل کند.

و حرام کرده است ذبیحه که در هنگام ذبح غیر اسم خدا بر آن گفته شود، یعنی غیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» بر آن بخوانند، زیرا که حق تعالی بر خلق خود واجب کرده است که بر او اقرار کرده و ذکر او کنند در هنگام ذبح کردن ذبیح های حلال، و از این جهت است که مساوی نشود میان چیزی که باعث تقرب به او جل اسمه شود و چیزی که باعث پرستش بتان و شیاطین شود، زیرا که در بردن نام خدا اقرار به ربوبیت و وحدانیت او است، و در بردن نام غیر خدا است شرک به خدا و تقرب به غیر او، پس بردن نام خدا هنگام ذبح کردن و بردن نام غیر او در آن هنگام، فارق میان حلال و حرام شود که اول حلال و ثانی حرام باشد.

حرام کرده است درندگان وحوش و طیور را، از این جهت که مردار و گوشت انسان و غایط و مانند آن می خورند، پس از این جهت حق تعالی قرار داد دلائل و علامات در وحوش و طیور، از برای آنکه فارق باشد میان حلال و حرام گوشت

آن ها، چنانچه پدر بزرگوارم می فرماید: «یعنی هر صاحب نیش از درندگان و هر صاحب چنگال از پرندگان حرام است و هر پرنده که از برای آن قانصه باشد، یعنی چینه دان داشته باشد حلال است» و علت دیگری که باعث فرق شود میان حلال از پرنده و حرام از آن، قول حضرت علیه السلام است که فرمود: «بخور از پرنده گوشت آن پرنده که در حین پریدن بال های خود را حرکت دهد (چون کبوتر)، و نخور از آن پرنده که در وقت پریدن بال های وی حرکت نمی کند (چون کرکس).»

و حرام گردانیده خرگوش را زیرا که آن به منزله گربه ای است، و او را چنگال چون چنگال های گربه و درندگان وحوش است، پس خرگوش را خدا مانند درندگان قرار داد با اینکه خرگوش در نفس او نجاستی هست، زیرا که در آن خون به مثل خون زنان است، که مقصود خون حیض و استحاضه و نفاس است، به این جهت که حیوانی است که مسخ شده است.

علت حرام گردانیدن ربا و نهی کردن خدا از آن، اینست که در ربا است فساد اموال زیرا که چون انسان یک درهم را به دو درهم خرید، ثمن این درهم که خریده است یکی از آن دو درهم است که داده، پس یکی از آن دو درهم را لغو و عبث داده و از این جهت مال خود را فاسد کرده، پس بیع و شراء ربا در هر حال و هر قسمی نقصان است بر مشتری و بر بایع، یعنی نقصان یا بر مشتری خواهد بود یا بر بایع، و حق تعالی از آن منع کرده است به سبب فساد اموال، چنان که منع کرد که مال سفیه را بخودش دهند تا وقتی که رشید شود، و این از آن جهت است که ترسیده می شود بر او از اینکه این مال را فاسد کند، و باین سبب خدا حرام کرد ربا و فروختن یک درهم را بدو درهم، و لیکن در صورتی که دست بدست کنند، یعنی عین او را بدهد و عین مثل آن را بگیرد، اما در غیر از آن قسم از فروضات دیگر می توان صحیحش نمود، و مقصود از دست به دست آنست که نقد معامله کنند اما نسیه بعد از این مذکور شود.

علت تحریم ربا بعد از اطلاع مکلف، استخفاف به حرام و حرام کننده است بعد از بیان و بعد از حرام گردانیدن خدا آن را، پس این نیست مگر استخفاف به محرم و حرام و استخفاف به خدا و به فرموده او دخول در کفر است.

ص: 157

علت حرام گردانیدن رباء نسیه، آنست که در ربای نسیه، رفتن احسان و ترحم است از میان مردم، و تلف کردن اموال و رغبت مردم است در سود و ترک قرض کردن و قرض دادن و عمل های حسنه است، و در رباء نسیه است فساد و ظلم و فنا اموال.

حرام گردانیده است خوک را، زیرا که خوک آن قبیح الوجه است که حق تعالی وی را پند و موعظه و عبرت و ترسانیدن از برای خلق قرار داده است، و آن را خلق فرموده و باقی گذاشته است تا اینکه دلیل و علامت باشد از برای آن خلقی که مسخ شده اند و به این صورت شده اند، و از این جهت است که غذای خوک نجس ترین نجس ها است یا سبب های دیگر که بی شمار است.

همچنین حرام کرده است بوزینه را، از جهت اینکه بوزینه نیز چون خوک مسخ شده، و نصیحت و پند و عبرت از برای خلق قرار داده شده است، و آن را خدا واگذاشته است از برای اینکه علامت و دلیل باشد که آن چیزی که مسخ شده است به صورت و خلقت بوزینه مسخ شده، و در آن شباهتی از انسان قرار داده شده تا اینکه دلالت کند بر اینکه بوزینه انسانی بوده که حق تعالی بر آن غضب کرده و به این صورتش مبتلا نموده است.

حرام کرده مردار را، زیرا که در آن مردار است فساد بدن و آفت، و از این جهت که حق تعالی خواست بردن نام مبارکش سبب از برای تحلیل شود و در مردار نام مبارکش برده نشده است، پس چون که خواست فرق گذارد میان حلال و حرام، مردار را حرام کرد.

حرام کرد خون را مانند حرام کردن مردار، زیرا که خون بدن را فاسد کند و آفت رساند و موجب ماء الاصفر شود (یعنی خلط صفراوی)، و باعث گند دهان و بوی بد خلق بد، و مورث قساوت قلب و قلت رأفت و رحمت شود، تا به حدی که ایمن نیست خورنده خون از اینکه بکشد فرزند و پدر و مصاحب خود را.

حرام کرده سپرز(طحال) را، از این جهت که خون در آنست و علت آن با علت حرمت خون و مردار یکی است، زیرا که سپرز مانند آن ها است در فساد.

علت مهر و واجب گردانیدن آن بر مردان و واجب نبودن بر زنان که چیزی به شوهرهای خود دهند، اینست که بر مردانست نفقه و کسوه زن، زیرا که زن در هنگام شوهر کردن خود را می فروشد و مرد آن را می خرد، و بیع بدون ثمن و شراء بدون دادن ثمن صورت نمی گیرد، با اینکه زنان از معامله کردن و آمدن در محل معامله ممنوع هستند و علت های بسیار دیگر هم دارد.

علت تزویج کردن مرد چهار زن را و حرام بودن زیاده از یک شوهر از برای زن، آنست که مرد چون چهار زن تزویج کرد، ولد منسوب به اوست اما زن اگر دو شوهر یا بیشتر داشته باشد، معلوم نخواهد شد که ولد از کیست، زیرا که ایشان در نکاح و وطی او شرکت دارند و چون ولد معلوم نشد از کیست، مفسده انساب و میراث بردن و نشناختن او متحقق گردد.

علت تزویج کردن بنده دو زن را و حرام بودن زیاده از آن بر او، اینست که بنده در طلاق و نکاح نصف مرد آزاد است، نه خود را مالک شود و نه او را مالی باشد و نفقه او بر مولایش باشد، تا اینکه این باعث فرق می شود میان بنده و آزاد، و از برای آنکه بنده را کار کمتر باشد و در خدمت مولای خود به اشتغال و خدمات او مستمر و مستقر باشد.

علت جایز بودن طلاق سه مرتبه، آنست که در سه طلاق مهلتی حاصل آید از یکی تا سه طلاق و بسا هست که رغبتی حاصل شود، و یا آنکه اگر غضب بوده است فرو نشیند و از برای آنست که سبب شود ترسانیدن و تأدیب کردن زنان و زجر نمودن ایشان را از نافرمانی شوهران خود، پس زن مستحق مفارقت و جدائی خواهد شد، زیرا که در عملی داخل شده است که سزاوار او نیست و آن مخالفت و نافرمانی شوهر است.

علت حرام شدن زن بعد از نه طلاق که ابدا از برای او حلالیت حاصل نشود و حرام ابدی گردد، آنست که این حرام شدن از برای او عقوبت و پاداش باشد، که مرد طلاق را بازی نپندارد و زن را ضعیف نشمرد؛ و از برای اینست که مرد در امور خود نظر کند و در اعمال و کردار خود بیدار باشد و عبرت گیرد، و این نه مرتبه

طلاق دادن سبب شود از برای یأس و ناامیدی طرفین از تزویج کردن، یعنی بعد از این براحت افتد و آن ها را بر این زحمت و مشقت روی ندهد.

علت طلاق دادن بنده زوجه خود را دو مرتبه، یعنی بعد از دو مرتبه طلاق زوجه بر وی حرام شود و محتاج به محلل خواهد بود، آنست که طلاق کنیز بر نصف است پس در طلاق دادن من باب احتیاط و کمال در فرائض است؛ یعنی به حسب قاعده نصف می باید و یک نصف طلاق سبب حرمت شود، زیرا که در آزاد سه طلاق سبب از برای حرمت می شود، و به اقتضای قاعده نصف یک طلاق و نصف طلاق می شود پس دو طلاق من باب اکمال فرائض است؛ و همچنین است در فرق در عده از برای زوجه که شوهر آن وفات کند، یعنی عده آزاد که چهار ماه و ده روز است، وعده کنیز نصف آنست که دو ماه و پنج روز باشد.

علت مسموع نبودن شهادت زنان در طلاق و دیدن هلال، ضعف زنان است از رؤیت هلال و دوستی ایشان است با یکدیگر در طلاق، پس از این جهت جایز نباشد شهادت زنان در هیچ مقامی مگر در مقام ضرورت، مثل شهادت زن قابله در حیات طفل مثلا و مثل چیزهائی که مردان را نظر در آن جایز نباشد. و این مطلب نظیر شهادت اهل کتاب است چون یهود و نصاری و مجوس، در وقتی که غیر از این ها یافت نشود چه در قرآن مجید فرمود: شهادت دو نفر عادل از مسلمانان مسموع است، و اگر یافت نشوند دو نفر از کافران کافی است، و این قضیه مانند شهادت کودکان است بر قتل، هر گاه غیر ایشان کسی یافت نشود.

علت لزوم شهادت چهار نفر شاهد عادل در زنا، و کفایت دو نفر شاهد عادل در سایر حقوق، به جهت شدت حد زنای محصنه است، زیرا که حکم در زنای محصنه قتل است، پس شهادت در آن مضاعف و سخت تر خواهد بود زیرا که در آن قتل نفس و قطع فرزند از پدر در نسب و فساد میراث محقق خواهد شد.

علت حلال بودن مال فرزند از برای پدرش بدون اذن او، و حال اینکه مال پدر از برای پسر بدون اذن او حلال نیست، آنست که فرزند بپدر بخشیده شده است

ص: 160

در آیه شریفه«یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ »(1) {به هر کس بخواهد فرزند دختر و به هرکس بخواهد فرزند پسر می دهد}، با اینکه فرزند را مئونه با پدر است، خواه صغیر باشد خواه کبیر، یعنی پدر متکفل امور او است و فرزند منسوب به پدر است و منتسب به او خوانده شده است، چنانچه حق تعالی می فرماید: «ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»(2) {آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه تر است}و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله، پس فی الحقیقه چیزی را خود مالک نیست، اما نسبت به مادر چنین نیست و مادر بدون اذن فرزند نمی تواند چیزی را از مال او تصرف کند، پس باید یا باذن او تصرف کند یا به اذن پدر او، زیرا که پدر است که هر گونه نفقه فرزند با اوست و هر چه را فرزند است از آن اوست، و لکن نفقه فرزند با مادر نیست و به او منسوب نیست.

علت اینکه در جمیع حقوق شاهد و بینه با مدعی است، و قسم از برای مدعی علیه و منکر است سوای قتل آنست که مدعی علیه منکر است، و او را اقامه شاهد ممکن نیست بر انکار خود، زیرا که انکار امریست مجهول، اما در قتل که بینه با مدعی علیه است و قسم بر مدعی است، از این جهت است که خون رعایتی است که باید آن را مسلمانان اخذ کنند، تا اینکه خون مرد مسلمان باطل نشود، و تا اینکه زاجر و ناهی شود از برای قاتل که دیگر مرتکب این گونه اعمال نشود به جهت شدت و سختی اقامه شاهد بر منکر، زیرا که کم است کسی که شهادت دهد بر اینکه این عمل از او صادر نشده است.

اما علت اینکه باید اولیاء مقتول پنجاه قسم بخورند، آنست که در قسم شدت و سختی و احتیاط است، پس از این جهت خون مسلمانی هدر نخواهد شد.

علت جدا کردن دست راست دزد، آنست که چون به دست راست خود مباشر عمل دزدی می شود و این دست انفع و افضل اعضای او است، پس بریدن دست عقوبت و عبرت خلق است که بدون حلیت اموال مردم را تصرف نکنند، و از آن جهت است که با دست راست خود بیشتر مباشر عمل دزدی می شود.

1- . شورى / 49
2- . احزاب / 5

علت حرمت غصب کردن اموال و گرفتن آن را بدون مستند، حلیت آنست که انواع فساد بر آن مترتب شود و این مفاسد حرام است، چه این مفاسد از قبیل فنا کردن هر یک از مردم است دیگری را، به جهت غصب اموال و غیر از این مفسده از سایر مفاسد.

دزدی از این جهت حرام شده است که اگر مباح بود، اموال فاسد می شد و جان های مردم در معرض تلف بود و چون خواهند از یکدیگر غصب اموال کنند، یکدیگر را می کشند و منازعه می کنند و حسد بر یکدیگر می برند، و تجارت و صنعت متروک شود و کسی کسب نمی کند، زیرا که بنا بر این آن مال که کاسب کسب کرده است از دیگران به آن سزاوارتر نیست.

علت اینکه زنا کار را به سختی و شدت تازیانه بر بدنش زنند، آنست که با آن بدن مباشر زنا شده است و به تمام این بدن از زنا لذت حاصل نموده، پس زدن تازیانه به جهت عقوبت و مکافات عمل او و عبرت دیگران است، چه این تازیانه زدن بزرگترین جنایتها باشد.

و علت اینکه هشتاد تازیانه باید زد کسی را که نسبت زنا یا لواط به کسی دهد، و یا آنکه شراب خورده باشد، آنست که بر آن ها و سبب حلال کردن گاو وحشی و غیر آن از اقسام حیوان های وحشی که گوشت آن ها حلال است و خوردن گوشت آن ها جایز است، این است که غذای آن ها نه مکروه است و نه حرام، و نه بعضی از این حیوانات به بعضی دیگر ضرر رسانند و نه در خلقت آن ها قبح و زشتی است.

و گوشت استر و حمار اهلی مکروه شد، به جهت احتیاج مردم به زیاد شدن آن ها و کار کردن با آن ها و ترس از فانی شدن آن ها، پس این کراهت نه از برای خباثت خلقت آن ها است و نه از برای خباثت غذای آن ها است.

و حرام شده است نظر کردن به موهای زنانی که از جهت شوهران خود در پرده هستند و غیر از زنان از سایر زنان، به جهت اینکه به واسطه نظر کردن مردان به هیجان آیند و آتش شهوت آن ها مشتعل شود، و این باعث فساد و دخول در عمل حرام و افعال غیر جمیله شود، و همچنین است چیزهائی که مانند موهای زنان باشد،

یعنی سایر عورات ایشان، مگر آنچه حق تعالی فرموده است در کلام خود: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَهٍ»(1) {و زنانی که از شدت بزرگی و پیری از حیض و ولد باز ایستاده باشند و امید به نکاح نداشته باشند، پس باکی بر آن ها نیست که جامه های خود را بنهند و لیکن زینت خود را ظاهر نکنند، که غرض از نهادن جامه اظهار زینت خود نباشد}، یعنی غیر از سایر جامه های خود را نپوشند، چون چادر و سرانداز که بر بالای مقنعه می پوشند، پس باکی نیست نظر کردن به موهای مثل ایشان.

علت آنکه زنان را در میراث نصف مردان دهند، آنست که چون زن شوهر کند اخذ مال از شوهر خود کند، و مرد را چون زنی از برایش تزویج کنند باید عطا کند، پس از این جهت است که میراث را به مردان زیادتر دهند.

علت دیگر برای اینکه مرد را دو برابر زن میراث دهند، آنست که زن اگر محتاج شود در عیال مرد داخل شود، و بر مرد لازم است که او را عیال خود گیرد و نفقه او را بدهد، و لیکن بر زن لازم نیست که مرد را عیال خود گیرد و اگر محتاج شود نفقه او را بدهد، پس از این جهت خدا سهم مرد را وافر گردانیده است چه حق تعالی فرموده است: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ»(2) {مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند.}

علت اینکه زوجه از شوهر خود خانه و املاک او را به میراث نمی برد، بلکه باید آن ها را قیمت کنند و به مقدار سهمی آن ها و سایر ورثه را از قیمت آن بدهند، اینست که خانه و املاک را تغییر دادن و از مکانی به مکان دیگر بردن ممکن نیست، و زوجه ممکن است که از نکاح شوهرش رهائی حاصل کند و به کسی دیگر تزویج کند، پس تغییر و تبدیل نمودن زوجه جایز است و لیکن فرزند و پدر را این عمل ممکن نیست، زیرا که جدا کردن پدر و فرزند را در نسب محال است و تبدیل کردن زوجه ممکن است، پس کسی که تغییر و تبدیل او جایز باشد، باید میراث او از

1- . نور / 60
2- . نساء / 34

چیزی باشد که تغییر و تبدیل آن جایز باشد، چه این وارث و میراث مانند یکدیگر باشند، و چیزی که ثابت و برقرار است مانند خانه و املاک، از برای کسی است که ثابت و مقیم است، مانند فرزند و پدر.(1)

شرح: عبارت «لأنه أكثر» ضمیر به هر یک از بول و غائط بر می گردد، عبارت «و أدوم» عطف تفسیر عبارت «أكثر» است. عبارت «ومشقته» یعنی به خاطر این که این کار اشتغال به فعلی است که در آن هیچ لذتی نیست.

عبارت « والاكراه لأنفسهم» یعنی به اراده خودشان. گویا مرید چیزی نفس خود را بر آن به اکراه وا می دارد، به نظر می رسد عبارت صحیح تر «ولا إكراه» بوده است. لازم به ذکر است که اختیار در جنابت مبنی بر غالب است؛ زیرا احتلام بدون اختیار روی می دهد.

عبارت «لما فيه من تعظيم العبد» ضمیر به عید و یا به غسل بر می گردد. عبارت« و زیاده فی النوافل» منظور پاداش نافله ها و یا خود غسل موجب زیادت است. عبارت« ليطلب به» یعنی تا از مردم بابت نماز و تشییع و دفن پاداش بخواهد، عبارت:« ليطلب وجهه» یعنی رضا و خشنودی خداوند را طلب کند که در کتاب علل آمده، تاییدی بر این موضوع است.

در برخی از نسخه های عیون آمده است:« ليطالب فيه»؛ پس در نتیجه «يشفع له» عطف تفسیری آن است.

عبارت «لأنهما ظاهران مكشوفان» علت اصلی مسح سر و پاها را بیان می کند، و عبارت« و ليس فيهما» علت است برای اکتفا به مسح بدون نیاز به شستن پا.

« وتحصين أموال الأغنياء» یعنی حفظ ثروت آنان از حیف و میل شدن. زیرا پرداخت زکات، مال و دارایی آنان را از تلف شدن حفظ می کند. عبارت «والحث لهم» یعنی تشویق ثروتمندان به نیکی و پرداخت اصل زکات، و یا به این دلیل که پرداخت زکات موجب تزکیه نفس از بخل می شود، این تعبیر به «مواساه» نزدیک تر

1- . عيون اخبار الرضا 2 : 95

بوده، چرا که به معنای همکاری و مشارکت است. مواسات در مال به این معناست که به فقیران چیزی را ببخشد که آن را برای خود می پسندد.

عبارت« من الحث فی ذلک» یعنی در استدلال و عبرت. عبارت« فی أمور کثیره» متعلق به «الشکر لله» و یا متعلق به فعل مقدری است، یعنی کسب چنین فضائلی در بسیاری از امور. عبارت« ومنه» متلق به الرهبه بوده، و «الی الله» نیز متعلق به الرغبه است.

عبارت« و تجدید الحقوق» عطف بر ترک بوده کما این که ماقبل کلمه تجدید عطف بر مدخول ترک یعنی کلمه قساوت و ما بعد از آن است.

عبارت« وعله وضع البیت وسط الأرض» یعنی چرا گفته می شود: بیت خدا وسط زمین قرار داده شده است؟ زیرا زمین از زیر کعبه کشیده شد و گسترش یافت، به همین دلیل می گویند: خانه کعبه در وسط زمین قرار دارد، و یا منظور تقریبا وسط بیت معمور است، چرا که در بخش جنوبی نیز تا حدودی از آن عمارت وجود داشت. احتمال ضعیفی وجود دارد که وسط به معنای اشراف و احاطه باشد؛ با توجه به احتمال اول، ممکن است وزش باد نیز علت دیگری برای وسط بودن کعبه بدانند.

عبارت« کانوا یمکون فیها» این معنا مساعدتی با ریشه اشتقاقی مکه ندارد مگر اینکه گفته شود: اصل واژه مکه، مکوه بوده و بعد به دلیل کاربرد زیاد آن به مکه تغییر یافته است. و یا اصل واژه المکاء، «مک» بوده و مثل باب أملیت و أمللت کاف دوم تغییر کرده باشد؛ و یا بیان این معنا برای ذکر مصدر اشتقاق نیست بلکه برای بیان این نکته است: کسانی که مرتکب چنین اعمالی می شوند، آنان را هلاک کرده و ناقص و کمشان کرد. و« مَکَّهُ» یعنی او را هلاک و ناقص کرد؛ و ممکن است مبتنی بر اساس اشتقاق کبیر باشد.

در عبارت« لیعلم» لف و نشر وجود دارد، علم به حال فقیران در دنیا علت واعظ بودن او، و علم به حال فقیران در آخرت علت دلیل و راهنما بودن اوست. عبارت« من قتل الأنفس» یعنی به دلیل غیرت بر نوامیس قتل نفس صورت می گرفت. عبارت« والعقوبه لهم» ممکن است معطوف به نصرتهم و یا الاعداء باشد، و

در هر دو صورت، ضمیر به الاعداء و یا به الرسول و الائمه علیهم السلام بر می گردد، و عبارت« دعوا» به صورت معلوم و یا مجهول خوانده می شود.

عبارت« وکذلک لو عرف الرجل» یعنی تعرب (برگشتن به بدویت و ارتداد) پس از هجرت است؛ و تنها به این دلیل حرام شده است که شخص یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را ترک می کند، و حق و حقوق بین مسلمانان را از بین برده و به جاهلیت بر می گردد؛ و به این معنا نیست که شخص به بادیه و زادگاهش بازگردد، زیرا بر غیر بادیه نشین ها نیز که عقلشان کامل شده باشد، حرام است که با چنین افرادی مجالست کنند، به همان علت که بیان شد. و یا به این معناست که بادیه نشینان نه تنها حق ورود به این را نداشته بلکه جایز نیست کسانی که علم خود را پنهان می کنند، با جاهلان روستاها و شهرها هم نشین شوند. در علل عبارت« و لذلک لو عرف...» به جای« و کذلک لو

عرف» دارد و این واضح تر می باشد.

عبارت «والخوف علیه» معطوف به جهل است، یعنی هم نشینی با گروهی که به خاطر گمراهی و رها کردن حق، بر او می ترسد؛ و ممکن است معطوف بر «ذلک» باشد، و این در صورتی است که عبارت« لذلک» باشد.

با توجه به دو تقدیر ، منظور عدم جایز بودن هم نشینی با کسانی است که هم نشینی با آنان به دلیل رها کردن دین و ارتکاب اعمال حرام، خطرناک است.

عبارت« فجعل الله عز و جل» مفعول دوم جعل« کل ذی ناب» است؛ یعنی از آن جا که علت حرام بودن گوشت این پرندگان و حیوانات این است که خود گوشت خوار هستند و حیوانات را شکار می کنند، حکم کلی بر آن را دندان نیش و چنگال می داند.

عبارت« وعله أخری» ممکن است بیان قانون و حکم دیگری باشد که آن را برای توضیح اضافه تر ذکر می کند، و منظور از العله، قاعده است. ممکن است صفیف(باز نگه داشتن بال هنگام پرواز) نیز نشانه دیگری برای قدرت مندی و درندگی پرنده باشد. بعید نیست که« و عله أخری» سخن ابن سنان باشد که در بین

فرمایشات حضرت علیه السلام آورده است به قرینه تغییر اسلوب. اما نداشتن چینه دان نیز غالبا ویژگی لازم پرندگان درنده است.

« وکس» به معنای نقص است؛ و« علی المشتری» متعلق به البیع؛ و« علی البائع» متعلق به الشراء و لف و نشر می باشد.« بالحرام المحرم» به معنای حرامی است که حرام بودنش آشکار است.

عبارت« ولما أراد الله» بر این اساس است که میته دو نوع می باشد: اول اینکه قربانی با ذبح غیر شرعی ذبح شده باشد که در این صورت خون در بدن او جامد و سفت می شود، و خوردن آن باعث بیماری بدن و باعث آفت می شود؛ دوم اینکه: نام خدا بر آن نبرده باشند یا رو به قبله بودن را ترک نموده باشند. و« و لما أراد الله» یعنی به خاطر آنچه خدا برای این فرد از آنان اراده نموده یعنی علت در آن امر دیگری است که به صلاح دین و دنیایشان بر می گردد.

عبارت« احتیاطا لکمال الفرائض» یعنی سه طلاق قابل تنصیف نیست زیرا طلاق قابل نصف شدن نیست پس اگر بخواهد یک یا دو طلاق اختیار کند، و برای رعایت احتیاط دو طلاقه انتخاب می کنند.

عبارت «ولا تؤخذ المرأه» یعنی به خاطر وجود پدر و توانایی او در نفقه، زن مورد مؤاخذه برای گرفتن نفقه فرزند قرار نمی گیرد.« لما رکب فی الإناث» یعنی به خاطر آنچه در زنان قرار داده شده از نظر میل به مردان یا عضوی که زنان دارند و مناسبت دارد با این که مردان آنان را وطی کنند.

در نهایه آمده است: جلباب: جامه و رداست؛ و گویند به معنای ملحفه است و عده ای نیز معتقدند: جلباب شبیه مقنعه بوده و زنان سر و پشت و سینه های خود را با آن می پوشانند. و گویند: لباس گشادتر از روسری و کمتر از چادر است. در روایت های معتبر آمده است: پیرزنان جلباب خود را از بین البسه شان می توانند نپوشند. این روایت بر این دلالت دارد که پیرزن آن را نمی تواند نپوشد. شاید لفظ «غیر» توسط نساخ به روایت اضافه شده باشد، در برخی از نسخه ها نیز به همین صورت نقل شده است؛ ممکن است منظور از جلباب پوششی باشد که با نپوشیدن

آن همه بدن به جز موها و آنچه آشکار شدن آن جایز است، در آن آشکار باشد. زیرا برخی آن را به پیراهن نیز تفسیر کرده اند.

عبارت« و علیه نفقتها» ممکن منظور این باشد که خداوند مردان را به دادن نفقه زنان، مانند دختر و مادر اگر چه مردان فقیر باشند، به شرطی که قدرت بر کسب داشته باشند، مکلف کرده است به خلاف فرض عکس که زنان بر نفقه دادن مجبور نمی شوند.

الطوب با ضمه، آجر است. توضیح این علت ها در باب های مناسب آن خواهد آمد.

3. عیون اخبار الرضا علیه السلام : از محمد بن سنان مروی است: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا شراب را از این جهت حرام کرد که موجب فساد شود، و سبب تغییر عقل آشامنده آن بشود و او را وادارد بر انکار کردن خداوند عالم و دروغ بستن بر او و پیغمبران او و سایر محرماتی که خدا و رسول او رسیده است، مثل فساد و قتل و نسبت به زنا دادن و زنا کردن و منع نکردن خود را از چیزی از محرمات، یعنی باک نداشتن از هر عمل حرام.

پس به این سبب ما حکم نمودیم به اینکه هر مست کننده حرام است، زیرا که عاقبت آن چون عاقبت خمر است و مفاسد وی بر آن مرتب شود، پس کسی که به خدا و رسول و روز قیامت ایمان آورده و ولایت ما را قبول کرده است و ادعای دوستی ما می کند، باید از هر چیزی که مست کننده باشد و سبب زوال عقل شود، اجتناب کند؛ زیرا که میان ما و شرابخوار ربطی و عهدی نیست، یعنی این طائفه به ما ائمه امیدوار نباشند، زیرا که از حفاظت ما محرومند.(1)

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 105

روایات:

1. علل الشرائع: زینب دختر علی علیهما السلام فرمود: فاطمه علیهاالسلام در خطبه اش درباره فدک فرمود: خدا را با شما عهد و پیمانی است که برایتان فرستاده، و بازمانده ای است که در میان شما به جای گذاشته است. اولی کتاب خداست که دلیل و برهان او است، نشانه ای که کشف کننده اسرارش است و دلیلی است که ظواهر آن را روشن می کند و جلا می دهد. گوش دادن به آن، پیوسته برای نیکی و خیر است، و رهبری است که پیروانش را به سوی بهشت می خواند، و پیروانش را به سوی نجات سوق می دهد. به وسیله آن می توان به حجّتهای نورانی الهی، و واجباتی که تفسیر شده، و محرّماتی که از ارتکاب آن منع گردیده، و نیز به گواهی های جلوه گرش و برهان های کافی اش و فضائل پسندیده اش، و رخصت های بخشیده شده اش و قوانین واجبش، دست یافت.

پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شما از شرک، و نماز را برای پاک نمودن شما از تکبّر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و حج را برای استحکام دین، و عدالت ورزی را برای التیام قلب ها، و اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملتها، و امامتمان را برای رهایی از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام، و صبر را برای کمک در بدست آوردن پاداش قرار داد و امر به معروف را برای مصلحت جامعه، و نیکی به پدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی. و صله ارحام را برای افزایش جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خون ها، و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم فروشی مقرر فرمود. نهی از شرابخواری را برای پاکیزگی از

زشتی، و حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی، و ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد، و شرک را حرام کرد تا در یگانه پرستی خالص شوند. پس آن گونه که شایسته است از خدا بترسید، و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، و از خدا در آنچه بدان امر کرده بپرهیزید و از آن بازداشته اطاعت نمائید.(1)

شیخ صدوق مثل این روایت را به اسناد دیگری نیز نقل فرموده و اضافه کرده که برخی از اخبار با برخی دیگر از نظر لفظی کم و زیادی دارند. (2)

شرح:« و بقیه» یعنی به رحمت خود آن را همتای مقام پیامبرتان قرار داد، عبارت« بصائره» یعنی دلائل روشن و آشکارش.« مدیم للبریه استماعه» یعنی تا زمانی که قرآن در میان آن هاست، عذاب بر آنان نازل نمی شود، همانطور که در روایات آمده است. این معنا در فرضی است که استماعه به رفع خوانده شود، و اگر به نصب خوانده شود معنایش اینست که بر مردم واجب است تا روز قیامت به آن گوش دهند و عمل کنند، و یا با تکرار شنیدن تکراری نشده و با تلاوت زیاد کهنه نمی گردد.

عبارت« اتباعه» با صیغه مصدر یعنی إتباع آمده تا با آنچه پیش از آن آمده است، مناسب باشد، و یا به صورت جمع ذکر شده یعنی أتباع تا با آنچه پس از آن می آید مطابق باشد. در کتاب فقیه« المنوره» به جای« المنیّره» ذکر شده، و « المحدوده» به جای « المحرّمه» و« المندوبه» به جای« المدوّنه» آمده است.

عبارت:« و شرائها المکتوبه» یعنی دینهای واجب و مقرر؛« الجالیه» یعنی واضح و آشکار.« تثبیتا للاخلاص» زیرا روزه امری عدمی بوده و هیچ ریایی در آن نیست.« السناء» یعنی رفعت؛ عبارت« مسکا للقلوب» یعنی قلب ها را از ترس و نگرانی و اضطراب و یا از ظلم و ستم باز می دارد.

عبارت« و الطاعه» یعنی اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام . «اللّمّ»: اجتماع. عبارت« معونه علی الاستیجاب» یعنی درخواست به

1- . علل الشرایع 1 : 289

2- . علل الشرايع 1 : 289

دست آوردن مطلوب و دست یافتن به آن. در برخی از نسخه ها استنجاب به معنای درخواست نجابت نفس است.

عبارت« منماه للعدد» یعنی اگر با خویشان بپیوندد، او را دوست داشته و یاری اش می نمایند، در نتیجه طرفداران و دوست دارانش زیاد می شود. و یا اینکه خداوند فرزندان و نسل او را زیاد می کند. ان شاء الله شرح این خطبه مفصلا در کتاب فتن خواهد آمد.

2. علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای احمد! اسلام ده جزء دارد و کسی که سهمی و جزئی از آن را ندارد زیانکار و ناامید می باشد، اوّل آن ده جزء عبارت است از: شهادت دادن به لا اله الّا اللّه و آن کلمه توحید است. دوّم نماز است که پاک کننده از گناهان می باشد، سوّم زکات بوده که آن فطرت می باشد، چهارم روزه است که سپر از آتش جهنّم می باشد، پنجم حج است که شریعت می باشد، ششم جهاد است که موجب عزّت و بزرگی دین می باشد، هفتم امر به معروف است که وفاء به عهد خدا می باشد، هشتم نهی از منکر است که اتمام حجّت حقّ تعالی است بر خلائق، نهم جماعت است در نماز و آن موجب الفت بین مردم می باشد، دهم طاعت است که آن مردم را از گناهان باز می دارد.

حبیب من جبرئیل به من خبر داد که مثل این دین همچون مثل درخت ثابت بوده که ایمان پایه آن، و نماز ریشه هایش، و زکات آبش، و روزه شاخه هایش، و حسن خلق برگ های آن، و خودداری از محارم میوه اش می باشد، و همان طوری که درخت کامل نمی شود مگر با میوه، همان طور ایمان کامل نمی گردد مگر با خود داری از محارم.(1)

شرح: اینکه حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید:« و هی الکلمه» یعنی کلمه جامع و شاملی که استحقاق آن را دارد که کلمه نام نهاده شود، و یا توحید همراه با شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله که قرین آن است، کلمه ای است که فقط به وسیله آن بر اسلام شخص حکم می شود.

1- . علل الشرایع 1 : 291

« و هی الطهر» یعنی پاکیزه کننده از گناهان. « و هی الفطره» فطرت بر دین اسلام اطلاق می شود چرا که بر آن آفریده شده اند، و زکات در اینجا به عنوان یکی از شروط ایمان، به صورت مبالغه به کار رفته است.

عبارت« و هی الشریعه» یعنی از بزرگترین شریعت هاست؛ لذا خدای عز و جل ترک آن را کفر می داند. « و هو العز» یعنی موجب عزت دین و غلبه آن بر دیگر دین ها می شود. عبارت« و هو الوفاء» یعنی وفا به عهد الهی است که از مردم پیمان امر به معروف گرفته است. عبارت« و هو الحجه» یعنی تمام کردن حجت خدا بر خلق؛« الجماعه» یعنی در نماز، و یا اجتماع بر حق؛ عبارت« و هی العصمه» یعنی محافظت از گناهان و از سیطره شیطان، و «السعف» با فتح سین و عین، یعنی شاخه های نخل.

3. علل الشرائع: جمیل از امام صادق علیه السلام درباره حلال و حرام پرسید، حضرت علیه السلام فرمود: خداوند، هیچ چیز را قرار نداده است، مگر اینکه حکمتی داشته باشد.(1)

شرح: یعنی خداوند هیچ حکمی را قرار نداده است مگر اینکه حکمتی دارد، و چیزی را حلال نکرده است مگر برای حسنه و نیکی، و چیزی را حرام نکرده است جز به خاطر قباحت و زشتی آن. نه مانند سخن اشاعره که غرض و حکمت را نفی کرده و حسن و قبح عقلی را انکار می کنند. و می توان حکمت را تعیمم داد به طوری که خلق و تقدیر را نیز در بر بگیرد، پس خدای متعال هیچ چیز را خلق نکرده است مگر اینکه بنا به حکمتی کامل و علتی برانگیزاننده؛ و بنا بر یکی از نسخه ها، « بشیء» بوده که معنای آن نیز به آنچه ذکر کردیم باز می گردد، به این صورت که باء سببیه باشد و ممکن است باء برای ملابسه باشد، یعنی خدا هیچ چیز را در دنیا خلق نکرد و مقدر ننمود مگر دارای حکمی از احکام الهی به آن پیوسته باشد، و علم آن نزد اهلش یعنی ائمه علیهم السلام محفوظ است.

1- . علل الشرایع 1 : 19

4. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: هیچ کس غیورتر از خداوند تبارک و تعالی نیست. کیست غیورتر از کسی که « فواحش ظاهری و باطنی را حرام کرده است«.(1)

5. نهج البلاغه، مناقب: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: پس خداوند ایمان را برای تطهیر از شرک و بت پرستی مقرّر فرمود، و نماز را برای دوری از کبر و نخوت، و زکات را برای فراوانی و افزونی روزی دستور داد، و روزه را برای آشکار شدن اخلاص شخص، و حجّ را برای ترفیع یا تشدید و محکم ساختن دیانت و آئین، و جهاد را سبب عزّت و شوکت اسلام، و پایداری را در مواقع سخت برای یاری و ظفر و غلبه بر هدف، و أمر به معروف را برای مصلحت و خیرخواهی امّت و همه مردم، نهی از منکر را برای بازداشتن سفیهان، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم، و صله رحم را برای نموّ و بیشتر گشتن جماعت. و قصاص را برای جلوگیری از خون ریزی، و وفای و قصاص را برای حفظ خونها، و اقامه حدود را برای بزرگداشت حرامها، و ترک خوردن مسکر را برای حفظ عقل، و دوری از دزدی را برای پا بر جایی پاکدامنی، و ترک زنا را برای حفظ نسب، و ترک لواط را برای ازدیاد نسل، و شهادات را برای پشتوانه حق علیه انکارها، و ترک دروغ را به خاطر شرافت راستی، و سلام را امانی از خطرات، و امامت را برای نظام امت، و فرمانبرداری را برای بزرگداشت مقام امامت.(2)

6. المناقب: از جمله مسائلی که حضرت امام رضا علیه السلام در حضور مأمون جواب داده است، در مسائل صباح بن نصر هندی و عمران صابی، یکی این است که عمران به آن حضرت عرض کرد: چشم نوری است مرکب یا روح اشیاء را از منظر آن ها می بیند؟ چشم پیه است و آن سفید و سیاه است و نظر و دیدن برای روح است، دلیل آن این است که تو در آن نظر می کنی و صورت خود را در میان دیده ات می بینی، و حال آنکه انسان صورت خود را جز در آب یا آینه و آنچه مانند آن ها است نمی بیند. صباح عرض کرد: چون چشم کور شد چگونه روح قائم و دیدن

1- . تفسیر عیاشی 2 : 20

2- . نهج البلاغه: 680 ، مناقب ابن شهر آشوب 2 : 42

از بین رفته است؟ فرمود: مانند خورشید فروزان که ظلمت پرده ی آن شود. گفتند: روح کجا رفته است؟ فرمود: به کجا می رود آن روشنائی که از روزنه خانه پدید می آید گاهی که آن روزنه را مسدود می داری؟ صباح بن نصر هندی از آن حضرت پرسید: برایم بیشتر توضیح بدهید! فرمود: مکان روح دماغست و شعاع و اثر آن در تمام بدن پراکنده می باشد، مانند خورشید که در آسمان است و شعاع آن پراکنده است در زمین و برای همین است وقتی که سر انسان بریده شد، روح خارج می گردد و انسان می میرد.

عرض کردند: از چه روی است که مرد ریش دارد و زن ندارد؟ و امام رضا علیه السلام فرمود: زینت بخشید خداوند مردان را به واسطه ریش و لحیه، و این ریش را فاصله و تمیزی قرار داد که مردان را از زنان به آن دلیل بشناسند.

عمران صابی از امام رضا علیه السّلام پرسید: چرا مرد زن منش شود و زن مردمنش؟ فرمود: علتش اینست که چون زن آبستن شد به پسر، و در رحم آن پسر در جای دختر قرار گرفت، زن منش شود و اگر دختر در جای پسر قرار گرفت، مردمنش گردد. چون جای پسر در رحم سمت راست است و جای دختر سمت چپ. و چه بسا زنی دو قلو زاید از یک شکم، و نشانش اینست که هر دو پستانش بزرگ شوند، و اگر یکی بزرگ شود نشان آنست که یکی است جز اینکه اگر پستان راست بزرگتر است، پسر است و اگر چپ، دختر است؛ و اگر هر دو پستان آبستن لاغر شوند، پسرش را بیندازد.

گفت: بلندی و کوتاهی آدمی از کجا است؟ فرمود: از نطفه اگر وقتی بیرون آمد گرد شد، قد بچه کوتاه شود و اگر دراز شد، بلند شود.

صباح هندی پرسید: اصل آب چیست؟ فرمود: مایه آب ترس خداست، برخی از آسمانست که در زمین روانش سازد در چشمه ها، و برخی آنست که بر آنست زمین ها، و مایه همه یکی است شیرین و گوارا.

گفت: چگونه از آن ها چشمه های نفت و کبریت و قیر باشند و نمک و مانند آن؟ فرمود: گوهر زمین آن ها را دگرگون کرده و منقلب شدند، مانند تبدیل آب انگور به خمر، و تبدیل خمر به سرکه، و چنانچه از میان سرگین و خون، شیر پاک بر آید.

گفت: از کجا انواع جواهر بر آیند؟ فرمود: از همان برگردند مانند برگشتن نطفه به علقه و علقه به مضغه، در آنجا ترکیبی است بر بنیاد چهار ضد.

عمران گفت: وقتی زمین از آب آفریده شده و آب سرد و تر است، چگونه زمین سرد و خشک شده؟ فرمود: تری رفته و خشک شده. گفت: گرما سودمندتر است یا سرما؟ فرمود: گرما، زیرا گرما از گرمی زندگی است، و سرما از سردی مرگ؛ و همچنین زهرهای کشنده گرم، کم زیانتر و سالم تر از زهرهای سرد هستند.

آن دو از حضرت درباره علت نماز پرسیدند، فرمود: نماز اطاعتی است که آنان را امر به آن نموده و شریعتی است که آنان را وادار به آن نموده و نماز مایه بزرگداشت خدا و تکریم او و خضوع عبد در هنگامی است که به سجده افتاده و اقرار است به این که ما فوق او پرودگاری است که او را می پرستد و برایش به خاک می افتد.

از حضرت علیه السلام درباره روزه پرسیدند. فرمود: خداوند، از آن رو بندگان را با انواع طاعت ها آزموده است که نزد خداوند به درجاتی برسند، تا ارزش آنچه را خداوند از لذّت آب و گوارایی نان روزیِ آنان ساخته است، دریابند و هر گاه در روزِ روزه داری خود تشنه شوند، به یاد روز تشنگی بزرگ در قیامت بیفتند و این، مایه رغبت بیشتر آنان در طاعت گردد .

پرسیدند: چرا خداوند زنا را تحریم کرده است؟ فرمود: برای اینکه این عمل مفاسد زیادی را ایجاد می کند، قانون ارث [و ارتباط مالی پدر و فرزند] را نابود می سازد، ریشه نسبها را قطع می کند، زن بدکار نمی داند از نطفه چه کسی باردار شده و فرزندش هم پدر و بستگان پدری خود را نمی شناسد و نمی داند نزدیکان متصل به او و خویشاوندان معروف او کیستند.(1)

شرح:« الداره» حلقه و موی گرد شده بر ابروها و پیشانی انسان؛ و یا زلف پیشانی در اینجا مجاز از جرم خورشید است؛ عبارت« خشیه الله» یعنی وقتی خدا با هیبت نظر بر درّه افکند، آن درّه مبدل به آب شد. نظر افکندن در اینجا مجاز است، و

1- . مناقب ابن شهرآشوب 4 : 382

لذا آب را به ترس از خدا نسبت داده اند و ممکن است عبارت« خلقه الله» باشد که به اشتباه نقل شده است.

7. نوادر: سلمان گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که مردی خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای رسول خدا، صلی الله علیه و آله، حکمت وجود بنده مملوک چیست؟ فرمود: او به تو آزمایش می شود و تو نیز به او آزمایش می شوی تا خدای عز و جل ببیند چگونه شکر به جای می آوری و ببیند او چگونه صبر پیشه می کند.(1)

8. نوادر: یکی از صادقین علیهما السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: برخی از بندگان من چیزی از اطاعت مرا می طلبد، تا من او را دوست بدارم؛ من حاجتش را بر نمی آورم تا عملش او را مغرور نسازد.(2)

9. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش، از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر گناه برای بنده مومن از عجب و خودپسندی بهتر نبود، خدای عز و جل هیچ گاه بین بنده خود و گناه، جمع نمی کرد.(3)

در علل الشرائع حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(4)

10. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: به درستی که خدای تعالی وضع کرد ثواب را بر فرمانداری خود، و عقوبت را بر نافرمانی خود، به جهت بازداشتن بندگان را از عقوبت خود و به جهت جمع کردن ایشان را و داخل ساختن به بهشت.(5)

11. نهج البلاغه: و حضرت علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید: هر چه گرفتاری و آزمون عظیم تر باشد، بازده و پاداشش نیز سنگین تر خواهد بود مگر نمی بینید خداوند انسان ها را از زمان آدم تا انسان های آخرین این جهان، با

1- . الزهد: 112

2- . الزهد: 137
3- . امالی طوسی: 571
4- . علل الشرایع 2 : 550
5- . نهج البلاغه: 709

سنگ هائی که نه زیان می رسانند و نه نفع می بخشند، نه می بینند و نه می شنوند، آزمایش نموده. این سنگ ها را خانه محترم خود قرار داده، و آن را موجب پایداری و پابرجائی مردم گردانیده است. سپس آن را در پر سنگلاخ ترین مکان ها و بی گیاه ترین نقاط زمین و کم فاصله ترین دره ها قرار داد. سپس می فرماید: خداوند، بندگانش را به آزمونهای گوناگون می آزم-ای-د، و ب-ه کوششهای رنگارنگ در مسیر تعبد و بندگی خالص قرار می دهد، و ب-ه ان-واع س-خ-ت-ی ه-ا م-ب-ت-لای-ش-ان م-ی س-ازد، ت-ا خ-ان-ه دل را از لوث خ-ود خ-واهی و تکبر فروشوید، و فروتنی را در عمق جانشان بر نشاند، تا درهای فضل و رحمت به سویشان گشوده شود و به سهولت وسیله بخشایش فراهم گردد، پس از خدا بترسید، از خدا بترسید، از کیفر سرکشی در این جهان و سرانجام وخیم ستم در آن س-را و ب-د فرجامی نخوت.

تا آنجا که می فرماید: خداوند بندگان مؤمن را با نمازها و زکاتها و روزه های دشوار، از کبر و خودبینی محافظت و حراست می کند، و به پیکر آنان آرامش می بخشد، به دیدگان آنان فروتنی می دهد، به پیکر آنان آرامش می بخشد، به دیدگان آنان فروتنی می دهد، نَفْس آنان را رام می سازد، دل های آنان را افتادگی می آموزد، و خودپسندی را از آنان دور می کند. وانگهی ساییدن پیشانی که بهترین جاهای صورت است، بر خاک در سجده نماز، موجب تواضع است، و نهادن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل و نشانه ای کوچک، و چسبیدن شکم به پشت بر اثر روزه، باعث فروتنی است. به برکت زکات، بهره های زمین و جز این در راه مستمندان مصرف شود. ب-ه اس-رار آن-چ-ه در ای-ن ک-اره-اس-ت با همه وجود بنگرید: از سرکوبی جوانه های فخر و ریشه کن کردن درختان کبر(1).

و تا آخر خطبه، که به طور کامل در پایان جلد پنج بیان می شود.

ص: 177

1- . نهج البلاغه: 399

باب مرگ و آنچه تا قیامت برای انسان رخ می دهد

باب اول : حکمت مرگ و حقیقت آن، و آنچه لازم است بیان شود

آیات:

- الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ(1){همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کددوق: امتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده }

تفسیر:

طبرسی گوید: مرگ را برای بندگی و صبر بر آن و زندگی را برای بندگی و شکر بر آن قرار داد؛ و یا مرگ را برای عبرت گرفتن، و زندگی را برای توشه اندوختن قرار داد.

گویند: خداوند مرگ را مقدم داشته است زیرا به قهاریت خدا نزدیک تر است، و یا به این دلیل است که مرگ بر زندگی مقدم است. «لیبلوکم» یعنی مانند کسی که آزمایشتان می کند، است، با شما رفتار کرده و به هر کس به اندازه عملش پاداش می دهد.

و گویند: «لیبلوکم» تا شما را بیازماید تا کدامیک از شما بیشتر به یاد مرگ هستید، و بهتر برای آن آماده شده، و بر آن صبر پیشه می کنید، و در زندگی فرمانبردارتر هستید.(2)

1- . ملک / 2
2- . مجمع البیان 10 : 69

روایات

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: قومی نزد پیغمبر عصر خود آمدند و گفتند: دعا کن پروردگار تو مرگ را از ما بردارد، برای آنان دعا کرد و خدای تبارک و تعالی مرگ را از میانشان برداشت و بسیار شدند، تا جا بر آن ها تنگ شد و نسل فراوان شد و صبح که می شد، هر مردی باید پدر و مادر و تا جد سی ام را خوراک دهد، و آنان را نظافت کند و وارسی کند، و از طلب معاش باز ماندند. نزد آن پیغمبر آمدند و گفتند: از پروردگارت بخواه که ما را به همان عمرهای خود برگرداند او از خدا خواست و خدای عز و جل آن ها را به عمرهاشان برگرداند.(1)

مثل این روایت در کافی نیز منقول است.(2)

2. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: زندگی و مرگ دو آفریده خداوند هستند. اگر مرگ بیاید و به انسان روی آورد، داخل در او می شود و مرگ داخل چیزی نمی شود مگر اینکه زندگی از آن خارج بشود.(3)

3. کافی: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که می گفت: خداوند فلان چیز را به خود اختصاص داد؛ فرمود: این بد و ناپسند است.؛ پس گفته شد: فلانی خود را آماده مرگ کرد؛ فرمود: اشکال ندارد؛ آیا او را نمی بینی که دهان خود را موقع مردن دو یا سه بار می گشاید؟ پس این هنگامه ایست که خود را آماده مرگ می کند، زیرا ثواب خدای عز و جل را می بیند، در حالی که قبلا نسبت به آن بخیل و تنگ نظر بود.(4)

شرح: جزری گوید: « الاستیثار» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن است، و از همین باب است حدیثی که نقل شده است: وقتی خداوند چیزی را به خود اختصاص داد، پس از آن روی برگردان و آن را فراموش کن. پایان سخن

1- . امالی صدوق: 412
2- . کافی 3 : 133
3- . کافی 3 : 133
4- . کافی 3 : 133

جزری. می گویم: ممکن است علت کراهت آن باشد که پیش از این خداوند متفرد در قدرت و تدبیر در آن نبود و یا اشاره دارد به نیاز خدای سبحان به آن و سود بردن خدا از آن.

4. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: انسان با آتش می خورد و می آشامد و با نور می بیند و کار می کند و با باد می شنود و بوی اشیا را می فهمد و غذا و نوشیدنی را با آب می یابد و با روح حرکت می کند و حدیث را ادامه داد تا آن جا که فرمود: انسان این چنین آفریده شده برای کار دنیا و کار آخرت، و چون خدا میان این دو را جمع می کند، زندگی او در زمین قرار می گیرد، زیرا از یک مقام آسمانی به دنیا فرود آمده، و چون خدا میان این دو جدائی افکند، این جدائی مرگ است و آنچه از آخرتست، به آسمان گراید، پس زندگی در زمین است، و دوران مرگ در آسمان؛ و این برای آنست که میان جان و تن جدائی افتد، و جان و روشنی به عالم قدس نخست برگردد و تن بماند، زیرا که از مقام دنیا است، و همانا که تن در این دنیا تباه شود برای اینکه باد آب را بخشکاند، و خاک خشک گردد و نرم گردد و بپوسد، و هر کدام به عنصر نخست خود برگردند، و روح به سبب نفس تحرک پیدا می کند، تحرکی که از باد است پس انچه از نفس مؤمن باشد، نوریست که مؤید به عقل است و آنچه از نفس کافر است آتشی است که به شیطنت و بدی مؤید است. این از صورت آتش خود باشد و آن از صورت نور خود، و مرگ رحمتی است از خدا برای بنده مؤمنش و نقمت و عذابی است بر کافر.(1)

می گویم: این روایت به طور کامل همراه با شرح و اسناد آن در کتاب « آسمان و جهان» بیان می شود.

5. دعوات راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر سه چیز در انسان وجود نداشت، در برابر هیچ چیز سر فرو نمی آورد: بیماری و مرگ و فقر. همه این امور در او وجود دارد اما با این وجود طغیان می کند.(2)

1- . علل الشرایع 1 : 132
2- . دعوات راوندی: 171

آیات:

- وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (1)

{و خدا شما را آفرید، سپس [جان] شما را می گیرد، و بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سالهای زندگی [فرتوتی] بازگردانده می شود، به طوری که بعد از [آن همه] دانستن، [دیگر] چیزی نمی دانند. قطعاً خدا داناي تواناست.}

- يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِی رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَهٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً(2)

{ای مردم، اگر در باره برانگیخته شدن در شکّید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می دهیم، آنگاه شما را [به صورت] کودک برون می آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می میرد، و برخی از شما به غایت پیری می رسد به گونه ای

1- . نحل / 70
2- . حج / 5

که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی داند. و زمین را خشکیده می بینی و[لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی آید وبه گونه ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی داند. و زمین را خشکیده می بینی و[لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی آید و نمو می کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می رویاند. }

- وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَ فَلا یَعْقِلُونَ(1)

{و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار اُفْت می کنیم؛ آیا نمی اندیشند؟ }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گوید: «إلی أرذل العمر» پست ترین مرحله عمر آدمی، یعنی چنان عمر کند تا به مرحله پیری و ترس برسد و در اعضا و حواس و عقل و خرد او نشانه های نقصان و ضعف آشکار شود.

از امام علی علیه السلام روایت شده است که ارذل العمر، هفتاد و پنج سالگی است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین سن روایت شده است؛ و از قتاده، نود سالگی روایت شده است.(2)

«لِكَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً»(3) {به گونه ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی داند} یعنی به دوران کودکی برگردد و بسیاری از چیزهایی را که می دانست، فراموش می کند، گویا هیچ یک از دانسته های خود را به یاد نمی آورد. و گفته می شود: بر خلاف دوران جوانی، از علم و آگاهی او کم می شود.(4)

ص: 182

1- . یس / 68
2- . مجمع البیان 6 : 177
3- . حج / 5
4- . مجمع البیان 6 : 177

روایات:

1. خصال: صباح، غلام امام صادق علیه السلام گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودم. از کنار کوه احد که می گذشتیم، فرمود: شکافی را که در کوه است می بینی؟ عرض کردم: بلی، فرمود: اما من نمی بینم و نشانه پیری سه چیز است: کم سوئی چشم و خمیدگی پشت و نازکی پا. (1)

2. معانی الاخبار: یکی از راویان می گوید: یکی از اولاد آل ابو طالب درگذشت؛ امام کاظم علیه السّلام در آنجا حضور نداشتند، بعد از اینکه آمدند و در جای خود مستقر شدند مردم از سخن گفتن باز ماندند، آن ها قبل از آمدن امام علیه السّلام در مسائل فقر و مرگ گفتگو می کردند. هنگامی که حضرت در جای خود قرار گرفتند، فرمودند: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بین شصت و هفتاد مرگ و میر زیاد است، و بیشترین مرگ ها در این سالها واقع می شود، و بعد فرمودند: فقراء نیکوکاران اسلام می باشند. (2)

3. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان نقل فرمود: هنگامی که بنده به صد سالگی رسد، به سراشیبی (ارذل العمر) رسیده است. (3)

4. خصال: نقل شده است: هنگامی که شخص به صد سالگی رسد، پست ترین دوران عمر اوست.

5. خصال: پست ترین دوران عمر زمانی است که عقل انسان، همانند عقل بچه هفت ساله گردد. (4)

6. تحف العقول: روزی امام هادی علیه السلام فرمود: خوردن خربزه جذام می آورد، به ایشان گفته شد: آیا چنین نیست که مؤمن که به چهل سالگی می رسد، از جنون و جذام و برص در امان است؟ فرمود: آری، اما هر گاه مؤمن با آنچه بدان

1- . خصال: 88

2- . معانی الاخبار: 402
3- . تفسیر قمی 2 : 53
4- . خصال: 546

امر می شود، از اموری که به او ایمنی می بخشد، مخالفت می کند از وارد آمدن عقوبت مخالفت با آن در امان نیست.(1)

7. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده به سی و سه سالگی برسد، به حد رشد خود رسیده است و هر گاه به چهل سال برسد، به نهایت خود رسیده است، و هر گاه به چهل و یک سالگی رسد، رو به کاستی است، و کسی که عمرش به پنجاه رسیده، سزاوار است همانند کسی باشد که در حال نزع و جان کندن است (2).

8. دعوات راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان هنگامی که ضعف پیری بر او غلبه کند، خداوند به فرشته ای دستور می دهد که در این حال اعمال (نیکی) را که او در جوانی و شادابی و سلامت انجام می داد، برایش بنویسد.(3)

9. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: آن مدت عمری که خداوند برای فرزندان آدم جای عذر و بهانه را باقی گذارده است، شصت سال است (4).

1- . تحف العقول: 357
2- . تفسیر عیاشی 2 : 315
3- . دعوات راوندی: 163
4- . نهج البلاغه: 328

آیات:

- أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ.(1)

{آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آنگاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند. }

تفسیر:

این آیه در شأن اهالی داوردان، روستایی نرسیده به واسط است که طاعون در بینشان شایع شد، و برای فرار از طاعون از شهر خارج شدند و خداوند جان آن ها را گرفت، حزقیلِ پیامبر بر آن ها گذشت و مشاهده کرد استخوان هایشان پوسیده و اعضای بدنشان پراکنده شده است، از این امر شگفت زده شد. خدای متعال به او وحی فرمود: از آن ها بخواه تا به اذن خداوند برخیزند، حزقیل آن ها را صدا کرد و برخاستند، در حالی که می گفتند: سبحانک اللهم وبحمدک لا إله إلا أنت.

و گویند: این آیه در شأن قومی از بنی اسرائیل است که پادشاهشان آنان را به جهاد دعوت کرد و آن ها از مرگ گریختند، سپس خداوند هشت روز جانشان را گرفت و دوباره آنان را زنده کرد.(2)

1- . بقره / 243

2- . تفسیر بیضاوی 1 : 209

روایات

1. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از امام صادق علیه السّلام در باره طاعون سؤال شد، آن حضرت فرمودند: برای عدّه ای عذاب و برای عدّه ای دیگر رحمت است، گفتند: چگونه ممکن است رحمت عذاب باشد؟! فرمود: آیا نمی دانید آتش جهنّم برای کافرین عذاب است ولی برای خزنه جهنّم که با کافرین در آنجا هستند، مایه رحمت است؟(1)

در علل الشرائع نیز حدیث مشابهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.(2)

2. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل می کند که امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: طاعون، مرگ سریع است.(3)

حدیث مشابهی در صحیفه الرضا علیه السلام از حضرت علیه السلام نقل کرده است.

شرح: وحیّه به معنای سریع است.

3. علل الشرائع: از علی بن مغیره نقل شده که گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: «مردم در شهر بوده و مرگ در بینشان واقع می شود؛ مثل این که مرض وبا در بین ایشان شایع می گردد و آن ها را از پای در می آورد. آیا می توانند از آن شهر گریخته و جای دیگر بروند؟» حضرت فرمود: «آری.» عرضه داشتم: «به ما رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گروهی را به خاطر این کار، ملامت و سرزنش کردند؟ حضرت فرمود: آن ها گروهی بودند در مقابل دشمن، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمورشان کرده بود

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 6
2- . علل الشرایع 1 : 289
3- . عیون اخبار الرضا 2 : 6

در جای خود مانده و به جای دیگری نروند. وقتی مرگ و هلاکت در بینشان واقع شد، از آن مکان به جای دیگری گریختند و این گریز به مثابه این بود که از صحنه نبرد (جهاد) گریخته بودند، از این رو مورد نهی و ملامت قرار گرفتند». (1)

شرح: در برخی از نسخه ها، رئیه با همزه از الرؤیه گرفته شده است، یعنی دشمن را می دیدند و زیر نظر داشتند، در برخی از نسخه ها «رتبه» با تاء و قبل از باء موحده است، یعنی ایستادگی کرده و در برابر دشمن مقاومت کردند.

4. معانی الاخبار: کسی از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام از ایشان سؤال می کند: من در شهری هستم که بیماری طاعون شایع شده، می شود به شهر دیگر بروم؟ حضرت فرمودند: بله، آن فرد گفت: اگر طاعون به روستای ما بیاید و من به روستای دیگر بروم. حضرت فرمودند: اشکالی ندارد.

شخص گفت در خانه ام باشم این بیماری بیاید، می شود بیرون بروم؟ حضرت فرمودند: بله. شخص گفت: این خبر به ما رسیده است از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند: « اگر کسی از طاعون فرار کند، مثل این که از جهاد فرار کرده است.

حضرت فرمودند: موردی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فرار از طاعون مثل فرار از جهاد است، درباره گروهی از ساکنین مرزها در مقابل دشمن بود، در آنجا طاعون آمد، آن ها خانه هایشان را خالی و فرار کردند. پس رسول خدا (ص) آن سخن را در خصوص این افراد فرمودند. (2)

5. روایت شده است: اگر طاعون در میان اهل مسجدی شایع شود، جایز نیست که از آنجا به جای دیگری فرار کنند. (3)

شرح: ممکن است این روایت اخیر چندان صحیح نباشد و نتوان با روایت پیشین جمع کرد، به نظر می رسد خصوصیت مسجد مدخلیت و سببیت دارد و برای بیان فرد خفیّ نیست؛ زیرا در کتاب المسائل از امام کاظم علیه السلام درباره وبا که در زمین واقع می شود، پرسیدم که آیا صلاح است کسی از آن بگریزد؟ فرمود: تا

1- [1]. علل الشرایع 2 : 237
2- . معانی الاخبار: 254
3- . معانی الاخبار: 254

زمانی که در مسجدی که در آن نماز می گزارد واقع نشده، بگریزد. اما وقتی که در میان اهل مسجدی که در آن نماز می گذارد واقع شد، صلاح نیست که بگریزد.

6. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام فرمود: قومی از بنی اسرائیل از بیم طاعون از شهرهای خود خارج شدند،« وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ»(1) {از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند} خداوند به یکباره جان آنان را گرفت، مردم آن روستا در زیر ستونی سقفی نصب کردند و سایبانی بر آن ها ساختند، به همین حال بودند تا اینکه استخوان هایشان پوسید و متلاشی شد.

یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر آن ها گذشت، و از آن ها و از استخوان های زیادی که پوسیده بود، شگفت زده شد. خدای عز و جل به او وحی کرد: دوست داری آن ها را برای تو زنده کنم تا آن ها را بیم دهی؟ پاسخ داد: آری، پروردگارا. خدای عز و جل به او وحی کرد که آنان را فرا بخواند. آن پیامبر فرمود: ای استخوان های پوسیده به اذن و اراده خدای عز و جل برخیزید. پس همه آن ها زنده شدند و خاک را از سر و روی خود زدودند. (2)

7. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: یکی از پیامبران بنی اسرائیل قوم خود را نفرین کرد، به او گفته شد: دشمن را بر آن ها مسلط کنم؟ گفت: خیر. گفت: گرسنگی چطور؟ گفت: خیر. به او گفتند: چه می خواهی؟ گفت: مرگ آرام و آهسته که قلب را اندوهگین سازد و از تعدادشان بکاهد. پس خداوند طاعون را بر آن ها مسلط ساخت.(3)

8. تفسیر قمی: در تفسیر آیه شریفه« أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا»(4) {آیا

ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند} فرمود: شام از ترس ابتلا به طاعون به سوی بیابان ها می گریختند، و در یک

1- . بقره / 243
2- . عیون اخبار الرضا 1 : 160

3- . كافى 3 : 134
4- . بقره / 243

شب همه آن ها مردند. تعداد کشته شدگان به حدی بود که برای عبور از خیابان ها می بایست از روی جنازه آن ها گذشت. سپس خدای عز و جل بار دیگر آنان را زنده ساخت و به خانه هایشان بازگرداند و روزگاری طولانی زندگانی کردند، سپس مرده و دفن شدند.(1)

9. کافی: ز امام باقر و امام صادق علیهما السلام در باره آیه« أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ حَذَرَ الْمَوْتِ»(2) {آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند} نقل شده: این قوم اهل شهری از شهرهای شام و از بنی اسرائیل بودند و تعداد آن ها هفتاد هزار نفر بود، که بیماری طاعون هر از چند گاهی میان آن ها شایع می شد، و هرگاه احساس می کردند این مرض حادث شده، ثروتمندان از شهر خارج شدند و فقراء به جهت ناداری در شهر باقی ماندند، و لذا مرگ و میر بیشتر در میان فقرا واقع شد و ثروتمندانی که از شهر فرار کرده بودند، اکثرا نجات پیدا کردند، بعد فقرا گفتند: اگر ما هم از شهر خارج شده بودیم زنده می ماندیم، و اغنیاء گفتند: اگر ما در شهر مانده بودیم، می مردیم. پس فقرا نیز تصمیم گرفتند مثل اغنیاء از شهر خارج شوند، بار دیگر که طاعون شایع شد، همگی از بیم مرگ از شهر خارج شدند و در شهرها به راه افتادند تا به شهر ویرانی رسیدند که طاعون اهالی آنجا را هلاک کرده بود، وقتی بار و بنه خود را نهادند امر الهی مبنی بر مرگ آن ها صادر شد،پس همگی هلاک شدند. اینان بر سر راه گذر کاروانیان بودند، رهگذران استخوان های آنان را از کنار راه دور کردند و همه را در یک جا گرد آوردند. پس از این ماجرا یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام حزقیل از آن جا گذشت و چون آن استخوان ها را دید، آب در دیده گرداند و گریست. و گفت: پروردگارا! اگر بخواهی این ها را هم اینک زنده می گردانی چنان که آن ها را میراندی تا شهرهایت را آباد کنند و از بندگانت فرزند آرند و همراه دیگر خلائق تو که پرستشت می کنند تو را بپرستند. خدای متعال به او وحی فرمود: آیا دوست داری آن ها زنده شوند؟ عرض کرد: آری، بار خدایا! آن ها را زنده کن. خدای

1- . تفسیر قمی 1 : 88
2- . بقره / 243

عزّ و جلّ بدو وحی فرمود که چنین و چنان بگو. او نیز همان را بر زبان جاری کرد که خدای عزّ و جلّ به او دستور داده بود. امام صادق علیه السّلام فرمود: آن اسم اعظم بود، و چون حزقیل آن کلام را بر زبان جاری کرد، دید استخوان های پراکنده را که به سوی یکدیگر می پرند، و همه آن ها زنده شدند و به یکدیگر می نگریستند «و سبحان اللّٰه و اللّٰه اکبر و لا اله الا اللّٰه» می گفتند. در این هنگام حزقیل گفت: گواهی می دهم که «خدای بر هر کاری توانا است»(1). عمر بن یزید می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: این آیه درباره این ها نازل شد.(2)

10. دعوات راوندی: از امام زین العابدین علیه السلام درباره طاعون پرسیدند: آیا از کسی که بدان دچار گشته است دوری و تبری جوییم، به خاطر این که عذاب دامن گیرش شده است؟ امام علیه السلام فرمود: اگر او گناه کار باشد، من از او برائت می جویم؛ چه گرفتار طاعون باشد و چه نباشد. و اگر او پیرو فرمان خداوند عزّوجل باشد، هرآینه طاعون از ناحیه کسی است که با آن گناهان او را پاک می کند. همانا خداوند عزّوجل به وسیله آن قومی را کیفر دهد و قوم دیگر را رحمت کند. قدرت او هر چیزی را بخواهد فرا می گیرد. آیا نمی نگرید که او خورشید را برای بندگانش مایه روشنایی، و برای میوه هایش مایه رسیدن، و برای روزی هایشان مایه دستیابی قرارداده است؟ در حالی که گاهی به وسیله آن قومی را کیفر می دهد؛ یعنی در روز قیامت با حرارت آن به خاطر گناهانشان و در دنیا به خاطر رفتاربدشان گرفتار می سازد.(3)

1- طلاق / 12

2- . کافی 8 : 199

3- . دعوات راوندی: 171

آیات:

- قُلْ إِنْ کانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَهُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَهً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * وَ لَنْ یَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ * وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاهٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَهٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ(1)

{بگو: «اگر در نزد خدا، سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس اگر راست می گویید آرزوی مرگ کنید.» ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد. و خدا به [حال] ستمگران داناست. و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی، و [حتی حریص تر] از کسانی که شرک می ورزند خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت. و خدا بر آنچه می کنند بیناست.}

- وَ لَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَیْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُون(2). آل عمران / 168

1- . بقره / 94 - 96

2- . آل عمران / 143§ {و شما مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، سخت آرزو می کردید؛ پس، آن را دیدید و [همچنان] نگاه می کردید.} - الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ

{همان کسانی که [خود در خانه] نشستند و در باره دوستان خود گفتند: «اگر از ما پیروی می کردند کشته نمی شدند.» بگو: «اگر راست می گویید مرگ را از خودتان دور کنید.» }

- أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ(1)

{هر کجا باشید، شما را مرگ درمی یابد؛ هر چند در بُرجهای استوار باشید. }

- إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ* أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ(2)

{کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند، و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، جایگاهشان آتش است. }

- قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِیلًا(3)

{بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد، و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد.» }

- قُلْ یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ * قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(4)

{بگو: «ای کسانی که یهودی شده اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می گویید درخواست مرگ کنید.» و[لی] هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده اند، آرزو نخواهند کرد، و خدا به [حال] ستمگران داناست. بگو: «آن مرگی که از آن می گریزید، قطعاً به سر وقت شما

1- . نساء / 78

2- یونس / 7 - 8
3- . احزاب / 16
4- .جمعه / 6 -8

می آید؛ آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد، و به آنچه [در روی زمین] می کردید، آگاهتان خواهد کرد.» }

تفسیر:

«خالصه» یعنی مخصوص شما، و خطاب به یهودیان است زیرا گفتند «لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً»(1) «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ»(2) زیرا هر کس یقین دارد بهشتی است، مشتاق آن بوده و دوست دارد از خانه آلودگی خلاص شود، و «بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ»(3) یعنی از موجبات آتش؛ و روایت شده است اگر آن ها آرزوی مرگ می کردند، آب دهان هر کس راه گلوی او را گرفته و جان می داد و در روی زمین هیچ یهودی باقی نمی ماند.(4)

«وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا»(5) یعنی حریص تر از آن ها هستند، و یا خبر برای مبتدای محذوف است، صفت آن « یود أحدهم» یعنی از میان آن ها گروهی هستند که هر یک از آنان دوست دارد؛

بر همین اساس احتمال دارد منظور از مشرکان، یهود باشد که می گویند: «عزیر ابن الله» یعنی عزیر پسر خداست و الزحزحه: تبعید؛ و ممکن است منظور عذاب آخرت باشد و ممکن است اعم از آن و کنایه از دور کردن عذاب از آن ها باشد، به میزان افزایش عمر، عذاب برزخ نیز از آنان دور می شود.(6)

« و لقد کنتم تمنون الموت»(7) منظور جنگ است زیرا جنگ از اسباب مرگ به شمار می رود، و یا منظور مرگ با شهادت است، و سرزنشی است برای کسانی که در جنگ بدر حضور نداشتند و آرزوی جهاد داشتند، اما هنگامی که در جنگ احد

1- . بقره / 111
2- . بقره / 94
3- . بقره / 95
4- . تفسیر بیضاوی 1 : 123 - 125
5- . بقره / 96
6- . تفسیر بیضاوی 1 : 123 - 125

7- . آل عمران / 143

حضور یافتند، پا به فرار گذاشتند؛ «لا یرجون لقائنا» یعنی: انتظار آن را ندارند، چرا که معاد را انکار می کنند، و یا از عقاب و کیفر ما نمی ترسند؛ زیرا گاهی الرجاء به معنای ترس است.

«فتمنوا الموت» خطاب است و ظاهرا یهود را مخاطب قرار داده اما کنایه ای است به همه کسانی که ادعای دوستی خدا را دارند اما از مرگ بیزارند.

روایات:

1. تفسیر قمی: «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»(1) فرمود: در تورات نوشته شده است: اولیای الهی آرزوی مرگ می کنند، سپس فرمود: بگو: «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقیکُمْ .»(2) { آن مرگی که از آن می گریزید، قطعاً به سر وقت شما می آید }.(3)

2. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: هر روز فرشته ای ندا سر می دهد: ای فرزندان آدم، برای مرگ بزایید، برای نابودی جمع کن و برای خراب شدن بساز.»(4)

3. نوادر: ابی عبیده حذّاء، گوید: به امام باقر علیه السلام

عرض کردم: برای من بازگو کنید آنچه را بدان سود گیرم. فرمود: ای ابا عبیده، بسیار یاد مرگ کن، زیرا آدمی نباشد که یاد مرگ کند جز آنکه در دنیا بی رغبت شود.(5)

4. نوادر: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هان ای مردم ! مرگ را، مرگ را در نظر آورید ! مرگ با آنچه در اوست، آمد با رَوْح و راحت و یورشی مبارک برای بردن به بهشت بلند مرتبه، از برای آنان که در دنیا زیست می کردند ولی دل به آخرت داشتند، و این جا را مزرعه آن جا قرار داده و نسبت به عالم خلود شوق وافر داشتند. مرگ با آنچه در اوست آمد، با تیره بختی،

1- . بقره / 94
2- . جمعه / 8

3- . تفسير قمى 2 : 248
4- . الزهد: 148
5- . الزهد: 148

پشیمانی و بازگشت زیانبار آمد به سوی جهنم. برای آن هایی که در دنیا فریب خورده اند کسانی که تلاششان برای دنیا و رغبتشان در آن بود.(1)

5. نوادر: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: هرگاه کسی مستحقّ دوستی شیطان و بدبختی شود، آرزو پیش چشم آید و مرگ، پشت سر قرار گیرد.(2)

6. نوادر: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال شد: زیرکترین مومنان چه کسی است؟ فرمود: کسی که همیشه به یاد مرگ است و برای آن مهیا تر است.(3)

7. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای مردم، تمام افراد بشر در گریز خود برخورد می کنند با چیزی که از آن فرار می کرده اند، که همان مرگست و اجل و مدت زندگی همان زمانی است که نفس، او را به مرگ سوق می دهد و رهبری می کند، و فرار از آن عین برخورد و رسیدن به آن است.

مؤلف: شرح آن در باب شهادت امیرالمومنین علیه السلام بیان خواهد شد.

8. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود: زمانی که خداوند می خواست ابراهیم را قبض روح کند، ملک الموت را فرستاد. گفت : درود بر تو باد. ابراهیم علیه السلام سلام او را پاسخ داد و گفت : آیا برای دعوت کردن آمده ای یا برای مرگ؟ ملک الموت گفت: برای مرگ، باید که اجابت کنی.

پس ابراهیم گفت: آیا دیده ای دوستی، دوست خود را بمیراند؟ ملک الموت برگشت و مقابل خدای عز و جل ایستاد و گفت: معبودا! خود شنیدی که خلیلت ابراهیم چه گفت. پس خدای جل جلاله خطاب کرد: ای فرشته مرگ! برو به او بگو: آیا دید ه ای که دوستی ملاقات دوست را ناخوش دارد؟ به درستی که هر دوستی، خواهان ملاقات با دوستش است.(4)

1- . الزهد: 148

2- . الزهد: 148
3- . الزهد: 148
4- . امالی صدوق: 164

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: چرا من از مرگ نفرت دارم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آل فرمود: آیا ثروتمند هستی؟ پاسخ داد: آری. آیا حق و حقوق مالت را پرداخته ای؟ گفت: خیر. فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری. (1)

10. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل هیچ یقینی خالی از شک و تردید نیافرید چون مرگ که شبیه تر باشد به شکی که در آن یقین نیست.(2)

11. خصال: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و او از جدش علیهم السلام نقل فرمود: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه علّت این همه به مرگ و مردن اشتیاق داری؟ فرمود: وقتی دیدم خداوندی که دین ملائکه و انبیا و رسولانش را برای من انتخاب کرد، دانستم آن کسی که با من با این لطف و کرامت برخورد کرد، به یقین مرا فراموش نمی کند، به همین خاطر مشتاق لقایش هستم.(3)

12. در کتاب توحید، همدانی حدیث مشابهی از امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرموده است.

13. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدمی زاده دو چیز را ناخوش می دارد: نخست مرگ را، و حال آنکه مرگ برای مؤمن مایه آسودگی از آزمایش است، و دوم اندکی مال را و حال آنکه اندکی مال موجب اندکی حساب است.(4)

14. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس به زندگی دنیا دل ببندد، ذلیل شود.(5)

1- . خصال: 13
2- . خصال: 14
3- . خصال: 33
4- . خصال: 74
5- . خصال: 120

15. عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام فرمود: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: از دنیا خسته شده ام و از خدا مرگ می طلبم. حضرت فرمود: از خدا حیات و زندگی بخواه برای آنکه او را اطاعت کنی، نه آنکه به نافرمانی اش آلوده شوی. پس اگر زنده باشی و به اطاعت خدا بپردازی، برایت بهتر از آن است که بمیری و نه معصیتی از تو برآید و نه طاعتی.(1)

16. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت شخصی رفت که از بیماری شکایت داشت و آرزوی مرگ کرد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آرزوی مرگ مکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی بر نیکی های خود می افزایی، و اگر گناه کار باشی، مهلت می یابی و عذر تقصیر می طلبی. پس آرزوی مرگ مکنید.(2)

17. معانی الاخبار: راوی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا کسی که ملاقات خدا را دوست دارد، خدا هم ملاقات او را دوست دارد؟ و کسی که از ملاقات خدا کراهت ونفرت دارد، خدا هم از ملاقات او کراهت دارد؟ فرمود: بلی. گفتم: پس قسم به خدا ما از مرگ کراهت داریم. گفت: اینطور نیست که شما فکرمی کنید، حبّ و بغض در هنگام مشاهده و معاینه معلوم می شود. اگرانسان آنچه را دوست دارد ببیند، پس هیچ چیز برای او دوست داشتنی تر از این نیست که به سوی خدا برود، و خدا هم ملاقات او رادوست دارد و او هم در این هنگام ملاقات خدا را دوست می دارد، واگر برعکس ببیند آنچه را که از آن کراهت دارد، در این هنگام هیچ چیز برای او مبغوض تر از ملاقات خداوند نیست و خداوند ملاقات او را مبغوض می دارد.(3)

در کتاب نوادر نیز حدیث مشابهی نقل شده است.(4)

18. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام دوستی داشت که به کردار و گفتار خود بی توجه بود. روزی خدمت امام حسن علیه

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 6
2- . امالی طوسی: 385

3- . معانی الاخبار: 237
4- . الزهد: 155

السلام

آمد. حضرت علیه السلام فرمود: چگونه صبح کردی؟ پاسخ داد: نه آنگونه است که خود می خواهم و نه آنگونه که خدا می خواهد و نه آنگونه که شیطان می خواهد. امام حسن علیه السلام خندید و فرمود: چگونه چنین است؟ عرض کرد: خداوند می خواهد او را اطاعت کنم و معصیت ننمایم، اما من این گونه نیستم. شیطان می خواهد معصیت خدا را بکنم، این گونه هم نیستم، این طور هم نیستم که همیشه با خدا مخالفت کنم، خودم هم نمی خواهم بمیرم، اما می میرم. پس شخصی برخاست و به حضرت علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! چرا ما مرگ را دوست نداریم؟ حضرت فرمود: چون شما آخرت خود را ویران کرده و دنیایتان را آباد ساخته اید. پس شما دوست ندارید از آبادی به خرابه انتقال یابید. به جهت این است که شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب کردهاید.(1)

توضیح: ماجن به کسی اطلاق می شود که به گفتار و کردار خود بی توجه است.

19. معانی الاخبار: شعیب عقرقوفی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: حدیثی از ابوذر رضی اللّٰه عنه رسیده که گفته است: سه چیز است که مردم آن ها را خوش ندارند و من آن ها را دوست دارم، من مرگ را دوست دارم، و نداری و فقر را دوست دارم، و بلا و گرفتاری را دوست دارم.

حضرت فرمود: این کلام به این گونه نیست که مردم روایت می کنند بلکه مقصود ابوذر این است که من مرگ در راه اطاعت خدا را بیشتر از زندگی در راه نافرمانی خدا دوست دارم، و بلای در راه فرمانبرداری خدا را بیش از تندرستی در نافرمانی خدا دوست دارم، و نداری در راه فرمانبرداری خدا را بیش از توانگری در نافرمانی خدا دوست دارم.(2)

در مجالس مفید حدیث مشابهی از ابن فضال نقل شده است.(3)

1- . معانی الاخبار: 389
2- . معانی الاخبار: 165

3- . امالی مفید: 190

20. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده تا سه ویژگی را دارا نباشد حقیقت ایمان را کامل درنیابد: مرگ را بیشتر از زندگی، فقر را بیشتر از ثروت، و بیماری را بیشتر از تندرستی دوست داشته باشد؛ گفتیم: کدامیک از ما چنین است؟ فرمود: همه شما؛ سپس فرمود: شما دوست دارید در حب و دوستی ما بمیرید و یا در بغض و دشمنی ما زندگی کنید؟ پاسخ دادم: به خدا سوگند، مردن در دوستی شما برای ما بهتر است. حضرت علیه السلام فرمود: فقر و ثروت، بیماری و تندرستی، نیز به همین صورت است. گفتم: به خدا سوگند چنین است.(1)

21. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: زیرک ترین مردم کسی است که مرگ را بیشتر یاد می کند.(2)

22. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود: کسی که فردا را از عمرش حساب کند مرگ را در جایگاه حقیقی آن قرار نداده است.(3)

23. نوادر: سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید: اگر سجده کردن برای خدا و همنشینی با عدّه ای که از دهانشان سخنان نیکویی چون خرمای ناب بیرون می ریزد، در میان نبود، هر آینه تمنّای مرگ می کردم.(4).

24. امالی صدوق: عبایه بن ربعی گوید: جوانی از انصار نزد ابن عباس می آمد و عبد اللّٰه بن عباس او را گرامی داشت و به خود نزدیک می کرد. به او گفتند: این جوان را گرامی داری و به خود نزدیک می کنی با اینکه جوان بد کرداریست؛ جوان شب ها می رفت و نبش قبور می کرد؛ ابن عباس گفت: در چنین وقتی به من آگاهی دهید.

آن جوان شبی میان گورستان رفت و به عبد اللّٰه خبر دادند، و او بیرون شد تا کار او را بنگرد. در گوشه ای که جوان او را نمی دید، ایستاد و به او نگاه می کرد،

1- . معانی الاخبار: 129
2- . امالی صدوق: 27

3- . امالی صدوق: 96
4- . الزهد: 149

آن جوان گوری کند، خوابید و فریاد کشید: وای بر من از آن هنگامه ای که تنها در لحد بخوابم و زمین زیر بالینم به سخن آید و گوید: خوش نیامدی و اهل نیستی، من تو را در پشت من که بودی، دشمن می داشتم، چگونه است زمانی که در دل من آمدی، وای بر من گاهی که به انبیاء بنگرم که ایستاده اند و فرشتگان در صفند، چه کسی فردای قیامت مرا از عدل تو می رهاند، و از مظلومین نجات می دهد و از شکنجه دوزخ پناه می دهد؟ نافرمانی کردم کسی را که نباید نافرمانیش کرد، با پروردگارم مکراً عهد بستم خدا صدق و وفایی در عهد من از من ندید! این سخن را تکرار می کرد و می گریست. چون از گور برآمد، ابن عباس خود را به او رسانید و او را در آغوش کشید و گفت: چه خوب گورکنی هستی، چه خوب گورکنی هستی، چه خوب گناهان و خطاها را نبش می کنی. سپس از هم جدا شدند.(1)

25. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان وایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: به معنای حقیقی از خداوند حیا کنید! عرض کردند یا رسول اللّٰه چه کنیم؟ فرمود: اگر اهل حیا هستید، پس هیچگاه نباید هیچ یک از شما بخوابد، مگر آنکه اجلش را مقابل چشمش ببیند، و باید سر و قوائی را که در سر است (از چشم و گوش و زبان) نگاه دارد، و اندرون شکم را از حرام خالی نگهدارد، و قبر و پوسیدن در زیر خاک را فراموش نکند، و هر که آخرت را بخواهد باید آرایش زندگی دنیا را رها کند.(2)

شرح: «و ما وعی» آنچه در سر جمع شده است: چشم و گوش و زبان و دیگر حواس را از ارتکاب آنچه موجب خشم خداست، حفظ کند. «و الْبَطْنَ وَ مَا حَوَی» یعنی خوردنی و نوشیدنی اش را از حرام حفظ کند؛ و ممکن است شکم را تعمیم داده و فرج را نیز شامل شود.

1- . امالی صدوق: 271

2- . قرب الاسناد: 23

26. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: مرگ و روز بیرون آمدنتان از گورها، و ایستادن در پیشگاه خدای عزوجل را فراوان یاد کنید، تا مصائب بر شما آسان شود.(1)

27. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام عسکری علیه السلام

از پدران بزرگوارشان و از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود: بسا غفلت زده، که جامه ای را می بافد تا بپوشد و همان کفنش گردد، و خانه ای بنا کند تا ساکن شود که همان جا محل دفن اوست.(2)

28. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از از پدران بزرگوارشان و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: نابودکننده خوشی ها (مرگ) را بسیار یاد کنید.(3)

29. امالی شیخ طوسی: امیر مومنان علیه السلام در سفارشات هنگام رحلت فرمودند: آرزو را کوتاه کن، و مرگ را به یاد آور، و در دنیا پارسا باش، چرا که تو در گرو مرگ، و مورد هدف بلا و مورد هجوم بیماری هستی.(4)

30. امالی شیخ طوسی: امیرالمومنین علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر فرمود: بندگان خدا! از مرگ رهائی نیست، پس پیش از فرا رسیدن آن، ترس و احتیاط را مراعات کنید، و توشه لازم آن را آماده نمائید که شما هدف مرگ قرار گرفته اید. اگر بایستید شما را می گیرد، و اگر فرار کنید شما را به چنگ می آورد، و مرگ از سایه شما برای شما لازم تر و نزدیک تر است، مرگ به پیشانی شما نوشته شده، و دنیا پس از شما در نوردیده خواهد شد. بنا بر این، هنگامی که هواهای نفسانی و شهوات هجوم می آورند، مرگ را بسیار یادآور شوید، که مرگ برای وعظ و پند کفایت می کند. و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله اکثر اوقات اصحابش را به یاد مرگ توصیه می فرمود و می فرمود: زیاد در یاد

1- . خصال: 616

2- . عیون اخبار الرضا 1 : 297

3- . عیون اخبار الرضا 2 : 70

4- . امالی طوسی: 7

مرگ باشید که او لذت ها را از بین می برد، و میان شما و شهوات شما حائل و مانع می شود.(1)

31. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان وایشان از

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: اگر چارپایان نیز به میزان شما از مرگ و سختیهای پس از آن خبر داشتند، هرگز از آن ها، گوشت حیوان فرب

حیوان فربهی را نمی خوردید(یعنی از باد مرگ حیوانات چاق نمی شدند). (2)

شرح: این روایت با آنچه که در دیگر روایت ها آمده است و حکایت از آن دارد که حیوانات نیز از مرگ بی خبر و نادان نیستند، منافات ندارد؛ معنای روایت در خود آن است: دانستن سختی های مرگ و خصوصیات آن، منافاتی با علم حیوانات با اصل مرگ ندارد؛ و یا منظور این است که اگر آنان نیز موظف و مکلف بودند و از وعده کیفر الهی آگاه بودند، به اندازه شما انسان ها از مرگ غافل نبودند. از همین رو، حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است:« ا گر چارپایان نیز از مرگ خبر داشتند».

32. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: یاد مرگ خواهشهای نفس را می میراند، و رویش گاه های غفلت را ریشه کن می کند، و دل را با وعدههای خدا نیرو می بخشد، و طبع را رقیق می سازد، و پرچم های هوس را می شکند، و آتش حرص را خاموش می سازد، و دنیا در نظر کوچک می کند. و اینست معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: یک ساعت تفکر برتر از یک سال عبادت است، و این هنگامی است که انسان طناب های خیال دنیا را باز کند و در پایگاه آخرت ببندد، و هیچ تردیدی به دل راه ندهد که چنین رحمتی بر یاد کننده مرگ فرود می آید. کسی که مرگ را وسیله ی عبرت خویش، و اندک بودن زاد و توشه، و زیاد بودن عجز و ناتوانی و طول اقامت در قبر و سرگردانی قیامت قرار ندهد، در وجودش خیری نیست؛.

1- . امالی طوسی: 27
2- . امالی طوسی: 453

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود(1): از ب-ی-ن ب-رن-ده لذت-ه-ا را ی-اد ک-ن-ی-د، س-ؤ ال ش-د: یا رسول الله ! آن چ-ی-س-ت؟ ف-رم-ود: م-رگ؛ و مرگ اولین منزل از منازل سرای آخرت، و آخرین مرحله از مراحل (زندگی) دنیاست. خوشا به حال کسی که در وقت نزول موت، اوّل منزل آخرت به او سبک باشد، بلکه خوش تر از دنیا باشد، و خوشا به حال کسی که مشایعت او بعد از موتش ، که آخر منزل از منازل دنیای او است، خوب به جا آورده شود؛ موت نزدیکترین چیزها است به آدمی و او، آن را دورتر از همه چیز حساب می کند؛ و چه جرأت عظیمی است که انسان دارد و چه جسم و خلقت ضعیفی دارد ! و موت باعث نجات مخلصان است از زحمت دنیا، و موجب هلاکت و عذاب گناهکاران است؛ و از این جهت است که مشتاقان مرگ، مشتاق مرگ هستند و آرزوی موت می کنند، و کراهت داران مرگ از مرگ می ترسند و از موت کراهت دارند.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم می فرماید: هر که دوست می دارد لقای رحمت پروردگار را، حضرت پروردگار نیز لقای او را دوست می دارد، و هر که کراهت دارد ملاقات موت و ملاقات رحمت الهی را، خدا نیز ملاقات او را کراهت دارد.(2)

شرح: عبارت« و ذلک» یعنی اندیشیدن درباره قیامت که از یک سال عبادت برتر است؛« حلّ أطناب خیام الدنیا» کنایه از بریدن از علایق دنیوی و از شهوت های آن است.« و کذا شدها فی الآخره» یعنی آنچه که در دنیا به دست آورده و رها می کند، برای تحصیل آخرت رها کند.

33. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم نقل می کند: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرگ برای کافر بهتر است و یا زندگی؟ فرمود: مرگ هم برای مومن بهتر است و هم برای کافر. پرسیدم: چگونه چنین است؟ فرمود: خدای متعال

1- . ممکن است این حدیث و حدیث بعدی ادامه فرمایش امام رضا علیه السلام باشد،که این احادیث را برای ترغیب به یاد مرگ، شاهد آورده است. و یا دو روایتی باشند که از جامع المصباح نقل شده است. به نظر مولف مورد اول صحیح است.
2- . مصباح الشریعه: 171

می فرماید:« وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ»(1) {آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.} و نیز می فرماید: «وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ.»(2) {و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت آور خواهند داشت.}(3)

34. سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: خبر مرگ یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان رسید و سپس خبر دیگری رسید که او نمرده است! حضرت به آن صحابی نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد خبری به ما رسید که موجب ترس برادران تو گردید و سپس خبری رسید که تکذیب خبر اول بود! چشم روشنی این خبر دوم این بود که موجب مسرّت ما شد؛ و انقطاع سرور نزدیک است و به زودی تصدیق خبر اول به آن خبر می رسد؛ آیا تو مانند مردی آماده هستی که طعم مرگ را چشیده و سپس بعد از آن زنده شده و درخواست رجعت به دنیا کرده و به خواهش او عمل شده؛ پس او مهیا شده که مالش را که موجب شادی اوست، به خانه محل استقرارش منتقل کند در حالی که مالی غیر از آن مال برای خود نمی بیند و بدان که شب و روز با برنامه منظم در کارند تا عمرها کاسته شوند و اموال تمام شوند و اجل ها طی گردند؛ چه دور است! چه دور است! عاد و ثمود و نسلهایی بین آن ها بر پروردگارشان رسیدند و بر اعمال خود وارد گشتند و شب و روز وشکفته هایی جدید هستند که آنچه آن دو بر آن گذشته اند آنها را پیر نمی کند و برای آیندگان مثل آنچه به گذشتگان رسانده اند فراهم می کنند؛ و بدان که تو مانند برادرانت هستی و نظائر تو مانند تو بر مثال جسد هستند که قوت آن کم گشته و جز باقی مانده روحشان در آنان نمانده و منتظر دعوت کننده

1- . آل عمران / 198
2- . آل عمران / 178
3- . تفسیر عیاشی 1 : 230

است؛ پس پناه می بریم به خدا از آنچه بدان موعظه می کنیم و سپس در آن کوتاهی می کنیم.(1)

شرح: «فأنعم ذلک» یعنی چشم برادرانت روشن شد، و گفته می شود: نعم الله بک عینا و أنعم الله بک عینا و أنعم صباحا: خداوند چشم تو را روشن سازد؛ و صبح چشم شما روشن باشد.

گفته می شود ما أنعمنا بک: یعنی آنچه سبب شد تو بیایی در نتیجه سبب چشم روشنی ما شد؛ و أنعمت علی فلان: نعمت و بخششی به فلانی عطا کردم. الحشاش و الحشاشه با ضمه: باقی مانده روح در بدن در هنگام بیماری.

35. روضه الواعظین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زیرک ترین مردم کسی است که بیش از دیگران مرگ را یاد می کند.(2)

36. روضه الواعظین: امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای می فرماید: آخرین منزل ، رویاروی شماست و مرگ پشت سرتان . و با آواز خود شما را به پیش می راند. سبکبار شوید تا برسید. زیرا آنان که از پیش رفته اند چشم به راه شما واپس ماندگان اند.(3)

37. روضه الواعظین: و نیز در خطبه ای دیگر می فرماید: پس نجات و خلاصی از مرگ نیست کسی را که می ترسد از مرگ، و عطا نشده است بقائی در دنیا کسی را که بقا را دوست می دارد. و کسی که به دنبال عنان آرزوهایش رفته، اجلش او را لغزانده! زمانی که تو (در اثر گذشتن ایام عمر) پشت به دنیا کرده (و رو به طرف مرگ نهاده ای) و مرگ (هم به سوی) تو رو می آورد، پس چه زود (میان تو و مرگ) ملاقات خواهد بود. بر حذر باشید! بر حذر باشید! به خدا قسم هر آینه بر گناه پرده پوشیده، تا جایی که گویا آمرزیده است.(4)

1- . سرائر 3 : 634

2- . روضه الواعظین: 534 و 537

3- . روضه الواعظین: 534 و 537

4- . روضه الواعظین: 534 و 537

38. روضه الواعظين: امام على عليه السلام در تشييع جنازه ای شركت فرموده بود، شنيد كه مردی می خندد، پس فرمود: گويا مرگ برای ديگران نه برای ما مقرر شده است، و گويا حق در آن نه برای ما، بلكه برای جز ما ثابت شده است. و گويا اين مردگان كه رو به خاک نهاده اند، مسافرانی هستند كه به زودی به سوی ما برمی گردند، بدن های آنان را زير خاک می پوشانيم و آنچه را كه ارث گذاشته اند می خوريم، گويی ما بعد از رفتن آنان جاويدان خواهيم ماند، سپس هر گونه پند دهنده را فراموش می كنيم و نشانه هر بلا و مصيبتی می شويم. در شگفتم از آن كس كه مردگان را می بيند و مرگ را از ياد برده است. و كسی كه زياد ياد مرگ كند، به كم دنيا راضی می شود.(1)

39. روضه الواعظين: امام صادق عليه السلام فرمود: در تورات چنين مكتوب است: برايتان نوحه سرايی كرديم، اما نگريستيد، تشويقتان كرديم اما به شوق نيامديد. ای پيامبر! به خونريزان بفهمان كه خدای را شمشيری است كه آرامش ندارد، وآن جهنم است. پس ای چهل ساله ها آماده حساب باشيد، پنجاه ساله ها شما كاشته ای هستيد كه زمان برداشتش نزديک است. شصت ساله ها! چه پيش فرستاده ايد وچه به جای نهاده ايد؟ هفتاد ساله ها! خود را جزء رفتگان به حساب آريد، هشتاد ساله ها! فقط برايتان حسنه می نويسند و گناه برايتان نوشته نمی شود، نود ساله ها! شما اسيران خدا در زمينيد، سپس می گويد: كريمی كه مردی را اسير كرده چه می گويد؟ و با او چه می كند؟ راوی می گويد: عرض كردم او را نان و آب می دهد و از او كار می كشد؟ امام فرمود: بنا بر اين، می خواهی رفتار خدا با اسيرش چگونه باشد؟(2)

شرح:« الغايه» مرگ و يا بهشت و دوزخ است.« ينتظر بأولكم» يعنی آمدن و مرگ آخرين شما با برانگيختن اولين از شما مورد انتظار است.« لقد ستر» يعنی گناهان را پوشانده، تا جايی كه گويی آن ها را بخشيده است، پس از كيفر آنچه پرده پوشی گرده است، بپرهيزيد و شكر اين پرده پوشی را به جای آوريد. و احتمال

1- . روضه الواعظين: 534 و 537
2- . روضه الواعظين: 534 و 537

ضعیفی هم وجود دارد که یعنی مرگ از مخلوقات مستور شده، به گونه ای که تصور می کنند گناهانشان بخشیده شده است، چرا که بسیار از گناهان خود غافلند.« أوفوا» یعنی کامل بپردازید و اعمالی را که از شما خواسته است، کامل و سالم به جای آورید، زیرا به خاطر آن محاسبه می شوید. «زرع» یعنی شما و یا اعمالتان.

40. فلاح السائل: امام علی علیه السلام فرمود: هیچ ایمانِ توأم با یقینی ندیدم که برای این انسان به شک شبیه تر باشد؛ او هر روز مردگان را به سوی گورستان تودیع و تشییع می کند و با این حال باز به دنیای فریبنده روی می آورد و از شهوت و گناهان دست نمی کشد. اگر این بینوا فرزند آدم را، نه گناهی بود که منتظر عقاب آن باشد و نه حساب و کتابی در کارش بود، به جز همین مرگ، که اجتماع او را پراکنده و جمعش را متفرّق و فرزندانش را یتیم می کند، بی گمان سزاوار بود که از سرایی انسان در آن دارای تلاش و خستگی بیشتری است، بر حذر باشد. ما از مرگ مانند غفلت اقوامی که مرگ گویا بر آنان فرود نخواهد آمد، غافل گشته و به دنیا و شهوات آن تکیه داده ایم مانند تکیه اقوامی که به ماندن یقین دارند و از معاصی و ذنوب غفلت ورزیدیم مانند غفلت اقوامی که امید حساب رسی و ترس عقاب خدا را ندارند.(1)

شرح: ممکن است ضمیر در« منه» به مرگ برگردد که در روایت به آن اشاره شده است، و یا اینکه ضمیر به قرینه مقام به معلوم بر گردد. عبارت« علی الانسان» متعلق به« أشبه» است و به نظر می رسد چیزی از آن حذف شده است.« التوکف» توقع، یعنی توقع و انتظار عقاب را می کشد.

41. جامع الاخبار: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: برترین زهد در دنیا یاد مرگ است؛ برترین عبادت یاد مرگ است؛ برترین تفکر یاد مرگ است؛ کسی که سنگینی یاد مرگ را احساس کند (یاد مرگ بر او اثر گذارد)، قبر خود را باغی از باغ های بهشت می یابد.(2)

1- . فلاح السائل: 214

2- . جامع الاخبار: 162

42. جامع الاخبار: مردی به ابوذر- رحمه اللّه علیه- گفت که: ای ابوذر! ما را چه می شود که مرگ را ناخوش داریم؟ ابوذر گفت: از برای آنکه شما دنیا را آبادان کرده اید، و آخرت را ویران ساخته اید، پس ناخوش دارید که از آبادی به سوی ویرانه منتقل شوید؛ پس به ابوذر گفت که: آمدن و ورود ما را بر خدای عز و جل چگونه می بینی؟ ابوذر گفت: امّا نیکوکار، چون غائب و مسافری است که از سفر باز آید، و بر کسان خود وارد شود. و امّا بدکار، چون غلام گریخته است که بر آقای خود وارد گردد. آن مرد گفت: حالِ ما را در نزد خدای- تعالی- چگونه می بینی؟ ابوذر گفت که: عمل های خود را بر کتاب خدا عرضه دارید. به درستی که خدای تعالی می فرماید:« إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ».(1) { بی تردید نیکان در نعمت اند و قطعا بدکاران در دوزخ هستند} آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟ ابوذر گفت: {رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. (2) }. (3)

43. الدره الباهره: به امیرالمومنین علیه السلام عرض شد: آمادگی برای مرگ چگونه است؟ فرمود: انجام واجبات و دوری از محرمات و تخلق به مکارم اخلاق! پسر جانم! پدرت باکی ندارد که رو به مرگ رود یا مرگ به سوی او آید، به خدا قسم پسر ابی طالب برایش فرق ندارد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید.(4)

44. دعوات راوندی: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ یک از شما به خاطر سستی که به او رسیده، آرزوی مرگ نکند.(5)

45. دعوات راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آرزوی مرگ نکنید؛ زیرا ترس و اضطراب کسی که از مرگ خبر می شود، بسیار شدید و سخت

1- . انفطار / 13 و 14
2- . اعراف / 56
3- . جامع الاخبار: 164
4- . الدره الباهره: 28
5- . دعوات راوندی: 122

است. یکی از خوشبختی های انسان، این است که عمرش طولانی باشد و در نتیجه با توبه و انابه به سوی قیامت و سرای ابدی برود.(1)

46. دعوات راوندی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: نمی توان برای باقی مانده ی عمر انسان بهایی معین نمود، زیرا می توان با آن باقی مانده، گذشته را جبران کرد و کوتاهی ها را به ثمر رساند.(2)

می گویم: روایت های مربوط به مرگ در باب مخصوص به آن در کتاب مکارم ذکر می شود.

تحقیق یک مطلب برای از بین بردن تردیدها

ممکن است تصور شود بین آیات و روایاتی که دلالت بر حب لقای الهی دارد و آیات و روایاتی که آرزو کردن مرگ را نکوهش می کند، بین دعاهایی که طول عمر و بقای زندگی را از خدا طلب می کند و روایت هایی که درباره کراهت از مرگ از پیامبران و اولیای الهی روایت شده، توهم شود که منافات وجود داشته شود.

پاسخ به این تصور به چند وجه است:

اول: آنچه شهید رحمه الله در کتاب ذکری بیان می کند: هر کس لقای الهی را دوست داشته باشد، مقید به وقت و زمان خاصی نیست، و این بر حال احتضار و دیدن آنچه دوست دارد، تعبیر می شود. و برای اثبات سخن خود به روایت عبد الصمد بن بشیر(3) استشهاد نموده است.

دوم: مرگ به معنای نفس لقای پروردگار نیست، و کراهت از آن به خاطر درد و رنج حاصل از مرگ موجب نمی شود لقای الهی مستلزم کراهت و بیزاری باشد؛ البته این وجه در در بسیاری از روایت ها بی فائده است.

سوم: آنچه در مورد کراهت از مرگ بیان شده است حاکی از این است که این کراهت به خاطر حب دنیا و شهوت های و تعلق به لذت های آن است؛ در برخی از روایت ها نیز بر عکس آنچه ذکر شد، علت کراهت از مرگ را اطاعت از خدای

1- . دعوات راوندی: 122
2- . دعوات راوندی: 122
3- . روایت شماره 17

متعال و به دست آوردن رضا و خشنودی او و اندوختن زاد و توشه ای می داند تا بتواند به وسیله آن به سعادت آخروی برسد. روایت سلمان(1) تأییدی بر این مطلب است.

چهارم: کراهت از مرگ، تنها زمانی نکوهش می شود که مانع از کسب سعادت اخروی باشد و شخص جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده و به خاطر حب دنیا و حب بقا، ظالمان را به حال خود رها کند. و در نتیجه حب زندگی در دنیای فانی تنها زمانی نکوهش می شود که بر تحصیل حیات جاودان و اخروی ترجیح داده شود. روایت های شعیب عقرقونی و فضیل بن یسار نیز بر همین موضوع دلالت می کند.(2) این وجه به وجه سوم نزدیک است.

پنجم: بنده ملزم است که در مقام رضا به قضای الهی باشد؛ پس وقتی خدا زندگی را برای او برگزید باید به آن زندگی راضی باشد و به خاطر آن خدا را شکر کند؛ پس اگر در چنین حالی ادامه زندگی را مکروه بدارد، از آنچه خدا برای او بدان رضایت داده و صلاحش را در آن دانسته، خشمگین گشته و این از اموری است که جایز نمی باشد و وقتی خدا مرگ را برای او برگزیند، باید به آن راضی شود و بداند که صلاح او در همان چیزی است که خدا برگزیده و اگر این امر را ناشسند بشمرد مورد مذمت است؛ اما دعا کردن و درخواست زندگی و بقا به این دلیل است که خدای متعال خود به این امر فرمان داده است، و با رضا و خشنودی از قضا و قدر الهی منافات ندارد. در مورد سلامتی و بیماری و فقر وثروت و دیگر امور متضاد یکدیگر نیز می بایست بنده در آن زمان راضی و خشنود بوده، و ضمن اینکه خداوند از ما خواسته است تا بین این امور آنچه خیر و صلاح ماست، از خداوند بخواهیم. پس آنچه درباره حب مرگ آمده است، تنها زمانی است که خداوند آن را برای ما بیشتر دوست داشته باشد، اما طلب مرگ و آرزوی نیستی، کفران نعمت زندگی است و اینکه انسان طلب بیماری و فقر و مانند آن نماید، عقلا و شرعا پسندیده نیست.

1- . روایت شماره 23
2- . روایت های شماره 19 و 20

این پاسخ مناسب تر از دیگر پاسخ هاست و بسیاری از آیات و روایات بر این نکته دلالت دارد. و الله أعلم.

ص: 211

آیات:

- وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ (1)

{و اوست که بر بندگانش قاهر [و غالب] است؛ و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند.}

- حَتَّی إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ (2)

{تا آنگاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند که جانشان بستانند، می گویند: «آنچه غیر از خدا می خواندید کجاست؟» می گویند: «از [چشم] ما ناپدید شدند» و علیه خود گواهی می دهند که آنان کافر بودند.}

- وَ لکِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ(3)

{بلکه خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند}

- الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ (4)

1- . انعام / 61
2- . اعراف / 37
3- یونس / 104
4- . نحل / 28

{همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند} و فرمود: الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ(1) {همان کسانی که فرشتگان جانشان را -در حالی که پاکند- می ستانند}

- قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ(2)

{بگو: «فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند، آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید.» }

- اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی(3)

{خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد، و آن دیگر [نَفْسها] را تا هنگامی معیّن [به سوی زندگیِ دنیا] بازپس می فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [از قدرت خدا]ست. }

تفسیر:

« و هو القاهر» یعنی مقتدر و مسلط بر بندگانش؛« و یرسل علیکم حفظه» یعنی فرشتگانی که اعمال شما را ثبت و ضبط می کنند؛ « توفته» یعنی او را قبض روح می کند؛ « رسلنا» یعنی دستیاران ملک الموت؛« و هم لایفرطون» یعنی در مأموریت خود کم و کاستی ندارند؛(4)

« حتی إذا جاءتهم رسلنا» یعنی ملک الموت و دستیارانش؛« یتوفونهم» یعنی آن ها را قبض روح می کنند؛ و گفته شده به این معناست: روز قیامت هنگامی که فرشتگان برای حشر آن ها می آیند، آن ها را در آتش دوزخ گرد می آورند.« قالوا

1- . نحل / 32
2- . سجده / 11
3- . زمر / 42
4- . مجمع البیان 4 : 74

ضلوا عنا» یعنی از نزد ما رفتند و آن ها را گم کردیم، و قادر به دفع عذاب از ما نیستند و پرستش کردن آن ها باطل شد و هیچ سودی نداشت.(1)

طبرسی رحمه الله گوید: «قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم» یعنی مأمور به قبض روح شماست. از ابن عباس نقل شده است: دنیا در برابر ملک الموت همچون جامی است که هرچقدر از آن بخواهد، بدون هیچ رنجی می گیرد از کسی که اجلش فرا رسیده است؛ گام ملک الموت به اندازه مشرق تا مغرب است. و گفته شده: بسیاری از فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب دستیاران ملک الموت هستند؛ بنابراین، منظور از ملک الموت اسم جنس است و آیه شریفه« توفته رسلنا» و« توفتهم الملائکه» نیز بر همین امر دلالت دارد.

اما اضافه شدن التوفی به نفس در عبارت« یتوفی الانفس حین موتها» به این دلیل است که خدای متعال خود مرگ را آفریده است و جز او کسی بر آن قادر نیست.(2)

روایات:

1. احتجاج: امیرالمومنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه « اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها»(3) وَ «تَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ»(4)

و «وَ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ»(5) وَ «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ»(6) فرمود: خداوند تبارک و تعالی اجلّ و اعظم از آن است خود متولّی این امور شود، و فعل رسولان و ملائکه او همان فعل خداوند است، زیرا اینان عمل به امر او می کنند، بنا بر این خداوند جلیل گروهی از ملائکه را به عنوان رسول و سفیر میان خود و خلق برگزیده است، و

1- . مجمع البیان 4 : 250
2- . مجمع البیان 8 : 104
3- . زمر / 42
4- . انعام / 61
5- . نحل / 32

6- . نحل / 28

ایشان همان کسانند که می فرماید: « اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ»(1) { خداوند از فرشتگان رسولانی برمی گزیند، و همچنین از مردم؛} بنا بر این تولّی قبض روح أهل طاعت را ملائکه رحمت به عهده دارند، و قبض روح أهل معصیت را ملائکه عذاب انجام می دهند.

و ملک الموت یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، که تحت فرمان او بوده و فعل ایشان همان فعل او است، و سراغ هر که می روند کارشان منسوب به ملک الموت است، در این صورت کار ملک الموت نیز همان فعل خداوند است، زیرا پروردگار، قبض روح بر دست هر که خواهد جاری می سازد، عطا می کند و منع می فرماید، پاداش و عقوبت را در دست هر که خواهد روان می کند، چرا که فعل افراد امین او همان فعل خداوند است، «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ.»(2) { و شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، }.(3)

2. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: چون مرا به آسمان بردند فرشته ای دیدم که لوح نوری به دست داشت و پیوسته بی اینکه به راست و چپ رو کند بدان نگاه می کرد، بر هیئت حریر بود، به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت این ملک الموت است و مشغول جان گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم. مرا نزدش برد و به او گفتم: آیا هر که مرده و می میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟ گفت: آری، خدا همه دنیا را به مانند یک درهمی برای من مسخر کرده که در دست کسی باشد و آن را بچرخاند، هیچ خانه در جهان نیست جز اینکه من هر روز پنج بار در آن درآیم و به خاندانی که بر مرده خود گریند می گویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما نمانید. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

1- . حج / 75
2- . انسان / 30
3- . احتجاج: 247

فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده گی؟ گفت: آنچه پس از مرگ است، کوبنده تر و بزرگتر است.(1)

3. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که حضرت فرمود: هنگامی که به آسمان ها عروج کردم، در آسمان سوم مردی را نشسته دیدم، که یک پای او در مشرق و پای دیگر او در مغرب است، و در دستش لوحی دارد و به آن نگاه می کند و سر خود را تکان می دهد. به جبرئیل گفتم، ای جبرئیل این چه کسی است؟ پاسخ گفت: این عزرائیل ملک الموت علیه السلام است.(2)

4. عیون اخبار الرضا علیه السلام : در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که روز قیامت فرا برسد، خدای عز و جل به ملک الموت می فرماید: ای ملک الموت! به عزت و جلال و رفعت مقام خودم سوگند که من مزّه مرگ را به تو می چشانم، آن چنان که تو طعم مرگ را به بندگان من چشانیدی.(3)

5. در کتاب امالی شیخ طوسی حدیث مشابهی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.(4)

6. کتاب توحید: مردی خدمت امیرالمومنین علیه السلام آمده و مدعی تناقض در قرآن شد. حضرت در پاسخ او فرمود: و اما قول آن جناب «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ»(5) و قول آن جناب «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها»(6) و قول آن جناب «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ»(7) و قول آن جناب «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ

1- . تفسیر قمی 1 : 389
2- . عیون اخبار الرضا 2 : 35
3- . عیون اخبار الرضا 2 : 35
4- . امالی طوسی: 336
5- . سجده / 11
6- . زمر / 42

7- . انعام / 61

الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ»(1) و قول آن جناب «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.»(2)پس به درستی که خدای تبارک و تعالی کارها را تدبیر کند به هر وضعی که خواهد، و می گمارد از خلق خویش هر که را خواهد به آنچه خواهد، اما ملک الموت، پس به درستی که خدای عز و جل او را می گمارد بر خاصه و مخصوصان کسانی که می خواهد از خلق خویش، و فرستادگان خود را از فرشتگان به خصوص می گمارد بر کسی که می خواهد از خلق خویش، و فرشتگانی که خدای عز و جل ایشان را نام برد، بر جماعت خاصی از کسانی که می خواهد از خلق خویش تبارک و تعالی گماشته و امور را به هر وضع که خواهد تدبیر می کند.

و هر علمی چنان نیست که صاحب علم بتواند که آن را از برای همه مردمان تفسیر و بیان کند، زیرا که بعضی از ایشان قوی و بعضی از ایشان ضعیف اند، و به جهت آن که بعضی از آن چیزیست که طاقت حمل آن باشد و می توان برداشت، و بعضی از آن چیزیست که حملش در تحت طاقت نیست، مگر آنکه خدا حمل آن را از برایش آسان گرداند و او را بر آن یاری کند از دوستان مخصوصش، و جز این نیست که همین تو را بس باشد که بدانی خدا زنده کننده ای است میراننده، و بدانی که او جانها را می میراند بر دستهای هر که خواهد از خلق خویش از فرشتگانش و غیر ایشان.(3)

متن کامل این حدیث در کتاب قرآن بیان می کنیم.

7. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه «إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لایَسْتَقْدِمُونَ»(4) { و هنگامی که سرآمد آنها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می کنند، و نه بر آن پیشی می گیرند. } پرسیدم. حضرت

1- . نحل / 28
2- . محل / 32
3- . توحید: 268
4- . یونس / 49

علیه السلام فرمود: منظور همان است که در شب قدر برای ملک الموت نام برده شده است.(1)

8. جامع الاخبار: ابراهیم علیه السلام به ملک الموت فرمود: می توانی چهره ای که با آن جان بدکاران را می گیری به من نشان بدهی؟ ملک الموت فرمود: طاقت دیدن آن را نداری. فرمود: طاقت دارم. ملک الموت فرمود: روی خود را برگردان و دوباره به او نگاه کرد، مردی دید با چهره ای بسیار سیاه، موهایی رها شده، بدبو، از دهان و از تمام منافذ بدنش آتش و دود خارج می شد، ابراهیم علیه السلام با دیدن او بی هوش بر زمین افتاد. وقتی به هوش آمد و فرمود: اگر انسان فاجر هیچ چیز جز چهره تو را در هنگام جان دادن نبیند، برای عذاب او کافی است.(2)

9. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای که ملک الموت را در آن ذکر می کند، می فرماید: آیا هنگامی که فرشته مرگ وارد منزلی می شود، او را با حس درک می کنید؟ و آیا وقتی که کسی را قبض روح می نماید وی را می بینید؟ و حتی چگونگی قبض روح کردن چنین را در شکم مادر می توانید تشخیص دهید؟ که آیا از پیکر مادر وارد می شود یا اینکه روح به اذن پروردگار دعوت او را اجابت می کند (و خارج می شود)؟ یا اینکه همراه او در رحم مادر ساکن است؟ آن کس که از صفات مخلوقی مانند خود عاجز است، چگونه می تواند پروردگار خویش را توصیف کند؟(3)

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: اهل هیچ خانه ای که از درخت و کرک است نیست، مگر اینکه ملک الموت روزی پنج نوبت با آنان دست می دهد و مصافحه می کند.(4)

شرح: به نظر می رسد« مدر» به جای« وبر» صحیح تر باشد.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 131
2- . جامع الاخبار: 166
3- . نهج البلاغه: 248
4- . کافی 3 : 132

11. کافی: جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره لحظه آمدن ملک الموت پرسیدم، فرمود: آیا ندیده ای که مردم نشسته اند و ناگهان سکته بر آنان عارض می شود و در نتیجه احدی از آنان سخن نمی گوید؟ پس آن لحظه ایست که ملک الموت با گوشه چشم به آنان نظر می اندازد.(1)

مانند این روایت در نوادر نقل شده است؛(2)

12. کافی: از امام صادق علیه السلام درباره ملک الموت پرسیده شد که گفته می شود: زمین در دستان ملک الموت همانند کاسه ای است که به هر جای آن که بخواهد دست خود را می کشد، آیا صحیح است؟ فرمود: آری.(3)

13. من لایحضره الفقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: از ملک الموت پرسیدند: تو چگونه چندین نفر را در یک زمان قبض روح می کنی، در صورتی که پاره از آنان در مغرب زمین هستند و بعضی در مشرق زمین؟ گفت: من آنان را به سوی خود می خوانم و آن ها مرا اطاعت می کنند. امام علیه السّلام ادامه می دهد: باز ملک الموت گفت: همانا همه جهان پیش من چون کاسه ای است که در برابر یکی از شما باشد، از هر کجای آن که بخواهد می خورد، و جمیع دنیا نزد من مانند یک درهم است که در کف شما باشد، هر طور که بخواهد آن را می گرداند.(4)

14. خصال: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند از هر چیزی چهار مورد را برگزیده است، از فرشتگان: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام را برگزیده است.(5)

15. من لایحضره الفقیه: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد در مورد این فرمایش خداوند عزّ و جلّ:« اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها»(6) و از آیه« قُلْ یَتَوَفّاکُمْ

1- . کافی 3 : 132
2- . الزهد: 123
3- . کافی 3 : 132

4- . فقيه: 52
5- . خصال: 225
6- . زمر / 42

مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ»(1) و باز می فرماید: «الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ»(2) و باز می فرماید: «الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ»(3) و باز در جای دیگر می فرماید: «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»(4) و باز در جای دیگر می فرماید: «وَ لَوْ تَری إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلائِکَهُ.»(5) در یک زمان آنقدر نفوس در اطراف جهان از دنیا می روند که شمارش آن ها را جز خدا نتواند، اگر تنها ملک الموت قبض روح می کند، با توجه به مضمون آیات یاد شده چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آن حضرت پاسخ فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای ملک الموت دستیاران و کمک کارانی از فرشتگان قرار داده است که آن ها جان ها را می ستانند، بسان رئیس نظمیه (پلیس) که دارای مددکاران و دستیارانی از میان انسان هاست و برای انجام کارها و نیازهای خود به ایشان مأموریت می دهد و آنان را به نقاط مختلف گسیل می دارد، ملائکه نیز به همین ترتیب از طرف ملک الموت اعزام می شوند و قبض روح انسان ها می کنند، و ملک الموت نیز جان های قبض شده را از فرشتگان می ستاند، علاوه بر آنچه که خود قبض کرده است، و آن جمله را خداوند عزّ و جلّ از ملک الموت می ستاند.(6)

16. کافی: اسباط می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم؛ آیا فرشته مرگ می داند جان چه کسی را باید بگیرد؟ فرمودند: نه بلکه فرمانهایی از آسمان نازل می شود که جان فلانی فرزند فلانی را بگیر.(7)

در کتاب امالی شیخ طوسی حدیث مشابهی از علی بن عقبه نقل شده است.(8)

17. کافی: عبدالاعلی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم معنای آیه« إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا»(9) { ما آنها (و اعمالشان) را به دقت شماره می کنیم ! }

1- . سجده / 11
2- . نحل / 32
3- . نحل / 28
4- . انعام / 61
5- . انفال / 50

6- . فقيه: 53
7- . كافى 3 : 131
8- . امالى طوسى: 693
9- . مريم / 84

چیست؟ فرمود: معنای آن نزد تو چیست؟ گفتم: مراد تعداد روزهاست! فرمود: پدران و مادران روزها را می شمرند و تعداد آنها را می دانند؛ نه؛ مراد تعداد دم ها و بازدم های خلائق است که خدا آن را می داند.(1)

18. کافی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ... تعملون»(2) { بگو: «این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!» } فرمود: سال ها، سپس ماه ها و روزها و ساعت ها و سپس تعداد نفس ها شمرده می شود،« فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ.»(3) { و هنگامی که سرآمد آنها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می کنند، و نه بر آن پیشی می گیرند}(4)

در قرب الاسناد حدیث مشابهی از ازدی نقل شده است.(5)

ص: 221

1- . کافی 3 : 131

2- . جمعه / 8

3- . یونس / 49

4- . کافی 3 : 134

5- . قرب الاسناد: 41

آیات:

- إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً(1)

{کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: «در چه [حال] بودید؟» پاسخ می دهند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» می گویند: «مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟» پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بد سرانجامی است. }

- وَ لَوْ تَری إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلائِکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِیقِ (2)

{و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند:] عذاب سوزان را بچشید. }

- الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ *لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (3)

1- . نساء / 97
2- . انفال / 50
3- . یونس / 63 - 64

{همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند.در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. وعده های خدا را تبدیلی نیست؛ این همان کامیابی بزرگ است. }

- تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلام(1). سجده / 30(2). محمد / 27(3).

واقعه / 83 - 94

1- . احزاب / 44 {درودشان - روزی که دیدارش کنند- سلام خواهد بود} - إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ

2- {در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.} - فَکَیْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ ق وَ جاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِکَ ما کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ

3- {پس چگونه [تاب می آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب]، جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟} - فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَ أَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ *وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لکِنْ لا تُبْصِرُونَ *فَلَوْ لا إِنْ کُنْتُمْ غَیْرَ مَدِینِینَ* تَرْجِعُونَها إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ *فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ *فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ *وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ *فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ *وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ * نُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ

برنمی گردانید؟ و امّا اگر [او] از مقرّبان باشد، [در] آسایش و راحت و بهشت پر نعمت [خواهد بود]. و امّا اگر از یاران راست باشد، از یاران راست بر تو سلام باد. و امّا اگر از دروغزنان گمراه است، پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد، و [فرجامش] درافتادن به جهنّم است. }

- وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ (1)

{و از آنچه روزیِ شما گردانیده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: «پروردگارا، چرا تا مدّتی بیشتر [اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟» }

- کَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ * وَ قِیلَ مَنْ راقٍ *وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ *وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ *إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ (2)

{نه چنین است [که او پندارد، زیرا]آنگاه که جان میان گلوگاهش رسد، و گفته شود: «چاره ساز کیست؟» و داند که همان [زمان] فراق است، و [محتضر را] ساق به ساق دیگر درپیچد، آن روز است که بسوی پروردگارت سوق دادن باشد. }

- یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ *ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً *فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی(3)

{ای نفس مطمئنّه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو. }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گوید:« توفتهم» یعنی فرشتگان جان آن ها را می گیرند: ملک الموت و یا او و دیگر دستیارانش؛ زیرا فرشتگان آن ها را قبض روح می کنند، و ملک الموت قبض روح می کند، و خداوند نیز قبض روح می کند. و هنگامی که

1- . منافقین / 10

2- . قيامت / 26 - 30
3- . فجر / 27 - 30

فرشتگان و ملک الموت به امر خدا کسی را قبض روح می کنند، جایز است قبض روح به خداوند نسبت داده شود. و نیز جایز است قبض روحی را که توسط فرشتگان صورت می گیرد، به ملک الموت نسبت داده شود چرا که به فرمان او انجام شده است.

« فیم کنتم» یعنی در هر کاری که بودید، تقدیرا دینشان مورد نظر است و عملشان را توبیخ و سرزنش می کند.« قالوا کنا مستضعفین فی الارض» یعنی مشرکان ما را در سرزمین و شهرمان ضعیف نگه داشتند و ما را از ایمان به خدا و پیروی رسول صلی الله علیه و آله بازداشتند.(1)

و ای محمد صلی الله علیه و آله، می دیدی« إذ یتوفی الذین کفروا الملائکه» یعنی جانشان را هنگام مرگ می گرفتند؛« یضربون وجوههم وأدبارهم» منظور ضربه بر پشت و باسن های آنان است، اما خدای تعالی به صورت کنایه به این موضوع اشاره می فرماید.

«وجوههم» آنچه مقابل آن هاست، و« أدبارهم» آنچه پشت آن هاست و یعنی از جلو وعقب بر بدن آن ها می زنند و منظور کشتگان مشرک بدر هستند. و گویند: به این معناست: فرشتگان در هنگام مرگ به آن ها می زنند.

« و ذوقوا عذاب الحریق»: فرشتگان برای تحقیر کافران به آن ها می گویند: از این پس آتش سوزان را در قیامت بچشید. و گویند: در جنگ بدر فرشتگان گرزهای آتشینی داشتند که هرگاه بر مشرکان ضربه می زنند، آتش از زخم هایشان زبانه می کشید، از همین رو خدای متعال می فرماید:« وذوقوا عذاب الحریق».(2)

« الذین آمنوا» یعنی به خداوند و یگانگی او ایمان آوردند؛ «و کانوا یتقون»: با وجود ایمانشان از معاصی خدا تقوی پیشه می کردند.« لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ» گفته شده: چند وجه دارد:

اول: بشارت در زندگی دنیا، همان بشارتی است که خدای متعال در قرآن به اعمال صالح داده است، و می فرماید:« وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ

1- . مجمع البيان 3 : 169 و 170
2- . مجمع البيان 4 : 480

رَبِّهِمْ»(1) { و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای آنها، سابقه نیک (و پاداشهای مسلّم) نزد پروردگارشان است } و نیز «یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ»(2) { پروردگارشان آنها را به رحمتی از ناحیه خود، بشارت می دهد }.

دوم: بشارت در زندگی دنیا، بشارتی است که فرشتگان هنگام مرگ به مومنان می دهند: « ألا تخافوا ولا تحزنوا وأبشروا بالجنه التی کنتم توعدون»(3) {هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید }

سوم: بشارت در دنیا رویای خوبی است که مومن برای خود می بیند و یا برای او می بینند، و در آخرت بهشت و آن بشارتی است که فرشتگان هنگام خروج از قبر و در قیامت و تا زمانی که وارد بهشت شود، پی در پی او را بشارت می دهند. این روایت از امام باقر علیه السلام و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرفوعاً نقل شده است.

از عقبه بن خالد نقل شده است: امام صادق علیه السلام فرمود: ای عتبه ! خداوند روز قیامت هیچ دینی از بندگان نمی پذیرد، جز دینی که شما بر آن هستید، بین شما و بین آنچه به دیدن آن چشمتان روشن می شود چیزی نیست جز اینکه جانتان به اینجا برسد، و با دست به گلوی خود اشاره فرمود. تا آخر روایت با طولی که دارد، سپس حضرت علیه السلام فرمود: این در کتاب خدا است و همین آیه را تلاوت فرمود.

و گفته شده: دری از بهشت در قبر به روی مومن گشوده می شود و پیش از آنکه وارد بهشت شود آنچه را خدا برای او در بهشت مهیا کرده می بیند. «لاتبدیل لکلمات الله»(4) یعنی در وعده الهی هیچ خلف و خلافی راه ندارد.(5)

1- . یونس / 2
2- . توبه / 21
3- . فصلت / 30
4- . یونس / 64
5- . مجمع البیان 5 : 205

« تحیتهم یوم یلقونه سلام»(1): از براء نقل شده است: ملک الموت هنگام قبض روح مومن جان وی را نمی گیرد مگر اینکه به او سلام می کند.

« إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»(2)یعنی بر این استقامت کردند که پروردگارشان یگانه است و چیزی را شریک او نگرفتند، و یا بر اطاعت خدا و انجام واجبات استقامت و پایداری نمودند. محمد بن فضیل روایت کرده است: از امام رضا علیه السلام درباره استقامت پرسیدم. فرمود: به خدا سوگند، همان است که شما بر آن هستید،« تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ» یعنی هنگام مرگ فرشتگان بر آنان نازل می شوند. چنین روایتی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

و گفته شده: استقبال فرشتگان از آنان، هنگامی است که از قبر خارج شوند و از سوی خدا آنان را بشارت دهند. و گویند: بشارت در سه مکان می باشد: هنگام مرگ، در قبر و هنگام قیامت.

« ألا تخافوا ولا تحزنوا» یعنی فرشتگان به آن ها گویند: از کیفر خدا نترسید و به خاطر از دست دادن ثواب اندوهگین مباشید. و گویند: از هول و هراس قیامت که پیش روی شماست، ترس به دل راه مدهید، و آنچه پیش شماست، از اهل و فرزند، نگران نباشید.

و گفته شده: به خاطر گناهانتان نگران و اندوهگین نباشید، چرا که من آن ها را می بخشم. و گویند: خوف مربوط به آینده و حزن مربوط به گذشته است، به این معنا که: از آنچه پیش روست نترسید، و بر آنچه گذشته اندوهگین مباشید.(3)

« و جاءت سکره الموت» یعنی شدت و سختی مرگ که بر قلب انسان چیره شده و بر عقلش مسلط می شود.« بالحق» یعنی امر آخرت تا اینکه صاحبش آن را بشناسد و گرفتار آن گردد.

1- . احزاب / 44
2- . صلت / 30
3- . مجمع البیان 9 : 20 و 21

و گفته شده: یعنی سختی مرگ حقیقت را که همان مرگ است، به پیش آورد.« ذلک» یعنی آن مرگ.« ما کنت منه تحید» یعنی از آن فرار می کردید و منحرف می شدید.(1)

« فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ» یعنی وقت مردن، هنگامی که جان به گلو می رسد، « و أنتم» یعنی خانواده مرده،« حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ» یعنی حال او را مشاهده می کنید، در حالی که روح در حال خارج شدن از بدن اوست.

و گفته شده: به این معناست: نگاه می کنید و حال آنکه قدرت دفع آن را ندارید و هیچ کاری از دستتان بر نمی آید. « ونحن أقرب إلیه منکم » با علم و قدرت؛ «ولکن لا تبصرون» آن را نمی بینید و از آن آگاه نیستید.

و گفته شده: به این معناست: رسولان ما که او را قبض روح می کنند، از شما به او نزدیک ترند اما شما این رسولان را نمی بینید.« فلولا إن کنتم غیر مدینین ترجعونها» یعنی اگر می توانید جان کسی را که به گلویش رسیده و برایتان عزیز است، باز گردانید، اگر ثواب و کتابی در کار نیست و محاسبه نمی شوید.

و گفته شده: یعنی غیر مملوک و بنده خدا نیستید. و گفته شده: یعنی برانگیخته نمی شوید. و منظور این است که اگر ادعای شما درست است و همانطور که می گویید نه معادی است و نه حسابی و نه پاداشی و نه خدایی که به حساب بندگان رسیدگی کند و پاداش دهد، پس جان هایی را که به گلو رسیده است به بدن هایتان بازگردانید، اگر در گفتار خود صادق هستید، پس اگر قدر بر چنین عملی نیستید، پس بدانید که این امر تقدیر خدای حکیم و تدبیر مدبری داناست.(2)

« فأما إن کان»: منظور محتضر است،« من المقربین» نزد خداوند؛« فروح» یعنی روح دارد و آن راحتی و آسایش از تکالیف و سختی های دنیاست؛ و گفته شده: الروح: هوایی است که نفس از استنشاق آن لذت می برد و غم و اندوهش از بین می رود.

1- . مجمع البیان 9 : 240

2- . مجمع البیان 9 : 377

« و ریحان» رزق و روزی در بهشت است. گفته شده: آن ریحانی بهشتی است که بنده هنگام مرگ استنشاق می کند و جان می دهد. و گویند: الروح: رحمت و الریحان: هر شرف و بزرگی را گویند.

و گفته شده: الروح: نجات از آتش؛ و الریحان: ورود به خانه آسایش است. و گفته شده: روح در قبر و ریحان در بهشت است. و گویند: روح در قبر و ریحان در قیامت می باشد.(1)

« فسلام لک من أصحاب الیمین»: در آن از ناخوشی ها و ترس و بیم ها سلامت بوده و هر آنچه دوست داری مشاهده می کنی. و گفته شده: به این معناست که سلام بر تو، ای انسانی که از اصحاب یمین بوده و از عذاب خدا در امان هستی، و فرشتگان الهی نیز بر تو درود می فرستند؛

پس سلام بر تو که از اصحاب یمین هستی، و« إنک» حذف شده است. و گفته شده: به این معناست: سلام بر تو، در بهشت، زیرا آنان با تو هستند.« لک» در اینجا به معنای« علیک» است.

« فنزل من حمیم»: یعنی خوردنی و نوشیدنی که برایشان فراهم شده، از حمیم (آب جوشان) است و« تصلیه جحیم»: یعنی به آتشی بزرگ.(2)

« کلا» یعنی به حقیقت؛ «إذا بلغت» یعنی جان و یا روح؛« التراقی» یعنی به استخوان های ترقوه که حلق را احاطه کرده، و کنایه از لحظه جان دادن است.

« من راق» یعنی اطرافیان به او گویند: آیا چاره سازی هست؟ یعنی آیا طبیبی شفابخش هشت تا درد او را چاره کند و وی را درمان نماید؟ چنین کسی را نمی یابند. و یا فرشتگان می گویند: چه کسی روح او را بالا می برد؟ فرشتگان رحمت یا عذاب؟ ضحاک گوید: اهل دنیا جسمشان را فربه می کنند و اهل آخرت روحشان را.

« وظن إنه الفراق » یعنی در این هنگام در می یابد زمان فراق و جدایی از دنیا و خانواده و مال و فرزندان فرا رسیده است.

1- . مجمع البیان 9 : 379

2- . مجمع البيان 4 : 379 و 380

در حدیثی آمده است: بنده سکرات مرگ و سختی آن را معالجه کند، در حالی که مفاصلش به یکدیگر سلام کرده و می گویند: سلام بر تو، از من جدا می شوی و من از تو جدا می شوم تا روز قیامت.

« إلتفت الساق بالساق» چند تفسیر دارد:

یعنی شدت و سختی امر آخرت به سختی امر دنیا می پیچد؛ دوم: حال مرگ به حال حیات می پیچد؛ سوم: هنگام مرگ پاهایش به هم می پیچد چرا که قدرت و نیروی او از بین رفته و مانند پوست شده است که بخشی از آن به بخش دیگر پیچیده است. و گفته شده: سراسیمه تکان می خورد و بر خود می لرزد و دائم یکی از پاهایش را دراز کرده و پای دیگر را رها می کند و یکی از پاها را بر دیگری می پیچد. و گفته شده: منظور به هم پیچیدن ساق ها در کفن است.

چهارم: ساق دنیا را به ساق آخرت می پیچد، و آن شدت سختی مرگ در مقایسه با شدت ترس کسی است که از اوضاع قیامت با خبر شده است. در همه موارد، به این معناست که سختی ها پی در پی بر او وارد شد و هنوز از این سختی بیرون نرفته سختی سنگین تر و بزرگتری بر او وارد می شود.

« إلی ربک یومئذ المساق» یعنی سوق دادن خلایق به سوی محشر که در آنجا امر و نهی فقط برای خداست. و گفته شده: فرشته مرگ روح او ر به هر کجا خداوند امر فرماید، سوق می دهد. اگر بهشتی باشد به سوی اعلی علیین و اگر جهنمی باشد به سوی سجین و آتش.(1)

« یا أیتها النفس المطمئنه»یعنی با ایمان و مومن و معتقد به پاداش و معاد. گفته شده: المطمئنه یعنی مومن به بشارت به بهشت هنگام مرگ و روز رستاخیز. و گفته شده: نفس مطمئنه ای که چهره اش روشن شده و نامه عملش را به دست راستش می دهند و در این هنگام مطمئن می شود.

« ارجعی إلی ربک» یعنی در هنگام مرگ به وی گفته می شود. و گفته شده: هنگام حشر به وی گویند: به پاداش پروردگار و نعمت هایی که برایت فراهم کرده

1- . مجمع البيان 10 : 203

است، بازگرد. و گفته شده: به جایگاه امر و نهی که مخصوص پروردگار است و بندگان در آن تصرفی ندارند، بازگرد. و گفته شده: منظور این است: به صاحب خود و جسم خود بازگرد و این خطاب به روح است که به جسم برگردد.

« راضیه»یعنی خشنود به پاداش الهی،« مرضیه» یعنی از اعمالی که انجام داده ای؛ و گفته شده: راضی از آنچه خداوند برای او فراهم کرده است و مرضی و خشنود بودن خداوند از او به خاطر طاعاتی که بر جای آورده است.

و گفته شده: راضی به قضای الهی در دنیا تا رضایت پروردگار را به دست آورد و از اعتقاد و اعمال او خشنود شود.

« فادخلی فی عبادی» یعنی در زمره بندگان صالح و برگزیده که از آنان خشنود است.« وادخلی جنتی»: بهشتی که به شما وعده دادم و نعمت ها را در آن برایتان فراهم ساختم.(1)

روایات:

1. خصال: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: مردم در جهت مرگ بر دو دسته اند: یکی راحت می نماید و دیگری راحت می شود. امّا آن که راحت می شود مؤمن است، چون بمیرد از دنیا و بلایش و تنگی و سختی هایش می رهد. امّا آن که راحت می نماید کافر است، چون بمیرد درخت و جنبنده و بسیاری از مردم را با مرگ خودش راحت می نماید.(2)

2. در معانی الخبار نیز حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(3)

3. مجالس مفید: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: مرگ کفاره گناهان مومنان است.(4)

1- . مجمع البیان 10 : 355
2- . خصال: 38

3- . معانی الاخبار: 143
4- . امالی مفید: 283 ، امالی طوسی: 110

4. امالی شیخ طوسی: سدیر صیرفی روایت کرده است که: در محضر امام صادق علیه السلام بودم و اصحاب در باره مؤمن و مقام و منزلت او صحبت می کردند، حضرت از آن میان روی به من کرد و فرمود: ای ابا الفضل! آیا دوست داری که با تو از شأن و منزلت مؤمن در پیشگاه خداوند سخن بگویم؟ عرض کردم: آری بفرمائید! فرمود: چون خداوند روح مؤمن را بگیرد، دو فرشته ای که بر او گمارده شده بودند، به طرف آسمان بالا می روند و عرضه می دارند:

پروردگارا! فلان بنده تو که بنده خوب و شایسته ای بود، و در انجام طاعات و فرامین تو کوشا و سخت کوش، و در نافرمانی از دستورات تو کند و کم جنب و جوش، جان او را گرفتی و به سوی خود فراخواندی، اینک فرمان چیست؟! خداوند به آن دو فرشته خطاب فرماید که: به زمین فرود آیید و در کنار قبر بنده ام مستقر شوید و (مدام) به حمد و تسبیح و تهلیل و تکبیر من مشغول باشید و (ثواب) این عبادات را برای بنده ام بنویسید تا زمانی که او را از قبر برانگیزم.(1)

می گویم: شرح کامل آن در باب برآوردن حاجت مومن بیان می شود.

5. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام از امام زین العابدین علیه السلام نقل فرمود که حضرت فرمود: خدای عز و جل فرمود: من در کاری که انجام دهم هیچ گاه تردید نداشته ام مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، (زیرا) او مرگ را خوش ندارد، و من ناخوش کردن او را خوش نمی دارم. پس هرگاه زمان مرگش فرا برسد، که هیچ تاخیری در آن نیست، خداوند دو گل بهشتی می آورد، یکی گلی به نام «مسخیه» (از یاد برنده) و دیگری گلی به نام «منسیه». امّا «مسخیه» نفس او را از مالش باز می دارد و «منسیه» امر دنیا را از یاد او می برد.(2)

6. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمود: به امام صادق علیه السّلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف فرمایید؟ حضرت فرمودند: مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بویی است که آن را استشمام کرده و به خاطر خوش بودنش حالت چرتی بر او عارض شود و به

1- . امالی طوسی: 195
2- . امالی طوسی: 412

دنبالش تمام رنج ها و محنت ها تمام می شود و برای کافر همچون گزیدن افعی ها و نیش عقرب ها یا سخت تر از این ها است.

محضرش عرض شد: جماعتی می گویند: مرگ سخت تر و دردش شدیدتر از بریدن با ارّه و چیدن با قیچی و کوبیدن با سنگ و گردیدن قطب آسیاب در چشم می باشد.

حضرت فرمودند: نسبت به برخی از کافرین و فاجرین البته همین طور است مگر نمی بینی برخی از ایشان چنین رنج هایی را کشیده و متحمّل می شوند، ایشان همان کسانی هستند که درد مرگ بر آن ها شدیدتر و سخت تر از آنچه ذکر شد می باشد.

توجّه داشته باشید این عذاب دنیا است و عذاب آخرت محقّقا شدیدتر از عذاب دنیا خواهد بود.

محضرش عرض شد: پس چرا برخی از کفّار را می بینیم که حالت نزع و جان دادنشان سهل بوده، به طوری که در حال صحبت نمودن و خندیدن تکلم کردن خاموش می شوند و بعضی از مؤمنین نیز همین طور می باشند، ولی پاره ای از اهل ایمان و کفر را مشاهده کرده ایم که هنگام سکرات مرگ این شدائد و سختی ها را رفته رفته و کم کم متحمّل می شوند؟

حضرت فرمودند: اگر مؤمنی را دیدی که به سهولت از دنیا رفت این از باب آن است که ثوابش را خداوند به تأخیر نینداخت، بلکه عاجلا به او مرحمت فرموده و اگر مؤمنی سخت جان داد به خاطر محو نمودن گناهانش بوده، تا در آخرت پاک و پاکیزه وارد شده و مستحق ثواب دائم و ابدی باشد و اگر کافری به راحتی و سهولت از دنیا رفت به خاطر آن است که حقّ تبارک و تعالی اجر حسنات و اعمال نیکش را که در دنیا انجام داده بدین ترتیب عنایت فرموده تا در آخرت وقتی وارد شد عملی نداشته باشد، مگر آنچه که موجب عذاب و عقوبت است، و اگر کافری به

سختی و شدّت جان داد این سختی آغاز عذاب او است که استحقاقش را دارد و خداوند هرگز جور و ستم نمی کند.(1)

در علل الشرایع و معانی الاخبار مثل این حدیث نقل شده است.(2)

7. معانی الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: اگر مؤمنی بر پرودگار عز و جل خود قسم یاد کند که خدا او را نمیراند، خدا ابدا او را نمی میراند، ولی وقتی اجل او فرا می رسد، خداوند عز و جل بر او دو باد می فرستد: بادی که آن را منسیّه خوانند و بادی که آن را مسخیّه خوانند؛ اما منسیه آنست که موجب فراموشی اهل و مالش می شود و اما مسخیّه چیزی است که سبب می شود نفس او دنیا را ترک کند تا آنچه نزد خدای تباک و تعالی است را برگزیند.(3)

8. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: به آنچه خداوند بدان فرمان داده است، متوسل شوید؛ پس بین شما و بین آن که شادمان شود و آنچه دوست دارد را ببیند نیست مگر آن که(موقع مرگ) رسول خدا (ص) نزد او بیاید و آنچه نزد خداست بهتر و باقی تر است و بشارت از جانب خدای عز و جل نزد او می آید؛ پس چشم او روشن می شود و لقای الهی را دوست دارد.(4)

شرح: الاغتباط: انسان در حالتی باشد که دیگران به او غبطه بخورند و آرزو کنند کاش جای او بودند.

9. معانی الاخبار: امام جواد علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که شخصی به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: مرگ را برایم وصف کن. حضرت فرمود: با مرد آگاهی رو برو شده اید. مرگ یکی از سه أمری است که بر آدمی وارد می شود: یا نوید به نعمتهای جاودان است و یا خبری است به عذاب همیشگی؛ و یا اندوهگین نمودن و ترسانیدن است، و کار شخص« محتضر» مبهم می باشد، زیرا نمی داند جزو کدامیک از این سه گروه خواهد بود.

1- . عیون اخبار الرضا 1 : 248
2- . علل الشرایع 1 : 288 ، معانی الاخبار: 287

3- . معانی الاخبار: 142
4- . خصال: 614

اما انسانی که دوستدار و مطیع ما باشد، به نعمتهای جاودان نوید داده شده، و دشمنانی که با ما سر ستیز دارند، عذاب ابدی در پیش خواهند داشت و اما آن کس که وضعش معلوم نیست و نمی داند سرانجامش چه خواهد شد، مؤمنی است که به زیان خود زیاده روی نموده و مشخص نیست سرانجامش به کجا خواهد کشید، خبر مبهم و ترسناکی به او می رسد، ولی خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر نخواهد کرد، و به شفاعت ما او را از جهنّم بیرون می آورد، پس کار نیک انجام دهید و از خدا اطاعت کنید. مطمئن نباشید و سزای گناه را از طرف خدا ناچیز مشمارید! زیرا شفاعت شامل حال «مسرفین» نخواهد شد، مگر بعد از سیصد هزار سال.

و از امام حسن مجتبی علیه السّلام پرسیده شد: چه مرگی است که مردم آن را نمی شناسند، فرمود: یا بزرگترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می آید، زیرا از سرای رنج (دنیا) به نعمتهای جاودان آخرت منتقل می گردند، و یا بزرگترین هلاکتی است که بر کافران وارد می آید. زیرا از بهشت خودشان (دنیا) به عذاب و جهنّمی منتقل می شوند که نه نابودی دارد و نه پایانی.

و حضرت زین العابدین- علیّ بن الحسین- علیهما السّلام فرمود: (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السّلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت نگاه بر چهره اش می افکندند، به روشنی محسوس بود، بر خلاف دیگران که رنگ پریده و مضطرب گشته و دندانشان می لرزد و طپش قلبشان بیشتر شده و تغییر کرده، ایشان و چند تن از خواص با چهره و روئی درخشان و بدنی کاملا آرام و دلی مطمئنّ (در صحنه) بودند.

بعضی از آنان به بعض دیگر گفتند: بنگرید که آنان چگونه از مرگ نمی هراسند! در آن صحنه وحشتناک، امام حسین علیه السّلام به ایشان می فرمود: پایداری کنید! ای گرامی زادگان، مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسیب می گذراند، و به بهشت عظیم و نعمتهای جاودان می رساند، کدامیک از شما دوست ندارد، که از زندانی به قصر منتقل گردد. در حالی که آن برای دشمنانتان همانند پلی است که آن ها را از کاخ به زندان و شکنجه گاه می رساند.

زیرا پدرم از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله برایم بازگو کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت ایشان، و پل کافران به آتش سوزان دوزخ می باشد، نه این را به من دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم.

حضرت محمّد بن علیّ علیهما السّلام فرمود: شخصی به علیّ بن الحسین علیهما السّلام عرض کرد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن، مانند از تن در آوردن لباس چرکین و پر از شپش، و رهائی از قیدها و زنجیرهای گران و ملبس شدن به فاخرترین لباس و (بوئیدن) خوشبوترین بوی ها، و سوارشدن بر (رام ترین) مرکب ها و مأوا گرفتن در مأنوس ترین منازل، و برای کافران مانند از تن بدر آوردن لباس های فاخر و انتقال از منزل های مأنوس و بر تن کردن چرکین ترین و زبرترین لباس ها، و رفتن به وحشتناک ترین منازل، و (چشیدن) سخت ترین شکنجه هاست.

از محمّد بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند که مرگ چیست؟ فرمود: همان خوابی است که شب هنگام شما را فرا می گیرد، با این تفاوت که مرگ مدّتش طولانی تر است و شخص از آن بیدار نگردد، مگر در روز قیامت، وقتی انسان در خواب انواع شادمانی را ببیند که نتواند وصف کند، و همچنین از اقسام ترس چیزهایی ببیند که قادر به توصیف حدّ آن نباشد، پس آن حال شادی یا ترس در خواب چگونه است؟ این است مرگ، پس خود را برای آن مهیّا سازید.(1)

شرح: کلمه النکد شدت و سختی و الثبور یعنی هلاک.

10. معانی الاخبار: امام حسن عسکری علیه السلام از نیای بزرگوار خود روایت نموده، حضرت موسی ابن جعفر علیهما السّلام به عیادت مردی رفتند که در سکرات مرگ غوطه ور بود، و پاسخ هر کس را که صدایش می زد، نمی داد. حاضران به حضرت عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا اگر ما را آگاه سازید که مرگ چه حالتی باشد، خوشحال می شویم. اکنون وضع رفیق ما چگونه است؟

فرمود: مرگ وسیله تصفیه است، مؤمنان را از گناهانشان پاکیزه و خالص می گرداند، پس آخرین رنجی که به آنان برسد کفّاره آخرین گناهی است که بر

-1 . معانی الاخبار: 288

گردنشان باقی مانده، و کافران را از حسناتشان تصفیه می نماید، و آخرین لذّت یا آسودگی است که به آنان می رسد، و آن آخرین پاداش نیکی است که به نفع انسان می باشد. امّا این دوست شما کاملا از گناه پاک شد و از کیفر آن خلاص گشت، و خالص شد همچون لباسی که از چرک پاک شود، و صلاحیّت یافت که با ما اهل بیت در سرای بهشت جاودانه معاشرت کند. (1)

11. معانی الاخبار: از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی از یاران حضرت رضا علیه السّلام بیمار شد حضرت به عیادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه می بینی یعنی حالت چطور است؟ گفت: بعد از ورود شما مرگ را دیدار کردم- مقصودش شدّت یافتن بیماریش بود- حضرت فرمود: چگونه آن را یافتی؟ گفت: دردناک و بسیار سخت. فرمود: آن را ندیده ای بلکه فقط چیزی را دیده ای که تو را می ترساند، تو را به آن (یعنی به مرگ) و بعضی حالات آن را به تو می شناساند، مردم دو قسمند: یکی شخصی که با مرگ راحت می شود، و دیگری شخصی که با مرگش مردم از او آسوده می شوند، پس ایمان خودت را به خدا و به ولایت تجدید بنما تا طلب راحت کننده باشی یعنی مرگ را راحتی خود بینی، پس آن مرد چنان کرد.(2) روایت طولانی است و ما به قدر نیاز از آن بهره گرفتیم.

12. معانی الاخبار: امام هادی علیه السّلام فرمود: شخصی به حضرت جواد علیه السّلام عرض نمود: چرا این مسلمان ها مرگ را دوست ندارند؟ فرمود: بدین جهت به آن مایل نیستند که آن را نشاخته اند ولی اگر آن را بشناسند و از اولیاء خدا باشند، هر آینه آن را دوست خواهند داشت، و یقین دارند که آخرت برایشان بهتر از دنیاست.

سپس فرمود: ای ابا عبد اللَّه! چرا کودک یا شخص دیوانه از خوردن داروئی که بدنش را از میکروبها پاک کرده و سلامتش می نماید، سرباز می زند؟ گفت: زیرا آن ها سود دارو را نمی دانند، فرمود: سوگند به آنکه محمّد را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، آن کس که کاملا مهیّای مرگ بشود، برایش از داروئی که بیماری را

1- . معانی الاخبار: 289

2- . معانی الاخبار: 289

درمان می نماید سودمندتر است. بدانید ! اگر آگاه بودند که مرگ، آنان را به چه نعمت هائی می رساند، آن را می طلبیدند، و دوستش می داشتند بیشتر از آنکه یک انسان خردمند و هوشیار برای به دست آوردن تندرستی و دفع آسیب بدنش دارو طلب کند.(1)

13. معانی الاخبار: امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: حضرت علیّ بن محمّد الهادی علیهما السّلام بر بالین یکی از اصحاب خود رفت که بیمار شده بود و از ترس مرگ گریه و بی تابی می کرد، سپس به او فرمود: ای بنده خدا ترس تو از مرگ بدین سبب است که آن را نمی شناسی، آیا هر گاه بدنت را چرک و کثافت فرا گیرد، و از شدّت کثافت و چرکی که بر تو است، آزرده شوی و به بیماری های پوستی و دمل و گری مبتلا گردی، و بدانی که شستشو در گرما به همه آن ها را بر طرف می کند، آیا به آنجا نمی روی تا خودت را از آن آلودگی ها پاک کنی؟ یا اینکه (دوست داری) به گرمابه نروی تا آن کثافت ها بر بدنت باقی بماند؟

عرض کرد: آری، ای فرزند پیامبر خدا (دوست دارم خود را پاک گردانم). فرمود: پس مرگ نقش همان گرمابه را دارد و آن آخرین چیزی است که از غربال کردن گناهانت و پاکیزه ساختن تو برایت مانده، پس چون به آن رسیدی و از آن گذر کردی یقینا از هر غصّه و اندوه و آزاری رسته ای و به همه خوشیها و شادکامی ها رسیده ای. بر اثر موعظه آن حضرت، مرد آرام شد و تسلیم مرگ گردید و شادمانی کرد و چشم خود را بر دنیا بست و جان داد.

از امام عسکری علیه السّلام از مرگ پرسیدند، فرمود: تصدیق به آن چیزی است که توقع حصول آن را ندارد، بعد از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که مؤمن به مرگ نمی میرد، و مرده، کافر است، خدا می فرماید:« يُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِ»(2) یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن می آورد.(3)

1- . معانی الاخبار: 289 - 291
2- . روم / 17
3- . معانی الاخبار: 289 - 291

شرح: «هو التصدیق بما لا یکون» یعنی مستلزم تصدیق اموری است که تصورش را هم نمی کرد، یعنی احوال قیامت که انتظار رخ دادن آن را نداشت. و یا به این معناست: مرگ امری است، و تصدیق آن تصدیق چیزی است که وجود ندارد، بنابر این مومن با مرگ نمی میرد، و کافر نیز با مرگ نمی میرد بلکه پیش از آن مرده است.

پس در عبارت مضاف حذف شده است: یعنی تصدیق مرگ تصدیق چیزی است که وجود ندارد.

14. خصال: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود، که ما از آن نهی کرده ایم، مگر این که تا زمان مرگش مبتلای به امتحاناتی شود که به وسیله آن از گناه پاک شود، یا امتحان در مال، یا در اولاد، یا در وجود خودش، و اگر گناهی بر او بماند، با سخت گرفتن در جان دادنش از گناه پاک می گردد.(1)

15. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفصل! از گناهان بپرهیز و شیعیان ما را نیز از گناهان بر حذر دار، سوگند به خدا که گناهان به سوی هیچ کس با شتاب تر از آنکه به سوی شما می آیند نمی روند. همانا کسی از شما را از ناحیه سلطان رنج و سختی می رسد و این نیست مگر به خاطر گناهانش و کسی از شما دچار بیماری می شود و این نیست مگر به خاطر گناهانش و کسی از شما رزق و روزی اش از او باز داشته می شود و این نیست مگر به دلیل گناهانش. و کسی از شما هنگام مرگ دچار فشار زیاد می شود تا آنجا که کسی که در نزد او حاضر است می گوید: او به خاطر مرگ دلتنگ و غمگین شده است و این نیست مگر به خاطر گناهانش. روای گوید: در اینجا من از سخنان حضرت به فکر فرو رفتم که چرا باید شیعیان به چنین بلاهایی دچار شوند؟ و حضرت چون مرا به این حال دید فرمود: آیا می دانی که چرا چنین است؟ عرض کردم : خیر. حضرت فرمود: سوگند به خدا که این به خاطر آن است که شما به سبب گناهانتان در آخرت مورد مواخذه قرار

1- . خصال: 635

نگیرید و در عقوبت و کیفرتان در این دنیا تعجیل شده است (تا پاک به آن دنیا کوچ کنید).(1)

شرح: فیروزآبادی گوید: المعره به معنای گناه و آزار و اذیت و ضرر و زیان و دیه و خیانت.« لقد غم بالموت» یعنی به خاطر شدت و سختی مرگ سخت غمگین و اندوهگین می شود.

جوهری گوید: غم یومَنا (با فتحه) فهو یوم غمٍّ، یعنی روز گرمی که از شدت گرما نفس بگیرد.

16. معانی الاخبار: علی بن صلت(2)

می گوید: همراه با امام صادق علیه السلام در تشییع جنازه ای بودیم که یکی از مردم گفت: خدا در مرگ و در بعد از مرگ به من برکت دهد! حضرت به او فرمود: دعای کسب برکت در بعد از مرگ زیادی بود و لازم نبود چنین دعایی کنی! زیرا وقتی خود مرگ برایت مبارک باشد، ما بعد از آن نیز برای تو مبارک خواهد بود؛(3)

17. علل الشرائع: عبدالرحمن می گوید محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: به چه علّت وقتی روح از جسد و کالبد انسان خارج می شود، درد و الم حسّ می شود؟ ولی وقتی با آن ترکیب می گردد، یعنی روح وارد بدن می شود انسان چنین حسّی نمی کند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که بدن با روح نموّ کرده و الفت پیدا کرده، لا جرم وقت جدا شدن روح از بدن درد و الم جدایی را انسان حسّ و درک می کند.(4)

شرح:« لانه نما علیها البدن» یعنی این درد و رنج تنها به خاطر الفت روح با بدن است که با آن رشد کرده، و نه به خاطر خارج شدن روح تا خروج روح نیز

1- . علل الشرایع 1 : 346

2- . در نسخه مولف و نسخه چاپی و نسخه خطی دیگری از بحار، « علی بن صلت» آمده است و به نظر می رسد صحیح نباشد. زیرا علی بن صلت

در زمان امام صادق علیه السلام نبوده است؛ ممکن است « علی بن صامت» باشد، که معانی الاخبار چاپی نیز به همین صورت ۀمده است. ر. ک کتاب معانی حدیث ص 108.

3- . معانی الاخبار: 382

4- . علل الشرایع 1 : 359

دردناک باشد. و یا اینکه چون بدن با آن رشد و نمو کرده و به حدی رسیده است که درد و رنج را می شناسد، بنابراین به خاطر خروج روح از بدن درد می کشد؛ بر خلاف زمانی که روح وارد بدن می شود، زیرا قبل از ورود روح به خاطر پایان یافتن زندگی، چیزی وجود ندارد و روح پس از ورود درد نمی کشد.

ممکن است وجه سومی هم داشته باشد: پرسش کننده چون تصور می کند روح حقیقتا وارد بدن می شود، از حکمت این می پرسد که چرا بدن از ورود روح تاثیر نمی پذیرد اما از خروج آن متأثر می شود؟ حال آنکه عکس این مورد مناسب تر است.

پس حضرت علیه السلام پاسخ می دهد: روح حیوانی از خارج وارد بدن نمی شود، بلکه در بدن متولد شده و با آن رشد می کند. و این درد و رنج اولین سختی و دردی است که از بدن احساس می کند.

18. عیون اخبار الرضا علیه السلام ، خصال : یاسر، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: شنیدم امام رضا علیه السلام فرمود: وحشت ناک ترین چیزی که این خلق در پیش دارد سه جاست: روزی که متولد و از بطن مادرش خارج می گردد و دنیا را می بیند؛ و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را مشاهده می کند و روزی که برانگیخته می شود و أحکامی را که در دار دنیا ندیده بود می بیند و خداوند عز و جل در این سه موضع بر یحیی سلام و درود فرستاده و ترس او را فرو نشانده است، خداوند می فرماید: «وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا»(1) {و سلام بر او و آن روز که زاده شد و آن روز که می میرد و آن روز که مجدّدا زنده می شود} و عیسی بن مریم نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاده و گفته است: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا»(2) {و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که مجدّدا زنده می شوم. }(3)

1- . مریم / 15
2- . مریم / 33
3- . عیون اخبار الرضا 1 : 257

19. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمود: سخت ترین هنگام آدمیزاد سه وقت است: هنگامی که ملک الموت را می بیند و هنگامی که از گور برخیزد و هنگامی که در پیشگاه الهی می ایستد که یا بهشتی شود و یا جهنمی، سپس فرمود: ای آدمیزاده ! اگر هنگام مرگ نجات یافتی، شخصیت خود را احراز کرده ای و گر نه نابود گشته ای و اگر هنگامی که به خاکت بسپارند، نجات یافتی، خود را دریافته ای و گر نه نابود گشته ای و اگر هنگامی که مردم بر سر پل صراط درگذرند نجات یافتی تو شخصیتی داری و گر نه نابود گشته ای، و اگر هنگامی که {مردم در پیشگاه رب العالمین به پا خیزند}(1) نجات یافتی تو را مقامی است و گر نه نابودی، سپس این آیه تلاوت فرمود: { از پس مرگشان عالم برزخ است تا روز رستاخیز}(2) و فرمود:

این عالم برزخ همان عالم قبر است که {به تنگنای زندگی دچارند}(3) به خدای سوگند که قبر یا گلستانی است از بوستان بهشتی یا گودالی است از گودالهای آتش، سپس روی بر یکی از اهل مجلس کرده و به او فرمود: آنکه در آسمان است شخص بهشتی را از دوزخی می شناسد تو از کدامین هستی و خانه ات کدام یک از این دو خانه است؟(4)

20. امالی صدوق: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه «وَ قِيلَ مَنْ راقٍ»(5) { و گفته شود: «آیا کسی هست که (این بیمار را از مرگ) نجات دهد؟!} پرسیده شد؛ فرمود: این سخن آدمی زاد است هنگامی که زمان مرگش فرا رسید، گفت: آیا طبیبی هست؟ آیا کسی هست که مرگ را دفع کند؟؛« وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ»(6) یعنی جدایی از خانواده و دوستان هنگام مرگ؛« وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»(7)دنیا به

1- . مطففین / 6
2- . مومنون / 100
3- . طه / 124
4- . خصال: 119
5- . قیامه / 27
6- . قیامه / 28
7- . قیامه / 29

آخرت در می پیچد؛« اِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ»(1)

در آن روز به سوی پروردگار جهانیان باز می گردند.(2)

21. در کتاب کافی نیز حدیث مشابهی از امام باقر علیه السلام

نقل شده است.(3)

22. امالی صدوق: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به توسط آباء امجاد خود علیهم السلام از حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرد: آن جناب فرمود: چون وقت وفات حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام رسید، آن جناب گریه کرد. به او گفتند: یا ابن رسول اللَّه، آیا گریه می کنی و حال اینکه مکان تو در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و منزلت تو، آن مکان است که می دانی، و رسول خدا در حق تو فرموده آنچه فرموده، و بیست مرتبه پیاده حج کرده، و سه مرتبه جمیع مال خودت را از کلی و جزئی با پروردگار خود قسمت کرده ای، فرمود: من به جهت دو خصلت گریه می کنم: یکی از هول کسی که بر ان آگاهی می یابد و دیگری فراق دوستان.(4)

23. نوادر: از امام باقر علیه السلام نیز چنین روایتی را نقل کرده اند، با این تفاوت که در آن آمده است: به امام مجتبی علیه السلام عرض شد: شما که بیست حج سواره و بیست حج پیاده انجام داده ای.(5)

آنچه در روایت صدوق آمده است، واضح تر می باشد.

24. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: در کاری که انجام می دهم هیچ تردیدی ندارم، چون تردیدم در مرگ بنده مؤمنم، که ملاقات او را دوست دارم و او مرگ را نخواهد، پس مرگ را از او بر می گردانم. و اگر در تمام زمین جز یک بنده مومن وجود نداشته باشد، در میان همه

1- . قیماه / 30
2- . امالی صدوق: 253
3- . کافی 3 : 132

4- . امالی صدوق: 184 ، عیون اخبار الرضا 1 : 303
5- . الزهد: 150

خلق برای من کافی است و ایمانش را چنان انیس و همدم او قرار می دهم، که با وجود آن به احدی محتاج نباشد.(1)

25. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: هر کس به بنده مؤمن من اهانت کند، باید اذن به جنگ با من بدهد و تردید ندارم در چیزی که کنم، چون تردیدم در مرگ بنده مؤمنم، که ملاقات او را خواهانم و او مرگ را نخواهد، و آن را از او بگردانم. و راستی که او از من خواهش کند، منش ببخشم و آنچه برای او بهتر است، اجابت کنم و اگر در دنیا جز یک بنده مؤمن نباشد، بدو بی نیازم از همه آفریده هایم؛ و از ایمانش برایش همدمی سازم که از کسی هراس نکند.(2)

شرح: اینکه خداوند می فرماید:« فأستجیب له لما هو خیر له»، یعنی در عوض لذت های فانی که از من درخواست می کند، من لذت های جاودان اخروی به او می دهم، از آنچه می دانم که برای او بهتر است.

26. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم هیچ بنده ای نیست که این امر امامت را وصف کند و بدان معتقد باشد و آتش در او طمع کند؛ گفتم: در بین معتقدان امر امامت هستند کسانی که اهل انجام گناه هستند؛ حضرت فرمود: وقتی گناه کنند، خدای تبارک و تعالی او را در جسمش مبتلا به مرض می کند و آن مرض، کفاره گناهان اوست و اگر او را مریض نکند، در روزی اش بر او تنگ می گیرد و آن تنگی رزق، کفاره گناهان اوست و اگر او را تنگ روزی نکند، هنگام مرگ را بر او سخت می گیرد تا با حالی به نزد خدا بیاید که گناهی بر او نباشد، سپس خدا او را داخل بهشت می کند؛(3)

27. محاسن: یعقوب بن شعیب گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی چنین و چنان می کند، و همه گناهان را بر شمردم، اما به امر امامت معتقد است. حضرت علیه السلام فرمود: جای امید برای او وجود دارد، اما هیچ

1- . محاسن: 159
2- . محاسن: 160
3- . محاسن: 172

امیدی به ناصب نیست؛ اگر چنین باشد که بیان کردی، خداوند او را از دنیا نمی برد مگر اینکه چیزی را کفاره گناهانش قرار دهد، یا فقر و یا بیماری. (1)

28. جامع الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت اوست، اگر جای او را ببینند و سخنش را بشنوند مرده ی خود را فراموش کنند و بر حال خویش بگریند، هر گاه مرده را در تابوت گذارند، روحش بر فراز جسد قرار گیرد و صدا زند: ای اهل و فرزندانم! دنیا با شما بازی نکند چنانچه با من بازی کرد، گرد آوردم آن را از حلال و حرام و برای غیر خودم گذاشتم، گواراست برای او ولی گناهش برای من، بترسید از آن چه که بر من فرود آمد.

هیچ مرده ای نیست مگر اینکه دو فرشته نویسنده اعمال او را به وی نشان می دهند، اگر فرمانبردار باشد، به او می گویند: خداوند از طرف ما جزای خیر به تو دهد، چه مجالس نیکویی که ما را در آن شرکت دادی و چه عمل صالحی که ما را در آن حاضر نمودی.

اگر مرده گناهکار باشد به او می گویند: خداوند تو را جزای خیر ندهد، چه مجالس پلیدی که ما را ما را در آن شرکت دادی و چه عمل زشتی که ما را در آن حاضر نمودی، و چه سخنان ناپسندی که به گوش ما رساندی. (2)

29. جامع الاخبار: حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «چون پروردگار تبارک و تعالی از بنده خود راضی باشد، به فرشته مرگ می گوید: ای ملک الموت از نزد من به سوی فلان کس برو، و روح او را برای من بیاور؛ دیگر اعمال شایسته ای که به جا آورده کافی است، من او را امتحان نموده ام و در منزلگاه خوبی که مورد محبّت من بوده است او را یافته ام.

ملک الموت از بارگاه عزّ جلال الهی نازل می شود، با پانصد فرشته که با آن ها شاخه های گل و دسته های ریشه دار گُل زعفران است. هر یک از آن فرشتگان او را بشارت می دهند، به بشارتی غیر از آنچه فرشته دیگر بشارت بدان داده است.

1- . محاسن: 172
2- . جامع الاخبار: 167

در آن هنگام، فرشتگان همه شاخه های گل و شاخه های زعفران را در دست می گیرند و برای خروج روح او، از طرفین به دو صفّ طولانی صفّ می بندند. چون إبلیس که رئیس شیاطین است، چشمش به این منظره می افتد، دو دست خود را به روی سرش گذارده و فریاد می کشد. پیروان او که او را در چنین حالی می بینند، می گویند: ای بزرگ ما، چه حادثه ای روی داده است که چنین برافروخته شدی؟ او می گوید: مگر شما نمی بینید که این بنده خدا چه اندازه مورد کرامت و احترام واقع شده است؟ کجا بودید شما که او را گمراه نکردید؟ آن ها می گویند: ما کوشش خود را درباره او نمودیم، چون از ما اطاعت نکرد مؤثّر واقع نشد.(1)

30. کنز جامع الفوائد: حضرت امیرالمومنین علیه السلام در سجده بودند و گریه می کردند، تا به حدّی که صدای ناله او بلند شد و صدای گریه بالا گرفت. ما گفتیم: ای أمیرالمؤمنین، گریه تو ما را آتش زد، و ما را به حزن و غصّه فرود برد، و هیچگاه ما تو را همانند این حالی که در سجده داشتی ندیدیم. أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «من در سجده بودم و از پروردگارم طلب خیرات می نمودم که چشم مرا چرت گرفت، و خوابی دیدم که مرا به دهشت آورد و مرا از آن دعا و طلب جدا کرد.

من دیدم رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را که ایستاده است و می گوید: ای أبوالحسن، غیبت تو طول کشید و من مشتاق دیدار تو می باشم و آنچه خداوند به من درباره تو وعده داده بود، وفا کرده است. من گفتم: یا رسول الله آنچه خدا درباره من به تو وعده داده بود و آن را منجّز نمود، چیست؟ رسول خدا گفت: وعده خود را به من منجزّ کرده است درباره تو و زوجه ات و دو پسرانت و ذُرّیّه ات در درجات بلند و مقام عالی در علیّین.

من گفتم: پدرم و مادرم به فدای تو باد ای رسول خدا، پس شیعیان ما چه خواهند شد؟ رسول خدا گفت: شیعیان ما با ما هستند. قصرهای ایشان در برابر قصرهای ماست. و منزل های آنان در مقابل منزل های ما. من گفتم: ای رسول خدا -

---

1- . جامع الاخبار: 167

که درود خدا بر او و آل او باد - برای شیعیان ما در دنیا چه بهره ای است؟ گفت: امن و عافیت (که از دستبرد شیطان در امانند، و از خرابی دین و ایمان در عافیت).

من گفتم: بهره آن ها در وقت مردن چیست؟ گفت: امور آن مرد را به خود او می سپارند و مَلَک الموت را امر به اطاعت او می کنند. من گفتم: آیا برای این جریان، حدّی هست که شناخته شود؟ رسول خدا گفت: آری آن شیعه ای که محبّتش به ما از همه بیشتر است خروج جان از بدن وی، مانند آب خوردن یکی از شماست در روز تابستانی، آب سرد خوشگواری را که دل ها بدان شفا یابد.

و أمّا سایرین از شیعیان، مانند چشم داشت و اهمیّتی است که چون یکی از شما به رخت خواب می رود انتظار خوشی و راحتی را دارد، مثل بهترین چیزی که چشمش را به واسطه مرگ، تر و تازه و خرّم کرده باشد.»(1)

31. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم! آیا مومن، مرگ و خروج روح از کالبدش را ناخوش دارد؟ امام صادق: نه به خدا سوگند ابو بصیر: چگونه می شود که او به مرگ علاقه مند باشد؟ (با این که هر کسی مرگ را دوست ندارد) امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مومن در لحظه مرگ قرار گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مومنان علی علیه السلام، و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و همه امامان علیهم السلام در بالین او حاضر می شوند، جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل نیز حاضر می شوند، امیر مومنان علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض می کند، ای رسول خدا، این مومن ما را دوست داشت و ولایت ما را داشت، پس او را دوست بدار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل می گوید: این مومن، علی علیه السلام و فرزندان او را دوست داشت، پس او را دوست بدار. جبرئیل هم همین سخن را به اسرافیل و میکائیل می گوید و سپس همه به عزرائیل می گویند: این

1- . تأویل الآیات الظاهره: 751

مومن، محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوست داشت، و علی علیه السلام و فرزندانش را امام خود قرار داد، به او مدارا کن.

عزرائیل در پاسخ می گوید: سوگند به کسی که شما را برگزید و گرامی داشت، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید و به مقام رسالت، اختصاص داد، من از پدر صمیمی، نسبت به او صمیمی ترم، و از برادر مهربان، نسبت به او مهربان تر می باشم. سپس عزرائیل به آن مومن متوجه می شود، تا روح او را قبض کند، به او می گوید: ای بنده خدا! آیا برات آزادی و کارت نجات خود را گرفتی؟ مؤمن، می گوید: آری. عزرائیل می گوید: برای چه؟ مؤمن می گوید: به خاطر محبتی که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشتم، و به خاطر آنکه ولایت علی علیه السلام و فرزندان او را پذیرفته بودم.

عزرائیل می گوید: از آنچه از آن می ترسیدی، خداوند تو را از آن ایمن نمود، و به آنچه که امید داشتی خداوند تو را به امیدت رسانید، دو چشم خود را بگشا و به آنچه در حضورت است، بنگر.

مؤمن چشم خود را می گشاید، و به پیامبر و امامان علیه السلام یکی یکی نگاه می کند، و دری از بهشت به روی او گشوده می گردد، و به او گفته می شود: خداوند این بهشت را برای تو آماده ساخته، و این ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آلش رفقا و دوستان تواند، آیا دوست داری به این ها محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آلش بپیوندی یا به دنیا باز گردی؟

مؤمن در پاسخ می گوید: نیازی به دنیا و بازگشت به آن ندارم. منادی خدا از درون عرش فریاد می زند که هم او و هم همه حاضران صدای آن منادی را می شنوند ندای او این است: ای کسی که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و امامان بعد از او اطمینان داشتی، باز گرد به سوی پروردگارت، در حالی که که تو به ولایت آن ها راضی هستی، و با او ثوابش از تو خوشنود است، داخل شو در میان

بندگانم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش و داخل شو در بهشتم که هیچ گونه گرفتاری و رنج در آن نیست.(1)

شرح: عبارت« ولکن أکنوا عن اسم فاطمه علیها سلام» یعنی اسم حضرت سلام الله علیها را به طور آشکار بیان نکنید، زیرا ممکن است موجب شود مردم ضعیف انکار کنند.

« من قوله : لا حاجه» یعنی ابروهای خود را بالا برد، به نشانه ابا و امتناع از بازگشت به دنیا است. «غیر مشوبه» یعنی بهشت آمیخته با درد و رنج و سختی نیست.

32. تفسیر فرات کوفی: افریقی نقل می کند که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آقا فدایت شوم آیا مؤمن مردن را کراهت دارد؟ فرمود: نه وقتی فرشته مرگ برای قبض روح او می آید ناراحت می شود، ملک الموت به او می گوید: ای دوست خدا! ناراحت نباش، به آن خدائی که محمّد را به حق برانگیخته، من به تو از پدر مهربان که بر تو حاضر شود، مهربانترم؛ چشم بگشا و نگاه کن.

در این موقع پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام با شادمانی با او مواجه می شوند، می گوید: این ها رفیق های تو هستند، آن ها را مشاهده می کند و با دیدنشان شادمان می گردد. بعد حضرت از من پرسید: آیا ندیده ای میت چشم خود را باز می گذارد؟ عرض کردم: بله؛ فرمود: با چشم خود به این خوبان نظر می کند. راوی می گوید: عرض کردم: فدایت شوم! هم مؤمن و هم کافر موقع مردن چشم خود را باز می گذارند! فرمود: وای بر تو کافر به پشت خود نظر می کند؛ زیرا ملک الموت می آید تا او را از پشت سر ببرد ولی مؤمن را از مقابل می آید و روح او را یک منادی از درون عرش و از جانب پروردگار عزت و از بالای افق بلندتر صدا می زند و می گوید: ای نفسی که به محمد و آل او صلوات الله علیهم مطمئن بودی! بر گرد به سوی خدا با خشنودی و خوشحال از ثواب، داخل بندگانم محمّد و اهل بیت او بشو، داخل بهشت شو. پس ملک الموت می گوید:

1- . تفسیر فرات: 553

فرمان داده شده ام که تو را بین بازگشت به دنیا و رفتن مخیر نمایم. پس چیزی نزد او محبوب تر از آسان جان دادن نیست.(1)

32. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از هیچ بیم دهنده ای از خدا بیمناک نشود، و از هیچ اندرزگویی پند نپذیرد، با این که می بیند آن هایی را که مرگ غافلگیر کرده است، نه توان فسخ عزیمت دارند، و نه به «دنیا» راه بازگشتی است و چگونه آنچه را پیش بینی نمی کردند، بر سر آن ها فرود آمد، و جدایی آن ها از دنیایی که در آن ایمن و آسوده خاطر بودند فرا رسید، و بر آنچه در آخرت وعده داده شده بودند وارد شدند، آنچه بر سر این ها آمده قابل توصیف نیست، سختی جان دادن و اندوه از دست رفتن، آنان را فرا گرفت، در برابر آن دست و پایشان سست و رنگشان دگرگون شد. پس از آن مرگ بر آن ها بیشتر چنگ انداخت، تا این که میان او و زبان هر کدام از آن ها جدایی افکند، در این هنگام وی در میان کسان خود با چشم می بیند و با گوش می شنود، خردش سالم و عقلش برجاست، می اندیشد که عمرش را در چه راهی فانی کرده و روزگارش را در چه راه سپری کرده است از دارایی ها یی که گرد آورده یاد می کند که چگونه در جمع آوری آن ها چشم بر هم نهاده و آن ها را از حلال و حرام و مشتبه به چنگ آورده، در حالی که وبال گرد آوری آن ها دامنگیر اوست،هنگام جدایی او از آن ها فرا رسیده، و همه برای بازماندگانش به جای مانده است تا از آن ها بهره مند و کامیاب شوند، این دارایی ها برای غیر او مایه خوشی و بهره وری، ولی بر پشت وی باری گران است، و او همچنان در گرو حسابرسی آن هاست، وی بر اثر آنچه در هنگام مرگ بر او آشکار می شود دست خود را از شدّت پشیمانی می گزد، و از آنچه در روزگار زندگی خود بدان دلبستگی داشته، دل می کَند، و آرزو می کند که این دارایی ها از آن همان کس می بود که به سبب داشتن آن ها بدو رشک می برد و حسد می ورزید، نه از آن او.

امّا مرگ همچنان در درون کالبد او پیش می رود تا این که گوشش همچون زبانش از کار می افتد، و در میان کسان خود نه می تواند با زبانش سخن گوید، و نه

1- . تفسیر فرات: 554

با گوشش بشنود، پیوسته چشمان او به چهره آنان در گردش است، حرکات زبان آنان را می بیند ولی آوای گفتگوی آن ها را نمی شنود، پس از آن مرگ بیشتر به او گلاویز می شود، و چشم او مانند گوشش از کار می افتد و جان از تنش بیرون می رود، و در میان کسانش به مرداری بدل می شود که همه از او وحشت دارند، و از نزدیک شدن به او دوری می جویند، نه گریه کننده ای را کمک می کند، و نه آواز دهنده ای را پاسخ می گوید، سپس او را به سوی منزلگاهش در اندرون زمین حمل می کنند، و او را در آن جا به دست عملش می سپارند، و دیگر به دیدارش نمی آیند تا زمان مقرر به سر رسد.(1)

تا آخر آنچه در باب وصف محشر خواهد آمد.

شرح:« ما کانوا یجهلون» یعنی جزئیات هول و بیم و سکرات مرگ را نمی دانند و یا به خاطر عدم آمادگی آن ها برای مرگ که گویا از آن بی خبرند. الولوج یعنی ورود؛ المصرحات: ممکن است حلال آشکار و یا حرام آشکار باشد؛ و العبء با کسره: بار و سنگینی را گویند.

گفته شده: غلق الرهن یغلق غلوقا: هنگامی که گرو در دست رهن گیرنده بماند و رهن دهنده نتواند آن را پس بگیرد. علی ما اصحر له: آشکار شود، و اصل آن به معنای خارج شدن به سوی صحراست.

ضمیر در أمره به مرگ و یا انسان باز می گردد. ولا یسمع رجع کلامهم: یعنی سخنی که بین یکدیگر رد و بدل می کنند را نمی شنوند. الالتیاط: چسبیدن و پیوست شدن. قد أوحشوا من جانبه: وحشت زده شدند. المستوحش: غمگین و محزون.

34. کافی: ابو حمزه می گوید: شنیدم امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند: علامت احتضار مومن آنست که روی او سفید می شود، زیاده از سفیدی که داشت، یا از سفیدی سایر بدنش و طرف پیشانی او به عرق می افتد، و از چشم های او آبی روان می شود مانند آب گریه، پس این ها علامت آن است که روح او بدر می رود، و روح کافر از اطراف دهانش بیرون می رود مثل کف دهان شتر یا هم چنان که جان شتر بیرون می رود. (2)

1- . نهج البلاغه: 239
2- . کافی 3 : 70

35. کافی: ادریس قمی می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل امر می کند به ملک الموت که روح مؤمن را به او بر می گرداند تا کار بر او آسان شود و آن جان را از بهترین وجه ممکن می گیرد؛ پس مردم می گویند: جان دادن بر فلانی سخت شد؛ و این آسان گیری خدای عز و جل بر اوست و فرمود: اگر شخص از کسانی باشد که خدا بر او خشم کرده، یا از کسانی باشد که خدا امر او را مورد غضب قرار داده ملک الموت از او منصرف می شود و مثل چسبیدنی که شما دیده اید که پشم تر به آهن گداخته می چسبد، قبض روح می شود؛ پس مردم می گویند: مرگ بر فلانی آسان شد! (1)

شرح:« فیرد نفس المؤمن» یعنی با نزدیک شدن جان کندن او، بارها و بارها روح به بدن او باز می گرداند، تا جدا شدن یکباره از دنیا برای او سخت نباشد، اما این موضوع در مورد کافر صدق نمی کند.و گفته شده: جایگاه خود را در بهشت می بیند و سپس روح به طور کامل به بدنش باز می گردد تا به مرگ رضایت دهد، و جان دادن بر او آسان شود؛ و یا بازگرداندن چندباره روح به بدن برای این است که بار گناهانش سبک شده و امر آخرت برایش آسان شود. معنای اول واضح تر است. السفّود با تشدید یعنی آهنی که با آن گوشت را کباب می کنند.

36. تفسیر قمی:« إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» یعنی کسانی که گفتند: الله پروردگار ماست و سپس بر ولایت امیرالمومنین علیه السلام استقامت کردند،« َتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ» فرمود: یعنی در هنگام مرگ،« أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِیاؤُکُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» فرمود: شما را از شر شیطان حفظ می کنیم،« وَ فِی الْآخِرَهِ» یعنی در هنگام مرگ،« وَ لَکُمْ فِیها ما تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیها ما تَدَّعُونَ» یعنی در بهشت،« نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ». (2) {اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است !» } (3)

1- . کافی 3 : 71
2- . فصلت / 30 - 32
3- . تفسیر قمی 2 : 237

37. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که زمان مرگ شخصی فرا می رسد، ملک الموت او را می بندد، در غیر این صورت آرام نمی گیرد.(1)

38. من لایحضره الفقیه: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: ملک الموت چگونه جان مومن را می گیرد؟ فرمود: ملک الموت در هنگام مرگ مومن در مقابل او می ایستد مانند ایستادن بنده ذلیل در مقابل مولای خودش، او و یارانش نزدیک مومن نمی شوند تا اینکه به او سلام می کند واو را به بهشت بشارت می دهد.(2)

39. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و هر کس بیست و چهار روز از ماه رجب را روزه بدارد، (به هنگام مرگ) فرشته مرگ به صورت جوانی زیبا با لباسی از دیبای سبز و سوار بر اسبی از اسبان بهشتی، در حالی که در یک دست او پارچه سبز ابریشمی که با عطر مشک، معطّر شده است و در دست دیگرش قدحی زرّین و سرشار از شراب بهشتی قرار دارد، بر او ظاهر شود و او را سیراب کند تا سختیهای مرگ بر او آسان گردد، سپس روح او را در آن پارچه سبز معطّر قرار دهد، پس بوی عطر از آن برمی خیزد که فرشتگان هفت آسمان از آن بهره می گیرند، و (جسدش) در قبر با طراوت می ماند، و با طراوت از قبر برانگیخته می شود تا در کنار حوض بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شود.(3)

می گویم: این حدیث با سندهای آن در کتاب روزه ذکر می شود.

1- . مولف (قدس الله روحه) در کتاب مرآه العقول – بعد از ضعیف شمردن حدیث- می گوید: ایثاق یا بستن حقیقی است هرچند ریسمان را نبیند و یا کنایه از این دارد که بعد از دیدن ملک الموت قدرت حرکت برای او باقی نمی ماند. والد رحمه الله گوید: او را به نعمت هایی که خداوند برای او آماده ساخته است، میخکوب می سازد؛ و یا به ارئه بهشت و جایگاه هایی که برای او آماده شده است، و یا به مشاهده ملک الموت. همانطور که اگر شخص شیری را مقابل خود ببیند، بر جا ثابت شده و قدرت حرکت ندارد، و یا با دیدن نیش مرگ، و یا با دین چیزهای دیگری که جز خدا و حجت های الهی از آن آگاه نیستند.

2- . فقیه: 53
3- . امالی صدوق: 432

40. امالی شیخ طوسی: حسن بن حذیفه از امام صادق علیه السلام نقل کرد: یکی از دوستان سلمان رحمه الله بیمار شد و سلمان جویای حالش شد و پرسید: دوستتان کجاست؟ گفتند: بیمار است. گفت: بیایید به عیادت او برویم و با هم به عیادت وی رفتند، هنگامی که بر او وارد شدند در حال احتضار بود، سلمان گفت: ای ملک الموت با دوست خدا مدارا کن. ملک الموت با سخنی که همه آن را شنیدند پاسخ داد: من با همه مومنان مدارا می کنم و اگر بر کسی ظاهر شوم، آن شما هستید.(1)

اعتقادات الامامیه: به امیرالمومنین علیه السلام عرض کردند: مرگ را برای ما توصیف کن. فرمود: از آگاه پرسش کردید.

این حدیث تا به آخر در کتاب معانی الاخبار نقل کردیم. از عبارت« کل امام فی ذلک».(2) شیخ مفید رحمه الله علیه در شرح خود می نویسد: باب مرگ ترجمه شده است و موارد دیگر بیان شده است، بهتر بود به حقیقت مرگ نیز می پرداختند، و یا باب سرانجام موت و عاقبت اموات ترجمه شود.

مرگ متضاد زندگی است و رشد و نمو را از بین می برد، و با وجود آن احساس دیگر هیچ جایگاهی ندارد، و این امر به دست قدرت الهی است، و هیچ کس در آن دخالتی ندارد؛ و هیچ کس جز خدا بر آن قادر و توانا نیست؛

خدای متعال می فرماید:« او کسی است که زنده می کند و می میراند»(3) «الذی خلق الموت والحیاه لیبلوکم أیکم أحسن عملا »(4) { آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، } پس زندگی آن است که در آن رشد و نمو و احساس وجود داشته و قدرت و علم در آن است؛ و مرگ آن است که رشد و نمو و احساس در آن غیر ممکن بوده و دیگر قدرت و علمی در آن وجود ندارد.

1- . امالی طوسی: 128
2- . اعتقادات صدوق: 77
3- . غافر / 68
4- . ملک / 2

اینکه خدای متعال زندگان را می میراند، برای این است که آنان را از خانه عمل و امتحان به خانه پاداش و کیفر منتقل می کند، و خداوند هیچ بنده ای را نمی میراند مگر اینکه مرگ او بهتر از زندگی اش باشد؛ و او را زنده نمی کند مگر اینکه زندگی او بهتر از مرگش باشد.

هر آنچه که خداوند نسبت به بندگان انجام می دهد، به خیر و صلاح آن هاست و به تدبیر الهی بهتر و نیکوتر است؛ خداوند بسیاری از بندگان خود را پیش از مرگ به دردهای سخت می آزماید و دیگران را از این درد و رنج ها عافیت می بخشد؛ درد و رنجی انسان پیش از مرگ بخشی از کیفر و مجازات اعمال اوست و برای اصلاح وی و دیگران صورت می گیرد، و در پی آن سودی سرشار و عوض و پاداشی بزرگ خواهد بود. اما به این معنا نیست که هرکس به سختی جان دهد، کیفر شده باشد، خیر، هر کس که در این خصوص به وی آسان گیرند و راحت جان دهد، لطف و کرم پروردگار و پاداشی برای بنده است.

در روایات آمده است: درد و رنج های پیش از مرگ، کفاره گناهان مومنان است، و کیفر کافران؛ و راحتی پیش از مرگ استدراج و مهلت دادن کافران، و بخشی از پاداش برای مومنان محسوب می شود. و این امر بر خلق پوشیده است، و خداوند هیچیک از بندگان را بر اراده خود در این امر آگاه نمی گرداند تا وی را متذکر سازد، تا حال امتحان را از حال کیفر و پاداش را از استدراج و مهلت دادن برای او متمایز شود تا محنت و رنج را سخت نموده و بدین وسیله تدبیر حکمت آمیز الهی در مورد خلق محقق شود.

اما آنچه که شیخ صدوق در مورد احوال مردگان بیان فرمود، و آثار آن به تفصیل آورده شده است؛ ممکن است برخی از احادیث در این خصوص در این باب ترجمه نشده باشد؛ به هر حال مرگ یکی از بشارت های مومن است، چرا که دروازه ورود او به نعمت های الهی می باشد، و تنها به وسیله مرگ است که می تواند به پاداش اعمال نیکش در دنیا برسد.

ص: 255

اما مرگ برای کافر، اولین طعم تلخ کیفری است که کافر می چشد، و دروازه ورود او به کیفر است، چرا که پس از آن خدای متعال کیفر اعمال او را فراهم کرده است، و مرگ را وسیله انتقال او از خانه تکلیف به خانه کیفر قرار داده است.

حال مومن پس از مرگ بهتر از حال او پیش از مرگ است، و حال کافر پس از مرگ بدتر از حال او پیش از مرگ می باشد؛ چرا که مومن پس از مرگ به سوی پاداش عمل خود پیش می رود و کافر به سوی کیفر اعمال خود.(1)

41. از ائمه آل محمد علیهم السلام نقل شده است: دنیا زندان مؤمن و قبر حصار او و بهشت جایگاه اوست، و دنیا بهشت کافر و قبر زندان او و آتش جایگاه اوست.(2)

42. و نیز روایت شده است: تمام خیر بعد از مرگ است و تمام شر بعد از مرگ است، و ما با نص قرآن به عواقب کار نیازی به اخبار نداریم و خداوند تعالی جزاء صالحین را، بیان نموده و جزاء فاسقین را تفصیل داده است و با تفصیل خداوند از غیرش بی نیازی حاصل است.(3)

می گویم: روایتی طولانی در خصوص گفتگوی سلمان رضی الله عنه با مردگان در باب احوال سلمان رضی الله عنه بیان می شود.

43. کافی: ابا بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه شریفه« فلولا إذا بلغت الحلقوم ... إن کنتم صادقین»(4) پرسیدم. فرمود: هنگامی که جانشان به گلویشان می رسد، جایگاهش را در بهشت به او نشان می دهند، و او می گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا خانواده ام را از آنچه دیدم باخبر سازم. به او می گویند: دیگر راه بازگشتی نیست.(5)

1- . تصحیح الاعتقاد: 74
2- . تصحیح الاعتقاد: 74
3- . تصحیح الاعتقاد: 74
4- . واقعه / 83 - 87
5- . کافی 3 : 71

44. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یکی از یاران خود وارد شد که در حال جان دادن بود. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای ملک الموت با دوست ما مهربان باش، او مومن است.

ملک الموت فرمود: تو را بشارت باد ای محمد صلی الله علیه و آله من با هر مومنی دوست هستم، و بدان ای محمد صلی الله علیه و آله، من روح هر بنی آدمی را که قبض می کنم خانواده او گریه و شیون می کنند، من در گوشه ای از خانه ایستاده و می گویم: این بی تابی و شیون برای چیست؟ به خدا سوگند ما پیش از فرا رسیدن زمان مرگش به سراغ او نیامده ایم، و در قبض روح او گناهی نداریم، اگر این امر را پذیرفته و بر آن صبر پیشه کنید، پاداش می برید، و اگر بی تابی نمایید مرتکب گناه شده اید. و بدانید که ما بارها و بارها به سوی شما باز می گردیم، پس بپرهیزید و بر حذر باشید!

در شرق و غرب عالم و در شهر و روستا هیچ کس نیست مگر اینکه من روزی پنج نوبت بر احوال آن ها می نگرم و من به ریز و درشت اعمالشان از خودشان آگاه ترم، و حتی اگر بخواهم جان پشه ای را بگیرم، قدرت این کار را ندارم مگر اینکه پروردگار مرا به آن امر کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملک الموت در زمان نمازهای پنجگانه بر آن ها وارد می شود، و آنان را نظاره می کند، اگر از کسانی باشد که بر نماز خود مداومت دارد، خود شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله را به او تلقین می کند و ملک الموت، ابلیس را از او دور می سازد.(1)

45. در کتاب کافی حدیث مشابهی با اندکی تغییر از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

شرح: روایت بر این دلالت دارد که قبض روح غیر انسان مانند حیوانات نیز بر عهده ملک الموت است، و این نکته قابل تأمل می باشد.

1- . کافی 3 : 71

46. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام دچار چشم درد شدیدی شد. پیامبرصلی الله علیه و آله به عیادت او رفتند. آنگاه پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: بی تابی است و یا شدت درد؟ علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا کنون چنین دردی نکشیده ام. حضرت فرمود: ای علی! ملک الموت هنگامی که برای قبض روح کافر فرود آید، درحالی فرود می آید که همراه خود سیخی آتشین دارد پس به وسیله آن سیخ آتشین آنچنان جان او را می گیرد که جهنم فریاد و صیحه می زند. آنقدر قبض روح او سخت است که جهنم صیحه می کشد.

در این هنگام علی علیه السلام صاف نشست و عرض کرد: یا رسول الله سخنت را دوباره برایم بازگو بفرما زیرا آنچه فرمودی باعث شد درد خود را فراموش کنم. سپس گفت: آیا این عذاب سخت به کسی از امت تو نیز می رسد؟ پیامبر فرمود: بله، حاکم ستمگر، و خورنده مال یتیم به ستم، و گواه دروغین.(1)

47. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام کنار قبر یحیی علیه السلام آمد، و از درگاه خدا خواست تا یحیی علیه السلام را زنده کند. دعایش به اجابت رسید، یحیی علیه السلام زنده شد و از میان قبر بیرون آمد و به عیسی علیه السلام گفت: «از من چه میخواهی؟» عیسی علیه السلام گفت: «میخواهم با من انس و الفت بگیری همان گونه که در دنیا با هم مأنوس بودیم.» یحیی علیه السلام گفت: «ای عیسی! هنوز از مرارت و سختی مرگ، آرامش نیافتهام، میخواهی مرا به دنیا برگردانی! تا بار دیگر به سختی مرگ مبتلا شوم.» این را گفت و سپس به قبر خود بازگشت(2).

شرح: چشیدن طعم مرگ، تنها پس از زندگی در دنیا و عادت کردن به تعلقات آن است، به همان صورت که بوده است.

48. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: جوانانی از پسران سلاطین بنی اسرائیل- که عابد و زاهد بودند- از راهی می گذشتند، در میان راه قبری دیدند که

1- . کافی 3 : 129

2- . كافى 3 : 133

بادها بر آن وزیده؛ و جز اثر مختصری از آن نمانده بود، گفتند: خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند، از او بپرسیم: طعم مرگ را چگونه یافتی؟ به این نحو دعا کردند گفتند: پروردگارا توئی خدای ما، خدائی غیر از تو نیست ... این مرده را به قدرت خویش زنده کن، چون دعا تمام شد مردی با سر و ریش سفید در حالی که خاک از سر خویش می فشاند بیمناک از قبر بیرون آمده، چشم به جانب آسمان دوخت، گفت: به چه سبب اینجا ایستاده اید؟

گفتند: تو را خواندیم که بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی؟ گفت: نود و نه سال است در قبر به سر می برم هنوز تلخی مرگ از کامم نرفته و سختی و ناراحتیش برطرف نشده گفتند: به همین حال با سر و ریش سفید مردی؟ گفت: نه چون صدائی شنیدم که بیرون شو، خاک استخوان هایم گردآمد و به روح پیوسته شد و به جانب آن صدا شتافتم، و ترسان و خیره بیرون آمدم از این جهت سر و ریشم سفید شد.(1)

توضیح: جزری گوید: السافی یعنی بادی که همراه خود گرد و خاک داشته باشد.

49. تمحیص: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود: خداوند متعال می فرماید: هر بنده ای را که بخواهم وارد بهشت کنم او را مبتلا می کنم و این ابتلاء موجب کفاره گناهان او می گردد، و اگر گرفتاری بدنی برای او پیش نیامد روزی او را تنگ می گردانم تا گناهانش سبک شود، و یا حاکمی را بر او مسلط می گردانم تا کفاره گناهان او شود و اگر آن هم نشد، در هنگام مرگ برای او سختی می آورم تا بدون گناه وارد قیامت شود و داخل بهشت گردد.

از آن طرف هر بنده ای را که بخواهم وارد دوزخ کنم بدن او را سالم می گردانم، و اگر به این راضی نشد، او را در امن و امان از حاکم و سلطان قرار می دهم، و اگر آن هم نشد رزق او را وسیع می گردانم، و اگر آن هم نشد مرگ را بر او آسان خواهم گرفت، تا روز قیامت حسنه ای نداشته باشد و وارد دوزخ گردد.(2)

1- . کافی 3 : 133

2- . کتاب تمحیص: 405

می گویم: حدیث مشابه آن با سندهای مربوطه در باب شدت ابتلای مومن و باب علت ابتلای مومن بیان می شود.

50. امالی طوسی: از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد: مرگ را برای ما توصیف بفرمائید، فرمود: مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بوئیست که ببوید و از عطرش به وجد آید و بالمره تعب و الم از او منقطع گردد، و برای کافر مثل گزیدن افعیها و عقربها و سخت تر از این ها است.(1)

51. امالی طوسی: جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم دو گروهند: یکی راحت می کند و دیگری راحت می شود، آنکه راحت می شود مؤمن است که چون می میرد، از دنیا و گرفتاری آن راحت می شود، و آنکه راحت می کند کافر است که چون می میرد، درختان و حیوانات و بسیاری از مردم را راحت می کند (منظور این است که کافر به خاطر دوری از خدا، وصله ناجوری در جهان است و موجودات عالم از او بیزارند.)(2)

52. دعوات راوندی: روایت شده که صفی از ملائکه با البسه ای سبز رنگ در سمت راست محتضر و صفی در سمت چپ با البسه سیاه نزد او حاضر می شوند و هر یک از افراد دو گروه منتظر قبض روح او می مانند و این شخص بیمار گاهی به این دسته و گاهی به دسته دیگر نظر می کند و خداوند فرشته ای را به سمت مؤمن می فرستد که او را بشارت بدهد و به ملک الموت امر می کند که در بهترین شکل برای او دیده شود؛ پس وقتی شروع به قبض روح او نمود، و تا زانوانش بالا آمد جبرئیل را شفیع او می کند در حالی که خداوند به او امر نموده که بر بنده اش نازل گردد و به او اجازه وداع اهل و فرزندانش بدهد؛ پس به او می گوید: تو مخیّری بین این که من بالم را بر تو بکشم یا به میکائیل نظر نمایی؛ پس آن مریض می گوید: میکائیل کجاست؟ ناگهان میکائیل را می بیند در گروهی از ملائکه می بیند که به او نظر نموده و بر او سلام می کند؛ پس وقتی روح به شکم و ناف او رسید، میکائیل شفیع او می شود که به او مهلت داده شود؛ پس میکائیل به او می گوید: تو مخیّری

1- . امالی طوسی: 652
2- . امالی طوسی: 571

بین این که من بالم را بر تو بکشم یا به بهشت نظر نمایی؛ پس مریض نظر به بهشت را بر می گزیند و او می خندد و خدا به ملک الموت امر می کند که بر او ارفاق کند؛ پس وقتی روح او از او جدا شد، آن دو ملک موکل او از روح او تبعیت نموده و دنبال آن می روند و می گریند و بر او ترحم می جویند و می گویند: خدا این بنده را رحمت کند! چقدر به ما نیکی شنواند و چقدر بر اعمال صالح ما را شاهد گرفت! و می گویند: پروردگارا! ما موکل بر او بودیم و تو او را منتقل به جوار خود فرمودی؛ پس به ما چه امر می کنی؟ پس خدای تعالی می فرماید: شما دو نفر کنار قبر او باشبد و بر او طلب رحمت کنید و تا روز قیامت برایش طلب آمرزش کنید؛ پس وقتی روز قیامت فرا می رسد، مرکبی برای او می آورند و او را سوار آن نموده و مقابل او راه می روند تا به بهشت و او را در بهشت خدمت می کنند.(1)

1- . دعوات راوندی: 281

باب هفتم : آنچه که مومن و کافر در هنگام مرگ می بیند، حضور ائمه علیهم السلام در هنگام جان دادن و در هنگام دفن و عرض اعمال انسان بر ایشان صلوات الله علیهم

روایات:

1. تفسیر امام علیه السلام : امام عسکری علیه السلام فرمود: مؤمنی که ولایت محمد و آل پاک او را دارد و علی را بعد از محمد به عنوان امام خود گرفته؛ علی که مثل و مانند محمد صلوات الله علیهما عمل می کند و علی را آقای خود گرفته و اقوال او را تصدیق و افعال او را تصویب می کند و از او اطاعت می کند مثل اطاعت کسی که او را از ذریه پاک او برای امور دین و سیاستش می خواند، زمانی که از امر خدای تعالی امری بر او عارض می شود که قابل ردّ کردن نیست و از قضای او چیزی بر او فرود آید که قابل بازداشتن نیست و ملک الموت و اعوان او نزد وی حاضر می شوند، نزد سر خود محمد رسول الله (ص) را می بیند و در طرف دیگر خود علی سید اوصیا را می بیند و نزد پای خود در یک سمت امام حسن سبط سید انبیا و در جانب دیگر امام حسین سید همه شهیدان علیهما السلام است و در اطراف او بعد از اینان، برگزیدگان از خواص و محبانشان حضور دارند؛ همان ها که سروران این امت هستند، بعد از سروران خود از آل محمد (ص) بیمار مؤمن به آنان نظر می کند و آنان را مورد خطاب قرار می دهد به گونه ای که خدا صوت او را از گوشهای حاضرین در بستر احتضارش می پوشاند، همان طور که رویت ما اهل بیت و رویت خواص ما از چشم های آنان محجوب گشته تا ایمانشان به ولایت از حیث ثواب بزرگتر گردد به خاطر شدت رنج و محنتی که بر آنان است؛ پس مؤمن می

گوید: ای رسول پروردگار عزت! پدر و مادرم به فدایت باد! ای وصی رسول پروردگار رحمت! پدر و مادرم به فدایت باد! ای شیر بچگان محمد و دو شیر او! ای دو فرزند و نواده او! ای دو آقای جوانان اهل بهشت که به رحمت و رضوان خدا نزدیک هستید! پدر و مادرم به فدایتان باد! ای گروه های نیکان از اصحاب محمد و علی و دو فرزندشان علیهم السلام خوش آمدید! چقدر اشتیاق من به شما زیاد بود و چقدر سرور من اکنون از دیدن شما زیاد گشته! ای رسول خدا! این ملک الموت است که بر من حاضر شده و من در جلالت خودم در سینه او شکی ندارم به خاطر جایگاه تو و جایگاه برادرت!

پس رسول خدا (ص)می فرماید: بله چنین است؛ پس رسول خدا (ص) روی به ملک الموت نموده و می فرماید: ای ملک الموت! وصیت خدا را در باب احسان به دوست و خادم و محب و ایثارگر ما بپذیر! پس ملک الموت می گوید: یا رسول الله! به او امر کن که نظر کند به آنچه خدا در بهشت برایش مهیا کرده؛ پس رسول خدا (ص) به او می فرماید: باید به بالا نظر نماید و به آنچه خردها بر آن محیط نمی گردد و قابل شمارش و محاسبه نیست، نگاه کند!

پس ملک الموت می گوید: چگونه آسان نگیرم به کسی که چنین ثوابی دارد؟ در حالی که این محمد و عزیران او هستند که زائران او هستند؛ ای رسول خدا! اگر خدا مرگ را گردنه ای قرار نداده بود که به آن بهشت نمی رسد مگر کسی که از آن بگذرد، من به سمت قبض روح او نمی رفتم ولی این خادم و محب تو به تو و سایر انبیا و رسولان خدا و اولیای او که به خاطر حکم خدای متعال مرگ را چشیده اند، تأسی نموده است؛

پس محمد (ص) می گوید: ای ملک الموت! برادر ما را بگیر که ما او را به تو سپردیم؛ پس وصیت به خیر ما را در حق او بپذیر؛ سپس پیامبر و همراهان او به سوی باغهای بهشت اوج می گیرند در حالی که پرده و حجاب از چشم آن مؤمن بیمار برداشته شده، پس آن مؤمن آنان را در بهشت می بیند بعد از آن که دور بستر او بودند؛ پس می گوید: ای ملک الموت! سریع باش و روح مرا بگیر و مرا اینجا نگذار! زیرا من نمی توانم نسبت به دوری محمد و عزیزانش صبر کنم! مرا به آنان

ملحق ساز؛ پس در این هنگام ملک الموت روح او را می گیرد و مثل جدا شدن مو از آرد از تنش جدا می کند و اگر شما می بینید که او در شدت است، او در شدت نیست بلکه او در راحتی و لذت است؛ پس وقتی وارد قبرش می گردد جماعت ما را آنجا می بیند.

و وقتی منکر و نکیر به نزد او می ایند، یکی از آنان به دیگری می گوید: این محمد و علی و حسن و حسین و برگزیدگان از اصحاب ایشانند که نزد این رفیق ما هستند؛ پس ما باید برای آن دو خضوع به خرج دهیم؛ پس می آیند و بر محمد و علی جداگانه سلام می کنند و سپس بر حسنین سلام می کنند و آن دو را در آن سلام شریک می سازند؛ سپس بر سایر اصحاب ما که همراه ما هستند سلام می کنند و سپس می گویند: ای رسول الله! ما زیارت تو را در بین خواص خود از این خادم و دوستت دیدیم و اگر خدا نمی خواست فضل خود را در حق ملائکه ای که در این محضر هستند و ملائکه ای که بعد از ما سخن ما را می شنوند ظاهر سازد، ما از او سؤال شب اول قبر نمی کردیم؛ ولی امر خدا را ناچار باید امتثال کرد؛ سپس از آن مؤمن سؤال می پرسند و می گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ امامت کیست؟ قبله ات کجاست؟ پیروان و برادران تو کیستند؟

پس می گوید: خدا پروردگار من است و محمد پیامبرم و علی وصی محمد امام من است و کعبه قبله من و مؤمنین ولایت مدار محمد و علی و آل آن دو که دشمنان آن دو هستند، برادران من هستند؛ گواهی می دهم که معبودی جز خدای لا شریک له نیست و گواهی می دهم که محمد عبدو رسول اوست و این که برادر او عل ولیّ خداست و این که کسانی از پاکان عترت و برگزیدگان از ذریه او خلفای امت و والیان حق و برپادراندگان به راستی هستند؛ پس می گویند: بر این زادی و بر این مردی و ان شاء الله بر این عقیده مبعوث می شوی و با کسانی که در دار کرامت خدا و محل استقرار رحمتش تولّی داشتی، خواهی بود.

رسول خدا (ص) فرمود: و اگر دشمن دوستان ما و دوست دشمنان ما باشد، و ملقب به القاب دشمنان ما باشد، وقتی ملک الموت برای قبض روح او می آید، خداوند عز و جل برای آن فاجر سرورانش را که آنان را به جای خدا ارباب گرفته

متمثل می کند؛ بر آنان از انواع عذاب به قدری است که نزدیک است نگاه او به ایشان(دشمنان خدا و اهل بیت) او را هلاک کند و پیوسته از حرارت عذاب آنان به قدری که تاب آن را ندارد به ایشان می رسد؛ پس ملک الموت به او می گوید: ای فاجر کافر! اولیای خدا را با اعدائشان رها کردی! امروز چیزی را از تو بی نیاز نمی کنند و راه گریزی نداری؛ پس از عذاب به قدری بر او وارد می شود که کمترین آن اگر بر اهل دنیا تقسیم شود، آنان را هلاک می کند و سپس وقتی روانه قبرش می شود، دری از بهشت را باز می بیند که از آن در خیراتش را می بیند؛ پس منکر و نکیر به او می گویند: نگاه کن به آنچه از آن خیرات حران کردی! سپس دری از آتش در قبرش برای او گشوده می شود که از آنن در عذاب او بر او داخل می شود، پس می گوید: پروردگارا! قیامت را مرسان! پروردگارا! قیامت را مرسان! (1)

شرح: الضرغام با کسره به معنای شیر است.

2. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : منظور از« الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» (2) کسانی هستند که مقدر شده است پروردگار خود را ملاقات کنند، ملاقاتی که از بزرگترین کرامت های الهی است. و تنهابه این خاطر واژه« يظنون» به کار رفته است، که آن ها نمی دانند عاقبت امرشان چگونه خواهد بود و سرانجام کار بر آن ها پوشیده است.

« وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ» به کرامت های الهی و نعمت های بهشتی باز می گردند و این به خاطر ایمان و خشوع آنان است و حال آنکه به طور یقین از آن آگاه نیستند، زیرا اطمینان ندارند که این ایمانشان تغییر نیابد و دگرگون نشود.

پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن پیوسته از آینه قیامت بیمناک است، و یقین ندارد که آیا مقام خشنودی و رضای خدا را دریافت خواهد کرد یا نه، تا هنگام مرگ و آمدن ملک الموت.

جریان چنین است که ملک الموت در هنگام شدت بیماری و کمال ناراحتی او، از رها کردن اموال و خانواده و گرفتاریهای دیگر می آید. مؤمن به واسطه جدا

1- . تفسیر امام عسکری: 221
2- . بقره / 46

شدن از زن و زندگی حسرت و اندوه فراوان دارد چون آرزوهایش نقش بر آب شده، ملک الموت به او می گوید: این چه اندوه و ناراحتی است که داری آیا عاقل ناراحت می شود به واسطه از دست دادن پشیزی بی ارزش، در صورتی که به جای آن میلیون ها برابر دنیا به او ارزانی داشته اند.

در پاسخ می گوید: نه. ملک الموت اشاره به او می کند که نگاه کن به بالای سرت. محتضر درجات بهشت و قصرها که از حد آرزو هم بالاتر است می بیند. فرشته مرگ به او می گوید: اینجا منزل تو است و نعمت پایدار و اموال و خانواده و خویشاوندانت در اینجایند، هر کدام از خویشاوندان و خانواده ات صالح باشند در اینجا با تو خواهند بود، آیا راضی هستی به جای مال و ملک دنیا این نعمت ها را دریابی می گوید: به خدا قسم مشتاقم و حاضرم.

فرشته مرگ به او می گوید: اینک تماشا کن محتضر نگاه می کند محمّد و علی و پیشوایان معصوم از فرزندان پیامبر و علی را در اعلی علیین مشاهده می کند. فرشته به او می گوید: می بینی آن ها را پیشوایان و رهبران تو هستند آن ها در آنجا همنشین و مأنوس با تو خواهند بود، حالا حاضری به جای کسانی که اکنون در دنیا از آن ها مفارقت می کنی این همنشین ها را انتخاب نمائی؟ می گوید:

به خدا سوگند آری اینست تفسیر آیه ای که خداوند می فرماید:«ِ إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا»(1) کسانی که موحد و خدا شناسند و استقامت در راه ائمه دارند ملائکه به آن ها می گویند: از آینده ناراحت نباشید ما رفع نگرانیهای شما را کرده ایم:« وَ لا تَحْزَنُوا »و اندوهگین نباشید از زن و بچه های خود و اموالی که می گذارید آنچه در بهشت مشاهده می کنید به جای آن ها است که در دنیا می گذارید:

« وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» مژده باد شما را به بهشتی که در انتظارتان هست، اینست قصرهای بهشتی و این هایند که همنشین و مأنوس با شما خواهند بود (ائمه گرام علیهم السّلام).(2)

1- . فصلت / 30
2- . تفسیر امام عسکری: 238

3. نوادر: کلیب اسدی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، حدیثی از شما به ما رسیده است. فرمود: کدام حدیث؟ عرض کردم: اینکه فرموده اید: زمانی معتقدان به این امر(ولایت) شاد می شوند(دیگران به حالشان غبطه می خورند) که جانشان به اینجا برسد، و با دست به گلوی مبارک اشاره فرموده اید.

حضرت علیه السلام فرمود: آری، معتقدان به این امر تنها زمانی شاد می شوند که جانشان به اینجا برسد، و با دست به گلوی مبارکش اشاره فرمود، آنچه از امور دنیا که از آن بیم داشت، پشت سر گذاشته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را پیش روی خود می بیند.(1)

4. نوادر: ایوب می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: بدترین زمانی که دشمن شما پیدا می کند از کراهتی که نسبت به این امر امامت دارد، زمانی است که جانش به این جا برسد و با دست به حنجره اش اشاره فرمود؛ سپس فرمود: مردی از آل عثمان بود که بسیار به علی علیه السلام ناسزا می گفت. پس کنیز او که به نزد ما رفت و آمد داشت به من گفت: وقتی این شخص محتضر شد، گفت: مرا با آنان چه کار؟ ایوب می گوید: به حضرت عرضه داشتم: خدا مرا فدای شما بگرداند؛ چه شد که این جمله را گفت؟ فرمود: به خاطر عذابی که به او نشان داده شد! مگر نشنیده ای آن آیه را که فرمود:« فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیماً (2) {به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملا تسلیم باشند. } هیهات؛ هیهات؛ نه به خدا قسم ایمان نمی آورند تا این که در قلبشان ثبات پیدا کند؛ اگر چه نماز و روزه به جای بیاورند(تا در قلب ایمان نباشد، مؤمن نیستند ولو اهل نماز و روزه باشند.) (3)

1- . الزهد: 157
2- . نساء / 65
3- . الزهد: 157

5. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: فقط از شما شیعیان هنگامی که نفسش به گلویش رسید، ملک الموت بر او فرود می آید و می گوید: آنچه را امید می بردی به تو اعطا شد، و آنچه را از آن می ترسیدی نسبت به آن امان و ایمنی یافتی، و دری از بهشت به سوی مسکنش باز می کند و به او گفته می شود : به مسکنت در بهشت نگاه کن و بنگر این رسول خدا و علی و حسن و حسین علیهم السلام دوستانت هستند و این است گفتار خدا: { همانان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند . آنان را در زندگی دنیا وآخرت مژده و بشارت است در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان(1) . }(2)

6. تفسیر عیاشی: ابوحمزه ثمالی گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: هنگام مرگ با یکی از ما شیعیان شما چه می کنند؟ حضرت فرمود: هشیار باش ای ابا حمزه! به خدا قسمم نیست بین شما و بین این که جایگاه خود را نزد خدا و نزد ما ببیند، مگر آن که جانش به این جا برسد و با دست به گلوی خود اشاره فرمود؛ بعد فرمود: آیا بشارت ندهم تو را ای اباحمزه؟ عرض کردم: چرا فدای تو شوم. فرمود: آن گاه که مرگ فرارسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام با اوست می آیند؛ نزد سر او می نشیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این هنگام می فرماید: آیا مرا نمی شناسی؟ من رسول خدایم به سوی ما بیا آن چه در پیش رو داری بهتر است برای تو از آنچه برجای گذاشتی، اما از آنچه می ترسیدی امان یافتی، و آنچه را امید داشتی بر آن دست یافتی. ای روح! برای رسیدن به راحتی و خشنودی خدا خارج شو. پس علی علیه السلام نیز سخنی مانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای اباحمزه! آیا تو را به همین مطلب از کتاب خدا خبر ندهم؟ سخن خداوند است:

1- . یونس / 63 - 64

2- . تفسیر عیاشی 2 : 133

«الذین آمنوا و کانوا یتقون» (1) {همانها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند. } (2)

7. مجالس مفید: اصبغ بن نباته روایت کرده: حارث همدانی بر امیر المؤمنین علیه السّلام با گروهی از شیعیان، که من هم با آنان بودم، وارد شد. حارث هنگام راه رفتن پاهایش تا می خورد و زمین را با پا خط می کشید، حارث مریض هم بود، با این حال به سوی علی علیه السّلام رو آورد او در پیش علی علیه السلام مقام و منزلتی داشت.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چطور می بینم تو را ای حارث؟ عرض کرد روزگارم به پایان رسیده ای امیر المؤمنین، دشمنی شیعیانت بر در خانه ات سوز اندوه مرا بیشتر می کند، حضرت فرمود: دشمنی آنان در چه چیز است؟ عرض کرد: در باره ی تو و سه چیز درباره تو؛ پس یک دسته از آنان غلوّ کنندگان درباره ی تو هستند که تو را خدا می دانند، یک دسته میانه رو اند که تو را نه خدا می دانند و نه هم یک بشر عادی، یک دسته هم در باره تو سرگردان هستند و شک دارند و نمی دانند تو را پیشوا قرار دهند یا دیگری را.

حضرت فرمود: ای برادر همدانی، کافیست تو را که بهترین شیعیان من دسته ی وسط باشند، غلوّکنندگان و آنانی که شک دارند، به این دسته می پیوندند. عرض کرد: چه می شود اگر مطلب را آشکار کنی پدر و مادرم قربانت، و شک را از دل ما بزدائی و ما را در یک بینائی از وظیفه مان قرار دهی؟ فرمود: این امریست پوشیده ی بر تو، دین خدا به مردان شناخته نمی شود، بلکه به نشانه ی حق شناخته می شود. ای حارث، حق را بشناس، بعد اهل حق را خواهی شناخت. ای حارث، حق بهترین حدیث است، و فریادزننده به حق مجاهد است، تو را از حق خبر دهم گوشت را فرا سوی من دار!

بعد او را خبر داد که گمراهست هر کس جز این عقیده داشته باشد که من بنده ی خدا و برادر رسول خدایم، صدیق اول منم، من رسول خدا را تصدیق کردم در

1- . یونس / 63

2- . تفسير عياشى 2 : 134

صورتی که آدم میان روح و جسم بود، بعد او را در میان شما مردم به حق تصدیق کردم، مائیم اول ها و آخرها، ما خواص پیامبریم. ای حارث! محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا و من وصی و ولی او و صاحب کار وی هستم، من محرم رازهای اویم، خدا به من فهم کتاب و فصل الخطاب و دانش قرآن بخشیده، به من یک هزار کلید سپرده شد که با هر کلید یک هزار در از دانش باز می شود، و در هر بابی هزار پیمانست، با سه وسیله من تایید و یاری می شوم، این همه دانش برای من و فرزندانم که حفظ این امانت را کنند، جاریست تا هنگامی که روز شب در جریانست، تا زمانی که خدا زمین را ارث برد، و هر کس را که بر زمین است. تو را مژده دهم ای حارث تا مرا هنگام مرگ بشناسی، و نزد صراط و نزد حوض و هنگام تقسیم کردن؛ حارث پرسید: مقاسمه و تقسیم چیست؟ فرمود: بهشت و جهنم را بخش می کنم، تقسیمی صحیح و درست؛ به آتش می گویم: این دوست من است؛ آن را رها کن و این دشمن من است او را بگیر؛

سپس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست حارث را گرفت و فرمود: ای حارث، دست تو را گرفتم همان طوری که رسول خدا (ص) دست مرا گرفت، در آن هنگام که از قریش و منافقین شکایت کردم. پیامبر فرمود: هر گاه روز قیامت شود چنگ به ریسمان خدا و حفظ و نگهداری صاحب عرش می زنم، و تو نیز یا علی به دامن من چنگ می زنی؛ فرزندانت به دامن تو چنگ می زنند، و شیعیانت چنگ به دامن شما می زنند، چه می کند خدا با پیامبرش؟ و پیامبرش با وصی او چه می کند؟ بگیر این ها که گفتم که اندکی از بسیار است، تو با هر کس که دوست داری باشی و برای تو است هر چه انجام داده ای، این حرف را سه مرتبه علی برای حارث تکرار کرد.

حارث برخاست و دامنش به زمین کشیده می شد و می گفت: چه باکی دارم از پروردگارت بعد از این هر گاه بمیرم و مرگ مرا ملاقات کند.

جمیل بن صالح می گوید: گفتار علی علیه السلام به حارث همدانی بسی شگفت انگیز است، و حارث چه شگفتیها از آن گفتار بر گرفته و با خود به همراه برد.

سید حمیری رحمه الله نیز مضمون این خبر را برای من به شعر در آورد:

سخن علی علیه السلام به حارث عجیب بود و چه بسیار سخن عجیب در آن جا برای او حمل فرمود!

ای حارث همدانی! هر کس چه مؤمن و چه منافق پیش از مرگ مرا در مقابل و روبرو خواهد دید.

او مرا با دیدگان خود می بیند، و من او را با تمام صفات و نام و نشان و کردار و عملش می شناسم.

و تو ای حارث در کنار پل دوزخ مرا خواهی دید و خواهی شناخت، بنا بر این از لغزش و افتادن از روی پل در میان دوزخ بیم مدار.

من در آن حال که تو در نهایت تشنگی و فرط عطش هستی از آبهای سرد و خوشگوار سیرابت می کنم که از فرط شیرینی پنداری که عسل است.

در هنگامی که در مقام عرض و حساب تو را در برابر آتش متوقّف سازند، به آتش گویم: او را رها کن و این مرد را نکُش.

او را رها کن و ابداً گرد ساحت او مگرد و به وی نزدیک نشو، که او به ریسمانی چنگ زده که به ریسمان ولایت وصیّ رسول خدا متّصل است.(1)

مثل این روایت در امالی شیخ طوسی نیز نقل شده است.(2)

شرح:« یتّئد»: در گام برداشتن ثابت شد و تأمل و درنگ نمود، از التؤده گرفته شده. در نسخه امالی شیخ عبارت« یتأود»: کج یا خم شد.« خبطه»: به شدت او را کتک زد،« المحجن» بر وزن منبر: عصای کج؛« أوب» بر وزن فرح: خشمگین شد.

در نسخه امالی« أُوارا و غلیلا»، الاوار با ضمه: حرارت خورشید، و شدت عطش را گویند. «الغلیل»: حقد و کینه، سوزش غم و شادی. « أحجم عنه» : خودداری کرد و یا از روی ترس از آن کار صرف نظر کرد. و قد اگر اسمیه باشد دو وجه دارد: اسم فعل که مرادف آن یکفی می باشد، مانند:« قدنی درهم»: برای من یک

1- . امالی مفید: 3

2- . امالی طوسی: 625

درهم بس است، و به معنای « حسب» نیز می باشد. فیروز آبادی ضمن بیان آن می گوید:« أرعنی سمعک وراعنی» : به سخنان من گوش بده.

« نفلا»: اضافه بر آن فضل و کرم هایی که به تو عطا نمودم.« قبلا»: رو به رو و آشکارا.« و تخاله»: گمان می کنی.

8. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ دوست دار ما و بیزار از دشمنان ما از دنیا نمی رود مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دیده و او را بشارت می دهند، و اگر دوستدار ما نباشد، ایشان را به گونه ای می بیند که نمی پسندد. تأیید این سخن، فرمایش امیرالمومنین علیه السلام به حارث همدانی است که فرمود:

ای حارث همدانی هر کس چه مؤمن و چه منافق پیش از مرگ مرا بالعیان و روبرو خواهد دید.(1)

9. امالی طوسی: از حارث روایت است که گفت: خدمت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام رسیدم، فرمود: تو را چه به اینجا آورده؟ گفتم: یا امیر المؤمنین! دوستی شما! فرمود: حارث! مرا دوست داری؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم آری! فرمود: آگاه باش! هنگامی که نَفَست به گلویت برسد، هر جا که دوست داشته باشی مرا می بینی؛ و و اگر مرا ببینی که مردم را از حوض می رانم مانند رانده شتران غریبه از حوض؛ و مرا ببینی که مقابل رسول خدا (ص) با پرچم حمد از پل صراط عبور می کنم، هر جا که دوست داشته باشی مرا خواهی دید.(2)

در امالی شیخ طوسی آمده که محمد بن رشید می گوید: آخرین شعری را که سید پسر محمد رحمه الله سرود، یک ساعت قبل از وفاتش بود و علت این بود که بیهوش شد و رنگش تیره شد، سپس به هوش آمد در حالی که چهره اش سفید شده بود در حالی که چنین می گفت:

من دوست دارم آن کسی را که هر کس از اهل مودت او بمیرد، او را با شادمانی به هنگام مرگ خواهد دید و آن محبّ می خندد؛

1- . تفسير قمى 2 : 227
2- . امالى طوسى: 48

و کسی که بمیرد و غیر او از دشمنانش را دوست بدارد، جز به سمت آتش راهی ندارد!

یا ابا الحسن! علی جان! جان و خانواده ام و دارای ام و هر آنچه که در زمین دارم، فدای تو باد!

ای ابا الحسن! من به فضل تو عارفم و به ریسمان هر آن کس که تو را دوست دارد چنگ زننده ام؛

و تو وصیّ مصطفی (ص) و پسر عموی او هستی و ما با مبغضان تو دشمنی داریم و ترکشان می کنیم.

دوستان تو اهل نجات و مؤمن اند و هدایتشان آشکار است و غلوّ کنندگان در حق تو گمراهیشان آشکار و مشرک هستند.

و ملامت کننده ای مرا در مورد علی و حزب او سرزنش نمود؛ پس گفتم: خدا تو را قبیح و زشت کند که تو حقیقتاً احمق هستی!

و واژه اعفک به معنای احمق است.(1)

توضیح:« لحا الله فلانا»: خداوند او را زشت گردانیده و لعنت نمود.« لحیت الرجل ألحاه لحیا»: او را سرزنش کردم.« الملاحاه»: مجادله و دشمنی.

10. علل الشرائع: یحیی بن سابور می گوید: از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که درباره میّت می فرمودند: چشم او هنگام مرگ گریان است! این در وقتی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می بیند که آنچه او را مسرور می سازد را می بیند. سپس امام علیه السّلام فرمودند: آیا ندیده ای انسانی وقتی چیزی می بیند که مسرورش می کند، در نتیجه اشک از چشم هایش جاری می گردد و می خندد؟(2)

در کتاب کافی(3) و نوادر(4) و معانی الاخبار(5) مثل این روایت نقل شده است.

1- . امالی طوسی: 49

2- . علل الشرايع 1 : 356
3- . كافى 3 : 70
4- . الزهد: 155
5- . معانى الاخبار: 236

11. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه« یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً»(1) فرمود: هنگام مرگ مومن، منادی از سوی خدا ندا می دهد: ای نفس مطمئنه! برگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی به ولایت علی علیه السلام، و خشنود به ثواب الهی هستی، پس داخل بین بندگان من شو و داخل بهشت من شو! پس هم و غمی جز پیوستن به ندای الهی ندارد.(2)

12. خصال: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به آنچه خدا به آن امرتان فرموده چنگ بزنید؛ پس فاصله بین یکی از شما و بین این که خوشحال شود و آنچه را دوست دارد ببیند نیست مگر این که رسول خدا (ص) نزد او حاضر گردد و آنچه نزد خداست بهتر و باقی تر است و بشارت از جانب خدای عز و جل به او می رسد و در نتیجه چشمش روشن می گردد و ملاقات خدا را دوست دارد.(3)

13. بصائر الدرجات: برید عجلی گوید: برای امام باقر علیه السلام این آیه را خواندم که:« عمل کنید که به زودی خداوند و رسولش و مؤمنین عمل شما را می بینند»(4) حضرت فرمود: هیچ مؤ من و کافری نیست که بمیرد و در قبرش نهاده شود مگر اینکه عملش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر علی علیه السلام و همین طور تا آخر بر همه آنانی که خداوند طاعت آنان را بندگان واجب ساخته است عرضه می شود.(5)

14. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: بین توصیف این امر (سعادت ابدی شیعیان) و بین این که شخص خوشحال شود و آنچه چشمش بدان روشن می شود را ببیند فاصله ای نیست مگر این که جانش به حلقومش برسد؛ پس به او گفته می شود: اما آنچه آرزویش را داشتی که بر آن وارد گشتی و اما از آنچه می

1- . فجر / 28 - 30
2- . تفسیر قمی 2 : 418
3- . خصال 2 : 614
4- . توبه / 109
5- . بصائر الدرجات: 397

ترسیدی ایمن شدی و امام تو امام راستینی است؛ بر رسول خدا و علی و حسن و حسین علیهم السلام وارد شو! (1)

15. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: من گواهم بر پدرم که می فرمود: فاصله بین شما و بین اینکه دیگران حسرت مقامتان را بخورند و شاد و خرم از آینده خود شوید، به همین است که جانتان به این جا برسد، و اشاره به حلق خود کرد، خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود فرموده است« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً» (2) {و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم } پس به خدا قسم ما ذریه پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هستیم. (3)

16. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: فاصله بین شما و بین اینکه چیزی ببینند که شاد و خرم از آینده خود شود به همین است که جانتان به اینجا برسد و با دستش اشاره به حلق خود کرد. (4)

17. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه جان یکی از شما به این جا (گلو) برسد، به او گویند: هر غم و غصه ای که در دنیا داشتی، از آن در امان هستی؛ و گویند: اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها مقابل تو هستند. (5)

در کتاب محاسن نیز این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است، با این تفاوت که امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز به آن افزوده شده است. (6)

18. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: بدترین و سخت ترین لحظه بر دشمن شما لحظه ای است که جانش به اینجا برسد، و با دست به گلوی مبارکش

1- . محاسن: 174
2- . رعد / 38
3- . محاسن: 175
4- . محاسن: 175

5- . محاسن: 175
6- . محاسن: 175

اشاره فرمود؛ و بیشترین زمانی که به شما به خاطر این امر(ولایت) خوشحال می شود، زمانی است که جان به این جا برسد، و با دست به گلوی مبارکش اشاره فرمود، پس درد و رنج های دنیا و آنچه بیم آن را داشت، پشت سر گذاشته و به او گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها مقابل تو هستند. سپس فرمود: نام فاطمه سلام الله علیها را در میان اینان نقل نکن و نیاور(از باب تقیه). (1)

در کتاب نوادر مثل این روایت نقل شده و در آخر آن دارد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام مقابل تو هستند. (2)

19. محاسن: ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: از پس این سخن را برای شما بیان کردم، حیا می کنم و خجالت می کشم! فاصله بین شما و بین اینکه دیگران حسرت مقامتان را بخورند و شاد و خرم از آینده خود شوید، به همین است که جانتان به این جا برسد، و اشاره به حلق خود کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نزد او آمده و می فرمایند: از هر چه بیم داشتی خدا تو را از آن ایمنی بخشید، و به هرچه امید داشتی اکنون در برابر تو است. (3)

20. محاسن: عقبه می گوید: من و معلی بن خنیس وارد بر امام صادق علیه السلام شدیم؛ حضرت فرمود: ای عقبه! خداوند در روز قیامت چیزی از بندگان قبول نمی کند مگر آنچه شما بدان اعتقاد دارید(از ولایت) و فاصله ای بین یکی از شما با این که ببیند آنچه چشمش را روشن می کند نیست مگر این که جانش به این جا برسد- و با دست به رگ گردنش اشاره فرمود- سپس حضرت تکیه داد و معلّی با چشم به من اشاره کرد که از حضرت سؤال کن! پس من گفتم: یابن رسول الله! وقتی جانم به گلویم رسید چه چیز دیده می شود؟- و عقبه چند ده بار دیگر نیز این را پرسید که در وقت مردن چه چیز دیده می شود؟ حضتر در تمام جوابهای خود فقط

1- . محاسن: 175

2- . الزهد: 157

3- . محاسن: 175 و 176

می فرمود:« دیده می شود» و چیزی بر آن نمی افزود! سپس در آخرین مرتبه نشست و فرمود: ای عقبه! عرض کردم: من در اطاعت شما هستم بفرمایید! فرمود: جز این که بخواهی بدانی به جواب دیگری راضی نیستی؟ (چاره ای نداری و حتما می خواهی بیاموزی؟) عرض کردم: بله یابن رسول الله! همانا دین من همراه با خون من است و تا وقتی جان بدهم طلب دین را رها نمی کنم! شما در هر ساعت و چگونه اید یابن رسول الله؟ و شروع به گریه کردم؛ حضرت به حال من مهربانی کرد و فرمود: به خدا قسم که محتضر آن دو را می بیند! عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت آن دو کیستند؟ فرمود: آن دو رسول خدا (ص) و علی علیه السلام هستند! ای عقبه! هیچ مؤمنی هرگز نمی میرد تا آن دو را ببیند؛ گفتم: وقتی مؤمن به آن دو نظر کرد به دنیا بر می گردد؟ فرمود: نه بلکه به سمت مقابلش می رود؛ عرض کردک: فدایت شوم آیا آن دو سرور چیزی و مطلبی می گویند؟ فرمود: بله هر دو با هم بر مؤمن وارد می شوند و رسول خدا (ص) نزد سر او و علی علیه السلام نزد پای او می نشینند؛ رسول خدا (ص) بر روی او خم می شود و می فرماید: ای ولیّ خدا! بر تو بشارت باد که من رسول خدا هستم و من برای تو بهترم از آنچه داری از دنیا ترک می کنی! سپس رسول خدا (ص) بر می خیزد و علی علیه السلام بلند می شود و به روی او خم می شود و می فرماید: ای ولیّ خدا! بر تو بشارت باد که من همان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم که دوستم می داشتی! بدان که من به تو نفع رسانم! سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بدانید که این مطلب در کتاب خدای عز و جل نیز هست! عرض کردم: فدایت شوم در کجای کتاب خدا آمده؟ فرمود: در سور یونس سخن خدای تبارک و تعالی در این خصوص است که فرمود:« الَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.»(1) { همانها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند. در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ وعده های الهی تخلّف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!}(2)

1- . یونس / 63 و 64
2- . محاسن: 175 و 176

در تفسیر عیاشی نیز حدیث مشابهی از عقبه بن خالد نقل شده است.(1)

شرح: منظور از الدم در عبارت« إنما دینی مع دمی»، زندگی است، یعنی تا زمانی که زنده هستم از طلب دین دست بر نمی دارم.« فإذا ذهب دمی» استفهام انکاری است، یعنی پس از مرگ چگونه می توانم در طلب دین برآیم؟ در نقل تفسیر عیاشی آمده:« فإذا ذهب دمی کان ذلک» به این معنا که دین من وابسته به زندگی من است، و اگر دین نداشته باشم مثل این است که جان خود را از دست داده ام.

پس عبارت« کان ذلک» یعنی مرگ و نابودی من می رسد. و در کافی دارد:« إنما دینی مع دینک فإذا ذهب دینی کان ذلک» یعنی دین من تنها زمانی مستقیم خواهد بود که با دین تو موافق و هم راستا باشد، پس هرگاه به خاطر ناآگاهی من به عقاید شما، دینم تباه شود، آن اتفاق رخ می دهد. یعنی خسران و هلاک و عذاب ابدی، راوی یعنی عقبه به صورت مبهم به این موضوع اشاره کرده است تا آن را بزرگ جلوه دهد.

و اما اینکه حضرت علیه السلام به آیه استشهاد می کند، به نظر می رسد بشارت در زندگی دنیا را به بشارت هنگام مرگ تفسیر می کند، و ممکن است حضرت علیه السلام بشارت در آخرت را به بشارت هنگام مرگ تفسیر فرموده است، زیرا این حالت در مقدمه مراحل آخرت می باشد. بنابراین همانطور که در روایت های دیگر آمده است، بشارت در زندگی دنیا با خواب های نیکو است، و یا بشارت به چیزی است که خدای متعال در کتاب خود و از زبان پیامبر خود صلی الله علیه و آله فرموده است. و مورد اول واضح تر به نظر می رسد.

21. محاسن: امام صادق علیه السلام به سدیر فرمود: قسم به کسی که فرستاده محمد را به پیغمبری، و شتابانه روحش را به بهشت برده میان هر یک از شما با خوشی و شادمانی یا پشیمان شدن و افسوس فاصله ای نباشد جز که به چشم خود بیند آنچه را خدا عز و جل در قرآنش فرموده:« عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ».(2) {از راست و از چپ نشسته ای باشد} و ملک الموت آید تا جانش را بگیرد،

1- . تفسیر عیاشی 2 : 133

2- . ق / 17

و روحش را فریاد دهد تا از تنش به در آید، اما آنکه مؤمن باشد آمدنش را احساس نکند (یعنی برایش هیچ تلخی و ناگواری ندارد) و اینست سخن خدای سبحانه و تعالی که می فرماید: {ای جان با ایمان برگرد به سوی پروردگارت که خوشی و خوشت دارند و درآی در میان بندگانم و درآی در بهشتم. }(1) و آنگاه فرمود: این مقام برای کسی است که پارسا باشد و با برادران دینی خود همراهی دارد و به آن ها خیر می رساند اگر ناپارسا است و خیررسان به برادران خود نیست به او گفته شود: چه تو را بازداشت از پارسائی و همراهی کردن برادرانت؟ تو از کسانی باشی که به زبان اظهار دوستی کنند و با کردار آن را پیاده نکنند، و چون برخورد کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان از او رو گردانند و در روی او ترشرو باشند و شفاعت او نکنند، سدیر گفت: از کسانیست که خدا بینی آن ها را بریده؟ آن حضرت فرمود: همانست.(2)

شرح: جدع الأنف: بریدن بینی، و کنایه از ذلت و خواری است، یعنی خداوند هر کس را که خوار نماید، به این صورت خواهد بود. و ممکن است« من» استفهامی باشد، یعنی: چه کسی چنین است؟ و عبارت« جدع الله أنفه» جمله دعایی باشد، و حضرت علیه السلام پاسخ می دهد: بینی بریده همان کسی است که قبلا برایت ذکر نمودم؛

22. محاسن: محمد می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: از خدا بترسید و اعتقادی که به امر امامت ما دارید را با ورع و سخت کوشی در طاعت خدا یاری کنید که بیشترین حدی که یکی از شما به شادی و خوشحالی می رسد آن لحظه ای است که به حدّ آخرت برسد و دنیا از او بریده شود؛ وقتی به آن حد رسید می فهمد که در مقابل خود نعمتها و کرامت های خدا و بشارت به بهشت را پیش رو دارد و از کسانی که از آنان می ترسید، ایمن می شود و یقین می کند که باوری که داشت حق بوده و کسی که با باور او مخالفت ورزیده باطل و هلاک شونده است؛(3)

1- . فجر / 28
2- . محاسن: 177 و 178
3- . محاسن: 177 و 178

23. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: بیشترین زمانی که شما به محبت ما نیازمندید، زمانی است که جان شما به این جا برسد- و با دست به بالای سینه مبارکش اشاره فرمود- و بعد فرمود: نه! بلکه زمانی که به این جا برسد- و با دست به حنجره شریفش اشاره فرمود- و فرمود: پس بشارت دهنده نزد او آمده و می گوید: از آنچه بر آن خائف بودی ایمنی یافتی!(1)

24. محاسن: بشیر کناسی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم، حضرت فرمود: به شیعیان و اصحابت بگو که پدرم می فرمود: فاصله بین یکی از شما و بین آنکه خوشحال شود، نیست مگر آن که جانش به این جا برسد و با دست به حلقوم مبارکش اشاره فرمود؛(2)

25. صحیفه الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و از امیرالمومنین علیه السلام نقل کردند که فرمود: کسی که مرا دوست بدارد موقع مردنش آن گونه که دوست دارد مرا می یابد و کسی که مرا دشمن بدارد موقع مردنش آن گونه که ناپسند دارد مرا می یابد.(3)

26. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند آیه« کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ومَبشوره»(4) { هر کسی طعم مرگ را می چشد و بشارت داده می گردد.} این گونه بر محمد (ص) نازل کرد؛ احدی از این امت نیست مگر این که به او بشارت داده می شود: اما مؤمنان به روشنی چشمشان بشارت داده می شوند و فاجران به این که خدا آنان را خوار و ذلیل می کند بشارت داده می شوند.(5)

27. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً»(6) {و از اهلِ

1- . محاسن: 177 و 178

2- . محاسن: 177 و 178

3- . صحیفه الرضا: 57

4- . بقره / 185

5- . تفسير عياشى 1 : 309
6- . نساء / 159

کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود. } فرمود: منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(1)

28. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً» درباره حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ایمان اهل کتاب نسبت به محمد صلی الله علیه و آله است.(2)

29. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» فرمود: مقصود ایمان به محمد (ص) است؛ هیچ یهودی و نصرانی هرگز نمی میرد تا بداند که محمد (ص) رسول الله است و او به نبوت آن حضرت کافر بود.(3)

30. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً» فرمود: پیروان هیچ دینی از اولین و آخرین نمی ماند جز اینکه قبل از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علی علیه السلام را در جایگاه حقانیت می بینند.(4)

31. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: زمان مرگ یکی از طرفداران و شیعیان ما شیطان از راست و چپ به بالین او می آید تا او را از آنچه بدان اعتقاد دارد گمراه سازد، ولی خداوند عزّ و جلّ از آن جلوگیری می کند و نمی گذارد و این همان فرمایش خداوند تعالی است که:« یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ»(5) {خداوند سبحان آنان را که ایمان آورده اند در

1- . تفسیر عیاشی 1 : 309
2- . تفسیر عیاشی 1 : 310
3- . تفسیر عیاشی 1 : 310
4- . تفسیر عیاشی 1 : 310
5- . ابراهیم / 27

زندگانی دنیا و به سرای آخرت بر قول ثابت (که همان اعتقادات حقّه صحیح و واقعی است) استوار و پا بر جای نگه می دارد. }(1)

32. نوادر : ابو عمرو بزاز می گوید: ما نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودیم که حضرت برخاست و داخل خانه شد و برگشت و دو بازوی در را گرفت و بر ما سلام فرمود و ما به ایشان جواب سلام دادیم؛ سپس فرمود: به خدا که من بوی شما و جان های شما را دوست دارم، شما بر دین خدا و دین فرشته هائید، فاصله بین شما و بین اینکه شاد و خرم از آینده خود شوید، به همین است که جانتان به اینجا برسد، و با دست اشاره به حلق خود کرد، و کمک کنید بر آن با تقوای زیاد.(2)

33. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: امام علیه السلام فرموده است: خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا» یعنی به خداوند با نپذیرفتن نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و آل آن دو نفر علیهم السلام کافر شدند؛ «وَمَاتُوا وَهمْ کُفَّارٌ» یعنی بر کفرشان، «أُولَئِکَ عَلَیهمْ لَعْنَهُ اللّه» یعنی خداوند متعال دوری از رحمت و دوری از ثواب را برای آنان مقرر می سازد. «وَالْمَلآئِکَهِ» یعنی و ملائکه آنان را لعنت می کنند. «وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ» یعنی تمام مردم آنان را مورد لعن خود قرار می دهند؛ زیرا تمامی مأمورین نهی شده (شاید منهی به معنای عاقل باشد)، کافران را لعنت می کنند و کافران نیز می گویند: خداوند، کافران را لعنت کند. و آنان نیز در لعنت فرستادن بر خود، سهیم می شوند. «خَالِدِینَ فِیها» یعنی در لعنت و در آتش جهنم، «لاَ یخَفَّفُ عَنْهمُ الْعَذَابُ» یعنی نه یک روز و نه یک ساعت، «وَلاَ همْ ینظَرُونَ» یعنی حتی یک لحظه، آنان را از شکنجه شدن رها نمی کنند.«و لا هم یُنظرون» یعنی یک ساعت هم به عقب انداخته نمی شوند مگر این که عذاب به آنان برسد. امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: اینان که کتمان گر صفت رسول خدا و منکر زینت علی ولی الله علیهما السلام هستند، وقتی ملک الموت برای قبض روحشان می آید، با زشت ترین منظره و قبیح ترین چهره بر آنان وارد می شود و هنگام کندن جانشان شیاطین رانده شده شان بر

1- . تفسیر عیاشی 2 : 242
2- . الزهد: 158

آنان احاطه می یابند، همان شیاطینی که این کافران آنان را می شناختند؛ سپس ملک الموت می گوید: ای نفس خبیثی که به پروردگارش کافر و نبوت پیامبرش (ص) و امامت علی وصیّ او علیه السلام را منکر بود! بر تو باد بشارت به نفرین و خشم خدا. سپس می گوید: سرت را بلند کن و چشمت را بالا بیاور و ببین! پس زیر عرش محمد (ص) را می بیند که بر تختی مقابل عرش خدای رحمان نشسته و علی علیه السلام را بر صندلی مقابل او می بیند و سایر امامان علیهم السلام را بر مراتب با شرافتی که دارند در محضر پیامبر (ص) می بیند، سپس بهشت را می بیند که درهای آن گشوده گشته و قصرها و درجات و منازل آن را می بیند که آرزوهای آرزومندان از رسیدن به آنها کوتاه است! پس به او می گوید: اگر دوست اولیای خود بودی، روح تو نیز به محضر آنان عروج می کرد و مأوای تو نیز در آن بهشت بود و آن جا محل نزول تو و اولیا و مجاوران و نزدیکانت بود؛ پس نگاه کن؛ پس حجابهای جهنم برداشته می شود و آن را با بلیّات و مصیباتش و با عقربها و مارها و افعی هایش و انواع عذاب و عقوباتش می بیند؛ پس به او گفته می شود: این جا منزلگاه توست؛ سپس شیاطینش بر او مجسم می شوند و (گفته می شود:) اینان کسانی بودند که او را گمراه می کردند و او از آنان حرف شنوی داشت که همگی با هم در غل و زنجیرهایند؛ و مرگ او در نتیجه با شدیدترین حسرت ها و بزرگترین تأسف ها خواهد بود.(1)

34. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: فاصله بین شما و بین اینکه ببینید آنچه را مایه چشم روشنی شماست، همین است که جانتان به اینجا(حلقوم) برسد! پس ملک الموت نزد او آمده و می گوید: اما آنچه در دنیا در آن طمع داشتی که از دست تو رفت و آنچه در امر آخرت خود بر ان طمع داشتی که اکنون در شرف رسیدن به آن هستی و رو به روی تو پدرانت هستند که رسول خدا و علی و ابراهیم علیهم و آلهم السلام را تصدیق کردند.(2)

1- . تفسیر امام عسکری: 572
2- . الزهد: 159

35. نوادر: قتیبه اعشی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شماها به خاطر ما با پدران و پسران وهمسران (خویش) دشمنی کردید و در عوض، پاداش شما بر خدای عز و جل می باشد، و بدانید که نیازمندترین وقت شما (به ولایت و دوستی ما) آن وقتی است که جان ها به اینجا رسد، و با دست، اشاره به گلوی خویش کرد(1).

36. مناقب: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»(2)فرمود: هنگام مرگ او را به بهشت بشارت می دهند، یعنی به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام .(3)

37. مناقب: امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: بر روح حرام است تا زمانی که محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام را ندیده، از جسم خود خارج شود.(4)

38. مناقب: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: سوگند به خداوند، دشمن ندارد مرا انسانی مگر این که اگر با همین حالت دشمنی بمیرد، خواهد دید مرا به گونه ای که ناراحت گردد، و دوست نمی دارد مرا کسی مگر آن که اگر با دوستی من بمیرد مرا می بیند به گونه ای که خشنود گردد (5).

39. مناقب: از امام صادق علیه السلام درباره میت پرسیدند که هنگام مرگ اشک از چشمش جاری می شود. حضرت علیه السلام فرمود: این هنگامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بیند، پس آنچه مسرورش می کند را رؤیت می نماید(و اشک شوق می ریزد).(6)

1- . الزهد: 159
2- . یونس / 64
3- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 258
4- . این حدیث در شماره 43 بیان می شود.
5- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 258
6- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 258

40. امالی صدوق: حارث اعور می گوید: شبی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسیدم، فرمود: ای اعور، چه چیز تو را به اینجا آورده ؟ گفتم: ای امیرمؤمنان، به خدا سوگند دوستی تو مرا به اینجا کشانده است. فرمود: اینک تو را خبری دهم که شکرگزار آن باشی، آگاه باش که هیچ بنده ای که مرا دوست می دارد، نمیرد وجانش به در نرود تا آن که مرا آن گونه که دوست می دارد ببیند. وهیچ بنده ای که مرا دشمن می دارد، نمیرد وجانش به در نرود تا آن که مرا آن گونه که ناخوش می دارد ببیند. راوی می گوید: شعبی به من گفت: دوستی او به تو سود نمی رساند و دشمنی او نیز به تو ضرر نمی زند.(1)

41. رجال کشی: سعید بن یسار می گوید: نزد یکی از دو پسر شاپور وارد شدم و هر دو پسر او تقوای زیاد و تسلیم محض در برابر خدا داشتند؛ پس یکی از آن دو مریض شد و من گمان نمی کنم کسی جز زکریا پسر شاپور بود؛ من هنگام مرگ او نزد وی حاضر شدم که دست خود را گشود و سپس گفت: ای علیّ! دستم سفید شد! سعید می گوید: من وارد بر امام صادق علیه السلام شدم و محمد مسلم نزد آن حضرت بود. وقتی از نزد او برخاستم، گمان کردم محمد بن مسلم خبر اتفاقی را که موقع مردن زکریا بن شاپور افتاده بود را به اطلاع حضرت رسانده است. حضرت کسی را به دنبال من فرستاد و من به نزد ایشان برگشتم؛ فرمود: به من خبر بده از مردی که هنگام مرگ نزد او حاضر بودی! چه چیزی از او شنیدی که می گفت؟ عرض کردم: دست خود را باز کرد و گفت: یا علی! دستم سفید شد! پس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم او(علی (ع)) را دید؛ به خدا قسم او را دید؛ به خدا قسم او را دید؛(2)

مثل این روایت در کافی نیز نقل شده است.(3)

42. کشف الغمه: حسین بن عون می گوید: من به عیادت سید بن محمد حمیری رفتم در بیماری که در آن وفات کرد، و دیدم که در حال جان دادن است و

1- . امالی طوسی: 34
2- . رجال کشی: 626
3- . کافی 3 : 67

نزد او جماعتی از همسایه های او بودند که عثمانی مسلک بودند، و او مردی بود زیبا چهره و گشاده پیشانی، و میان دو شانه و گردن او عریض بود، اتفاقا در روی او نقطه سیاهی ظاهر شد مثل نقطه ای از مرکّب و بزرگ می گشت و زیاده می شد تا تمام روی او را آن سیاهی فرو گرفت، و برای این شیعیانی که حاضر بودند غمگین گشتند؛ و از ناصبیان حاضر شادی و شماتت ظاهر گشت. اندکی بر این حال گذشت تا این که در آن مکان از صورتش که در آن نقطه سیاه پیدا شده بود قطعه سفیدی پیدا شد، و ترقی می کرد و زیاده می گشت تا روی او به حال اول باز گشت و به اشراق و نورانیت مایل شد، در آن حال سید خنده ای نیکو نمود و با خوشحالی و لبخند این ابیات را گفت:

دروغ پنداشتند کسانی که خیال کردند که علی علیه السلام دوست و محب خود را از آن عیب و ننگ نجات نخواهد داد؛

به خدا سوگند که همانا به بهشت عدن رفتم و معبود گناهان و سیئاتی که داشتم را عفو فرمود؛

پس بشارت دهید امروز دوستان علی را و تا وقت وفات به ولایت علی علیه السلام پای بند باشید؛ و بعد از آن تولی نمایید به پسران او یکی بعد از یکی و هر که به آن صفات باشد.

بعد از این گفت:« اشهد ان لا اله الا اللّه حقا حقا، اشهد ان محمدا رسول اللّه حقا حقا، اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا حقا؛ اشهد ان لا اله الا اللّه»، بعد از آن چشم ها را بر هم نهاد، گوئیا روح او فتیله چراغ بود که خاموش شد، یا سنگ ریزه ای بود که افتاد.

علی بن حسین بن عون روایت کند که پدرم در حالی که أذینه نیز حاضر بود به من گفت: اللّه اکبر، کسی که می بیند مثل آن کسی که نمی بیند نیست؛ من به این دو گوش خود شنیدم- و اگر نشنیده باشم، هر دو گوشم کر باد- که فضیل بن یسار مرا خبر داد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که ایشان هر دو فرمودند: حرام است بر روح که مفارقت کند از جسد خود تا پنج کس را ببیند: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم صلوات اللّه را به گونه ای که چشم های او روشن

شود یا چشم هایش داغ گردد؛ پس این حدیث در میان مردم انتشار یافت و بر جنازه او حاضر گشت و خداست که توفیق دهنده و جدا کننده است.(1)

در امالی شیخ طوسی مثل این حدیث نقل شده است.(2)

مناقب: وقتی سید حمیری در بستر احتضار افتاد، در صورتش نقطه سیاهی آشکار شد؛ و حدیث را مثل روایت قبلی ادامه داد و بعد از آخرین بیتی که نقل شد و گفت« واحداً بعد واحد بالصفات» چنین سرود:

دوست دارم آن کسی را که هر کس از اهل مودت او بمیرد، او را هنگام مرگ با بشارتی می بیند در حالی که خندان است.

و هر کس که غیر او از دشمنانش را دست دارد، جز به سمت آتش جهنم راهی برای او نیست. تا پایان قصیده؛(3)

شرح: جوهری گوید: السالفه به معنای قسمت جلوی گردن از محل آویزان کردن گوشواره تا گودی استخوان ترقوه است. الذباله با ضم یعنی فتیله (پنبه تابیده، نوار نخی).

43. بشاره المصطفی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست، روح بدنی از صاحبش جدا نمی شود مگر اینکه از میوه های بهشت یا از درخت زقوم بخورد، و هنگامی که ملک الموت را ببیند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را می بیند، پس اگر محبّ ما باشد به ملک الموت می گویم : با او مدارا کن، زیرا او مرا و اهل بیتم را دوست داشت و اگر دشمن ما باشد به ملک الموت می گویم: به او سخت بگیر زیرا او دشمن من و اهل بیتم بود.(4)

44. تفسیر فرات کوفی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: ای علی ! در تو مثلی از عیسی بن مریم علیهما السلام است؛ خدای تعالی می

1- . کشف الغمه 2 : 40
2- . امالی طوسی: 627
3- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 258

4- . بشاره المصطفى: 6

فرماید:« وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً»(1) { و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [= حضرت مسیح] ایمان می آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود. } ای علی ! مردی که بر عیسی بن مریم علیهما الصلاه و السلام افترا زد نمرد تا این که قبل از مرگش به او ایمان بیاورد و در مورد آن حضرت، معتقد به حق شود، جایی که این اقرار نفعی به حال او نخواهد داشت؛ تو نیز مثل عیسی علیه السلام خواهی بود؛ دشمن تو نخواهد مرد تا تو را هنگام مرگ ببیند و تو موجب خشم و اندوه او شوی تا او در مورد امر امامت تو اعتراف به حق کند و در مورد تو حقیقت را معتقد شود و به ولایت تو اقرار کند، جایی که این اعتراف نفعی به حال او ندارد؛ اما دوست تو، تو را هنگام مرگ می بیند و تو شفیع و مبشّر و نور چشم خواهی بود؛ (2)

45. دعوات راوندی: از حضرت محمّد بن علیّ علیهما السّلام (امام جواد) روایت شده که فرمود: مردی از یاران حضرت رضا علیه السّلام بیمار شد، حضرت به عیادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه می بینی؟

گفت: بعد از ورود شما مرگ را دیدار کردم- مقصودش شدّت یافتن بیماریش بود- حضرت فرمود: چگونه آن را یافتی؟ گفت: دردناک و بسیار سخت. فرمود: آن را ندیده ای بلکه فقط چیزی را دیده ای که تو را می ترساند و تو را به آن (یعنی به مرگ) و بعضی حالات آن را به تو می شناساند؛ مردم دو قسمند: یکی شخصی که با مرگ راحت می شود، و دیگری شخصی که با مرگش مردم از او آسوده می شوند، پس ایمان خودت را به خدا و به ولایت تجدید بنما تا طلب راحت شوی، پس آن مرد چنان کرد.

سپس عرض کرد: یابن رسول الله ! این فرشتگان الهی هستند که با درود بر شما درود می فرستند و در برابر شما ایستاده اند، به ایشان اجازه نشستن بفرمایید. حضرت علیه السلام اجازه داد و فرمود: ای فرشتگان پروردگار من ! بنشینید. سپس فرمود: از ایشان بپرس امر شده اند که در برابر من بایستند؟

1- . نساء / 159

2- . تفسير فرات: 116

بیمار پاسخ داد: از ایشان پرسیدم و عرض کردند اگر همه فرشتگان مخلوق الهی خدمت شما برسند در برابرتان می ایستند و تا زمانی که اجازه نفرموده اید نمی نشینند، این فرمان خدای عز و جل است.

سپس مرد چشمانش را بست و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! این شمایی که بر من تمثل پیدا کرده ای با محمد (ص) و امامان پس از او و مرد از دنیا رفت؛(1)

46. دعوات راوندی: حارث اعور نقل می کند: در نیم روزی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسیدم، فرمود: تو را چه به اینجا آورده؟ گفتم: به خدا سوگند، دوستی شما! فرمود: اگر راست بگویی حتماً مرا در سه جا خواهی دید: هنگامی که نَفَست به اینجا برسد -و اشاره به گلوی مبارک کرد- و در صراط و بر سر حوض (کوثر).(2)

47. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ انسانی نیست مگر این که در هنگام مرگ، شیطان یکی از مأمورین خود را نزد او حاضر می کند تا وی را وسوسه کند و در دینش به شک اندازد و او را به کفر بکشاند. این وسوسه ادامه دارد تا این که روح از بدن او خارج شود. اگر ایمان محتضر، سست و عاریه ای باشد، شیطان به آسانی آن را از او می گیرد و کافر از دنیا می رود. و اگر محتضر از مؤمنان حقیقی باشد، شیطان نمی تواند بر او غالب شود و دین و ایمانش را بگیرد.

سپس فرمود: هرگاه یکی از شما بر بالین شخصی از کسان خود رفتید که مرگش فرا رسیده است ، شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص) را به او تلقین کنید تا شیطان به او دست نیابد.(3)

48. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی را مرگ در رسید، به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند: فلانی در حال احتضار است. حضرت صلی الله علیه و آله نزد او حاضر شدند با جماعتی از صحابه و او بیهوش

1- . دعوات راوندی: 248
2- . دعوات راوندی: 248

3- . كافى 3 : 65

بود. پس حضرت فرمود: که ای ملک الموت! دست از او بر دار تا از او سوال کنم. پس آن شخص به هوش آمد، حضرت فرمود: چه چیز می بینی؟ گفت: سفیدی بسیار و سیاهی بسیار می بینم. فرمود: کدام یک به تو نزدیکترند؟ گفت: سیاهی. حضرت فرمود: بگو:« خدایا گناهان زیادی که مرتکب شدم را بر من ببخش و طاعت کم مرا قبول فرما». پس آن شخص بیهوش شد، باز به ملک الموت فرمود: دست از او بر دار تا از او پرسش کنم. پس او به هوش آمد. حضرت فرمود: چه چیز می بینی؟ گفت: سفیدی بسیار و سیاهی بسیار می بینم. فرمود که کدام یک به تو نزدیکتر است؟ گفت سفیدی. حضرت فرمود : او را آمرزیدند. پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نزد هر که محتضری که حاضر شوید در این حال بگویید که این دعا بخواند.(1)

49. کافی: سدیر صیرفی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم آیا مومن از قبض روح خود کراهت دارد؟ فرمود: نه به خدا سوگند هنگامی که فرشته ی مرگ برای قبض روحش می آید بیتابی می کند. فرشته ی مرگ به او می گوید: ای دوست خدا! بی تابی مکن. به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت سوگند، من از پدری مهربان نسبت به تو خوش رفتارتر و مهربانترم. چشمانت را باز کن و بنگر.

حضرت فرمود: در این هنگام پیامبر خدا و امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان معصوم علیهم السلام در نظر او ظاهر می شوند. به او می گوید: این پیامبر خدا و امیرمومنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان معصوم علیهم السلام اند که رفیقان تو هستند؛ او چشمانش را باز کرده و نگاه می کند و ندا کننده ای از جانب خداوند متعال به روح او ندا می دهد: ای نفسی که به محمد و خاندانش اطمینان داری! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که به ولایت آن ها راضی و به ثواب هایت خوشنود هستی و در زمره ی بندگان من یعنی محمد و خاندانش علیهم السلام

1- . کافی 3 : 66

در آی و به بهشت من داخل شو. در این هنگام در نزد او چیزی محبوب تر از بیرون آمدن روحش از تن و پیوستن به ندا کننده نیست.(1)

50. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که بین مؤمن و بین قدرت بر گفتن حائل می شود، یعنی نتواند سخن بگوید پیامبر خداصلی الله علیه و آله و کسانی که خدا خواهد کنار او می آیند. رسول خداصلی الله علیه و آله سمت راست شخص و دیگران به جانب چپ او می نشینند.

رسول خدا شروع به سخن کرده می فرماید: آنچه را امیدوارش بودی اکنون روبروی توست (دیدار پیامبر و ائمه علیهم السلام) و امّا آنچه را از آن می ترسیدی (کیفر) از آن ایمن هستی. سپس دری از بهشت برایش گشوده می شود و رسول خدا می فرماید: این منزل تو در بهشت است. اگر خواستی تو را به دنیا باز می گردانیم که در آن جا طلا و نقره است. محتضر در این هنگام می گوید: مرا نیازی به دنیا نیست؛ در این هنگام رنگش سفید شده و پیشانیش عرق می کند و لبهایش می لرزد و بینی او فراخ می شود و چشم چپ او اشک می ریزد؛ پس هر یک از این علامات را دیدی به آن اکتفا نما؛ پس وقتی جان از جسم خارج شد، چنانچه بهشت بر او عرضه شد، باز بر نفس او عرضه می شود در حالی که هنوز نفس و جان در جسم او هست و او آخرت را بر می گزیند و او را در میان اموات غسل می دهند و جنازه اش را بالا و پایین و دگرگون می کنند؛ پس وقتی در کفنش نهاده شد و بر تابوت نهاده شد، جانش خارج می شود و در مقابل تشییع کنندگان راه می رود و ارواح مؤمنان او را ملاقات می کنند و بر او سلام داده بشارتش می دهند به نعماتی که خدای عز و جل برایش مهیا کرده؛ وقتی در قبرش نهاده می شود روح به بالای ران پایش بر می گردد؛ سپس از آنچه می داند، پرسیده می شود؛ پس وقتی آنچه می دانست را بر زبان آورد، همان در بهشتی که رسول خداصلی الله علیه و آله به او نمود بر او گشوده می شود و نور، خنکی و بوی خوش آن بر او داخل می گردد. سَدیر صیرفی (راوی خبر) در ادامه می گوید: گفتم: یابن رسول الله! پس فشار قبر چه می شود؟ فرمود: هرگز چنین چیزی برای مؤمنان نیست؛ به خدا قسم! این

1- . کافی 3 : 67

زمین بر مؤمن افتخار می کند و می گوید: بر پشت من راه رفت. و زمین می گوید: به درستی که من تو را دوست داشتم، آن هنگامی که بر پشت من راه می رفتی و اکنون که به من سپرده شده ای، خواهی دید که چگونه با تو رفتار می کنم! و آن گاه به قدر دید چشم برایش گشایش می یابد. (1)

شرح: جمع بین این روایت و روایت فاطمه بنت اسد و سعد بن معاذ مشکل است مگر این که گفته شود: فضار قبر در صدر اسلام عمومیت داشته و سپس خدای متعال آن را منسوخ کرده و آن را از مومنان کامل برداشت و یا مومن در این روایت اختصاص به معصومین علیهم السلام باشد. ممکن است در مورد روایت فاطمه بنت اسد بگویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها به این خاطر این کار را انجام داد که به او قول داده بود، تا بر اطمینان او بیفزاید. و الله یعلم.

51. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم تنها از شما شیعیان قبول می شود و به خدا قسم خدا شما را می آمرزد و فاصله بین یکی از شما و بین اینکه شاد و خرم شود و شادی و نور چشمش را ببیند، به همین است که جانتان به اینجا برسد، اشاره به حلق خود کرد؛ سپس فرمود: چون کافر محتضر شود، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام و جبرئیل و ملک الموت بالینش آیند، و علی علیه السّلام بدو نزدیک شود و گوید: یا رسول اللّه! راستی این بود که دوست ما اهل بیت بود؛ او را دوست دار! رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم می فرماید: ای جبرئیل! راستی اینست که دوست می داشت خدا و رسولش و خاندان رسولش را پس او را دوست دار، جبرئیل به ملک الموت گوید: راستی این دوست می داشت خدا و رسولش و خاندان رسولش را پس او را دوست دار و بر او آسان بگیر، و ملک الموت نزدیک او آید و گوید: ای بنده خدا! برات آزادیت را گرفتی؟ سند امانت را گرفتی؟ به عصمت کبری در زندگی دنیا چنگ زدی؟ پس خدای عز و جل به او توفیق می دهد و می گوید: بله؛ ملک الموت می گوید: آن چه بود؟ پس می گوید: ولایت علیّ بن ابی طالب (ع). پس ملک الموت می گوید: راست گفتی! از آنچه از آن بر حذر بودی خدا تو را از آن و به آنچه امید داشتی رسیدی و بر تو

1- . کافی 3 : 68

بشارت باد به گذشتگان صالحت؛ همراهی با رسول خدا (ص) و علی و فاطمه صلوات الله علیهما؛ سپس جان او به آرامی از تنش خارج می شود و از بهشت مشک خوش بوی و کافور آورده می شود و در آن کفن پیچیده می شود و با آن کافور حنوط می گردد و سپس لباس زردی از لباس های بهشتی پوشانده می شود و وقتی در قبرش نهاده می شود، خدا دری از درهای بهشت به روی او می گشاید که روح و ریحان بهشتی داخل قبرش می گردد، سپس به قدر مسافت یک ماه از سمت راست و چپش برایش گشوده می شود؛ بعد به او گفته می شود: مانند خفتن عروس بر بسترش بخواب و بر تو باد به روح و ریحان و بهشت پر نعمت و پروردگاری که خشمگین نیست؛ سپس آل محمد (ص) را در بهشت رَضوَی زیارت می کند؛ پس با آنان از طعامشان می خورد و از شرابشان می آشامد و در مجالسشان با آنان گفتگو می کند تا این که قائم ما قیام کند؛ وقتی قیام کرد، خدا آنان را بر می انگیزد و آنان با او گروه گروه لبّیک می گویند و در این هنگام اهل تردید به شک می افتند و نافرمانان مضمحلّ می شوند و چه کم هستند و عجولان هلاک می شوند و اهل تسلیم و انقیاد نجات می یابند و به همین خاطر رسول خدا (ص) به علی علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی و موعد بین من و تو وادی سلام است. و وقتی کافر به حال احتضار می افتد، رسول خدا و علی صلوات الله علیهما و جبرئیل و ملک الموت نزد او حاضر می شوند؛ پس علی علیه السلام به او نزدیک شده و عرضه می دارد: یا رسول الله! راستی این بود که دشمن ما اهل بیت بود؛ او را دشمن دار، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می فرماید: ای جبرئیل! راستی اینست که خدا و رسولش و خاندان رسولش را دشمن می داشت؛ پس او را دشمن دار، جبرئیل گوید: ای ملک الموت! راستی این دشمن می داشت خدا و رسولش و خاندان رسولش را پس او را دشمن دار و بر او سخت بگیر، و ملک الموت در بر او آید و گوید: ای بنده خدا! آیا برات آزادی ات را گرفتی؟ امان برائت از آتشت را گرفتی؟ در حیات دنیا به عصمت کبری چنگ زدی؟ پس می گوید: نه؛ پس می گوید: ای دشمن خدا مژده ات باد به سخط خدای عز و جل و عذاب او در دوزخ؛ اما از آنچه می ترسیدی بر تو فرود آمده، سپس جانش را به سختی از تنش بکشد.

سپس صد شیطان به روحش گمارد که همه به رویش آب دهان اندازند و از بویش آزار کشند، و چون در گورش نهند یک در از دوزخ در آن گشوده شود، که از چرک و خون و شرارش بر او وارد می شود.(1)

در کتاب نوادر نیز حدیث مشابهی از محمد بن سنان نقل شده است.(2)

شرح: المحلّون کسانی هستند که نه حرمت ائمه علیهم السلام را نگه می دارند و نه از ایشان پیروی می کنند. فیروزآبادی گوید: رجل محل: کسی که هتک حرمت می کند، و یا حرمت ماه حرام را نگه نمی دارد.

و گویند: رجل محضیر یعنی کسی که به سرعت می دود، المحاضیر جمع آن است، یعنی کسانی که در طلب فرج قائم علیه السلام عجولی به خرج می دهند. المقربون با فتحه راء: اهل تسلیم و خضوع، پس آنان مقربان درگاه الهی هستند؛ و یا با کسره راء: کسانی که می گویند: فرج نزدیک است و آن را دیر نمی دانند.

52. کافی: عبد الرحیم قصیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: صالح بن میثم از عبایه اسدی از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: سوگند به خداوند دشمن ندارد مرا انسانی مگر این که اگر با همین حالت دشمنی بمیرد خواهد دید مرا به گونه ای که ناراحت گردد و دوست نمی دارد مرا کسی مگر آن که اگر با دوستی من بمیرد مرا می بیند به گونه ای که خشنود گردد .

حضرت باقرعلیه السلام فرمودند : آری این چنین است و اضافه کردند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز در طرف راست محتضر می باشند .(3)

مثل این حدیث در نوادر نقل شده است.(4)

53. کافی: ابن ابی یعفور می گوید: خطاب جهنی با ما رفت و آمد داشت و خیلی دشمن آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم بود و از اصحاب نجده حروری به شمار می رفت. من به جهت آمیزشی که داشتم و هم از روی تقیه به عیادتش رفتم،

1- . کافی 3 : 63
2- . الزهد: 154
3- . کافی 3 : 69
4- . الزهد: 156

بی هوش بود در حال مرگ. شنیدم می گفت: مرا با تو چه کار یا علی؟ این جریان را به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم فرمود: به خدای کعبه قسم او را دیده و این سخن را سه مرتبه تکرار کرد.(1)

54. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه جان یکی از شما به اینجا برسد، به او گویند: از غم و اندوه دنیا که بر حذر بودی، در امان مانده ای و به او می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله مقابل تو هستند.(2)

55. نوادر: ابا بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه« فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ»(3) { پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟! و شما در این حال نظاره می کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست)؛} پرسیدم. فرمود: هنگامی که جان محتضر به گلویش برسد، اگر مومن باشد جایگاه خود را در بهشت می بیند و می گوید: مرا به دنیا بازگردانید تا اهل آن را از آنچه دیده ام باخبر سازم، به او می گویند: دیگر راه بازگشتی نیست.(4)

56. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: مومن هنگامی که از دنیا می رود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را مشاهده می کند.(5)

می گویم: بسیاری از روایت های این باب در باب های قبلی آمده است و بسیاری از روایت های دیگر نیز در باب برزخ و دیگر باب ها خواهد آمد.

برسی در مشارق الانوار می گوید: ای علی! محبان تو در سه جا شاد می شوند: اول: هنگام خروج جان از بدنشان در حالی که تو شاهد بر آن هستی؛ دوم: هنگام سؤال و جواب در قبر در حالی که تو در آنجا در حال تلقین به آن ها هستی؛

1- . کافی 3 : 70

2- . کافی 3 : 70

3- . واقعه / 83- 84

4- . الزهد: 156
5- . الزهد: 156

سوم: هنگام عرضه اعمال ایشان در برابر خداوند متعال، در حالی که تو در آنجا آن ها را می شناسی و یا آن ها را معرفی می نمایی.

تذییل: لازم به ذکر است که حضور پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام در هنگام مرگ، از روایت هایی است که بسیار نقل شده است، و در میان شیعه بسیار مشهور است، و انکار چنین روایت هایی به جهت این که اوهام مردم آن را بعید می شمرد، راه و روش نیکان نیست. اما نحوه حضور و چگونگی آن نیازی به جستجو ندارد. بلکه در این مورد و امثال آن ایمان اجمالی به آنچه از امامان علیهم السلام صادر شده کفایت می کند.

و این که گفته می شود: این خلاف حس و عقل است. اما خلاف حسّ است زیرا ما نزد محتضر تا قبض روح او حاضر می شویم و هیچ کس را نزد او نمی بینیم. و اما خلاف عقل است زیرا ممکن است در آن واحد جان هزاران نفر در شرق و غرب عالم گرفته شود، و جسم پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نمی تواند در یک لحظه در چندین مکان متفاوت باشد، در جواب می گوییم:

پاسخ اول چند وجه دارد: خداوند قادر است بنا به مصلحت، ایشان را از چشم ما پنهان بدارد، همان طور که در تفسیر خاصه و عامه از آیه شریفه «جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخره حجابا مستورا»(1) { میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرارمی دهیم؛} بیان شده است که خدای متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را از دید دشمنانش پنهان داشت و حال آنکه دوستانش حضرت را می دیدند و انکار چنین روایت هایی منجر به انکار بسیاری از معجزات پیامبران و ائمه علیهم السلام می شود. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که پیش از این بیان شد، به این موضوع تصریح شده است.

دوم: ممکن است حضور ایشان در بدن مثالی لطیف باشد که غیر محتضر آنان را نمی بیند، مانند حضور ملک الموت و دست یارانش. روایت های دیگر درباره دیگر مردگانی نقل خواهد شد که ارواحشان در برزخ در بدن های مثالی قرار می گیرد. اما

1- . اسراء / 45

امام زنده بعید نیست که در روح خود تصرف نماید؛ چرا که در بدن مثالی نیز قدرت مند است.

سوم: ممکن است خدای متعال برای هر یک از ایشان تمثیل قرار دهد و این تمثیل ها با مردگان سخن گویند و از سوی ایشان، آنان را بشارت دهند، چنانچه در روایت ها نیز به لفظ تمثیل اشاره شده است.

چهارم: ممکن است صورتهای آنان در محسوس مشترکی بین آنان و محتضر رسم گردد به طوری که محتضر ایشان را مشاهده کرده و با آن ها سخن بگوید چنانچه در بیمار مبتلی به مرض ذات الجنب چنین است.

پنجم: سید مرتضی رضی الله عنه می گوید: به این معناست که شخص در آن حال ثمره ولایت ایشان و یا انحراف خود را می بیند، زیرا دوستدار ایشان در آن حال چیزی را می بیند که نشان می دهد او از اهل بهشت است و نیز دشمن ایشان نیز چیزی را مشاهده می کند که نشان می دهد او از جهنمیان است.

پس حضور و سخن گفتن ایشان استعاره تمثیلیه است، و کاملا مشخص است که دو وجه اخیر از سیاق روایت ها کاملا به دور بوده بلکه چنین تفسیرهایی به منزله رد این روایت ها است.

و به آثار لطمه می زند، اما پاسخ به وجه دوم: این شبهه زمانی صحیح است که حضور آنان ثابت شود، و تنها امکان مردن افراد زیادی در آن واحد در دنیا کفایت نمی کند، مضافا بر اینکه خاطر نشان کردیم حضور ائمه علیهم السلام در جسم مثالی صورت می گیرد، ممکن است خدای متعال با قدرت کامل خود بدن های مثالی زیادی برای ایشان قرار داده باشد، که بدین وسیله آنان را از دیگر انسان ها متمایز می نماید.

با وجوه سه گانه ای که در آخر وجوه و احتمالات ذکر شد، با تقدیر صحیح بودن آن، دفع این شبهه آشکار است. در همه این امثال این متشابهات آنچه به احتیاط نزدیک تر و اولی می باشد، ایمان به آن است، و اینکه به خصوصیت ها و جزئیات آن ورود پیدا نکند، و علم ان را به امام که محیط به انست واگذار نماید چنانچه در روایت هایی که در باب تسلیم نقل کردیم نیز گذشت، خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

آیات:

- وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ(1)

{و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده اند؛ ولی شما نمی دانید.}

- وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ *فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ*یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ (2)

{هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند، شادی می کنند.}

- یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ(3)

1- . بقره / 154

2- . آل عمران / 169 - 171

3- . ابراهیم/ 27

{خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند}

- وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَعْمى (1)

{و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگیِ تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم.» }

- حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّى أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا آن ها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (2)

{تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می گوید:«پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وآن هاده ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.}

- قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (3)

{می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟» }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله علیه گوید:« بل أحیاء» چند تفسیر دارد:

اولین مورد، که مورد صحیح است، حقیقتا آن ها زنده هستند تا زمانی که قیامت بر پا شود، و ابن عباس و مجاهد و قتاده نیز چنین مطلبی را نقل کرده اند، حسن و عمرو بن عبید و واصل بن عطاء نیز تنها به این موضوع معتقدند، جبایی رمانی و همه مفسران نیز این مطلب را بیان کرده اند.

1- . طه / 124

2- . مومنون / 99 - 100
3- . مومن / 11

دوم: مشرکان می گفتند: یاران محمد بی دلیل خود را در جنگ به کشتن می دهند، و می میرند و همه چیز برایشان پایان می پذیرد. خدای متعال به آن ها آموخت آنگونه که تصور می کنند نیست، و روز قیامت زنده شده و پاداش عمل خود را می بینند، این مطلب فقط از بلخی نقل شده است و در کتاب های دیگر نیامده است.

سوم: به این معناست: نگویید آن ها در دین کشته شده اند، بلکه با اطاعت و هدایت زنده هستند. خدای متعال نیز در آیه شریفه« أو من کان میتا فأحییناه»(1) گمراهی را مرگ و هدایت را زندگی می داند. به نقل از اصم.

چهارم: منظور این است: آن ها زنده هستند چرا که نام نیکو و مدح و ستایش از خود باقی گذاشتند؛ امیرالمومنین علیه السلام نیز می فرماید: خزانه داران مال و ثروت تباه شدند و علما تا زمانی که روزگار باقی است، ماندگارند. در مقابل دیدگان نیستند اما نشانه ها و آثارشان در دل ها زنده است.

مورد اول قابل اعتماد است چرا که همه مفسران نیز بر آن اتفاق نظر دارند، زیرا خطاب به مومنان است و می دانستند شهدا بر حق و هدایت هستند و روز قیامت زنده و محشور می شوند، جایز نیست به آن ها بگویند:« ولکن لاتشعرون»(2) زیرا آن را احساس کرده و به آن اقرار دارند، و چنین تصوری فایده تخصیص خبر را از بین می برد، و اگر آن ها نیز بنا بر مدح و سنای نیکو زنده باشند، به آن ها نیز گفته نمی شود:« ولکن لاتشرون»، زیرا آن ها چنین امری را درک می نمایند. وجه تخصیص شهدا به زنده بودن، هر چند دیگر مومنان ممکن است در برزخ زنده باشند- برای بشارت به حال آنان و بیان نعمت هایی است که به آنان اختصاص دارد. از جمله اینکه نزد خدا روزی داده می شوند، در آیه بعد نیز به این موضوع اشاره شده است.

1- . انعام / 122
2- . بقره / 154

اگر بگویند: ما به چشم خود جسد شهدا را می بینیم که بر روی زمین افتاده است و هیچ نشانه زندگی در آن به چشم نمی خورد. پاسخ ما بر اساس اعتقاد اصحاب امامیه است که می گویند انسان همان روح است:

خدای متعال بدن هایی مانند بدن های مادی برایشان قرار می دهد تا از آن بهرمند شوند، و با بدن های آنان در قبر متفاوت است، نعمت و عذاب تنها به روح می رسد، روحی که انسان نزد آن مکلف است، و عذاب به جسم انسان نمی رسد، بسیاری از روایت ها نیز بر این امر دلالت دارد.

اما کسانی که معتقدند انسان همین بدن ظاهری بوده و روح همان نفسی است که در دشت حیوانی جولان می دهد و جزئی از هواست، می گویند: اجزائی از انسان لطیف بوده و موجود زنده بدون آن نمی تواند زنده بماند که نعمت ها به این جزء می رسد، اگر چه آن اجزاء تمام انسان نباشد؛ زیرا در این که یک موجود زنده، زنده باشد، اعتباری به اعضا و اجزای موجب چاقی جثه او نیست؛ زیرا موجود زنده با جدا شدن آن اجزا از حالت زنده بودن خارج نمی گردد و چه بسا گفته شود: جایز است جثه انسان در صورت و شکل انداخته شود در حالی که او مرده نیست، در نتیجه لذت ها به او برسد، همانطور که کسی که خواب است، زنده بوده و لذت ها به وی می رسد با آنکه نه چیزی را حس می کند و نه چیزی از این امور درک می نماید، اما در خواب چیزی را می بیند که برایش لذت و شادی به همراه دارد، تا آنجا که ناخودآگاه دوست دارد خواب خود را ادامه دهد، در حدیث آمده است: تا چشمش کار می کند قبر او را گسترش می دهند و می گویند: مانند عروس با خیالی آسوده بخواب.

عبارت « ولکن لاتشعرون» یعنی نمی دانید که آن ها زنده اند، و این آیه دلالت بر درستی اعتقاد و مذهب ما درباره سوال قبر و پاداش مومن در آن و کیفر گناهکار دارد، و این بر اساس روایت هایی است که نقل شده است.

ص: 301

تنها بلخی این آیه را به زندگی قیامت تفسیر کرده زیرا وی عذاب قبر را انکار می کند. مطلب طبرسی به پایان رسید، خداوند جایگاه او را رفیع گرداند.(1)

رازی در تفسیر این آیات و پس از تفسیر طبرسی رحمه الله علیه و ذکر وجه های چهارگانه، ضمن تأیید و انتخاب وجه اول می گوید: بیشتر مفسرین بر همین اعتقاد هستند و به این معناست که مطیعان الهی پاداش خود را در قبر دریافت می کنند.

اگر بگویند: ما به چشم خود جسدشان را در قبر می بینیم، پس چگونه چنین چیزی ممکن است؟ در پاسخ می گوییم: بنا بر اعتقاد ما، جسم شرط زندگی نبوده و مانعی ندارد که خدای متعال روح را به هر یک از آن ذرات و اجزای کوچک باز گرداند، بدون اینکه نیازی به ترکیب و گردآوری آن ها داشته باشد.

اما معتزله معتقدند: بعید نیست که خداوند روح را به اجزایی که در حیات جسم بدون نیاز به اعضا و جوارح تأثیر دارد و احتمال دارد که آنان را زنده کند در وقتی که دیده نشوند. سپس رازی می گوید: بسیاری از علما این سخن و عقیده را ترجیح می دهند، و چند وجه بر این عقیده دلالت می کند:

آیه شریفه« قالوا ربنا أمتنا اثنتین وأحییتنا اثنتین»(2) و دو مرگ تنها زمانی صورت می پذیرد که در قبر زنده شوند.و نیز آیه شریفه« اغرقوا فادخلوا نارا»(3) فاء برای تعقیب است، و گوید: آتش جهنم هر صبح و شام و روز قیمت بر آن ها عرضه می شود، و« أدخلوا آل فرعون أشد العذاب»(4) پس هنگامی که عذاب قبر به اثبات می رسد، ثواب و پاداش در قبر نیز واجب می شود، زیرا عذاب حق الهی بر بندگان است، و پاداش حق بندگان بر حق تعالی، و از بین رفتن عذاب بهتر از ازبین رفتن ثواب است، پس از آنجا که عذاب در قبر بوده و به قیامت موکول نشده است، پاداش در قبر از آن سزاوارتر است.

1- . مجمع البیان 1 : 437 - 439
2- . مومن / 11
3- . نوح / 25

4- . مومن / 46

دوم: اگر معنا به همان صورت باشد که بیان شد، پس« ولکن لا تشعرون» نباید معنایی داشته باشد، زیرا خطاب به مومنان بوده و حال آنکه آن ها می دانند روز قیامت زنده می شوند، و با نور و هدایت از دنیا رفته اند.

سوم: آیه شریفه «ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم»(1) دلیل بر وجود زندگی در برزخ، مانند روز قیامت است.

چهارم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می فرماید: قبر باغی از باغ های بهشت و یا حفره ای از حفره های جهنم است، و روایات بسیار پیرامون ثواب و عذاب قبر، و نیز اینکه حضرت صلی الله علیه و آله در پایان نماز های خود دعا می کرد: از عذاب قبر به تو پناه می آورم، همگی بر زندگی در قبر دلالت دارد.

پنجم: اگر منظور از« إنهم أحیاء» این باشد که آن ها زنده خواهند شد، در این صورت فایده ای در اختصاص دادن آن ها به این امتیاز وجود ندارد.

ششم: مردم به زیارت قبر شهدا رفته و آن ها را بزرگ می شمارند، این کار از برخی از جنبه ها گفته های ما را تأیید می کند.

لازم به ذکر است در این آیه نکته دیگری وجود دارد، و آن این که ثواب و عذاب قبر برای روح است و نه جسم، و این سخن بر پایه شناخت روح است. و باید به حاصل سخن اینان اشاره نماییم؛

پس می گوییم: آن ها معتقدند: بنا به دو دلیل انسان نمی تواند عبارت از این پیکر مخصوص باشد: زیرا اولا اینکه اجزای این پیکر رشد و نمو می کند، پژمرده می شود و زیادی و نقصان می یابد و به کمال می رسد و پس از آن رو به کاستی می نهد، بی شک انسان از این جهت که انسان است، از آغاز تا پایان عمر باقی می ماند، و آنچه باقی می ماند، متفاوت از امور فناپذیر می باشد، و کسی که خود را نزد همه با لفظ« من» معرفی می کند، می بایست با این هیکل و جسم متفاوت باشد.

دوم: از کجا معلوم که «من» من هستم، در حالی که از این اعضای ظاهری غافلم؛ پس آنچه که لفظ «من» بر آن دلالت می کند، با این اعضا و جوارح مغایر

1- . آل عمران / 170

است. پس آن ها بر سر این موضوع که «من» چیست؟ با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می کنند، نقل قول ها در این خصوص زیاد است، دو مورد از مهم ترین آن ها این است: یکی آن که اجزای جسمانی هستند که در این هیکل جریان دارند، مانند جریان آتش در زغال، و روغن در کنجد، و آب در گل.

کسانی که چنین اعتقادی دارند، دو گروه هستند: کسانی که معتقدند این اجزا شبیه هم بوده و می گویند: این اجسام شبیه دیگر اجزایی هستند که این هیکل و ساختار از آن ساخته شده است، اما خدای توانای صاحب اختیار برخی از اجزا را از ابتدای عمر تا پایان آن نگه می دارد، و این اجزا همان است که هر کس با لفظ« من» به آن اشاره می کند، پس این اجزا با حیات و زندگی که خداوند به آن ها ارزانی داشته است، به زندگی خود ادامه می دهد، و چون روح زندگی از آن ها گرفته شود، می میرند. این عقیده بیشتر متکلمان است.

دوم: کسانی که به اختلاف اجسام معتقدند، تصور می کنند اجسامی که از اول تا پایان عمر باقی می مانند، اجسامی هستند که ماهیتشان با ماهیت اجسامی از آن ساخته شده اند، متفاوت است، و این اجسام به ذات خود زنده بوده، به ذات خود مدرک بوده و نورانیت آن نیز ذاتی است، و هنگامی که بدن آمیخته شود و مانند آتش در زغال در این هیکل و ساختار جاری شود، این ساختار با نور روح نورانی شده و با حرکت آن به جنبش و حرکت در می آید.

سپس این ساختار رو به تحلیل می رود، اما آن اجزا همچنان پابرجا هستند، و هیچ تحلیلی در آن ها صورت نمی گیرد، چرا که با ماهیت این اجسام متفاوتند، و هنگامی که این قالب فاسد شود و از بین برود، آن اجسام لطیف نورانی جدا شده و به سوی عالم آسمانی و مقدس و پاک بالا می رود، یا در شمار سعادتمندان در می آید و یا اگر از شقاوتمندان باشد در دوزخ و عالم آفت ها جای می گیرد.

سوم: آنچه که هر کسی با لفظ« من» می شناسد، نه مکان دار است و نه وابسته به مکان است؛ نه داخل عالم است و نه خارج از آن، و نه لازم است در چنین حالتی مثل خدای متعال باشد، زیرا اشتراک در صفات سلبی لزوما موجب اشتراک در ماهیت نمی شود.

و می گویند: این ارواح پس از جدا شدن از بدن درد می کشند و لذت می برند، تا زمانی که خداوند روز قیامت آن ها را به بدن هایشان باز گرداند. پس لذت بردن و درد کشیدن برای بدن حاصل می شود، و این سخن عالمی از میان مردم است.

می گویند: گرچه این سخن دلیل محکمی ندارد که بتوان به آن معتقد شد، اما دلیلی نیز بر نادرستی آن وجود ندارد، و این سخن شک و شبهه را در مورد آیاتی که بر پاداش قبر و کیفر دلالت دارد، از بین می برد؛ پس باید این سخن را پذیرفت، چرا که این همان انسان در توجیه این سخن است. (1)

می گویم: سپس رازی در تفسیر آیه مربوط به سوره آل عمران پس از انتخاب عقیده اول می گوید: احتمال دارد روح جسمی مخصوص باشد که در بدن جریان دارد، مانند آتشی که در زغال جریان دارد؛ و ممکن است روح جوهری قائم به خود باشد، نه جسم باشد و نه در جسم حل شود.

و بنا بر هر دو عقیده، بعید نیست هنگامی که بدن از بین رفت، آن شیء زنده از بدن جدا شود، و اینکه گفتیم خدای متعال آن را می میراند به این دلیل است که حق تعالی خود دوباره زندگی را به او باز می گرداند.

با این تقدیر، تمامی شبهه ها درباره ثواب و عذاب در قبر از بین می رود، خدای متعال نیز در این آیه شریفه می فرماید:« اغرقوا فادخلوا نارا».(2) و ثابت می کند هیچ انکاری در آن نیست، و می بایست این را پذیرفت. آنچه که بر ثواب و عذاب در قبر صحه می گذارد، قرآن و حدیث و عقل است.

اما در قرآن، آیاتی مانند:« یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ (3)» و قطعا منظور از« ارجعی الی ربک» مرگ است. سپس خدای متعال می فرماید:« فادخلی فی عبادی» فاء در اینجا برای تعقیب است، به این معنا که حصول این حالت بلافاصله پس از مرگ است؛ و نیز آیه شریفه« حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ

1- . تفسیر رازی 4 : 126 و 127

2- . نوح / 25
3- . فجر / 27- 28

رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ»(1) و این آیه بر مرگ بدن دلالت دارد، و نیز« ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِ»(2) واژه «ردوا» در این آیه دارای ضمیری است که به مردگان بر می گردد و روح درست همان است که بر می گردد با حیات و ذات مخصوص به خودش؛ پس بر این دلالت دارد که روح پس از مرگ بدن باقی می ماند.

سومین آیه:« فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ (3)»، فاء در این آیه فاء تعقیب است، به این معنا که قیامت هر کس پس از مرگ او است، اما علم به زمان برپایی قیامت کبری نزد خداست.

و نیز روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شدگان جنگ بدر را مخاطب قرار داده و فرمود:« فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»(4) گفتند: یا رسول الله ، آن ها مرده اند، پس چرا آن ها را صدا می زنید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آن ها اکنون از شما شنواترند.

و نیز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: انبیای الهی نمی میرند بلکه از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوند.

اما این موضوع از چند وجه با عقل نیز قابل اثبات است: اول اینکه هنگام خواب بدن ضعیف می شود، و ضعف بدن موجب نمی شود که روح ضعیف می شود بلکه روح در هنگام خواب قدرتمندتر شده و حالت های مختلف را مشاهده می کند و از امور غیبی باخبر می گردد و این وجه این تصور را تقویت می کند که مرگ بدن، مرگ روح را به دنبال ندارد.

دوم: کثرت افکار قدرت تفکر را می خشکاند، و خشکی اندیشه به مرگ منجر می گردد، و این افکار موجب تکمیل آگاهی روح به معرف الهی است، و این نهایت کمال روح است، و آنچه موجب کمال روح می شود، نقصان جسم را به دنبال دارد، و این تأییدی است بر اینکه روح با مرگ بدن از بین نمی رود و نمی میرد.

1- . انعام / 61
2- . انعام / 62
3- . واقعه / 88- 89

4- . اعراف / 44

سوم: احوال نفس بر خلاف احوال جسم بوده، و به این دلیل است که روح تنها به وسیله معارف الهی خرسند و شادمان می گردد، خدای متعال نیز می فرماید:« أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»(1) {آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!}

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: نزد پروردگارم شب را به صبح می رسانم، در حالی که مرا طعام داده و سیراب می گرداند.

شکی نیست که این سیراب شدن، چیزی جز معرفت و محبت و نورانی شدن با انوار عالم غیب نیست. همچنین معتقدیم هنگامی که انسان به خدمت سلطان و یا رسیدن به مقام و منصب و یا وصال معشوقی شادمان است، به کلی خوردن و آشامیدن را فراموش می کند.

و به طور خلاصه سعادت روحی با سعادت جسمی در تضاد است، و همه این امور تأییدی است بر اینکه روح به ذات خود مستقل بوده و به بدن وابسته نیست، و در چنین حالتی می بایست روح با مرگ بدن از بین نرود.

اما بیشتر متکلمان معتقدند: ثواب منفعت خالص، دائمی و همراه با تعظیم و بزرگداشت است، و واژه« یرزقون» به منفعت اشاره دارد، و« فرحین» به شادی اشاره دارد که در اثر این تعظیم و بزرگداشت حاصل می شود.

اما حکما معتقدند: هنگامی که ارواح قدسی با انوار الهی نورانی می شود، این سرور از دو جنبه است: خود این روح نورانی بوده و به وسیله این معارف الهی درخشان است؛ دوم اینکه درخشش روح به این دلیل است که به سرچشمه نور و منبع رحمت و جلال چشم دوخته اند.

می گویند: سرور و شادی روح از نظاره به سرچشمه نور کامل تر از مورد نور خودشان است، عبارت« یرزقون» اشاره به مورد اول (نور ذاتی) و« فرحین» به مورد دوم اشاره دارد.

و بر همین اساس خدای متعال می فرماید:« فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»(2)یعنی

شادیشان به خاطر رزق خودشان نیست بلکه به دلیل رزق و روزی

1- . رد / 28
2- . آل عمران / 170

است که خدای متعال به آن ها ارزانی می فرماید. زیرا کسی که به رزق مشغول است در حقیقت به خود مشغول بوده و کسی که به عطای روزی چشم دوخته است، در حقیقت به روزی دهنده چشم دوخته است، و هر کس از دیگری رزق و روزی می طلبد، محجوب می ماند.(1)

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه شریفه« عند ربهم» دو وجه بیان می کند: یکی اینکه هیچ کس جز پروردگارشان مالک سود و ضرر آن ها نخواهد بود، و منظور قرب مسافت نیست چرا که چنین چیزی محال خواهد بود، و دیگر اینکه آن ها نزد پرودرگارشان زنده هستند از آن جهت که خدا آنان را زنده می داند و نه مردم؛

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی برادران شما در غزوه اُحُد شهید شدند، باری تعالی ارواحشان را در پرندگان سبز رنگ که در بهشت هستند داخل کرد، و این پرندگان به رودهای بهشت آمده و از میوه های آن می خورند.

و حضرت صلی الله علیه و آله در مورد جعفر بن ابی طالب که در جنگ موته به شهادت رسید فرمود: او را دیدم که با دو بال در بهشت با فرشتگان به هر کجا خواهد پرواز کند.

برخی حدیث ارواح را انکار کرده و گویند: روح عرض بوده و جایز نیست از نعمت ها بهرمند شود، و حال اینکه چنین سخنی درست نیست، زیرا روح جسم لطیف و هوایی بوده و از الریح گرفته شده است، و بر این دلالت دارد که آن از بدن خارج شده و به آن باز می گردد، و بدون بدن حساس و فعال است؛ و زندگی در بدن جریان ندارد، چرا که زندگی متضاد مرگ است، و اما روح این چنین نیست. و این قول علی بن عیسی است؛« یرزقون» یعنی صبح و شام از نعمت های بهشتی برخوردار می شوند، و گویند: از نعمت ها در قبر بهرمند می شوند.

1- . تفسیر رازی 9 : 428 و 429

« فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی به خاطر نعمت ها در بهشت شاد و خوشحالند، و گویند در قبرهایشان متنعم می شوند، و گویند: از مشاهدات و پاداش ها خرسند و شادمان هستند.

«وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ» یعنی از دیدار برادران دینی خود که در دنیا زنده بوده و با ایمان و جهادگر هستند، خرسند و شادمان اند، زیرا می دانند که اگر آن ها نیز به شهادت برسند، به شهدا پیوسته و از همان نعمت هایی برخوردار می شوند که آنان در حال حاضر از آن بهرمند هستند.

می گویند: همان طور که ما به شهادت رسیدیم برادرانمان نیز به شهادت می رسند، و از همان نعمت هایی برخوردار می شوند که ما از آن بهرمند شدیم.

و گویند: فهرستی از اسامی شهدا را که پیش از وی وارد بهشت شده اند، به شهید می دهند و او از همین رو خوشحال می شود، و او را بشارت می دهند، همانطور که به مژده آمدن غایب به اهل او در دنیا داده می شود.

و گویند: یعنی از نظر فضل و مرتبه به آنان نمی رسند، جز این که به سبب تصدیق و ایمان به آن ها، از فضل و روزی بهرمند می شوند.« أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»(1) یعنی بشارت می دهند که هیچ ترسی نخواهند داشت، و این به این خاطر است که بدل است از« بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»(2) است، زیرا کسانی که به آنان پیوسته اند، نیز هیچ غم و اندوهی ندارند و بشارت دادن در اینجا تنها به عدم ترس کسانی اشاره دارد که به آن ها می پیوندند. و به این معناست که هیچ نگرانی و ترسی نسبت به اهل و عیالی که بر جای گذاشته، ندارد، چرا که خداوند آن ها را سرپرستی می کند.

«و لا هم يحزنون» یعنی بر اموالی که بر جای گذاشته اند، چرا که خداوند عوض آن را به او عطا می کند، و گویند: بر اعمالی که پیش فرستاده اند، ترس و نگرانی ندارند، چرا که خداوند با شهادت گناهان آن ها را پاک کرده، و به خاطر جدایی از دنیا ناراحت نیستند چرا که به آخرت خود خرسند و شادمانند. « و

1- . آل عمران / 170
2- . آل عمران / 170

یستبشرون» یعنی کسانی را که در راه خدا به شهادت رسیدند،« بنعمه من الله وفضل» فضل و نعمت دو واژه هستند اما معنای یکسانی دارند.

و گویند: النعمه یعنی آنچه که در اثر طاعت استحقاق آن را یافته اند؛ الفضل یعنی چند برابر ساختنی که خداوند از فضل و کرم خود بر آن ها بیفزاید؛(1)

طبرسی رحمه الله در تفسیر« یثبت الله الذین آمنوا» می گوید: یعنی آنان را در کرامت و ثوابش ثابت می گرداند، و این پاداش، سخن ثابت که همان ایمان است، می باشد، زیرا ایمانشان با حجت ها و ادله ثابت شده است.

و گویند: به این معناست که خدای متعال مومنان را به خاطر کلمه توحید و حرمت آن در زندگی دنیا ثابت قدم می گرداند، تا پایشان نلغزد و از مسیر حق منصرف نشوند؛ و در آخرت نیز به همین وسیله آنان را ثابت قدم می گرداند تا پایشان نلغزد و از مسیر بهشت منحرف نشوند.

و گویند: آنان را با قدرت دادن در زمین و فتح و پیروزی در دنیا و با سکونت در بهشت در آخرت ثابت قدم می گرداند. بیشتر مفسران بر این اعتقادند که منظور از« فی الاخره» در قبر بوده و آیه درباره سوال قبر نازل شده است، به نقل از ابن عباس و ابن مسعود، و از ائمه ما علیهم السلام نیز نقل شده است.(2)

شیخ طبرسی رحمه الله گوید:« حتی إذا جاء أحدهم الموت»(3)یعنی این کافران هنگامی که مرگشان فرا می رسد، از خدای متعال درخواست می کنند تا آنان را به سرای تکلیف برگرداند، و یکی از آنان می گوید:« رب ارجعون»، این آیه دو تفسیر دارد:

یکی اینکه آنان ابتدا از خدا درخواست کرده و سپس دست به دامن ملائکه می شوند و می گویند:« ارجعونی» یعنی مرا به دنیا بازگردانید. دوم اینکه جمع آوردن فعل امر، عادت عرب برای احترام و بزرگداشت مخاطب است.

1- . مجمع البیان 2 : 444

2- . مجمع البيان 6 : 76
3- . مومنون / 99

« لعلی أعمل صالحا فیما ترکت»(1) یعنی در آنچه وا نهاده ام، و یا در دنیای خودم، زیرا او دنیا را ترک کرده و به آخرت سفر کرده است، و یا در آنچه که تباه کرده و افراط نموده ام، یعنی در نماز و روزه و عبادت هایم. سپس خدای متعال در پاسخ به درخواست آن ها می فرماید:« کلا» یعنی به دنیا باز نمی گردید،« انَّها» یعنی مسأله رجعت،« کلمه هو قائلها»(2) یعنی سخنی است که بر زبان می آورد اما هیچ سودی برای او ندارد، و یا سخنی است که تنها لقلقه زبانش است و از دل نیست و حقیقت ندارد؛ مانند:« ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه»(3).

« و من ورائهم» یعنی و در مقابلشان« برزخ» قرار دارد. برزخ بین مرگ و رستاخیز از قبرها در قیامت است، و گویند: فاصله و مانعی بین آن ها و بازگشت به دنیا است، و در آن هستند تا« إلی یوم یبعثون». و گویند: برزخ تاخیر و مهلتی در قبر تا روز قیامت است، و فصل و جدایی بین دو چیز را برزخ گویند.(4)

شیخ رضی الله عنه در تفسیر آیه شریفه «قالوا ربنا أمتنا اثنتین وأحییتنا اثنتین»(5) {می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی } فرموده: معنای آن چند وجه دارد:

مرگ اول در دنیا و پس از زندگی است، و مرگ دوم در قبر و پیش از قیامت است؛ زنده شدن اول در قبر برای پاسخ گفتن به سوال و زنده شدن دوم در قیامت می باشد. به نقل از سدی و انتخاب بلخی.

وجه دوم اینکه مرگ اول زمانی است که نطفه بودند و خداوند آن ها را در دنیا زندگی بخشید، و سپس در مرگ دوم دوباره جان آن ها را گرفت، و پس از آن آنان را برای محاسبه قیامت زنده کرد. این دو مرگ و دو زنده شدن است.

1- . مومنون / 100
2- . مومنون . 100
3- . انعام / 28
4- . مجمع البیان 7 : 208
5- . غافر / 11

سومین وجه آن که زندگی اول در دنیا و زندگی دوم در قبر است، و روز قیامت زندگی بازنمی گردد؛ و مرگ اول در دنیا و مرگ دوم در قبر می باشد.(1)

می گویم: رازی در تفسیر خود وجه اول را انتخاب کرده است، و سپس دو ایراد بر آن وارد می کند و به آن ها پاسخ می دهد، و ما برای جلوگیری از طولانی شدن سخن از ذکر آن خودداری می کنیم.

شیخ بهایی قدس الله روحه می گوید: در کتب کلامی در اثبات عذاب قبر و تفسیر آیه شریفه از قول کفار که می گویند:« ربنا أمتنا اثنتین»(2) تا آخر آیه، احتجاج های مشهوری نقل شده است، و تقریر آن این است که خدای متعال در این آیه از قول آن ها به گونه ای سخن می گوید که احساس می شود وجود دو مرگ و دو زندگی را تایید می فرماید.

یکی از مرگ ها در دنیا و دیگری در قبر پس از سوال نکیر و منکر است؛ و زنده شدن ها نیز یکی برای پاسخ به سوال نکیر و منکر و دیگری در قیامت می باشد. اما آن ها درباره زنده شدن اول سخنی بر زبان نمی آورند زیرا هدفشان زنده شدنی است که در آن به قدرت الهی بر زنده کردن موجودات پی برده اند، و بر همین اساس می گویند:« فاعترفنا بذنوبنا» یعنی گناهانی که به خاطر انکار معاد مرتکب شده اند، و در زنده شدن در دنیا، به گناهان خود اعتراف نمی کنند.

محقق شریف در شرح مواقف می گوید: تفسیر این آیه به همین صورت همان تفسیری است که بین مفسران شایع می باشد. سپس می گوید: اما تفسیر مرگ اول به خلق آنان از مرگ و نیستی در شکل های نطفه، و تفسیر مرگ دوم به مرگ ناگهانی در زندگی، و تفسیر دو زنده شدن به احیا در زندگی و در قیامت، به این صورت پاسخ داده شده است که مرگ تنها پس از زندگی صورت می گیرد و حال آنکه هیچ زندگی قبل از نطفه وجود ندارد. تعداد کمی از مفسران این تفسیر را می پذیرند و ملاک و معیار قابل اعتماد، نظر اکثریت مفسران است. پایان کلام محقق شریف؛

1- . مجمع البیان 8 : 429
2- . غافر / 11

می گویم: محقق شریف تفسیر اول را رایج و تفسیر دوم را شاذ و مخالف با قیاس قرار داده است، و تصور می شود بر عکس بوده و آنچه بین مفسران رایج و مستفیض است، همان باشد که این محقق آن را نادر و شاذ تلقی نموده و تفسیر نادر و شاذ آن است که این محقق آن را رایج دانسته؛ ممکن است این کار سهوا صورت گرفته باشد.

تفسیرهای مشهوری که در زمان ما مدار فهم قرآن هستند، عبارت اند از: تفسیر کشاف، مفاتیح الغیب، معالم التنزیل، مجمع البیان، جوامع الجامع وتفسیر نیشابوری، وتفسیر بیضاوی که هیچ یک از آن ها تفسیر اول را انتخاب نکرده اند، بلکه بیشترشان تفسیر دوم را برگزیده اند.

و اما تفسیر اول را عده ای از مفسران آن را نقل کرده و سپس ناصواب دانسته اند، برخی دیگر نیز تنها به نقل آن اکتفا کرده، بدون اینکه آن را ترجیح دهند، و اگر بنا بر تصور سید محقق این تفسیر رایج بود، وضعیت به این صورت نبود.

در تفسیر کشاف آمده است: منظور از دو مرگ این است که آن ها را از مرگ و نیستی آفرید، و بار دیگر جان آن ها را هنگام فرا رسیدن اجل هایشان می گیرد؛ و منظور از دوبار زنده شدن: زنده شدن اولیه و زنده شدن هنگام معاد است.

سپس در ادامه می گوید: پس اگر بپرسی چطور می توانی بگویی آن ها را از مرگ و نیستی خلق کرد؟ در پاسخ می گویم: همان طور که می توانی بگویی: پاک و منزه است کسی که پیکر پشه را کوچک و پیکر فیل را بزرگ آفرید، و به این دلیل که به حفار می گویی: دهانه چاه پر از آب را تنگ و پایین آن را گشاد کن؛

و در آنجا انتقالی وجود ندارد که از بزرگ(فیل) به کوچک(پشه) و از کوچک به بزرگ، و نه از تنگی(دهانه چاه) به وسعت(پایین آن) و نه از وسعت به تنگی رسیده باشد؛ بلکه هدف تنها این بود که این صفت ها ایجاد شود، علت درستی آن این است: جایز است یک خالق کوچکی و بزرگی را بدون ترجیح یکی بر دیگری خلق کند، تنگی و وسعت نیز همین طور؛

ص: 313

پس هنگامی که آفریننده یکی از دو امر ممکن را انتخاب می کند، و حال آنکه به طور یکسان می تواند هر یک از آن ها را که بخواهد، برگزیند، در این صورت از امر دوم صرف نظر می کند، و این صرف نظر مانند منتقل شدن از آن است؛

و از قرار دادن دو مرگ یکی پس از زندگی دنیا و دیگری پس از عالم قبر، می بایست سه بار زنده شدن را ثابت نمود که این بر خلاف قرآن است، مگر اینکه زرنگی کرده و یکی از آن ها را نادیده بگیرند، و یا تصور شود خداوند آن ها را در قبر زنده کرده و زندگیشان را ادامه دهند و پس از آن نمیرند، و با توجه به آیه شریفه« إلا من شاء الله»(1) آن ها را جزء استثناها شمرد.

اگر بپرسی: این امر چگونه با« فاعترفنا بذنوبنا» جمع می شود؟ می گویم: آن ها معاد را انکار کردند و مرتکب گناهان بی شماری شدند، زیرا کسی که از عاقبت کار واهمه ای ندارد، در گناهان غرق می شود؛ اما هنگامی که مردن و زنده شدن را به چشم مشاهده می کنند، در می یابند که خدای متعال قادر است دوباره آن ها را زنده کند، و در نتیجه به گناهانی که در اثر انکار معاد و دیگر گناهانی که به تبع آن مرتکب شده اند، اعتراف می کنند.

شیخ امین الاسلام در جوامع الجوامع می گوید: منظور از دو مرگ این است که ابتدا آن ها را از عدم و نیستی و مرگ آفرید، و بار دیگر در زمان فرا رسیدن مرگشان، جان آن ها را می گیرد؛ و منظور از دو زنده شدن، زنده شدن و تولد اول و نیز به هنگام قیامت است.

و می گویند: دو مرگ آن است که در دنیا و پس از پایان زندگی، و نیز در قبر و پیش از قیامت است؛ و دو زنده شدن، یکی در قبر و برای پاسخ به سوال نکیر و منکر و دیگری هنگام قیامت است.

سخن این دو عالم در این خصوص کفایت می کند، و خداوند توفیق دهنده است.

1- . نمل / 87

سپس طبرسی رحمه الله می گوید: شاید است بگویی: ممکن است تفسیر آیه بر اساس آن چیزی باشد که شایع است و همان طور که گفته شد، می بایست کافران را در برابر زندگی و مرگ در قبر به سکوت وادارد، علت سکوت آن ها چیست؟

می گوییم: زندگی در قبر، زندگی برزخی و ناقصی است و از آثار زندگی چیزی جز درد و رنج درک نمی کند، برخی از امت ها در برابر مساله بازگشت روح به مرده درنگ کرده اند، بنابراین در کنار دو زندگی دیگر به آن اعتمادی نکرده اند.

و در شرح مقاصد می نویسد: اهل حق بر این اتفاق نظر دارند که خدای متعال نوعی زندگی، به اندازه ای که رنج بکشد و لذت ببرد، در قبر به مرده باز می گرداند، اما در خصوص اینکه آیا روح به او باز می گردد و یا خیر، درنگ کرده اند. و توهم محال بودن زندگی بدون روح ممنوع است؛ و این تنها در زندگی کاملی است که قدرت و اعمال اختیاری در آن وجود دارد. پایان کلام شارح مقاصد.

حق این است که روح وابسته به جسم است، اگر چنین نبود نمی توانست به دو فرشته پاسخ دهد، اما این تعلق ضعیف است، چنانچه به این مطلب اشعار دارد آنچه در کافی در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: و دو فرشته قبر نکیر و منکر بر او وارد شده و روح را به او القا می کنند تا کمرش تا آخر خبر.

و بعید است کسی که درندگان او را می خورند و یا در آتش می سوزد و اجزای بدنش همه جا پراکنده می شود، روح در او وجود داشته باشد، اما با توجه به قدرت خدای سبحان بر حفظ اجزای اصلی و جلوگیری از پراکنده شدن آن و یا گردآوری آن ها چنین امری بعید نیست، و روح به طور کامل به آن تعلق دارد، و بر اساس آنچه از ائمه علیهم السلام روایت شده است اجزای اصلی بدن تا روز قیامت محفوظ باقی می ماند.

می گویم: شیخ طبرسی رحمه الله گرچه در جوامع تفسیر دوم را انتخاب می کند اما در مجمع تفسیر اول را بر می گزیند و آن را بر دیگر تفاسیر ترجیح می دهد؛ رازی در انتخاب قول اول مبالغه کرده و در مقابل، سخن کسی را که آن را انکار می کند، رد نموده و به دفاع از قول اول بر می خیزد و می گوید: بسیاری از علما

از این آیه برای اثبات عذاب قبر استفاده کرده اند، بیضاوی نیز دو وجه را ذکر کرده و تفسیر دوم را مقدم می داند، زیرا دأب او اینست که مو به مو اثر زمخشری را نقل می کند، پس معلوم می شود آنچه سید شریف در این باب بیان کرده، صحیح است.

روایات:

1. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»(1) تا آخر آیه؛ {(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند!} فرمود: به خدا سوگند، آن ها شیعیان ما هستند، هنگامی که وارد بهشت می شوند و کرامت و بخشش الهی می بینند، به برادران مومن خود که هنوز به آن ها نپیوسته اند چنین می گویند. و نیز« أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»(2) {که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.} این پاسخی است به کسانی که پاداش و کیفر پس از مرگ را انکار می کنند.(3)

2. تفسیر قمی: آیه شریفه« حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ ...انها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها»(4) در مورد کسی نازل شده است که زکات مالش را نمی پردازد، و آیه« وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»(5) «برزخ همان امر بین دو امر ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است و پاسخی است به کسانی که عذاب قبر و پاداش و کیفر پیش از قیامت را انکار می کنند، و آن قول امام صادق علیه السلام است که می فرماید:« به خدا سوگند من بر شما (شیعیان) نمی ترسم جز از مرحله برزخ بین دنیا و آخرت. چون در قیامت کار به دست ما برسد، ما بر شما سزاوارتریم.

و علی بن حسین علیهما السلام فرمود: قبر باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودال های جهنم است.

1- . آل عمران / 169
2- . آل عمران / 170
3- . تفسیر قمی 1 : 34
4- . مومنون / 99 - 100
5- . مومنون / 100

در روایتی از علی بن حسین علیهما السلام در باب مرگ آمده است که حضرت در تفسیر آیه شریفه« و من وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» فرمود: منظور قبر است و در آن« مَعِیشَهً ضَنْکاً»(1)زندگی

سختی خواهند داشت. به خدا سوگند قبر باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودال های جهنم است.(2)

می گویم: منظور از زندگی سخت در این آیه، عذاب قبر است، و لفظ قیامت که پس از آن ذکر شده، تاییدی بر آن است، بسیاری از مفسران نیز بر این اعتقادند، منظور از آن نمی تواند حال بد و زندگی سخت در دنیا باشد، زیرا بسیاری از کفار در دنیا زندگی آرام و راحت و بدون سختی دارند، و حال آنکه زندگی مومنان بر عکس این است.

طبرسی رحمه الله گوید:« فإن له معیشه ضنکا » یعنی زندگی تنگ و سخت، و اینکه خداوند روزی او را تنگ گرداند، و این به کیفر مخالفت اوست، و اگر خدا روزی او را وسیع گرداند، بخل ورزیده و از انفاق آن خودداری می کند و یا در صورت انفاق، دچار حرص و طمع شده و با گردآوری مال زندگی را بر خود سخت می سازد.

و گویند: منظور عذاب قبراست، به نقل از ابن مسعود و ابوسعید خدری و سدی، که از ابوهریره نقل کرده اند.

و گویند: منظور طعام و غذای ناگوار جهنمیان است، چرا که به سوی آن گرایش داشته است، حال آنکه در زندگی دنیا در وسعت و فراوانی به سر می برد. و گویند: به این معناست که زندگی ناگواری داشته زیرا مانند کسی که یقین به جبران ندارد انفاق می کند.

و گویند: منظور هز چیز حرام در دنیاست که به آتش جهنم ختم می شود. و گویند: زندگی سخت در دنیاست زیرا مدت آن محدود است و نیز دیگر اموری که آن را تیره و سخت می گرداند، و زندگی فراخ تنها در بهشت است.(3)

1- . طه / 124

2- . تفسیر قمی 2 : 69
3- . مجمع البیان 7 : 63 و 64

3. کافی: زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا چوب تازه در همراه میت قرار داده می شود؟ فرمود: زیرا همین دو چوب تازه، عذاب و حساب قبر را تا مدتی که خشک نشده اند، دور می کند، سپس فرمود: به خواست خدا، پس از آن که آن دو چوب، خشک شدند، عذاب و حساب قبر به سراغ میت نمی رود.(1)

4. کافی: عبدالرحمن گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل چوب تر همراه مرده می گذارند؟ حضرت فرمود: زیرا تا وقتی آن دو چوب تر و تازه اند صاحب قبر عذاب نمی شود.(2)

5. نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از یاران فرمود: حالت چگونه خواهد بود هنگامی که دو فتان قبر نزد تو بیاید؟ پرسیدند: یا رسول الله! دو فتان قبر که هستند؟ فرمود: دو فرشته ای که خشن و سنگدل هستند؛ صدایی دارند چون رعد کوبنده، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می زند، موی بدنشان آن قدر بلند است که روی زمین کشیده می شود و با دندان خود زمین را می شکافند، و از تو سوال می پرسند. راوی گوید: خدمت حضرت علیه السلام عرض کردم: من نیز چنین حالی خواهم داشت؟ فرمود: تو بر حالی که الآن داری خواهی بود. راوی گفت: بنا بر این من از آن دو خود را حفظ خواهم کرد؛(3)

6. کشف الیقین: صخر بن حرب به حضور رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله رسید و در کنارش نشست و سؤال کرد: حکومت و خلافت بعد از تو به عهده کیست؟ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن کس که برای من به منزله هارون برای موسی علیه السّلام بود، او جانشین من است.

1- . کافی 3 : 79
2- . کافی 3 : 80
3- . الزهد: 146

در همین حین آیه کریمه« عَمَّ یَتَساءَلُونَ»(1) بر رسول اللَّه فرود آمد. آن هنگام که اهل مکّه از خلافت علی علیه السّلام از تو می پرسیدند.« عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»(2) بعضی ولایت او را تصدیق و بعضی دیگر تکذیب می کردند.

« کَلَّا» ردّ آن هاست؛« سَیَعْلَمُونَ» در آینده نزدیک می فهمند که خلافت او بر حقّ بود« ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ»(3)، به خلافت و ولایت او پی خواهند برند، چون در قبر از آنان سؤال می شود، و هیچ مرده ای در شرق و غرب عالم و در خشکی و دریا نیست مگر اینکه نکیر و منکر از او درباره ولایت امیرالمومنین علیه السلام سوال کرده، و پس از مرگ می پرسند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ امام تو کیست؟(4)

7. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چوب های تر مومن و کافر را سود می رساند.(5)

8. احتجاج: در حدیثی زندیق از امام صادق علیه السلام پرسید: مرا درباره چراغ آگاه کنید، بفرمائید وقتی چراغ خاموش می شود نورش کجا می رود؟ فرمود: می رود و برنمی گردد. گفت پس شما انکار نمی کنی که انسان هم همان طور باشد، وقتی مرد و روح از بدن خارج شد دیگر هیچ وقت برنگردد، مانند نور چراغ که دیگر برنگردد؟ فرمود: قیاس ناصحیح کردی.

فرمود: آتش در درون اجسام نهفته است اما اجسام پایدار به ذات خویشند، مانند سنگ و آهن وقتی یکی را به دیگری زدی از بین آن دو آتشی افروخته می شود که چراغ روشن می گردد و دارای نور است، پس آتش در درون اشیاء است و نور می رود.

1- . نبأ / 1
2- . نبأ / 2- 3
3- . نبأ / 5
4- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: 4
5- . کافی 3 : 79

روح جسم لطیفی است که به او لباس کلفتی پوشیده اند، مانند چراغی که گفتنی نیست. آن کسی که در رحم جنین را از آب صاف آفریده، و در آن چیزهای مختلفی ترکیب نموده از رگ و پی و دندان و موی و استخوان و چیزهای دیگر، بعد از مرگ زنده اش می کند و دو مرتبه پس از فنا بازش می گرداند. گفت: روح کجاست؟ فرمود: در دل زمین، همان جا که بدن به خاک سپرده شده تا روز قیامت. گفت: کسی را که به دار آویخته اند روحش کجاست؟ گفت: در اختیار فرشته ای که روحش را گرفته تا به زمین تحویل دهد.

گفت: آیا روح وقتی از قالب خارج شد متلاشی می شود یا باقی است؟ فرمود: باقی است تا وقتی در صور دمیده شود، در این موقع همه چیز از بین می رود دیگر حس و محسوسی وجود ندارد، باز دو مرتبه برمی گردند چنانچه ابتدا مدبّر اشیاء آن ها را به وجود آورد و این در فاصله چهار صد سال است که مخلوقات آسوده اند. این چهار صد سال همان فاصله بین دو نفخه است.(1)

می گویم: این روایت به طور کامل در کتاب احتجاجات ذکر می شود.

9. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سعد از دنیا رفت، هفتاد هزار فرشته او را تشییع کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای قبر او ایستاد. مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت و کرامت الهی گوارای تو باد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی را حتمی بر خدا ندان. ام سعد گفت: آنچه در مورد سعد فرمودی را شنیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این فشار قبر به خاطر بداخلاقی با خانواده اش بود.(2)

10. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر قبر او ایستاده و دست به آسمان بلند نمود و اشک از چشمان مبارکش جاری شد. عرض کردند: شما

1- . احتجاج: 349
2- . الزهد: 162

را دیدیم که سر را به سوی آسمان بلند کرده و گریستید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: از پروردگار درخواست کردم عذاب قبر رقیه را بر من ببخشاید.(1)

11. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ»(2) {و امّا اگر [او] از مقرّبان باشد، [در] آسایش و راحت و بهشت پر نعمت [خواهد بود]} فرمود: یعنی در قبرش؛« وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ» در آخرت؛« وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ»(3) {و امَّا اگر از دروغزنان گمراه است، پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد} در قبر؛ « وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ»(4) {و [فرجامش] درافتادن به جهنّم است} در آخرت است.(5)

12. تفسیر قمی: اما در پاسخ کسانی که ثواب و عقاب را انکار می کنند، این آیه شریفه است که می فرماید:« یوم یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ»(6) {روزی [است] که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آنگاه بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیکبخت. و اما کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش، فریاد و ناله ای دارند. تا آسمان ها و زمین برجاست، در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد، زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد.}

هنگامی که قیامت بر پا شده، و آسمان ها و زمین دگرگون شود، و نیز« النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا»(7) {[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند} صبح و شام در دنیا و در سرای مشرکان است، چرا که قیامت صبح و شام ندارد، و

1- . الزهد: 162
2- . واقعه / 88 - 89
3- . واقعه / 92 - 93
4- . واقعه / 94
5- . تفسیر قمی 2 : 329
6- . هود / 105 - 107

7- . غافر / 46

نیز« لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَهً وَ عَشِیًّا»(1) {و روزی شان صبح و شام در آنجا [آماده] است.} یعنی در بهشت دنیا که ارواح مومنان از آنجا منتقل می شود، اما در بهشت جاویدان دیگر صبح و شامی وجود ندارد.

و آیه« مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»(2) {و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد} امام صادق علیه السلام فرمود: برزخ قبر است و همان ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت، و دلیل این سخن نیز، حدیث حضرت علیه السلام است که می فرماید: « از هیچ چیز جز برزخ بر شما نمی ترسم» و نیز سخن خدای متعال است که می فرماید:

« وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»(3) {هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند.} امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند در بهشت به مومنانی که در دنیا بوده و هنوز به ایشان ملحق نشده اند، بشارت می دهند. احادیثی از این دست که بر منکران عذاب قبر پاسخ می دهد، زیاد است.(4)

13. امالی شیخ طوسی: از مکتوبات امیر المؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر است که فرمود: ای بندگان خدا، دوران پس از مرگ برای کسی که آمرزیده نشده، از مرگ سخت تر است.

از قبر، تنگی ، فشار، تاریکی و غربت آن بر حذر باشید ؛ زیرا به یقین هر روز، قبر فریاد می زند و می گوید: من خانه غربت و تنهایی ام، من خانه خاکی هستم، من خانه

1- . مریم / 62
2- . مومنون / 100
3- . آل عمران / 169 - 170
4- . تفسیر قمی 1 : 31

وحشتم، من خانه کرم ها و خزنده هایم . قبر باغی ار باغ های بهشت یا گودالی از گودال های آتش است؛ زمانی که بنده مؤمنی دفن شود به او گوید: خوش آمدی (مرحبا و اهلا)، تو از افرادی بودی که دوست داشتم بر پشتم راه بروی. پس چون تو را دریابم به زودی خواهی دانست که با تو چگونه رفتار می کنم، پس قبر به اندازه مسافتی که چشمش کار می کند وسعت یابد.

و چون کافر به گور رود، زمین به او گوید: خوش نیامدی (لا مرحبا بک و لا اهلا)، مبغوض ترین افراد بودی که بر پشتم گام می زدی، چون تو را دریابم به زودی خواهی دانست که با تو چه می کنم. پس به هم بچسبید تا دنده های دو پهلویش به هم رسد. به یقین زندگی در تنگی و فشار که خداوند دشمنش را از آن بر حذر داشته، عذاب قبر است، به تحقیق خدا در قبر بر کافران نود و نه اژدها می گمارد که گوشت او را با نیش می گزند (و کم کم می خورند)، و استخوان های او را می شکنند و تا روز قیامت این گونه با او رفتار می کنند. اگر یکی از آن ها (اژدهاها) بر زمین دمد هرگز کشت و گیاهی در زمین نروید. ای بندگان خدا، بدانید که جان های شما ضعیف و تنهای شما نازک و نرمند؛ به گونه ای که اندکی از عذاب، آن ها را بس است و از تحمل چنین عذابی ناتوانند.

اگر می توانید جسمها و جان هایتان را جدا کنید از آنچه تاب و طاقت و تحمل آن را نداشته و توان صبر بر آن را ندارید ؛ پس عمل کنید به آنچه خدا دوست دارد و وانهید، آنچه را که او بد دارد.(1)

شرح: شیخ بهایی رحمه الله در تفسیر« تسعه وتسعین تنّینا» می گوید: برخی از صاحب دلان می گویند: نباید از این عدد تعجب کرد، ممکن است تعداد این مارها به اندازه صفت های نکوهیده مانند کبر و ریا و حسد و کینه و دیگر اخلاق و

1- . امالی طوسی: 28

ویژگی های پست است، که شاخه شاخه شده و انواع مختلفی دارد، و این صفت ها در قبر به مار تبدیل می شود. پایان کلام شیخ بهایی.

برخی از اصحاب امامیه در خصوص این عدد عقیده ظاهری و قانع کننده ای دارند؛ حاصل آن اینست که در احادیث آمده است: خداوند نود و نه اسم دارد که هر کس آن ها را شمارش کند، وارد بهشت می شود.

شمردن به این معناست که حق تعالی را موصوف به هر یک از این اسم ها بداند.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خداوند صد رحمت دارد که یکی از آن ها را نازل فرموده و به آن رحمت میان جن و انس و درندگان و حشرات، دوستی و مهر افکند که به واسطه آن با هم انس می گیرند. نود و نه رحمت باقی مانده ذخیره ای است که پروردگار به وسیله آن در قیامت بندگان خود را با آن مورد ترحم قرار می دهد.

از حدیث اول مشخص می شود خدای سبحان نشانه های معرفتی خود را با این نود و نه اسم برای بندگان مشخص کرده است، و از حدیث دوم چنین برداشت می شود که بندگان در قیامت از نود و نه رحمت الهی برخوردار می شوند، و از آنجا که کافران خدای متعال را با این اسم ها نمی شناسند، در مقابل هر رحمت ماری قرار می دهد که او را در قبرش می گزند، این منظور وی از این روایت است، و این حاصل چیزی است که شیخ بهایی رحمه الله بدان معتقد است و می بینی که خالی از اشکال نیست.

14. علل الشرائع، امالی شیخ صدوق: محضر مبارک رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عرض شد: سعد بن معاذ از دنیا رفت، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از جا برخاستند و صحابه آن حضرت نیز برخاسته و جنازه سعد را حمل کرده، و آن را به مغسل برده روی چهارچوبه درب غسل دادند. وقتی او را حنوط و کفن نموده و روی تخت حملش نمودند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله جنازه اش را تشییع نمودند، سپس حضرت جانب راست تابوت را یک بار و جانب چپش را بار دیگر

گرفتند، و جنازه را نقل داده تا به قبر رسیدند، حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد گذارده و خشت های لحد را روی وی قرار دادند و پیوسته می فرمودند:

سنگ به من دهید، گل دهید تا درز خشت ها را مسدود کنم، هنگامی که حضرت از چیدن لحد فارغ شدند و خاک در قبر ریخته و آن را پر نمودند، فرمودند: من می دانم که این قبر به زودی کهنه و فرسوده می شود، ولی خداوند متعال دوست دارد که بنده اش وقتی عملی انجام داد محکم و استوار به جا آورد.

باری وقتی حضرت خاک روی قبر ریخت و آن را تسویه فرمود، مادر سعد خطاب به فرزندش گفت: بهشت بر تو گوارا باد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای مادر سعد ساکت باش، تو جزم و یقین نداری که پروردگارت با او چه می کند، در این ساعت قبر او را فشار داد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از دفن او مراجعت فرمود و مردم نیز برگشتند، اصحاب عرضه داشتند: یا رسول اللَّه مشاهده کردیم و دیدیم که با سعد کاری انجام دادید که در حقّ احدی به جا نیاورده اید، جنازه اش را تشییع نموده و در وقت تشییع بدون عباء و بدون کفش حرکت می فرمودید.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: فرشتگان به این هیئت او را تشییع کردند من نیز تأسّی به ایشان نمودم.

عرضه داشتند: جانب راست تابوت را یک بار و طرف چپ آن را بار دیگر گرفتید و او را حمل نمودید. حضرت فرمودند: دستم در دست جبرئیل بود هر کجا را که او می گرفت من نیز می گرفتم.

عرض کردند: امر به غسل فرموده و نماز بر او گذاردید و لحدش را چیدید سپس فرمودید: قبر سعد را فشار داد!! حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلی، این فشار به خاطر سوء خلقی بود که وی با همسرش داشت.(1)

مثل این روایت در امالی شیخ طوسی نیز نقل شده است.(2)

ص: 325

1- . علل الشرایع 1 : 370 ، امالی صدوق: 314
2- . امالی صدوق: 427

15. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: عیسی بن مریم علیهما السلام بر قبری گذشت، صاحبش را در عذاب دید، بار دیگر از همان قبر عبور کرد، اما از عذاب خبری نبود!

گفت: خدایا! سال پیش، از این قبر گذشتم، صاحبش در عذاب بود! امسال چنین نیست! (این چه حکمتی است)؟ از سوی پروردگار به عیسی وحی شد: ای روح اللّٰه! فرزند این شخص، راهی را بازسازی کرده و یتیمی را پناه داده؛ پس به سبب کردار نیک او، پدرش را آمرزیدیم.(1)

16. ثواب الاعمال، امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدران خود از رسول خدا (ص) نقل کرد که حضرت فرمود: فشار قبر برای مؤمن کفاره ایست که به سبب تضییع نعمتها بر او روا گشته است.(2)

مثل این روایت در علل الشرایع نیز نقل شده است.(3)

17. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که بین ظهر پنج شنبه تا ظهر جمعه از دنیا برود، خداوند او را از فشار قبر در امان دارد.(4)

در کتاب ثواب الاعمال حدیث مشابهی از حماد نقل شده است.(5)

18. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از نیکان را در قبر نهادند و به او گفتند: ما تو را صد تازیانه از عذاب خداوند عزّ و جلّ می زنیم. گفت: طاقت ندارم. پیوسته از تازیانه ها کم کردند تا به یک تازیانه رسید. باز گفت که طاقت ندارم. گفتند: چاره ای غیر از تازیانه نیست.

1- . امالی صدوق: 414
2- . امالی صدوق: 231 ، ثواب الاعمال: 234
3- . علل الشرایع 1 : 370
4- . امالی صدوق: 231
5- . ثواب الاعمال: 230

گفت: چرا به من تازیانه می زنید؟ گفتند: روزی بدون وضو نماز خواندی، و بر فردی ضعیف گذشتی ولی او را یاری نکردی. آنگاه تازیانه ای از عذاب خدای متعال به او زدند که قبرش پر از آتش شد.(1)

19. نوادر: بشیر نبال می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر سعد را مورد خطاب قرار داد و بر آن دست کشید و بین دو کتف حضرت تکانی خورد؛ راوی عرض کرد: با سعد نیز چنین برخورد می شود؟ فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه فشاری در قبر دارد.(2)

20. نوادر: سلیمان بن خالد می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آنچه که انسان در قبر (برزخ) با آن برخورد می کند، سؤال کردم. امام علیه السلام [در پاسخ]فرمود: دو ملک که به آن ها منکر و نکیر گفته می شود، به سراغ انسان در قبر (برزخ) می آیند و از وی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسش می کنند و می گویند: رأی و نظر تو در خصوص این شخص که در میان شما خروج کرد چیست؟

می گوید: مقصود شما چه کسی است؟ [آن دو ملک]می گویند: کسی که گفت: رسول خدا است، آیا گفتار او حق بود؟ اگر متوفا از اهل شک بود، می گوید: نمی دانم، شنیدم که مردم این چنین می گفتند، ولی من نمی دانم آیا حق بود یا دروغ. سپس به او ضربتی می زنند که اهل آسمان و زمین جز مشرکان می شنوند. اما اگر متوفا از اهل یقین بود [از نحوه پرسش دو ملک] ترسی به دل راه نداده [خود را گم نمی کند و] می گوید:

آیا از رسول خدا از من سؤال می کنید؟ می گویند: آیا تو علم داری به این که او رسول خدا است؟ می گوید: من شهادت می دهم که او به حق رسول خدا است و از جانب خدا هدایت و دین حق آورده است. پس جایگاه خود را در بهشت می بیند و عالم او در برزخ و قبر وسعت داده می شود و سپس آن دو ملک به او می گویند:

1- . علل الشرایع 1 : 359
2- . الزهد: 162

آرام گیر [به صورتی که] هیچ گونه ناراحتی در این آرامش نداشته و [در حقیقت] در بهترین آرامشی که کسی که خواب است، آن را دارد.(1)

21. علل الشرائع: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: عذاب قبر از سخن چینی و پرهیز نکردن از بول و دوری مرد از زنش پیدا می شود، که رختخواب خود را جدا نموده و در غذا و خواب از او دوری کند.(2)

22. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی مومن از دنیا رود، هفتاد هزار فرشته او را تا قبرش تشییع می کنند. وقتی وارد قبر شد، منکر و نکیر به سراغ او می آیند و به او می گویند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیغمبر تو کیست؟ پس می گوید: خداوند پروردگار من است و محمد (ص) پیغمبر من و اسلام دین من است. پس قبرش تا چشم کار می کند وسیع می شود، و برای او طعام می آورند و روح و ریحان بر او وارد می شود.

خدای متعال می فرماید:« فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ»(3)یعنی در قبر؛ و« وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ»(4)در آخرت. سپس حضرت علیه السلام می فرماید: پس چون کافر بمیرد، هفتاد هزار فرشته عذاب او را تا قبرش همراهی کنند، و او فریادی می کشد که همه چیز جز جن و انس بشنود و می گوید:« کاش بر می گشتم و مومن می شدم»(5) و به عاملان خود قسم می دهد و می گوید: « مرا برگردانید تا شاید آنچه ترک کردم عمل کنم»،(6) فرشتگان عذاب به او پاسخ دهند:« نه هرگز، این کلمه ای است که به زبان می گوید»؛ و فرشته ای ندا کند به آن ها که اگر برگردد، دوباره به آنچه نهی شده باز می گردد.

1- . الزهد: 162
2- . علل الشرایع 1 : 360
3- . واقعه / 88 - 89
4- . واقعه / 89
5- . زمر / 58
6- . مومنون / 99 - 100

و زمانی که او را در قبرش گذارند و مردم از او جدا شوند، نکیر و منکر در هراسناک ترین شکل بر او وارد شوند و او را بر پا دارند و از پروردگار، پیغمبر و دینش سوال می کنند. کافر زبانش به لکنت می افتد و قادر به جواب نیست. در آن زمان آن چنان ضربتی از عذاب خدا بر او زنند که همه چیز از آن ضربه به لرزه و ترس می افتد، و دوباره از او سوال می کنند، گوید: نمی دانم، به او می گویند: ندانستی و ره نیافتی و رستگار نباشی. پس دری از دوزخ بر روی او باز می کنند و آب جوشان مخصوص دوزخ برایش می آورند. و این سخن خدای متعال است که می فرماید:« وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ»(1) یعنی در قبر؛ و «وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ» یعنی در آخرت.(2)

23. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس، این سه چیز را انکار کند، شیعه ما نیست: معراج و سؤال قبر و شفاعت.(3)

24. امالی صدوق: امام زین العابدین علیه السلام - که هر جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله با این جملات مردم را اندرز می داد و به دل برکندن از دنیا و رغبت به آخرت فرا می خواند - می فرمود : ای مردم ! از خدا بترسید و بدانید که شما به سوی او باز می گردید و هر کس هر کاری را که در این دنیا کرده است، می یابد.« وَ ما عَمِلَت مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ.»(4) { آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانیِ زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، برحذر می دارد }

وای بر تو ای آدمیزاد که تو خود غافلی اما (چشم های بیدار عالم) از تو غافل نیستند، مرگ از هر چیز سریع تر به سوی تو روان است. شتابان به تو روی

1- . واقعه / 92 - 93
2- . امالی صدوق: 239
3- . امالی صدوق: 242
4- . آل عمران / 30

آورده، به دنبالت می آید و به زودی گریبانت را می گیرد. آنگاه که عمرت سر آید، فرشته روحت را بستاند، تنها وارد قبر شوی، روحت باز گردد، و دو ملک منکر و نکیر، برای پرسش و آزمایشی سخت در آیند، و نخستین سؤال آن ها از پروردگاری باشد که می پرستیدی، پیامبری که برایت فرستاده بودند، دینی که به آن عقیده داشتی، کتابی که می خواندی، امامی که ولایتش را داشتی، و از عمرت که در چه راه گذراندی، و مالت که از کجا به دست آوردی و به کجا مصرف کردی.

پس وسیله دفاع را فراهم کن. به حال خود بیندیش، پیش از پرسش و آزمایش پاسخ را آماده ساز، که اگر مؤمن باشی، دینت را بشناسی، و اگر پیرو راستگویان، و تسلیم دوستان خدا باشی، خداوند حجت و برهانت (و پاسخ سؤالت) را به تو تلقین کند، زبانت را به گفتار درست بگشاید، و نیکو جواب دهی، مژده بهشت و رضایت خدا را دریابی و ملائکه با« روح و ریحان» (دلگشائی و خرمی) به استقبالت آیند، و گر نه زبانت لکنت یابد، دلیلت باطل شود، از جواب درمانی، و به دوزخ نویدت دهند، و فرشتگان عذاب به استقبالت آمده، با آب جوشان از تو پذیرائی کنند، و به آتشت افکنند.(1)

همه این روایت را در باب پندها بیان می کنیم.

25. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص وارد قبر می شود، فرشته منکر می آید و شخص از منکر وحشت می کند، می پرسد که آیا پیامبر را می شناسی؟ از پیامبر سؤال می کند؛« فإن کان مؤمناً» اگر این آدم مؤمن باشد در همان عالم قبر می گوید: او رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حق مبعوث شد، به او می گویند: آرام بخواب و راحت باش، خوابی که در آن هیچ پریشانی و ناراحتی نیست، شیطان از او دور می شود، قبرش را گشاد قرار می دهند به اندازه هفت زراع، جایگاه خودش را هم در بهشت می بیند.

و اگر میت کافر باشد، گوید نمی دانم، و چنان ضربه ای بر سرش وارد می کنند که همه مخلوقات خدا جز انسان، آن را می شنوند، و هم نشینی بر او مسلط می سازد

1- . امالی صدوق: 407

که چشمانش مانند سرب و مانند برق خاطف است و به او می گوید: من برادر تو هستم و بر او مارها و عقرب ها را مسلط می کند، قبرش را تاریک می کند و چنان فشارش می دهد که استخوان هایش می شکند.

امام علیه السلام دست های مبارکشان را قلاب کردند و نشان دادند که چگونه بر مرده فشار می آورند.(1)

شرح:« ثم قال بأصابعه» قول در اینجا به معنای فعل است، یعنی انگشتانش را در هم فرو برد تا در هم رفتن دنده ها را نشان دهد، یعنی دنده هایش در یکدیگر فرو می روند و بر مرده فشار وارد می کنند.

« شرجها» در بیشتر نسخه ها با «جیم» است. فیروزآبادی گوید: الشرج به معنای جدایی است و آمیختن و جمع کردن و ضمیمه کردن شیر به هم؛ التشریج: خیاطی و کوک زدن درشت بر روی پارچه، وتشرج اللحم بالشحم: گوشت و چربی با هم آمیخت. در برخی از نسخه ها این واژه با حاء مهمله آمده، یعنی آشکار کرد و در هم رفتن دنده ها را مشخص نمود.

26. تفسیر قمی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: انسان هنگام مرگ مال و فرزندان و عمل خود را متمثّل می بیند و به مال خود می گوید: من برای کسب و اندوختن تو بسیار حریص و بخیل بودم. تو برای من چگونه ای؟ مال در پاسخ گوید: به مقدار کفن از من برگیر.

سپس به فرزندان می گوید: به خدا سوگند من شما را بسیار دوست داشته و حفاظت می کردم. شما برای من چه می کنید؟ آنان می گویند: تو را به قبر رسانده، در آن دفن می کنیم. آنگاه به کردار خویش می گوید من به تو رغبتی نشان نمی دادم و برایم سنگین بودی. تو برای من چه می کنی؟ عمل انسان می گوید: من در قبر و قیامت و نشور با تو خواهم بود، تا به حضور پروردگارت برسیم. و آدمی در آن روز

1- . تفسیر قمی 2 : 120

غسل دهنده ی خود را می شناسد و با کسانی که جنازه اش را بر می دارند سخن می گوید و سوگندشان می دهد که عجله کنند.(1).

پس همین که داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می آیند که همان دو شکافنده ی قبرند، موی بدنشان آن قدر بلند است که روی زمین کشیده می شود، و با دندان خود زمین را می شکافند، صدایی دارند چون رعد کوبنده، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می زند، از او می پرسند: پروردگارت کیست؟ و پیرو کدامیک از انبیایی؟ و چه دینی داری؟

می گوید:پروردگارم اللَّه است، و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دینم اسلام است، می گویند: (به خاطر اینکه در سخن حق پایدار مانده ای) خدایت بر آنچه دوست می داری و بدان خوشنودی ثابت بدارد، و این فرموده خدای تعالی است:« یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»(2) { خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده اند بر قول حق و ثابت، هم در دنیا و هم در آخرت پایداری می دهد. }

اینجاست که قبر او را تا آنجا که چشمش کار کند وسعت می دهند و دری از بهشت به رویش می گشایند و به او می گویند: با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آن طور که جوان نورس و آسوده خاطر می خوابد، و این دعای خیر همان است که خدای تعالی در باره اش فرموده:« أَصْحابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلاً»،(3) {بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند. }

و اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته اش به صورت زشت ترین صورت و جامه و بدبوترین شخص نزدش می آید و به او می گوید: بشارت باد تو را به ضیافتی

1- . مولف در مرآه العقول می گوید: إرتحل صیغه امر، و عبارت « و إنّه لیعرف غاسله» فعل مقدری است که سیاق جمله بر آن دلالت می کند، و « واو» حالیه، و تقدیر جمله به این صورت است: « فیرتحل و الحال انه لیعرف غاسله». ممکن است بر « أتاه» عطف شده و مقدر نباشد. عبارت « یناشد حامله فی الصحاح» نشدت فلانا انشده نشدا: او را به خدا سوگند داد و درخواست چیزی کرد، ملکا القبر: بشیر و نذیر (نکیر و منکر) هستند.

2- . ابراهيم / 27
3- . فرقان / 24

از حمیم دوزخ، جایگاه آتشی افروخته و او نیز غسل دهنده ی خود را می شناسد و حامل خود را سوگند می دهد: که مرا به طرف قبر مبر، و چون داخل قبرش می کنند، دو فرشته ممتحن نزدش می آیند و کفن او را از بدنش انداخته، می پرسند: پروردگار تو و پیغمبرت کیست؟ و چه دینی داری؟

می گوید: نمی دانم، می گویند: هرگز ندانستی و هدایت نشدی. پس او را با گرزی آن چنان می زنند که تمامی جنبنده هایی که خدا آفریده، به غیر از جن و انس، همه از آن ضربت تکان می خورند. آن گاه دری از جهنم به رویش باز نموده، به او می گویند: بخواب با بدترین حال.

آن گاه قبرش آن قدر تنگ می شود که بر اندامش می چسبد، آن طور که نوک نیزه به غلافش به طوری که مغز سرش از بین ناخن و گوشتش بیرون آید، و خداوند مار و عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می کند تا نیشش بزنند، و او بدین حال خواهد بود، تا خداوند از قبرش مبعوث کند، در این مدت آن قدر در فشار است که دائما آرزو می کند که قیامت بر پا شود.(1)

27. امالی شیخ طوسی: علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن عباس روایت کرده اند: انسان در آخرین روز از زندگی دنیوی و در اولین روز از زندگی اخروی، مال و فرزندان و عمل خود را متجسم می بیند. و ادامه حدیث به همان نحوی است که بیان شد.(2)

در تفسیر عیاشی نیز حدیث مشابهی از ابن غفله نقل شده است.(3)

28. کافی: ابن غفلیه نیز چنین حدیثی را نقل کرده است و در آخر آن می افزاید: جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : همه پیامبران، زمانی چوپان بودند - من هم پیش از رسیدن به این مقام چوپان بودم- گاهی می دیدم که گوسفندان وشتران بی جهت، رم کرده اند و با ترس و وحشت سر از چرا بر می دارند.

1- . تفسیر قمی 1 : 371
2- . امالی طوسی: 347

3- . تفسیر عیاشی 2 : 244

از این موضوع بسیار در شگفت بودم، تا اینکه پس از پیامبری، فرشته وحی (جبرئیل امین) ماجرا را برایم چنین گفت :

هنگامی که کافری را در قبر تازیانه می زنند، همه موجودات - غیر از جن و انس- صدای ضربات تازیانه را می شنوند و با شنیدن این صدای مهیب وحشت و ترس بر آن ها چیره می شود.

پس گفتم: آن به خاطر زدن کافر بوده است ، پس پناه بر خدا از عذاب سخت قبر! (1)

شرح: عبارت« مثل له» یعنی هر یک از این سه مورد (مال و فرزندان و عمل) صورت مثالی دارند که شخص با آن ها سخن گفته و آنان نیز با او سخن می گویند، و می توان منظور از تمثیل را حضور این سه مورد در ذهن و یا تصویر آن ها در ذهن دانست، در این صورت گفتگو به زبان حال است و نه مقال.

الشح یعنی بخل همراه با حرص، الزهد یعنی متضاد رغبت در چیزی است، الریاش یعنی لباس فاخر.

جزری در مورد این حدیث می گوید: در قبر آزمایش می شوند، منظور سوال پرسیدن نکیر و منکر است که امتحان و آزمایش محسوب می شود.

عبارت« خدان الأرض» یعنی زمین را می شکافند؛ القاصف یعنی صدای مهیب؛ عبارت« و هو قول الله» ضمیر به سخن فرشتگان که گفتند:« ثبتک الله» بر می گردد و مضاف محذوف بوده و تقدیر آن به این صورت است که این سخن مدلول کلام خدای متعال است.

و گویند:« هو» به ثبات مومن در برابر پاسخ هایی است که به فرشتگان می دهد، آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، نیز بر این امر دلالت می کند:

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکری از قبض روح مؤمن شد، حضرت فرمود: سپس روح به کالبدش برمی گردد و دو فرشته می آیند و در قبر او می نشینند،

1- . کافی 3 : 119

و می پرسند: خدای تو کیست و دین تو چیست؟ پاسخ می دهد: پروردگار یکتا خدای من و اسلام دین من و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر من است. پس منادی از آسمان ندا می دهد: بنده من راست گفت. این همان سخن خدای متعال است که می فرماید:« يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ».(1)

الفسح با ضمه: وسعت و فراخی؛ منظور از مدالبصر امتداد و نهایتی است که چشم می بیند؛ قره العین: خنکی چشم و قطع شدن گریه و دیدن آنچه بدان مشتاق است؛ القره با ضم: متضاد حرارت و گرمی. عرب تصور می کند اشک شوق سرد، و اشک غم و اندوه گرم است. قره العین کنایه از سرور و شادی است. الناعم: از نعمت و با کسره، آنچه بدان بهرمند می شود مانند مال و غیره، و یا الناعم با فتحه: همان تنعم است و ممکن است مورد دوم اولویت داشته باشد.

« أصحاب الجنه یومئذ» منظور از الیوم آن است که در آیه قبل بیان شده:« يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً»(2) {روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست، و می گویند: «دور و ممنوع [از رحمت خدایید].» }

حدیث بر این دلالت دارد که منظور از الیوم، روز مرگ است و الملائکه فرشتگان مرگ هستند؛ بیشتر مفسران بر این اعتقادند. برخی نیز الیوم را به روز قیامت تفسیر می کنند، و الملائکه را به فرشتگان نگهبان دوزخ.

منظور از« المستقر» مکانی است که در آن قرار می گیرند؛« المقیل» مکان استراحت و از مکان قیلوله(محل استراحت) گرفته شده است. شیخ بهایی رحمه الله گوید: ممکن است منظور از یکی از این دو واژه زمان باشد، یعنی مکان و زمان آن ها از هرچه تصور کنند بهتر است، و ممکن است هر دو و یا یکی از آن ها مصدریه باشد.

« ابشر بنزل من حمیم» بشارت در اینجا برای استهزاء است، النزل با تنوین: غذا و نوشیدنی که برای میهمان آماده می شود، در اینجا نیز از باب استهزاء است؛

1- . ابراهيم / 27
2- . فرقان / 22

الحمیم: آب جوشان که جهنمیان از آن می نوشند و یا بر بدن هایشان ریخته می شود، واژه مناسب تر برای النزل: نوشاندن است.

التصلیه: اشاره به آتش است،« أتاه ممتحنا القبر» اضافه اسم فاعل به معمول و حذف مضاف است، یعنی ممتحنا صاحب القبر؛ و یا اضافه به غیر معمول خود مانند عبارت مصارع مصر، و این مناسب تر است. و تخصیص القاء الاکفان به دشمن خدا نیز مشخص است، زیرا زشتی و پلیدی در آن است که با حالش متناسب می باشد. الیافوخ: نرمه سر کودک، ملاج بچه تازه متولد شده که برای مدت کوتاهی نرم و بی استخوان است؛ المرزبه با راء مهمله و زاء معجمه و باء موحده: عصای آهنین؛ القنا: جمع قناه و آن نیزه است؛ الزج: آهنی که در بُنِ نیزه می باشد.

29. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه شریفه« یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ» فرمود: آن در قبر و زمانی است که از میت سوال می پرسند.(1)

می گویم: در باب دفن بیان خواهیم کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فاطمه بنت اسد می فرماید: قسم به آن خدائیکه جان من در قبضه قدرت اوست صدای بهم زدن دستهای مرا فاطمه شنید .

30. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه« فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً»(2) فرمود: ارواح مومنان سبقت می گیرند به سوی بهشت که (برای هر کدام شان) به بزرگی و مثل دنیا داده می شود، و ارواح کافران به سوی دوزخ سبقت می گیرند که آن نیز به مثل دنیا است.(3)

31. تفسیر امام عسکری علیه السلام: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: کسی که درمانده ای را در دین و ناتوانی را در معرفت ، در برابر دشمن مخالف ما توانا سازد تا آن دشمن را شکست دهد و به جایش بنشاند، خداوند روزی که او را به سوی گورش می فرستند، به او تلقین می فرماید تا بگوید: الله پروردگار من است و

1- . امالی طوسی: 377

2- . نازات / 4

3- . تفسیر قمی 2 : 396

محمد (ص) پیامبر و علی ولیّ من و کعبه قبله و قرآن موجب شادمانی و ذخیره ی من و مؤمنان، برادران من اند.

آنگاه خداوند خطاب به او می فرماید: حجّت را ادا کردی؛ پس اینک درجات بالای بهشت از آن توست. در این هنگام قبر او برایش به شاداب ترین باغ های بهشت مبدل می شود.(1)

32. امالی شیخ طوسی: ابن ظبیان می گوید نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم، فرمود: مردم درباره ارواح مومنان بعد از مرگ چه می گویند؟ گفتم: می گویند: در چینه دان مرغانی سبز قرار دارند؛ فرمود: سبحان الله! مومن در نزد خداوند گرامی تر از این است که روحش را در چینه دان مرغی قرار دهد .

وقتی هنگام مرگ مؤمن رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین علیهم السلام نزد او می آیند، و فرشتگان الهی نیز با ایشان همراه هستند. در این هنگام خداوند زبان او را به شهادت بر توحید و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت اهل بیت علیهم السلام گویا می کند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین علیهما السلام نیز بر آن شهادت می دهند.

و اگر زبانش بند آید، خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را به آنچه که در دل اوست، آگاه کرده و به آن شهادت می دهد، و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین علیهم السلام و همه فرشتگان نیز بر شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی می دهند؛

پس از قبض روح وی خداوند روح او را در بهشت، در قالبی چون قالب دنیائی قرار می دهد. پس مؤمنین در عالم برزخ در قیافه ای همچون قیافه دنیائی جلوه می کنند، و در حقیقت بدن برزخی همانند همین بدن دنیائی است. با آن می خورند و می آشامند و اگر کسی پیش آن ها آمد، او را به همان صورتی که در دنیا بود، می شناسد.(2)

1- . تفسیر امام عسکری: 346

2- . امالی طوسی: 418

33. امالی صدوق: عبدالرحمان بن غنم می گوید: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به معراج رفت، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کرد: ای جبرئیل! این پیرمرد کیست؟ جبرائیل گفت: این شیخ، پدر تو إبراهیم است.

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کرد: این اطفال در اطراف او کیانند؟ جبرائیل گفت: این ها اطفال مؤمنان هستند که دور او هستند و حضرت إبراهیم به آن ها غذا می دهد.(1)

34. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: بی شک خردسالان شیعه ما از مؤمنان را فاطمه علیها السلام پرورش می دهد.(2)

35. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که مؤمن وارد قبرش می شود، نماز در سمت راست و زکات در سمت چپ او قرار می گیرد، و احسان بر او سایه می افکند، و صبر در کناری می ایستد؛ چون دو فرشته مأمور باز خواست (نکیر و منکر) بر او وارد شوند، صبر به نماز و زکات و نیکوکاری خطاب می کند که مواظب رفیق خود باشید! و اگر نتوانستید، من به یاری او خواهم شتافت.(3)

شرح: أطل علیه: مشرف بودن، در برخی از نسخه ها با ظاء معجمه آمده است.

36. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس روز جمعه از دنیا برود، از فشار قبر در امان است.(4)

37. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شب جمعه بمیرد، خداوند جواز برائت از

1- . امالی صدوق: 365
2- . تفسیر قمی 2 : 309
3- . کافی 2 : 380

4- . محاسن: 60

آتش جهنم را برای او می نویسد و هر کس روز جمعه از دنیا برود، از آتش آزاد می شود.(1)

38. امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شب جمعه ویا روز جمعه بمیرد، عذاب قبر از او برداشته می شود.(2)

39. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین دایی اشخاصی از قبیله بنی مخزوم بود؛ جوانی از آنان به نزد حضرت آمد و گفت: دایی جان! برادر من و فرزند پدرم، مُرد و من به شدت از مرگش محزون گشتم! حضرت فرمود: دوست داری او را ببینی؟ گفت: بله؛ فرمود: قبرش را به من نشان بده! پس حضرت در حالی که« سحاب» جامه رسول خدا را به تن داشت؛ وقتی به نزد قبر رسید، دو لب مبارکش تکانی خورد، سپس با پای خود به سمت او شتابان رفت؛ آن میت از قبرش خارج شد در حالی که به زبان فارسی می گفت:« رمیکا» پس علی علیه السلام به او فرمود: آیا تو در حالی که مردی از عرب بودی نمردی؟ گفت: بله؛ ولی بر سنت فلانی و فلانی(یعنی اولی و دومی) مردیم، پس درر نتیجه زبان های ما منقلب و دگرگون گردید!(3)

40. بصائر الدرجات: ابزاری می گوید: رسول خدا (ص) کعبه را طواف کرد و ناگهان دید که آدم مقابل رکن یمانی است. پس رسول خدا (ص) به او سلام کرد و به حجر الاسود رسید و ناگهان نوح علیه السلام را که مرد بلند قامتی بود را مقابل آن دید و بر او نیز سلام نمود.(4)

41. بصائر الدرجات: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ابا بکر را دید، به او فرمود: مگر پیامبر اکرم به تو دستور نداد که از من اطاعت کنی؟ جواب داد: نه، اگر دستور بدهد انجام می دهم. فرمود: برویم

1- . محاسن: 60
2- . محاسن: 60
3- . بصائر الدرجات 6 : 262
4- . بصائر الدرجات 6 : 266

به مسجد قبا. پس ابو بکر با حضرت راه افتاد و ناگهان مشاهده کردند پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز است، پس از تمام شدن نماز علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللَّه، من به ابو بکر گفتم: خدا و پیامبرش به تو دستور داده اند از من اطاعت کنی، جواب داد: نه.

پیامبر اکرم(ص) فرمود من تو را دستور می دهم از او اطاعت کن. ابو بکر خارج شد در بین راه، عمر او را دید که بیمناک است. پرسید: چه شده؟ جواب داد: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به من چنین و چنان فرمود.

عمر گفت: مرگ بر ملتی که تو را فرمان روای خود کنند، تو سحر بنی هاشم را نمی دانی؟(1)

42. بصائر الدرجات: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: با پدرم بر سر یکی از مزرعه ها رفتیم، در راه پیرمردی با مو و ریش سپید دیدیم که جلو آمد، پدرم پیاده شد و سلام کرد، شنیدم پدرم به او می گوید: فدایت شوم. مدتی با هم سخن گفتند، سپس پیرمرد برخاست، پدرم با او وداع کرد و رفت و ما به او نگاه می کردیم تا وقتی که ناپدید شد.

به پدرم گفتم: این پیرمرد که بود؟ شنیدم با او به گونه ای صحبت می کردید که با کسی چنین سخن نگفته اید. پاسخ داد: او پدرم بود.(2)

43. بصائر الدرجات: عبایه اسدی گفت: خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام رسیدم مردی با لباس کهنه خدمت ایشان بود، امیر المؤمنین علیه السّلام روی به جانب او کرده با او صحبت می کرد. همین که از جای حرکت کرد، من گفتم: یا امیر المؤمنین، این که بود که شما را به خود مشغول کرده بود و ما را از شما باز داشته بود؟ فرمود: این شخص وصی موسی علیه السّلام بود.(3)

می گویم: چنین روایت هایی که بر بدن مثالی دلالت می کند، در باب احتجاج های امیرالمومنین علیه السلام بر ابوبکر و باب غصب خلافت، و در باب

1- . بصائر الدرجات 6 : 269
2- . بصائر الدرجات 6 : 270
3- . بصائر الدرجات 6 : 270

کفر خلفای سه گانه، و باب ظهور ائمه علیهم السلام پس از مرگ، و باب معجزه ها ذکر کردیم، و در اینجا برای پرهیز از طولانی شدن سخن از بیان آن خودداری نمودیم.

44. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه بنت اسد، از دنیا رفت، امیرالمومنین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و رسول خدا به او فرمود: ای ابالحسن، چه شده است؟ فرمود: مادرم از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا قسم او مادر من نیز بود و سپس گریست و فرمود: وا اماه، آنگاه به علی علیه السلام فرمود: این پیراهن من است، او را در این پیراهن کفن کن، و این ردای من است، او را در این ردا کفن کن. هنگامی که از این کار فارغ شدی، به من خبر ده.

پس از غسل و کفن ایشان، پیامبر صلی الله علیه و آله چنان نمازی بر او خواند که قبل و بعد از آن برای هیچ کس چنین نماز میتی را به جا نیاورد، پیامبرصلی الله علیه وآله در میان قبر مادر امیر مومنان علیه السلام(فاطمه بنت اسد علیها السلام) کمی دراز کشید و توقف کرد،(با او صحبت نمود و مسایلی را به او تلقین کرد تا از عذاب قبر رهایی یابد.)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد قبر فاطمه بنت اسد علیها السلام شد و خطاب به ایشان فرمود: ای فاطمه ! فاطمه علیها السلام در جواب عرض کرد: بلی ای رسول خدا. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا آنچه را که پروردگارت وعده داد، حق یافته ای؟ عرض کرد: بلی خداوند به شما جزای خیر دهد. مناجات آن حضرت در قبر طولانی شد. پس وقتی که از قبر خارج شد، به حضور آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا ! چرا نسبت به فاطمه بنت اسد علیها السلام کارهایی انجام دادی، از قبیل اینکه او را با لباس خودت کفن کردی، و در قبرش وارد شدی و با ایشان نجوای طولانی داشتی، همچنین در حقش دعای طولانی نمودی، در حالی که تا به حال ندیدیم که با کسی دیگر این اعمال را انجام داده باشید؟

حضرت فرمودند: اما اینکه او را با لباس خودم کفن نمودم، به خاطر این بود که وقتی به او گفتم: روز قیامت مردم لخت و عریان از قبرهایشان محشور و زنده می شوند، فریاد زد و گفت: وای بر رسوایی آن روز، پس لباسم را به او پوشاندم و دعایی که برای او نمودم از خدا خواستم کفن هایش را کهنه و پاره نکند تا اینکه وارد بهشت شود، پس خداوند دعایم را اجابت نمود.

و اما اینکه وارد قبر شدم، برای این بود که روزی به او گفتم: وقتی که میت را وارد قبرش می کنند و مردم بر می گردند، دو ملک - منکر و نکیر - بر او وارد می شوند و از او سوال می کنند. فاطمه گفت: وای به خدا پناه می برم. پس مادامی که در قبرش بودم از خدا تقاضا می نمودم تا اینکه از قبرش به طرف بهشت دری گشوده شد و قبرش باغی از باغ های بهشت گردید.(1)

مثل این حدیث در کتاب خرائج و جرائح نیز نقل شده است.(2)

45. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بیشترین عامل عذاب قبر از ناحیه(عدم رعایت طهارت از) ادرار است، (یعنی کسی که در مورد نجاست و طهارت، لاابالی است.)(3)

46. منتخب البصائر: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: همانا بنده هنگامی که داخل قبر خود شود دو ملک نزد او حاضر شوند(یکی منکر و دیگری نکیر است) و اول چیزی که از وی سؤال کنند(از پروردگار، و پیغمبر، و امام او سؤال نمایند) پس اگر جواب دهد نجات یافته است، و اگر متحیر بماند و جواب نگوید عذابش نمایند مردی از حضرت پرسید: کسی که خدا و رسولش را بشناسد ولی امامش را نشناسد چه سرنوشتی دارد؟ فرمود: متحیر و مردد است و نه به سمت خوبان و نه به سمت بدان می رود؛ و هر کس را خدا گمراه کند تو بر(هدایت) او راهی نخواهی یافت. این چنین شخصی راهی ندارد. و به پیامبر (ص) عرض شد: ای نبیّ خدا! امام کیست؟ فرمود: امام درر این زمان علی علیه السلام است و پس از او وصیّ او و در

1- . بصائر الدرجات 6 : 274

2- . الخرائج و الجرائح 1 : 90
3- . محاسن: 78

هر زمانی عالمی وجود دارد که خدا او را حجت قرار داده و به او احتجاج می کند تا مانند گمراهان سابق نباشند که هنگامی که انبیایشان از آنان جدا شدند، گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم؟ تمام گمراهی آنان این بود که به آیات که همان اوصیا بودند، جهالت داشتند؛ پس خداوند به آنان پاسخ داد:« بگو: «همه (ما و شما) در انتظاریم! (ما در انتظار وعده پیروزی، و شما در انتظار شکست ما!) حال که چنین است، انتظار بکشید! امّا به زودی می دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم، و چه کسی هدایت یافته است» و انتظار آنان این بود که می گفتند: ما از معرفت اوصیا راحتیم تا امامی را بشناسیم! پس خدا آنان را در قبال این سخنشان سرزنش فرمود و اوصیا همان اصحاب صراط هستند که بر صراط ایستاده اند و داخل بهشت نمی شود مگر کسی که آنان را بشناسد و آن اوصیا نیز او را بشناسند و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که آنان را نشناسد و آنان نیز او را نشناسند؛ زیرا آنان عارفان به خدایند که خدا آنان را به مردم شناساند هنگامی که از آنان اخذ پیمان می کرد و در کتاب خود آنان را وصف فرمود:« و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آنان را از چهره شان می شناسند» آنان بر دوستانشان گواه و پیامبر بر آنان گواه است و خدا پیمان اطاعت از ایشان را از آنان گرفته است و پیامبر نیز پیمان اطاعت از ایشان را از آنان گرفته است و نبوت او بر آنان جاری است و اینست سخن خدا که فرمود:« حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ در آن روز، آنها که کافر شدند و با پیامبر (ص) بمخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای کاش (خاک بودند، و) خاک آنها با زمینهای اطراف یکسان می شد (و بکلی محو و فراموش می شدند). در آن روز، (با آن همه گواهان،) سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند.»(1)

47. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنین، وقتی که در خوابگاه های خود خوابیدند، خدا روح آن ها را به سوی خود می برد. اگر مرگ بر آن ها

1- . بصائر الدرجات 10 : 454

مقدر شده باشد، در باغ های بهشت و گنج های رحمتش و نور عزتش جای دهد، و اگر حکم فرمان مرگ برای او نباشد، با ملائکه به ابدان خود برگرداند.(1)

48. محاسن: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مومنان به میان آمد، حضرت فرمود: ارواح مومنان در برزخ با هم ملاقات و دیدار می کنند. آن گاه شخصی با تعجب و شگفتی از حضرت پرسید: آیا ملاقات می کنند؟ فرمود: بلی، و با یک دیگر گفتگو می نمایند و همدیگر را می شناسند. وقتی کسی را دیدی، می گویی فلانی است.(2)

49. محاسن: راوی گوید از محضر امام صادق علیه السلام پرسیدم:

ارواح مومنین کجا هستند؟ امام فرمودند: در حجره هایی از بهشت (برزخی) از غذاهای بهشتی می خورند و از شرابهای بهشتی می نوشند و همدیگر را زیارت می کنند و این چنین می گویند: خدایا زمان قیامت را برسان تا آن وعده هایی که به ما دادی به ما برسد. پرسیدم ارواح کفار کجا هستند؟

امام فرمودند: آن ها نیز در حجره هایی از آتش گرفتار غذا و نوشیدنی های جهنمی هستند و این دعارا دارند: خدایا قیامت را نرسان تا آن وعده هایی که به ما داده ای به ما نرسد.(3)

50. محاسن: یکی از صادقین علیهما السلام فرمود: وقتی بنده مومن می میرد و وارد قبر و برزخ می شود شش چهره ی نورانی با او وارد قبر می شوند، در بین این شش صورت یکی از همه نورانی تر و زیباتر و بشاش تر و زیباتر است، یکی از آن ها طرف راست این شخص در قبر قرار می گیرد، یکی چپ او، یکی روبروی او، یکی پشت سر او، یکی نزدیک پاهای او، آن که از همه نورانی تر است بالای سر او می ایستد. این شخص که در قبر آرمید، این شش صورت در برابر هر حادثه و مشکلی که بخواهد به او آسیب برساند از هر طرف از وی حمایت می کنند.

1- . محاسن: 178
2- . محاسن: 178

3- . محاسن: 178

آن که از همه نورانی تر است از دیگران می پرسد: شما کیستید؟ - خدا جزای خیر به شما بدهد- آن که طرف راست قرار دارد می گوید: من نمازم، و آن که طرف چپ قرار دارد می گوید: من زکاتم، و آن که جلو او قرار دارد می گوید: من روزه ام، و آن که پشت سر او قرار دارد می گوید: من حج و عمره ام، و آن که نزدیک پاهای او قرار دارد می گوید: من نیکی و احسانم که به برادران مومنت روا داشتی. بعد می گویند: شما که هستید که از ما زیباتر و خوش بوتر و با هیبت ترید؟ می گوید: من ولایت آل محمد صلوات الله علیهم هستم.(1)

51. الخرائج و الجرائح: عبد اللَّه بن طلحه می گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره « وزغ» پرسیدم؟ فرمود: پلید است و همه انواعش از حیوانات مسخ شده هستند و هر گاه آن را بکشی باید غسل کنی. آن گاه فرمود: روزی پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و در کنار او مردی بود که با او سخن می گفت، ناگاه وزغی را دید که با زبانش ولوله می کند. پدرم به آن مرد فرمود: آیا می دانی این وزغ چه می گوید؟ آن مرد گفت: نه، من سخن او را نمی فهمم.

امام علیه السّلام فرمود: می گوید: به خدا سوگند اگر عثمان را به دشنام یاد کنید، من نیز تا این مرد این جا است علی علیه السلام را دشنام دهم. نیز پدرم فرمود: کسی از بنی امیه نمیرد مگر آنکه به صورت وزغی مسخ شود، و فرمود: هنگامی که مرگ عبد الملک فرا رسید به صورت وزغی مسخ شد و از نزد آنان که پیش او بودند بگریخت. آنان که نزد او بودند فرزندانش بودند، و چون او را از دست دادند بر آن ها گران آمد و ندانستند چه کنند، و سرانجام بر آن شدند تنه درخت خرمایی را بیاورند و آن را به شکل مردی درآورند. آن ها همین کار را کردند و به آن مجسمه چوبی زره ای آهنی پوشانیدند و در کفنش پیچیدند، و هیچ کس از آن آگاهی نیافت مگر فرزندانش و من.(2)

1- . محاسن: 288

2- . الخزائج و الجرایح 1 : 283

52. منتخب البصائر: امام باقر علیه السلام فرمود: در قبر سئوال نمی شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بوده اند، گفتم پس وضع دیگران چگونه است؟ فرمود : به حال خود واگذار می شوند.

53. تفسیر عیاشی: زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره عذاب قبر سؤال شد، فرمود: امام باقر علیه السلام برای ما حدیث فرمود که مردی به نزد سلمان فارسی آمد و گفت: برای من حدیثی بگو، ولی سلمان با او سخن نگفت و در حالی که خاموش بود بازگشت. آن مرد نیز در حالی که آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاه لِلنَّاسِ فِى الْكِتَابِ» را تلاوت می کرد، روی برگرداند که برود. سلمان به او گفت: به سوی من رو کن چرا که ما اگر انسان امینی را بیابیم، احادیث را برای او بازگو می کنیم؛ اما خود را برای نکیر و منکر که در قبر به پیش تو می آیند، آماده ساز که آن دو در باره رسول الله صلی الله علیه و آله از تو می پرسند و اگر شک کنی یا به خود بپیچی و به سختی جواب دهی، با گرزی که همراهشان است بر سرت می کوبند و تو تبدیل به خاکستر می شوی. آن مرد به سلمان عرض کرد: سپس چه می شود؟ سلمان گفت: سپس باز می گردی و عذاب داده می شوی. آن مرد عرض کرد: نکیر و منکر چیست؟ سلمان گفت: آن دو، نگهبانان قبر هستند. آن مرد عرض کرد: آیا دو فرشته، مردم را در قبرهایشان شکنجه می کنند؟ سلمان گفت: آری.(1)

54. تفسیر امام علیه السلام: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفرپیشگان قریش و یهود فرمود: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» او که شما را به سوی هدایت رهنمون شد و اگر از او پیروی کنید از راه هلاکت دورتان می دارد «وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا» در کمرهای پدرانتان و رحم های مادرانتان «فَأَحْيَاكُمْ» زنده بیرونتان آورد «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» در این دنیا و به قبر سرازیرتان کند «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» در قبرها و آن جا کسانی را که به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام ایمان دارند در رفاه و آسایش گذارد و کفرپیشگان را به

1- . تفسیر عیاشی 1 : 90

عذاب گرفتار سازد. «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» پس از این که در قبرها می میرید و برای برانگیخته شدن در روز قیامت زنده می شوید، به سوی وعده های خداوند باز می گردید، وعده ی پاداش فرمانبری از او اگر چنین کرده باشید و وعده کیفر نافرمانی از او اگر بدان آلوده شده باشید. پس به حضرت گفته شد: یابن رسول الله ! پس در قبور نعمت و عذاب وجود دارد؟ فرمود: بله قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و اله را به حق به نبوت برگزید و او را پاک و هادی و مهدیّ قرار داد و برادرش را علی قرار داد که به عهد وفادار بود و مدت درازی با حق بود و نزد خدا مورد رضایت بود و به جهاد سبقت گیر و در احوالش با خدا موافق و حائز مکارم و به یاری خدا بر دشمنان او پیروز و دارنده علوم و موالی دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا بود و نیت خیرات را داشت و ترک کننده قبایح بود و شیطان را خوار و فاسقان متمرّد را دور نمود و جان محمد (ص) بود و در سختی ها در برابر او سپر بود؛ من و پدرم علی بن ابی طالب بنده ربّ الارباب و همان که بر صاحبان خرد تفضل می کند و دارنده علوم کتاب است و زینت کسانی است که در مواقف قیامت وفا دارند، بعد از محمد پیامبر برگزیده و با کرامت و عزیز و بخشنده به عذاب و ثواب قبر ایمان داریم؛ در قبر نعمتهایی است که خدا با آن نصیب اولیایش را زیاد می کند و عذابی است که خدا آن را بر شقاوت مندان از دشمنانش شدید و سخت می کند.(1)

این روایت را به طور کامل در باب مشاهدات مومن و کافر هنگام مرگ، از عبارت «إن المؤمن الموالی» تا پایان ذکر می کنیم.

55. مشارق الانوار: امیرالمومنین علیه السلام در نجف بر

سنگ ها دراز کشید در حالی که به پشت روی زمین خوابیده بود زیرش فرشی نبود. قنبر عرض کرد: یا امیر المؤمنین، اجازه می دهی فرشی زیر شما پهن کنیم؟ فرمود: نه، مگر نه این است که این خاک خوابگاه مؤمن است یا محل تنگنای او در مجلسش.

اصبغ می گوید: گفتم: یا امیر المؤمنین، تربت مؤمن را می دانیم که یا بوده و یا می شود، اما تنگنای او در مجلسش چگونه است؟ فرمود: ای پسر نباته، اگر دیده

1- . تفسیر امام عسکری: 210

شما باز شود خواهید دید در پشت این نجف(قبرستان وادی السلام) ارواح هر مؤمنی را در قالب هایی از نور که بر منبرهایی از نور قرار دارد.(1)

56. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مرد در قبرش قرار می گیرد، دوملک - یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ - بر وی حاضر می شوند و شیطان [نیز در آنجا] در برابرش قرار دارد [تا او را اغوا کند]، چشم هایش مانند مس گداخته است، [به او از سوی فرشتگان] گفته می شود: تو چه می گویی در خصوص مردی که در میان شما ظاهر شد و گمان می کرد که پیامبر است؟

[شخص مرده] ناراحت شده و وحشت خاصی برایش پیش می آید. پس اگر مؤمن بود[و تحت حفظ ملائکه قرار داشت] می گوید: محمد رسول خداست؛ پس در این هنگام گفته می شود: آرام گیر [به صورتی که] هیچ گونه ناراحتی در این آرامش نداشته باشد و عالم او [در برزخ و] قبر وسعت داده می شود به اندازه ی هفت زراع و جایگاه خویش را در بهشت می بیند. و اگر کافر باشد، به او گفته می شود: در مورد این مردی که در میان شما ظاهر شد(و ادعای نبوت داشت) چه می گویی؟ می گوید: نمی دانم! و بین او و شیطان خالی می شود و با عصایی از آهن بر سرش کوبیده می شود که صدای آن را هر چیزی می شنود و این همان گفتار خداوند است: «خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار و ثابت می گرداند و ظالمان را گمراه می کند و خدا آنچه بخواهد انجام می دهد».(2)

در تفسیر عیاشی نیز حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(3)

57. مناقب ابن شهر آشوب: ابو هریره در تفسیر آیه «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ»(4)

گفته: قول ثابت یعنی لا اله الا الله،

1- . مشارق انوار الیقین: 134
2- . تفسیر عیاشی 2 : 244

3- . تفسیر عیاشی 2 : 244
4- . ابراهیم / 27

محمد رسول الله در دنیا و سپس گفته: و فی الآخره یعنی در قبر که دو فرشته خشن و سنگدل بر او داخل می شوند و با نیشهای خود قبر حفر می کنند و صداهای اینان مثل رعد کوبنده است و چشمانشان مثل برق رباینده است و با هر یک عصایی از آهن است که در آن سیصد و شصت گیره است و در هر گیره ای سی صد و شصت حلقه است و وزن هر حلقه ای مثل وزن آهن های دنیا است که اگر اهل آسمان و زمین بخواهند آن را بلند کنند نمی توانند ولی در دست آن دو سبک تر از پشه است؛ پس وارد بر میت در قبر می شوند و او را در قبرش می نشانند و از او می پرسند: پروردگار تو کیست؟ پس مؤمن می گوید: الله تعالی پروردگار من است؛ سپس می گویند: پیامبرت کیست؟ مؤمن می گوید: محمد (ص) پیامبر من است؛ می گویند: قبله ات کجاست؟ مؤمن می گوید: کعبه قبله من است؛ به او می گویند: امام تو کیست؟ مؤمن می گوید: امام من علیّ بن ابی طالب است؛ به او می گویند: راست گفتی؛ سپس ابو هریره گفت: «وَ یُضِلّ اللهُ الظّالمینَ» یعنی خداوند ظالمان به ولایت علی را در قبر گمراه می کند و خدا حتما از ولایت او بر صراط خواهد پرسید و خدا حتما از ولایت او در محاسبه خواهد پرسید؛ سپس سفیان بن عیینه گفت: و کسانی که از ابن عباس روایت کرده اند که مؤمن می گوید: قرآن امام من است، نیز درست گفته و علت آنست که خدای تعالی امامت علی علیه السلام را در قرآن تبیین فرموده است.(1)

58. مجالس مفید: قیس غلام امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: امیرالمومنین علیه السلام نزدیک کوه بود در صفین، چون هنگام نماز مغرب فرا رسید به مکانی دور دست رفته و در آنجا ندای اذان در داد، و چون از اذان فارغ گردید، مردی به نزد او آمد و به کوه نزدیک می شد. چون پیش آمد دیدیم مردی است که موهای سر و صورتش سپید و صورتی روشن دارد. گفت: سلام خدا بر تو باد ای أميرالمؤمنين! و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد، آفرین بر وصی خاتم النبیین و پیشوای پیشتازان سفیدرو و نشانه دار بهشت، و آفرین بر عزیزترین امین

1- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 259

درگاه الهی، و مرد پر بهره و فیضی که به ثواب صدیقان فائز شده، و سید و سالار اوصیای پیامبران است. أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وَ عَلَیْکَ السلاَمُ حال شما چطور است؟ آن مرد گفت: حالم خوب است، و من در انتظار روح القدس هستم و به خاطر ندارم هیچکس در راه رضای خداوند عزوجل امتحانش از تو بزرگتر و ثوابش از تو نیکوتر باشد، و نه مکانت و منزلت او در نزد خدا رفیع تر و بلند پایه تر.

ای برادر من! بر این مشکلات و رنج هائی که دست به گریبان هستی پایداری و استقامت داشته باش تا آنکه حبیب را ملاقات نمائی! من اصحاب و یاران خود را دیدم که دیروز از دست بنی إسرائیل چه به آن ها می رسید؛ بدن آن ها را با اره می بریدند و بدن آن ها را روی تخته های چوب میخ کوب نموده و حمل می کردند. سپس با دست خود اشاره به اهل شام نموده گفت:

اگر این صورت های مسکین و مُتنکر می دانستند که چه عذاب سخت و پاداش بدی برای آن ها به جهت نبرد با تو معین گردیده است، البته دست از جنگ بر می داشتند. و پس از آن با دست خود، نیز اشاره به اهل عراق نموده گفت: اگر این چهره های روشن می دانستند که چه پاداش و اجر بزرگی به جهت اطاعت از فرمان تو برای آن ها مهیا گردیده است، دوست داشتند که بدن آن ها را با قیچی های آهن پاره پاره کنند و در یاری از تو ایستادگی و مقاومت بنمایند. پس گفت: و السلاَمُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَهِ وَ بَرَکَاتُهُ، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد». سلام خود را نمود و از نظرها پنهان شد.

در این حال عمار بن یاسر و أبوالهیثمِ بن التیهان و ابو أیوب انصاری و عبادَه بن صامت و خزیمه بن ثابت و هاشم مِرْقال، و جماعتی دیگر از پیروان خاص و حواریّین أمیرالمؤمنین علیه السلام که گفتار آن مرد را شنیده بودند برخاستند و عرض کردند: ای أمیر مؤمنان! این مرد که بود؟ حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این مرد شَمعون بن صَفا وصی حضرت عیسی علیه السلام بود که خداوند او

را فرستاده بود تا مرا در جنگ و نبرد با دشمنان خودش تأیید و تقویت نماید. تمامی آن یاران گفتند:

پدران ما و مادران ما فدای تو باد؛ سوگند به خدا چنان جنگی در رکاب تو خواهیم نمود و چنان یاری و نصرتی از تو خواهیم کرد که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می نمودیم؛ و هیچیک از مهاجرین و انصار دست از یاری تو بر نخواهند داشت مگر آن کسی که شقی بوده باشد. أمیرالمؤمنین علیه السلام در باره آن ها دعای خیر نموده و کردار آنان را به ستودگی یاد فرمود.(1)

در الخرائج و الجرئح نیز حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(2)

59. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: رس.ل خدا (ص) فرمود: شب معراج گروهی را دیدم که در برابر آنان سفره هایی از گوشت پاکیزه و پلید قرار داشت، و آن گروه از گوشت پلید می خوردند و گوشت پاکیزه را رها کرده بودند. از جبرئیل سؤال کردم این گروه کیستند؟ گفت: اینان گروهی از امت تو هستند که حرام می خورند و حلال را ترک می کنند.

سپس گروهی دیگر را دیدم که دهانشان همانند دهان شتر بود، از تنشان گوشت می برید و در دهانشان می افکند. پرسیدم اینان کیستند؟ فرمود: اینان عیب جویان سخن چین اند. پس برگروهی گذشتم که صورت و سرهایشان را با سنگ می کوبیدند. سؤال کردم اینان کیستند؟ فرمود: اینان کسانی اند که نماز عشاء را ترک کنند.

سپس به گروهی گذشتیم که در دهان آن ها آتش افکنده و از پشتشان خارج می شد، گفتم: اینان کیانند؟

گفت: اینان کسانی هستند که « اموال یتیمان را به ستم می خورند و جز این نیست که آتش در شکم خود می افکنند که در دورخ جای می گیرند.»(3) سپس به

1- . امالی مفید: 104

2- . الخرائج و الجرائح 2 : 743
3- . نساء / 10

گروهی گذشتم که یکی از آن ها، آهنگ برخاستن داشت لیکن از بزرگی شکم نمی توانست برخیزد، گفتم: ای جبرئیل! اینان کیانند؟ فرمود: اینان «کسانی هستند که ربا می خورند و نمی توانند برخیزند، مگر همچون کسانی که جن زده شده اند»(1) و آنان به شیوه آل فرعون، » بام و شام «(2) به آتش عرضه می شوند و می گویند: خدایا، کی رستخیز به پا خواهد شد و نمی دانند که رستخیز بسیار «گرانتر و تلختر»(3) است.

سپس به زنانی برخوردم که از پستان هایشان آویزان شده بودند، گفتم: ای جبرئیل! اینان کیانند ؟گفت: اینان زنانی هستند که اموال شوهرانشان را به فرزندان دیگران به ارث می گذارند.(4)

60. فضائل ، کتاب روضه: هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، امیرالمومنین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و رسول خدا به او فرمود: ای ابالحسن، چه شده است؟ فرمود: مادرم از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او مادر من نیز بود و سپس گریست و فرمود: ای علی، کودکان خود را گرسنه می گذاشت و مرا سیر می کرد. آنان را گردآلود می گذاشت و مرا تمیز و آراسته می نمود، به خدا سوگند، در خانه ابوطالب نخلی بود، صبح گاهان از نخل بالا رفته و خرما را می چید و هنگامی که پسر عموهایم از خانه خارج می شدند، به من می داد. سپس رسول خدا (ص) برخاست و شروع به تجهیز او نمود و او را در لباس خود کفن نمود، و در تشییع جنازه او با پای برهنه، قدمی برداشته و قدم بعد را با تأنی برمی داشت. هنگامی که بر او نماز گزارد، هفتاد تکبیر گفت و در قبرش فرود آمد و به اطراف قبرش اشاره می نمود، گویی که آن را فراخ و بر او هموار میکرد و شهادتین را بر او تلقین نمود و هنگامی که روی قبر او خاک ریختند، و مردم باز می گشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پسرت پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل؛ پسرت، پسرت علی بن ابی طالب.

1- . بقره / 275
2- . غافر / 46
3- . قمر / 46
4- . تفسیر قمی 1 : 358

عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، شما کاری را انجام دادید که پیش از این هرگز از شما ندیده بودیم: با پای برهنه و آرام رام او را تشییع نمودید، و هفتاد تکبیر گفتید، و در قبر خوابیدید، و با پیراهن خود او را کفن کردید و فرمودید: پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: درنگ من در هنگام تشییع جنازه به خاطر ازدحام فرشتگان بود، و اینکه در نماز هفتاد تکبیر گفتم، برای این بود که فرشتگان در هفتاد صف بر نماز فاطمه ایستاده بودند.

و اینکه در قبرش خوابیدم، بدین جهت بود روزی به او درباه فشار قبر گفتم. فاطمه ترسید و گفت: وای از ضعف و ناتوانی! آه! به خدا پناه می برم از چنین روزی! من در قبرش خوابیدم تا فشار قبر از او برداشته شود.

و اما اینکه لباس خود را به او کفن کردم، به خاطر این بود که روزی از قیامت صحبت کردم و گفتم : مردم در آن روز برهنه محشور می شوند. فاطمه خیلی ناراحت شد و گفت: وای از این رسوایی! من لباسم را به او کفن کردم و از خداوند خواستم کفن او نپوسد و با همان کفن وارد محشر گردد

و اینکه گفتم: پسرت! پسرت!

چون آن دو فرشته وارد قبر شدند از فاطمه پرسیدند: پروردگارت کیست؟ گفت: پروردگارم الله است . پرسیدند: پیغمبرت کیست؟

پاسخ داد: محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من است . پرسیدند: امامت کیست ؟ فاطمه حیا کرد از اینکه بگوید فرزندم علی است . لذا من گفتم : پسرت ! پسرت ! علی بن ابی طالب علیه السلام است و خداوند نیز از او پذیرفت.(1)

61. رجال کشی: از امام رضا علیه السلام روایت شده است: پس از مرگ علی بن ابی حمزه فرمود: او در قبرش نشسته، از او درباره ائمه علیه السلام سؤال شد، او به اسمائشان خبر داد تا به من رسید و توقف کرد، پس ضربه ای به سرش

1- . فضائل ابن شاذان: 101

زدند و قبرش از آتش پر شد.(1)

62. رجال کشی: یونس گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم. به من فرمود: علی بن ابی حمزه از دنیا رفت. عرض کردم: آری. فرمود: وارد آتش شد. از این سخن ترسیدم. حضرت علیه السلام فرمود: از او درباره امام پس از موسی علیه السلام ، پدرم، پرسیدند. پاسخ داد: امام پس از او را نمی شناسم. گفتند: او را نمی شناسی؟ پس ضربه ای به سرش زدند و قبرش از آتش پر شد.(2)

شرح: « فقیل لا» در اینجا استفهام انکاری است.

63. جامع الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بین ظهر پنج شنبه تا ظهر روز جمعه بمیرد خداوند او را از فشار قبر محافظت می کند.(3)

64. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا قبر نخستین منزل آخرت است، اگر انسان در این منزل نجات یابد، حوادث بعد از آن آسانتر از آن است، و اگر در این منزل نجات نیابد، سختی حوادث بعد از آن، کمتر از آن نیست.(4)

65. کتاب محتضر: ابن نباته در حدیث طویلی نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام از کوفه خارج شد رفت تا رسید به غریین از آنجا نیز رد شد ما به آن جناب رسیدیم در حالی که به پشت روی زمین خوابیده بود و زیرش فرشی نبود. قنبر عرض کرد یا امیر المؤمنین، اجازه می دهی فرشی زیر شما پهن کنیم؟ فرمود: نه، مگر نه این است که این خاک خوابگاه مؤمن است یا مزاحم شدن برای او در مجلسش.

اصبغ گفت: گفتم: یا امیر المؤمنین، تربت مؤمن را می دانیم که یا بوده و یا می شود، اما مزاحمت در مجلسش چگونه است؟ فرمود: ای پسر نباته، اگر دیده شما باز شود، خواهید دید ارواح مومنان را در این بیابان که با یکدیگر ملاقات کرده و با

1- . رجال کشی: 705

2- . رجال کشی: 705
3- . جامع الاخبار: 161
4- . جامع الاخبار: 166

هم سخن می گویند. روح هر مؤمنی را در این بیابان و در وادی برهوت ارواح هر کافری قرار دارد.

66. از همان کتاب: امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنان آل محمد (ص) را در کوههای رضوی می بینند و از طعامشان می خورند و از شرابشان می نوشند و در مجالسشان با آنان سخن می گویند تا قائم ما اهل بیت علیه السلام ظهور کند که وقتی قیام کند، خداوند مؤمنان را بر می انگیزد و آنان با او می آیند در حالی که دسته دسته پشت دسته تلبیه می گویند و در این هنگام باطل انگارندگان به شک می افتند و کسانی که نحله ای غیر از شیعه دارند نابود می شوند و مقربان نجات می یابند.

67. کتاب شفاء و جلاء: وقتی مؤمن را غسل می دهند ملائکه می پرسند: «می خواهی به جسد خود برگردی که در آن بودی؟»، می گوید: چه می خواهم بلا و خسران و غم را؟

68. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: در ابتدای خلقت انسان، خواب دیدن وجود نداشته ولی بعد به وجود آمده است؛ راوی حدیث می گوید: به حضرت گفتم: چه علتی داشت؟ حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیامبری برای هدایت مردم آن زمان فرستاد، او نیز مردم زمان خود را به عبادت و اطاعت از خداوند فرا خواند، گفتند: اگر عبادت کنیم چه بهره ای خواهیم برد؟ تو که مالت از ما بیشتر نیست و از حیث قبیله از ما عزیزتر نیستی! پیامبر گفت : اگر اطاعتم کنید خدا شما را داخل بهشت می کند و اگر نافرمانی ام کنید شما را به جهنم می برد.

پرسیدند: بهشت و جهنم چیست؟ برای آن ها توضیح داد.

گفتند: چه وقت به آن می رسیم ؟ گفت : پس از مرگ. گفتند: بسیار دیده ایم که پس از مرگ استخوان های مردگان پوسیده و بدن های آن ها از میان می رود. و خلاصه، هر چه بیشتر برای آن ها توضیح می داد و آن ها را موعظه می کرد، بیشتر آن حضرت را انکار می کردند، تا اینکه خداوند خواب دیدن را بر آن ها ایجاد فرمود، و از این پس هر وقت به خواب می رفتند، مناظری را در خواب مشاهده می کردند و پیش پیامبر آمدند و آنچه را در خواب دیده بودند و برایشان کریه بود، برای او بازگو می

کردند.

و سپس فرمود: خدای عز و جل خواست با این خوابها بر شما احتجاج کند، ارواح شما وقتی می میرید همین طور خواهد بود و اگر بدن های شما بپوسد ارواح دچار عقاب می شود تا ابدان زنده گردند.(1)

69. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هنگامی که تشییع کنندگان بروند و مصیبت زدگان باز گردند، در گودال قبر نشانده می شود، برای حیرت سؤال، و لغزش امتحان، زمزمه غم آلود دارد. و بزرگ ترین بلای آنجا، فرود آمدن در آتش سوزان دوزخ و بر افروختگی شعله ها و نعره های آتش است، که نه یک لحظه آرام گیرد تا استراحت کند، و نه آرامشی وجود دارد که از درد او بکاهد، و نه قدرتی که مانع کیفر او شود، نه مرگی که او را از این همه ناراحتی برهاند، و نه خوابی که اندوهش را بر طرف سازد، در میان انواع مرگ ها و ساعت ها مجازات گوناگون گرفتار است.(2)

بیان: «بهته» یعنی او را ناگهان گرفت و به معنای مدهوش و متحیر شد نیز می آید و «فوره الحرّ» یعنی شدت گرما.

70. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بر مرگ و سختی های آن پیشدستی کنید، و پیش از رسیدنش مهیا شوید، و قبل از اینکه فرود آید (با اعمال صالحه برای آخرت) آماده شوید. و به (طاعت و بندگی و اسباب مغفرت و آمرزش پیش از رسیدن) مرگ و سختی های آن بشتابید، و برای آن پیش از آمدنش (خود را) آراسته کنید، و پیش از آنکه وارد شود آماده باشید (تا مرگ نرسیده به دستور خدا و رسول رفتار کرده از شیطان و نفس امّاره دوری گزینید که پس از آمدن آن راه بسته می شود)، زیرا قیامت (هنگام پاداش و کیفر) پایان کار است (و مرگ اوّل منزل آن می باشد)، و بس است مرگ پند دهنده برای خردمند، و عبرت برای نادان و غافل.

ص: 356

1- [1] . کافی 8 : 90

2- . نهج البلاغه: 173

و پیش از رسیدن به پایان دنیا (قیامت) چیزهائی را می دانید از تنگی قبرها، و فراوانی غمّ و اندوه (به مفارقت و جدائی مال و فرزند و دوستان)، و از ترس محلّی که (اوضاع قیامت را) آگاه می شوید (و آن برزخ است)، و پیاپی رسیدن خوف و بیم، و جابجا شدن دهنده ها (بر اثر فشار قبر)، و کر شدن گوش ها (از صداهای وحشت انگیز)، و تاریکی لحد، و ترس عذابی که خداوند (به زبان پیغمبرانش) خبر داده است، و پوشاندن قبر، و استوار کردن سنگ پهن (که قبر را به آن مسدود می نمایند).(1)

شرح: «الارماس»: جمع المرس و آن قبر است. «الابلاس»: اندوه و غم و تأسف (که در اثر شدّت و سختی به انسان روی می آورد) به نقل از جزری. «المطلع»: مکان مرتفعی که از آنجا نگاه کنند، و نقل شده است: لافتدیت من هول المطلع: یعنی از موقف قیامت فدیه دادم، و یا امر آخرتی که پس از مرگ بر آن مشرف می شود، و به مکان مرتفعی تشبیه کرده است که به جاهای دیگر اشراف دارد.

«اختلاف الاضلاع» کنایه از فشار قبر است، چرا که در اثر آن دنده ها در هم فرو می روند. الضریح: شکاف در وسط قبر و لحد در جانب قبر است، «الصفیح»: سنگ و منظور از بستن شکاف در اینجا بستن قبر با سنگ است.

71. دعوات راوندی: امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که رکوعش را درست انجام دهد، وحشت قبر نخواهد داشت.(2)

72. ابن عباس نقل می کند: عذاب قبر سه ثلث است: یک سوم برای غیبت، و یک سوم برای سخن چینی، و یک سوم برای بی احتیاطی در تطهیر بول.(3)

73. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دو فرشته به نام نکیر و منکر دارد که نزد مرده حاضر می شوند و از او درباره خدا و پیامبر و دین و امامش

1- . نهج البلاغه: 388
2- . دعوات راوندی: 276

3- . دعوات راوندی: 279

می پرسند، اگر پاسخ داد او را به فرشتگان نعمت تحویل می دهند و اگر از پاسخ دادن عاجز بماند، او را به فرشتگان عذاب تحویل می دهند.(1)

74. محاسن: ابو بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ابا محمد! کسی که بر این امر (محبّت اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله بمیرد، شهید است. عرض کردم: فدایت شوم! اگرچه به طور طبیعی و در بستر بمیرد؟ حضرت فرمود: (آری)، اگرچه در بستر بمیرد، پس او زنده است و (نزد خدا) روزی می خورد.(2)

75. بصائر الدرجات: ابوبصیر می گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که حضرت با پا روی زمین کشیدند و خداوند با دست قدرت خود دریائی نمایان فرمود که روی آن چند کشتی از نقره وجود داشت. حضرت سوار شدند، من هم همراه آن حضرت سوار شدم. مقداری راه رفتیم تا به جائی رسیدیم که تعدادی خیمه سر پا بود، حضرت از کشتی پیاده شدند و به داخل یکی از خیمه ها رفتند، و بعد از چندی از آن خیمه خارج شدند و پیش من آمدند و فرمودند: آن خیمه ای که در آن داخل شدم دیدی؟ گفتم: بلی یابن رسول الله، فرمود: آن خیمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و خیمه بعدی از علی بن ابی طالب است، و خیمه سوم از فاطمه زهراست، و چهارم از خدیجه کبری است، و پنجم از امام حسن مجتبی، و ششم از امام حسین، و خیمه هفتم از امام سجاد، و هشتمین خیمه از پدرم امام باقر، و خیمه نهم از من است. آنگاه فرمود: نمی شود یکی از ما بمیرد، مگر اینکه برای او خیمه ای است که در آن سکونت خواهد نمود.(3)

76. تفسیر نعمانی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای ردّ منکرین ثواب و عقاب پس از مرگ و قبل از قیامت، این کلام حقّ تعالی کافی است: «اما کسانی که به شقاوت گراییدند در آتش ناله می زنند و در آن جاودانه اند، تا وقتی که آسمان ها و زمین برقرار است، مگر آنچه پروردگارت بخواهد، که پروردگارت هر چه را اراده

ص: 358

1- . دعوات راوندی: 280
2- . محاسن: 164
3- . بصائر 8 : 376

کند بدون شک انجام می دهد»(1)، و« امّا کسانی که سعادتمند شدند در بهشت جاودان خواهند بود، مادام که آسمان ها و زمین برقرار است، مگر آنچه پروردگارت بخواهد»(2)، یعنی آسمان ها و زمین قبل از روز قیامت، به آسمان و زمین دیگری تبدیل می شود، و نیز خداوند می فرماید: «و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد»(3) و آن امری بین دو امر است، پاداش و کیفر بین دنیا و آخرت.

خدای متعال می فرماید: «[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند،»(4) صبح و شام در قیامت که خانه ابدی است، وجود ندارد، بلکه این امر تنها در در دنیا صدق می کند، خدای متعال درباره اهل بهشت می فرماید: «و روزی شان صبح و شام در آنجا [آماده] است.»(5) صبحگاه و شامگاه تنها در شب و روز بهشت دنیوی و قبل از روز قیامت صدق می کند، خدای متعال می فرماید: «در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی»(6) و نیز می فرماید: «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند، به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند. (7) »

77. تفسیر قمی: «فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ» فرمود: یعنی از شما شیعه بابت گناهانتان نمی پرسند، «إِنْسٌ وَ لا جَانٌ»(8)

فرمود: به این معناست که هر کس ولایت امیرالمومنین علیه السلام را بپذیرد و از دشمنان حضرت بیزاری جوید، و حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام بداند، و سپس مرتکب گناه شود و در دنیا توبه نکند،

1- . هود / 105 - 107
2- . هود / 108
3- . مومنون / 100
4- . غافر / 46
5- . مریم / 62
6- . انسان / 13
7- . آل عمران / 69 - 170
8- . رحمن / 32

در برزخ عذاب می شود و در روز قیامت در حالی محشور می شود که از گناهان پاک شده، و چیزی باقی نمانده است تا از آن سوال شود.(1)

78. تفسیر فرات بن ابراهیم: اصبغ بن نباته می گوید: به قصد زیارت امیر المؤمنین علیه السّلام رفتم تا سلامی عرض کنم، ناگهان آن حضرت بیرون آمد، از جا پریدم و بر سر پا برابرش ایستادم. حضرت دستش را به دست من زد و انگشتانش را در انگشتان من قرار داد و فرمود: ای اصبغ بن نباته، گفتم: لبیک و سعدیک یا امیر المؤمنین! فرمود: همانا دوست ما دوست خداست، و چون بمیرد در رفیق اعلی (نزد خدا) خواهد بود، و خداوند او را از نهری که از برف سردتر و از انگبین شیرین تر است، سیراب نماید. عرض کردم: قربانت گردم ای امیر المؤمنین علیه السّلام، اگر چه گنهکار باشد؟ فرمود: بلی، مگر کتاب خدا را نخواندی که می فرماید: «خدا گناهان آن ها را مبدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربانست. (2)»(3)

79. امالی صدوق: مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ولادت فاطمه سلام الله علیها چگونه بود؟ حضرت علیه السلام شرح داد تا آنجا که فرمود:

و در این میان چهار زن گندم گون بلند بالا، مانند زنان بنی هاشم بر او(خدیجه) وارد شدند و از آن ها در هراس شد، یکی از آن ها گفت: ای خدیجه، غم مخور که ما فرستاده پروردگاریم نزد تو و خواهران توئیم، من ساره ام و این آسیه دختر مزاحم که رفیق تو است در بهشت، و این مریم دختر عمران، و این کلثوم خواهر موسی بن عمرانست. خدا ما را فرستاده که از تو پذیرائی کنیم مانند زنان. تا آخر روایت؛(4)

1- . تفسیر قمی 2 : 323

2- . فرقان / 70

3- . تفسیر فرات: 393

4- . امالی صدوق: 475

.80 بصائر الدرجات: وشاء گوید: امام رضا علیه السلام در خراسان به من فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و ایشان را در آغوش گرفتم.(1)

.81 بصائر الدرجات: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ابابکر را ملاقات کرد و با او احتجاج نمود، سپس فرمود: آیا داوری رسول خدا صلی الله علیه و آله را بین من و خود می پذیری؟ گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت علیه السلام دست او را گرفت و به مسجد قبا آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا حضور داشت و بر ابوبکر حکم نمود. ابوبکر ترسان و هراسان بازگشت. در راه عمر را دید و او را از موضوع باخبر کرد. عمر گفت: وای بر تو، آیا از سحر بنی هاشم بی خبری؟ (2)

.82 اختصاص: ادریس گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: یحیی بن ام الطویل می گوید: من و پدرم در مسیر بودیم، پدرم پیشاپیش من بود. به وادی ضجنان رسیدیم، ناگهان مردی سیاه که برگردنش زنجیری بسته شده بود، مشاهده کردیم و آن مرد به من نزدیک شد و گفت: مرا سیراب کن، مرا سیراب کن.

پدرم فریاد زد: او را سیراب مکن، که خدا او را سیراب نکند. حضرت علیه السلام فرمود: در پی او مردی زنجیر او را گرفته و در قعر جهنم کشاند. (3)

.83 اختصاص: امام صادق علی السلام فرمود: همراه پدرم در عسفان(محلی بین مکه و مدینه) و در وادی از آن به نام ضجنان بودیم. استر ایشان رم کرد. در این هنگام مردی مقابلمان ظاهر شد که زنجیر به گردن داشت، و یک سر آن در دست دیگری بود و آن را می کشید، و گفت: مرا سیراب کن. آن مرد گفت: به او آب نده، خداوند او را سیراب نکند. از پدرم پرسیدم او کیست؟ فرمود: او معاویه است.(4)

-1 . بصائر الدرجات 6 : 263

2- . بصائر الدرجات 6 : 263
3- . اختصاص: 276
4- . اختصاص: 276

84. بصائر الدرجات: ابراهیم بن ابی البلاد گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: عبد الکریم بن حسان از عبیده بن عبد اللَّه بن بشر خثعمی از پدر بزرگوار شما علیه السلام نقل کرد که فرمود: من پشت سر پدرم نشسته بودم بر مرکب می خواست برود به عریض (منطقه ای در مدینه)، پیرمردی را که سر و ریشش سفید شده بود ملاقات کرد، گفت پائین آمد و پیشانی او را بوسید. -ابراهیم گفت: من نمی دانم آیا فرمود دست او را هم بوسید یا نه- بعد شروع کرد به گفتن فدایت شوم. آن پیرمرد هم پیوسته او را سفارش می کرد، گفت: پدرم از جای حرکت کرد تا آن پیرمرد پنهان شد، بعد سوار شد، گفتم: پدر جان این شخص که بود که کاری نسبت به او نمودی که با احدی انجام ندادی؟ فرمود: پسرم او پدرم بود.(1)

85. بصائر الدرجات: سماعه گوید: نزد ابالحسن علیه السلام بودم. مدت ماندن نزد حضرت علیه السلام را طول دادم. حضرت علیه السلام فرمود: دوست داری ابا عبدالله علیه السلام را زیارت کنی؟ گفتم: به خدا سوگند، دوست دارم. فرمود: برخیز و وارد این خانه شو. وارد خانه شدم و ابا عبد الله علیه السلام را دیدم که ایستاده است.(2)

86. بصائر الدرجات: یحیی بن ام طویل گوید: از مدینه تا مکه در مصاحبت علی بن الحسین علیهما السلام بودم. در حالی که ایشان سوار بر استر بودند و من هم بر شترم. به وادی ضجنان رسیدیم، ناگهان مردی سیاه که برگردنش زنجیری بسته شده بود، مشاهده کردیم. و آن مرد می گفت: یا علی بن الحسین، تشنه ام مرا سیراب کن. حضرت سرشان را پایین انداختند و مرکبشان را حرکت دادند. من (راوی حدیث) به قصد نوشاندن آب متوجه او شدم. ناگهان مردی اورا به سوی خودش کشید و گفت نه! او را سیراب نکنید که خدا او را سیراب نکرده است.

1- . بصائر الدرجات 6 : 263
2- . بصائر الدرجات 6 : 265

راوی در ادامه گفت: شترم را حرکت دادم و به امام پیوستم. امام به من فرمود: چه چیزی را دیدی؟ آنچه که دیده بودم به عرض رسانیدم. فرمود: آن شخص (مرد سیاه تشنه) معاویه بود. لعنت خدا بر او باد.(1)

87. عقائد: شیخ صدوق رحمه الله می فرماید: ما عقیده داریم نفوس همان ارواحی هستند که زنده بوده و خلق اولین هستند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که خداوند متعال آفرید، نفوس و ارواح بود.

ارواح مقدس و پاک که آنان را به توحید خود گویا ساخت، و پس از آن دیگر خلق خود را آفرید. ما بر این اعتقاد هستیم که آن ارواح برای بقا آفریده شده اند و نه برای فنا و نابودی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را نه برای فنا بلکه برای بقا آفریدند.

و تنها از خانه ای به خانه دیگری نقل مکان می کنید، این ارواح در زمین غریب و در بدن زندانی هستند؛ ما معتقدیم هنگامی که از بدن جدا می شوند، باقی بوده و برخی برخوردار از نعمت و برخی معذب هستند، تا هنگامی که خدای عز و جل بار دیگر به قدرت خود آن ها را به بدن هایشان بازگرداند.

عیسی بن مریم به حواریون فرمود: حقیقت را به شما می گویم: به سمت آسمان نمی رود مگر آنچه از آن فرود آید و خدای عز و جل فرمود: « وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ»(2)

{ و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم؛ و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد!} پس آنچه از آن به سمت ملکوت نرود به قعر جهنم سقوط می کند و سبب آنست که بهشت درجات دارد و جهنم هم درکاتی دارد و خدای عز و جل فرمود: «ملائکه و روح به سوی او عروج می کنند» و فرمود: « متقین در باغها و نهرهای بهشتی هستند در جایگاه راستی و نزد خدای مالک مقتدر» و فرمود: «و نپندارید کسانی را که در راه خدا کشته شدند مردگان هستند؛ بلکه زنده هستند و نزد

1- . بصائر الدرجات 6 : 273
2- . اعراف / 176

خدای خود روزی می خورند.» و فرمود: «و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مردگان نگویید» تا آخر آیه؛ و پیامبر (ص) فرمود: ارواح سپاهیانی بسیج شده هستند که هر کدام یکدیگر را بشناسند با هم الفت می گیرند و هر کدام که یکدیگر را نشناسند، اختلاف پیدا می کنند؛ حضرت صادق علیه السّلام فرموده اند: به درستی که حق تعالی برادری قرار داده میان ارواح در عالم اظلّه، پیش از آنکه خلق کند بدن ها را به دو هزار سال؛ پس اگر قائم ما اهل بیت، قیام کند هر آینه آن برادرانی را که حق تعالی میانشان در عالم اظلّه اخوت قرار داده، میراث خواهد داد و برادر ولادتی را میراث نخواهد داد.

و حضرت علیه السلام فرمود: ارواح در هوا با هم ملاقات می کنند و یک دیگر را می شناسند و از هم سؤال می کنند. پس وقتی یک روح از زمین می آید، می گویند: رهایش کنید که از ترسی بزرگ خارج شده؛ سپس از او می پرسند: فلان کس و فلان کس چه کردند؟ پس هر بار که می گوید که هنوز زنده است، امید دارند که به آنان ملحق شود و هر گاه که می گوید: مُرد، می گویند: سقوط کرد و افتاد! و خدای تعالی می فرماید: « و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند!» و می فرماید: « و اما کسی که سنجیده هایش سبک برآید، پس جایش هاویه باشد؛ و تو چه می دانی که هاویه چیست؛ آتشی است سوزنده»(1) و مثل دنیا مثل دریا و ملوان و کشتی است. و لقمان به پسرش گفت: پسرکم! دنیا دریای عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهایی یابی، به برکت رحمت خداست واگر هلاک شوی به خاطر گناهان توست.

سخت ترین ساعات او روزی است که به دنیا می آید، و روزی که از دنیا می رود و روزی است که برانگیخته می شود. خدای متعال در این سه زمان بر یحیی علیه السلام درود می فرستد: «و درود بر او، روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود»(2) و عیسی علیه السلام نیز بر خود درود

1- . قارعه / 11
2- . مریم / 15

فرستاده و می فرماید: «و درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.»(1)

اعتقاد ما این است که روح از جنس بدن نیست و مخلوق دیگری است، خدای متعال در این خصوص می فرماید: «آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»(2)

و ما بر این اعتقادیم که در انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام پنج روح است: روح القدس و و روح الایمان و روح القوه و روح الشهوه و روح تدریج.

و در مؤمنین چهار روح است: روح الایمان و روح القوه و روح الشهوه و روح تدریج(روح القدس ندارند)، و در کفار و بهائم سه روح است: روح قوت و روح شهوت و روح مدرج.

و اما خدای متعال می فرماید: «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(3){ و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛} روح مخلوقیست از مخلوقات خدای ع-زوجل، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، که همراه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله است، به او خبر می دهد و رهبریش می کند، و همراه امامان پس از وی هم می باشد و او از ملکوت است.(4)

می گویم: شیخ مفید قدس الله روحه در شرح این سخن می گوید: فرمایش شیخ صدوق درباره نفس و روح طبق مذهب تحقیق نیست؛ اگر تنها به روایت ها اکتفا می کرد و به ذکر معانی آن نمی پرداخت، برای ایشان بهتر بود از ورود به بابی است که رفتن در آن برایش مضیقه آور است.

سپس در ادامه می گوید: نفس چند معنا دارد: یکی به معنای خود شیء است، دوم خون جاری، سوم: نفس به معنای هوا، چهارم هوا و خواسته طبع؛ اما شاهد معنای اول عبارت «هذا نفس الشئ» یعنی این همان است می باشد؛ شاهد معنای

1- . مريم / 33
2- . مومنون / 14
3- . اسراء / 85
4- . اعتقادات صدوق: 75

دوم عبارت «کلما کانت النفس سائله فحکمه کذا وکذا» هرگاه خون جهنده باشد حکم آن چنین و چنان است. شاهد معنای سوم عبارت «فلان هلکت نفسه» فلانی نفَسش هلاک شد، هنگامی که نفسش بریده شود و در بدنش هوایی باقی نماند تا از حواس او خارج شود؛ شاهد معنای چهارم آیه شریفه «إن النفس لاماره بالسوء»(1)هوا و هوسی که به بدی دعوت می کند، و ممکن است از نفس به کیفر تعبیر شود، خدای متعال می فرماید: «ویحذرکم الله نفسه»(2)منظور کیفر و عقاب است.

اما روح چند معنا دارد: یکی به معنای زندگی، دوم: قرآن، سوم: فرشتگان الهی، چهارم: جبرئیل علیه السلام، شاهد معنای اول عبارت: «حکم هر صاحب روحی چنین است»، و منظور هر موجود زنده می باشد؛ در مورد کسی نیز که از دنیا رفته است می گویند: روح از بدنش خارج شده، که منظور زندگی است.

شاهد معنای دوم: «وکذلک أوحینا إلیک روحا من أمرنا»(3) یعنی قرآن؛ و شاهد سوم: «یوم یقوم الروح والملائکه»(4)؛ و شاهد چهارم: «قل نزله روح القدس»(5)یعنی جبرئیل علیه السلام .

اما آنچه که شیخ صدوق نقل کرد، مبنی بر اینکه ارواح هزار سال پیش از اجسام خلق شده اند، ارواحی که یکدیگر را شناختند، به گرد هم جمع شدند و ارواحی که یکدیگر را نشناختند، با هم اختلاف پیدا کردند خبری از اخبار آحاد است و خبری است که یک نفر آن را نقل نموده و معنایی دارد غیر از برداشتی که ناآگاهان به حقایق اشیا دارند، و آن وجه این است که خدای متعال فرشتگان علیهم السلام را هزار سال پیش از بشر آفرید، ارواحی که قبل از خلق بشر با یکدیگر آشنا شدند، به هنگام خلقت گرد یکدیگر جمع آمده، و ارواحی که در آن زمان با یکدیگر آشنا نشدند، پس از خلقت با یکدیگر اختلاف پیدا کردند؛ و حقیقت امر آن طور

1- . یوسف / 53
2- . آل عمران / 28
3- . شوری / 52
4- . نبأ / 38
5- . نحل / 102

نیست که معتقدان به تناسخ ارواح تصور می کنند، و در این زمین بر حشویّه از شیعه شبهه وارد کرده اند و تصور کردند که ذواتی که فعّال و مأمور و منهیّ هستند در عالم ذرّ مخلوق بودند و با یکدیگر آشنا شدند و تفکر کردند و سخن را فهمیدند و سخن گفتند، سپس خدای متعال بدن های آنان را آفرید و در آن جای گرفتند، اگر وضعیت به همین صورت بود که آن ها می گویند، به آن آگاه بودیم و هرگاه آن را یادآوری می کردیم آن خاطرات را به یاد می آوردیم، و بر ما پوشیده نبود.

مگر نه اینکه کسی که در شهری از شهرها بزرگ می شود و یک سال در آن اقامت کند و سپس به شهر دیگری برود، خاطرات آنجا از ذهنش پاک نمی شود، و هرگاه آن را فراموش کند بار دیگر با یادآوری آن ها را به خاطر می آورد، اگر غیر از این باشد، هر یک از ما می تواند در بغداد بزرگ شود و پس از بیست سال زندگی در آنجا، به شهری دیگر نقل مکان کند، همه خاطراتش را در بغداد فراموش کند و حتی اگر وضعیت و محل زندگی اش را به وی یادآوری کنند، هیچ چیز را به خاطر نیاورد، هیچ انسان عاقلی چنین طرز تفکری را نمی پذیرد.

آنچه که شیخ صدوق درباره روح و نفس بیان کرده است، همان قول تناسخیّه است بدون آنکه شیخ بداند این همان گفتار آن ها است، با این کار جنایت بزرگی را در حق خود و دیگران روا داشته است.

اما اینکه می گوید روح باقی می ماند، سخن نادرست و لفظی مخالف گفته قرآن است، خدای متعال می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرام»(1) { همه کسانی که روی آن [= زمین] هستند فانی می شوند، و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند !} اما آنچه که شیخ حکایت می کند و توهم نموده، عقیده و نظر بسیاری از فلاسفه کافر است که گمان می کنند روح هرگز زوال نداشته و از بین نمی رود و جاودان بوده و تنها اجسام مرکب نابود می شوند، برخی از تناسخیه نیز چنین اعتقادی ندارند، و گمان می کنند روح ها پیوسته در صورت ها و بدن ها تکرار می شوند، نه تازه شده و نه از بین می روند و جاودان و فنا

1- . الرحمن / 26- 27

ناشدنی هستند، این بدترین و نادرست ترین عقیده است، که ناصبی ها برای زشت کردن وجهه شیعه به آن ها نسبت داده اند و به همین دلیل آن ها را کافر می شمارند، و اگر مثبت این قول اشکالات آن را می دانست، متعرض آن نمی شد، اما اصحاب امامیه ما که تعلق خاطر به اخبار دارند، ذهنی کم کار و بعید دارند و زیرکی کمی دارند که به احادیثی که می شنوند اکتفا کرده و به سندیت آن توجه ندارند و درست و غلط را از هم تشحیص نمی دهند، و ایرادهایی که در اثبات درستی چنین احادیثی وارد می شود، درک نمی کنند، و معانی را که از آن ها حاصل می شود، در نمی یابند.

نتیجه ای که از احادیث این باب می توان گرفت این است که ارواح پس از مرگ به دو گروه تقسیم می شوند: برخی برای پاداش و کیفر منتقل می شوند و برخی از بین می روند و نه پاداش می برند و نه کیفر می شوند.

و حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، در این خصوص می باشد:

حضرت صادق علیه السلام در جواب سؤالی که از آن حضرت در مورد روح پس از مرگ کردند، فرمود: کسی که از دنیا می رود چه در درجه اعلای ایمان و یا در درجه ادنای کفر باشد، روحش به هیکلی که مثل همین هیکل دنیائی است، منتقل می شود و تا روز قیامت با اعمال خود همراه است.

پس روح مؤمن وقتی از این بدن خارج می شود، به بدنی مثل این بدن داخل می شود و تا روز قیامت از نعمت های خدا استفاده می کند، روح کافر نیز وقتی از این بدن خارج می شود، به بدنی مثل همین بدن داخل می شود و در جهنم دنیا قرار می گیرد تا قیامت برپا شود.

شاهد آن درباره مومن، آیه شریفه «قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِی رَبِّی»(1) { به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می دانستند. } است، و شاهد درباره کافران آیه شریفه «النار یعرضون علیها غدوا وعشیا.»(2) { عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛} خدای

1- . يس/ 26 - 27
2- . غافر / 46

متعال خبر می دهد مومن پس از مرگ و هنگام ورود به بهشت می گوید: «یالیت قومی یعلمون»(1) و نیز خبر می دهد کافر پس از مرگ صبح و شام عذاب می شود و تا زمانی که قیامت بر پا می گردد در جهنم باقی می ماند.

نوع دیگر ارواح، ارواحی هستند که به آن توجه نمی شود و با فساد جسمش خود را از بین می برد و تا قیامت چیزی را احساس نمی کنند، و او کسی است نه ایمان محض دارد و نه کفر محض، و خدای متعال در آیه شریفه «إذ یقول أمثلهم طریقه إن لبثتم إلا یوما»(2) { هنگامی که نیکوروش ترین آنها می گوید: «شما تنها یک روز درنگ کردید!» }به این نکته اشاره کرده و بیان می کند قومی هنگام قیامت مدت زمانی را که در قبر به سر برده اند، نمی دانند و حتی برخی تصور می کنند ده روز در دنیا زندگی کرده اند، و یا عده ای دیگر گمان می کنند یک روز در دنیا زیسته اند.

این توصیف نمی تواند از زبان کسی باشد که تا روز قیامت عذاب می شود، و یا تا آن روز از نعمت های الهی برخوردار می گردد، زیرا کسی که دائم عذاب و یا از نعمت ها برخوردار می شود، از حال خود غافل نیست، و پس از مرگ مدت زمان زندگی بر او پوشیده نیست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در قبر سؤال نمی شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند، و کسانی که بین این دو باشند به حال خود واگذار می شوند. و در خصوص رجعت فرموده: اما هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه تنها کسانی به دنیا رجعت می کنند که ایمان محض و کفر محض دارند، و کسانی که بین این دو هستند به دنیا باز نمی گردند.

اصحاب شیعه مذهب ما درباره کسانی که پس از مرگ از نعمت برخوردار شده و یا عذاب می شوند، اختلاف نظر دارند، برخی می گویند: آنچه از نعمت برخوردار شده و یا عذاب می کشد، روحی است که امر و نهی و تکلیف بر گردن اوست، و آن را جوهر می نامند.

1- . غافر / 46

2- . طه / 104

برخی دیگر عقیده دارند: روح، همان زندگی است که در جسمی مانند بدن او در دنیا قرار می گیرد. هر دو مورد از نظر عقل قابل قبول است. به عقیده من، وجه آشکارتر سخن کسی است که معتقد است: روح جوهر مخاطب است، و فلاسفه آن را بسیط می نامند.

در حدیث آمده است انبیای الهی علیهم السلام به طور خاص، و پس از ایشان ائمه علیهم السلام جسم و روحشان از زمین به آسمان می رود و در همان بدن های دنیوی خود از نعمت های الهی بهره مند می شوند، و این تنها به حجت های الهی اختصاص داشته و شامل حال مردم عادی نمی شود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس نزد قبرم بر من سلام دهد آن را می شنوم و هر کس از دور سلام دهد، آن را به من می رسانند.

و نیز فرمود: هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد، من ده بار بر او صلوات می فرستم؛ و هر کس ده مرتبه بر من صلوات بفرستد، من صد بار بر او صلوات می فرستم، پس هر کس می خواهد بر آن بیفزاید یا از آن کم کند.

مشخص می شود حضرت صلی الله علیه و آله پس از خروج از دنیا، سلامی را که به حضرتش فرستاده می شود، می شنود؛ چنین امری جز در صورت زنده بودن ایشان نزد خدای عز و جل امکان پذیر نیست، ائمه علیهم السلام نیز به همین صورت صدای کسی را که از نزدیک به ایشان سلام کند، می شنوند و سلام کسی را که از راه دور به ایشان عرض ادب می کند، به آن ها می رسد، و اخبار صادقه از آنان نیز به همین امر دلالت دارد؛ خدای متعال می فرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ»(1) تا پایان آیه.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که بعد از جنگ بدر وقتی کشته های کفار را در چاه بدر ریخته بودند، بر سر چاه آمدند و در حالی که به کشته های آن جنگ خطاب می کردند، فرمودند: همسایه های بدی برای رسول خدا بودید، او را از خانه و کاشانه اش بیرون کرده از وطن آواره اش ساختید، به این کار نیز اکتفا

1- . آل عمران / 169

نکرده دست به هم دادید و علیه او لشگرکشی کردید و با او جنگیدید. پس آیا آنچه را خدایم به من وعده داده بود صحیح یافتید؟

عمر گفت : ای رسول خدا، با جماعتی که هلاک شده و ادراک ندارند، سخن می گوئید؟ حضرت فرمود: عمر! ساکت باش، به خدا سوگند این ها بهتر از تو می شنوند و بهتر از تو درک می کنند. و بین آن ها و ملائکه ای که با گرزهای آهنین آن ها را بگیرند هیچ فاصله ای نیست، مگر آنکه من صورت خود را برگردانم.

از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است: چون آن حضرت از قتال اهل جَمَل در بصره فارغ شد، سوار شد و در میان صفوف حرکت می کرد و آن ها را می شکافت تا آنکه رسید به کَعب بن سورهٔ. (کعب قاضی بصره بود، و این ولایت را عمر بن خطّاب به او داده بود. کعب در میان اهل بصره در زمان عمر و عثمان به قضاوت باقی بود؛ چون فتنه اهل جمل در بصره علیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام برپا شد، کعب قرآنی بر گردن خود حمایل نمود، و با تمام فرزندان و اهل خود برای جنگ با آن حضرت خارج شد؛ و همگی آن ها کشته شدند.)

چون حضرت بر جنازهٔ کعب عبور فرمود و او در میان کشتگان افتاده بود، در آنجا درنگ کرد و فرمود: کعب را بنشانید، کعب را بین دو نفر نشاندند.

حضرت فرمود: ای کعب بن سوره! «آنچه را که پروردگار من به من وعده داد، یافتم که تمامش حقّ بود، آیا تو هم وعیدهای پروردگارت را به حقّ یافتی؟» و سپس فرمود: کعب را بخوابانید.

و حضرت کمی حرکت کرد تا رسید به طَلحَه بن عبدالله که آنهم در میان کشتگان افتاده بود، حضرت فرمود: او را بنشانید، نشاندند و همان خطاب را عیناً به طلحه فرمود، و سپس فرمود طلحه را بخوابانید.

یکی از اصحاب بدان حضرت گفت: ای أمیرالمؤمنین! در گفتار شما با این دو مرد کشته - که کلامی را نمی شنوند - چه فائده ای بود؟

حضرت فرمود: ای مرد! سوگند به خدا آن ها کلام مرا شنیدند، همانطوری که اهل قَلیب (چاه بدر) کلام رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را شنیدند.

این از جمله روایت هایی است که می گوید برخی از کسانی که می میرند، روح به بدنشان باز می گردد تا از نعمت بهرمند و یا عذاب شوند، و این عمومیت ندارد و هر کس بمیرد، روح به او باز نمی گردد، و بر همان اساسی است که بیان شد.(1)

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: می گویم: اما درباره زشت دانستن عقیده صدوق رحمه الله درباره پیشی گرفتن ارواح، در کتاب «آسمان و جهان» روایت های شایعی بیان می شود و هیچ بعید نیست، و برهان قاطعی بر نفی آن وجود ندارد، و آنچه که شیخ مفید بیان کرده است که انسان می بایست آن حالت را به یاد آورد، با فاصله زمانی و فاصله شدن حالت جنینی و طفولیت بعید نیست که خداوند بنا به مصالح زیادی آن را از خاطر او برده باشد، با توجه به اینکه ما بسیاری از خاطرات کودکی را از یاد برده ایم، پس چطور بعید است خاطرات پیش از آن را فراموش نکرده باشیم؟

اما اینکه شیخ رحمه الله معتقد است که روح در برخی از اجساد باقی می ماند، ایشان به بقای روح در برخی از آن ارواح معتقد شده؛ پس چه بُعدی دارد که قائل شویم روح در همه آن ها باقی نمی ماند؟ و روایت هایی که نقل کرده بر فنای ارواح واگذار شده به حال خود دلالت ندارد، بلکه عدم ثواب و تعذیب آن را بیان می کند؛ و اگر بر صدوق طعنه زنند که سخن او به این معناست که خداوند هیچگاه ارواح را از بین نمی برد؛ باید گفت: سخن صدوق چنین عقیده ای را القا نمی کند، ضمن اینکه در خصوص فنای ارواح کلامی است که در جایگاه خود بیان می شود.

88. امالی شیخ طوسی: عبد الله بن سلیمان گوید: از امام باقر علیه السلام درباره زیارت اهل قبور پرسیدم. حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه روز جمعه شد، آن ها را زیارت کن، زیرا بین طلوع فجر و طلوع خورشید به هر کدام از آن ها که در تنگی باشد، وسعت و فراخی داده می شود و کسانی را که به نزد آنان می آیند را می شناسند؛ پس وقتی خورشید طلوع کرد، رها می شوند؛ عرض کردم: آیا

1- . تصحیح الاعتقاد: 63

کسانی را که به نزدشان می آیند را می شناسند و با دیدنشان خوشحال می شوند؟ فرمود: بله و وقتی می روند، وحشت زده می شوند.(1)

شرح: السدی با ضمه و گاهی با فتحه به معنای مهمل و رها است، ممکن است به این معنا باشد: آن ها روز جمعه پس از طلوع خورشید هم مهلت داده شده و عذاب نمی شوند؛ و یا به این معناست که روز جمعه به آن ها فراخی و گشایش داده می شود، و یا زیارت مردگان در روز جمعه سبب این فراخی می شود. عبارت «بین طلوع خورشید» از سر گیری سخن است، یعنی هر روز به دیدارکنندگان خود نگاه می کنند، زیرا در قبر هستند و هنگامی که خورشید طلوع کند، به آن ها اجازه می دهند از قبرهای خود خارج شوند.

89. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مومنی که از دنیا رفته به دیدار خانواده خود می آید، و خوبی ها و خوشی های خانواده اش را می بیند (و خوشحال می شود)، ولی کافر، تنها بدی ها و ناخشنودیها را می نگرد و خوشی ها را نمی بیند و غمگین می شود.

سپس فرمودند: بعضی از ارواح در هفته، یک مرتبه به زیارت و ملاقات خویشان می روند و بعضی به اندازه عمل خود.(2)

90. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مومن و کافری (که از دنیا رفته) نیست مگر اینکه هنگام ظهر به دیدار خانواده خود می آید، و اگر دید که خانواده اش به انجام کارهای نیک، اشتغال دارند، سپاس و حمد خدای را بر این نعمت، به جای می آورد، و وقتی کافر ببیند که افراد خانواده اش به انجام کارهای نیک اشتغال دارند، برای او موجب حسرت و ندامت خواهد شد.(3)

91. کافی: اسحاق بن عمار می گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام در مورد این که آیا متوفّی به ملاقات خانواده اش می آید سؤال کردم، حضرت فرمود: آری. عرض کردم: چند وقت به چند وقت؟ فرمود: در یک جمعه یا یک ماه یا یک

1- . امالی طوسی: 688

2- . كافى 3 : 117
3- . كافى 3 : 118

سال، به اندازه ی مقامی که دارد. گفتم: به چه صورتی نزدشان آید؟ فرمود: در صورت پرنده ی لطیفی بر دیوارهایشان می نشیند. و بر آنان اشراف پیدا می کند؛ پس اگر آن ها را در خیر و خوبی بنگرد، خوشحال می شود، و اگر آن ها را در بدی و نیاز و اندوه ببیند، غمگین می گردد.(1)

92: کافی: عبد الرحیم قصیر گوید: خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا مومن خانواده خود را می بیند؟ فرمود: آری مؤمن با اهل و عیال خود ملاقات می کند، زیرا خداوند به او اجازه می دهد همراه دو فرشته ای که با او هستند و در قالب پرنده ای به خانه خود بیاید و به خانواده خود نگاه کند و سخن آن ها را بشنود.(2)

93. کافی: اسحاق بن عمار گوید: خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: آیا مؤمن با اهل و عیال و خویشاوندان خویش بعد از مردن ملاقات می کند؟ فرمود: آری؛ سپس سؤال کردم: مدت این ملاقات چه مقدار است؟ فرمود: مقدار این ملاقات وابسته است به اندازه فضائل و نیکی های آنان، برخی از مردگان در هر روز با خویشاوندان خویش ملاقات دارند، و برخی از آنان در هر دو روز و برخی دیگر هر سه روز.

راوی سپس می گوید: امام علیه السلام در ضمن کلماتشان فرمودند: کمترین افرادی که می توانند ملاقات با خویشاوندان خویش داشته باشند، همان روز جمعه می باشد. سپس راوی سؤال می کند که این ملاقات در روز جمعه در کدام ساعت می تواند باشد؟ فرمود: به هنگام ظهر و مانند آن.»

و نیز راوی می گوید: عرض کردم به چه صورتی به دیدار خانواده اش می آید؟ فرمود: به شکل گنجشک و یا کوچکتر از آن. خداوند عز و جل همراه او فرشته ای می فرستد تا آنچه که او را خوش آید، می بیند و کارهای ناپسند از او پوشیده می گردد و با نشاط به سمت نور چشمش بر می گردد.(3)(4)

1- . کافی 3 : 117
2- . کافی 3 : 118
3- . کافی 3 : 117

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: ابراهیم بن عبدالحمید می گوید: نزد امام کاظم علیه السلام در خانه پدرشان بودم که حضرت از آن خانه به سمت عیال ظدرشان منتقل شدند؛ به ایشان عرض کردم: فدایت شوم؛ آیا از خانه پدرت منتقل شدی؟ فرمود: من دوست دارم بر عیال پدرم توسعه دهم؛ آنان در مضیقه بودند و من دوست داشتم بر آنان توسعه دهم تا پدرم بداند که من بر عالش توسعه دادم و به انها کمک نمودم؛ عرض کردم: فدایت شوم؛ آیا با خبر شدن از احوال دنیا فقط برای امام است یا برای مؤمنین هم هست؟ فرمود: این برای امام و مؤمنین است؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که هر هفته بر اهلش فرود می آید؛ پس اگر خیری در آنان ببیند، خدای عز و جل را حمد می کند و اگر غیر نیکی ببیند، به خاطر آن استغفار می کند و کلمه انا لله و انا الیه راجعون به کار می برد.(1)

94. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون دشمن خدا را برداشتند تا به سوی قبرش ببرند با صدای بلند به آنان که جنازه اش را می برند، می گوید: برادرانم ! آیا شکایت مرا نمی شنوید، نسبت به آنچه سر این برادر بدبختتان وارد شد، دشمن خدا(شیطان) مرا فریب داد و مرا به بدبختی وادار کرد، آنگاه مرا رها کرد. برایم سوگند یاد کرد که خیرخواه من است اما به من خیانت کرد، از دست دنیا شکایت می کنم که مرا فریب داد تا وقتی بدان دل بستم، ناگاه مرا به زمین زد.

به شما شکایت می کنم از دوستانم که اهل هوا و هوس بودند و مرا گرفتار کردند، سپس از من بریدند و مرا ذلیل کردند. به شما شکایت می کنم از فرزندان که از آنان حمایت کردم، و آنان را به خودم مقدم داشتم ولی آنان مال مرا خوردند و مرا واگذاشتند، به شما شکایت می کنم از ثروتم که حق خدا را از آن نپرداختم، پس وبالش بر من شد و سودش به دیگری رسید.

شِکوه می کنم از خانه ام که چقدر برای آبادی اش خرج کردم و اکنون دیگری در آن سکنی گزیده است. و شکوه می کنم از مدت طولانی ماندنم. قبرم به صدای

1- . سعد السعود: 236

بلند می گوید: من خانه تاریکی و تنهایی هستم؛ ای برادران! تا آنجا که می توانید از من درس بگیرید و بپرهیزید از آنچه که به من رسید تا به شما نرسد، من به آتش و ذلت و غضب خدای جبار بشارت داده شدم، ای وای بر من به خاطر کوتاهی هایی که در اطاعت خدا کردم، وای بر من که «شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود ندارم»(1) و دوستی که به من ترحم کند نیست. «اکنون اگر برایم بازگشتی بود»(2) من از اهل ایمان بودم.(3)

95. در کافی حدیث مشابهی از امام باقر علیه السلام نقل شده است و حضرت می افزاید: پیوسته و دائما ندا سر می دهد تا اینکه وارد قبر می شود و چون داخل شود، روح به جسمش باز می گردد و دو فرشته قبر آمده و و از او سوال می پرسند. راوی می گوید امام باقر علیه السلام هنگام ذکر این حدیث می گریست.(4)

96. کافی: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: انسان نمی داند با مردم چه کند! اگر بعضی امور که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ایم به آنان بگوییم ممکن است مورد تمسخر قرار دهند، از طرفی طاقت هم نداریم این حقایق را ناگفته بگذاریم ! ضمره بن معبد، کلام امام تمام نشده، انگار بی تاب شنیدن کلام پیامبر باشد، گفت: شما آنچه شنیده اید بگویید!

امام با تأملی سنگین فرمود: می دانید وقتی دشمن خدا را در تابوت می گذارند، و به گورستان می برند، چه می گوید؟ حاضران گفتند: خیر؛ امام ادامه داد: فریاد می زند و به آنان که او را بر دوشهای خود به سوی قبر می برند می گوید: آیا نمی شنوید؟ از دشمن خدا (شیطان) به شما شکایت دارم که مرا فریب داد و به این روز سیاهم افکند، و با آنکه وعده داده بود اما نجاتم نداد. من شکایت دارم از دوستانی که با من دوستی کردند و مرا خوار نمودند. من از

1- . غافر / 18
2- . زمر / 58
3- . کافی 3 : 199
4- . کافی 3 : 199

اولادی که حمایتشان کردم ولی مرا ذلیل کردند، و نیز از خانه ای که ثروتم را در آبادی آن خرج کردم ولی سرانجام، دیگران آنجا ساکن شدند، شاکی ام. به من رحم کنید! این قدر عجله نکنید! تا کلام امام به اینجا رسید، ضمره گفت :اگر مُرده، بتواند به این خوبی صحبت کند، پس ممکن است حتی حرکت کند و روی شانه حاملین بنشیند! امام علیه السلام، فرمود: خدایا! اگر ضمره سخنان پیغمبر صلی الله علیه وآله را مسخره می کند از او انتقام بگیر!

چهل روزی بعد ضمره از دنیا رفت و غلامش نزد امام علیه السلام آمد. حضرت علیه السلام از کار و بارش پرسید و فرمود: از کجا می آیی؟

غلام گفت: ضمره از دنیا رفت و من اکنون از مراسم خاکسپاری او می آیم. وقتی او را در گور گذاشتند و خاک ریختند، صورت به قبر او نهادم و صدایش را می شناختم، خود او بود، مثل وقتی که زنده بود. من صدایش را شنیدم که می گفت:

وای بر تو ای ضمره بن معبد! امروز هر دوستی که داشتی خوارت کرد و عاقبت رهسپار جهنم شدی جهنمی که پناهگاه و خوابگاه ابدی توست. آنگاه حضرت فرمود: از خداوند مسألتِ عافیت دارم، زیرا سزای کسی که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را مسخره کند، همین است (1).

توضیح: حریبه الرجل: مالی که با آن زندگی می گذراند.

97. کافی: امام صادق علیه السلام : در قبر سوال نمی شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند و دیگران به حال خود واگذار می شوند.(2)

98. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در قبر سوال نمی شود، مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند، و دیگران به حال خود واگذار می شوند.(3)

1- . کافی 3 : 199
2- . کافی 3 : 120

3- . كافى 3 : 120

در کافی حدیث مشابهی از ابن بکیر به نقل از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(1)

99. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در قبر تنها از کسانی سوال می شود که ایمان محض و یا کفر محض داشته باشند.(2)

شرح: «من محض» با فتحه میم، اسم موصول است، و با کسره میم: حرف جر و خواندن «محض» به صورت مصدر، به این معنا که نه از اعمال بلکه از عقاید می پرسند، غلط و اشتباهی است که روایات صریح آن را نمی پذیرد؛ بلکه معنا اینست که از مستضعفان و کسانی که بین ایمان و کفر هستند، سوال نمی پرسند.

100. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از او سوال می شود درحالی که در قبر به فشار قبر مبتلاست؛(3)

شرح: ممکن است به این معنا باشد که فشار و سوال با هم است. پس هر کس که فشار قبر ندارد، سؤال هم ندارد و بالعکس یا در حال فشار قبر از او می پرسند و ممکن است غرض اثبات مجرد هر یک از دو حالت فشار و سؤال باشد؛

101. ابابصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا کسی از عذاب قبر رهایی می یابد؟ فرمود: از آن به خدا پناه می بریم؛ چه کم هستند کسانی که از عذاب قبر نجات می یابند؛ وقتی عثمان، رقیه (دختر رسول خدا) را کشت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر کنار قبر او ایستاد و در حالی که سر خود را به آسمان بلند کرده بود و اشک از دیدگانش جاری بود، به مردم فرمود: من دخترم را و هر آنچه بر او گذشته بود، به یاد آوردم و دلم شکست. پس از خدا خواستم او را از فشار قبر برهاند و عرض کردم: بار پروردگارا! به خاطر من رقیه را از فشار قبر برهان. خداوند نیز او را به خاطر پیامبر بخشید.

و حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تشییع جنازه ی سعد حاضر شدند، در حالی که هفتاد هزار ملک او را همراهی می کردند. رسول خدا

1- . كافى 3 : 120
2- . كافى 3 : 120
3- . كافى 3 : 120

صلی الله علیه و آله سر به آسمان بلند کرد، سپس فرمود: حتی افرادی همچون سعد هم به فشار قبر مبتلا می شوند. راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم؛ شنیده ایم که وی نسبت به بول بی مبالات بوده است. حضرت فرمود: پناه بر خدا! این فشار به خاطر بدخویی و کج خلقی او بر خانواده اش بود.

در این هنگام مادر سعد گفت: بهشت بر تو گوارا باد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: ای مادر سعد! عملی را از سر یقین به خدا نسبت نده! (1)

102. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دو فرشته منکر و نکیر نزد میت در هنگامی که دفن می شود، می آیند؛ در حالی که صدای آن ها همانند رعد بلند آهنگ و چشمانشان همانند برقی سهمناک و خیره کننده است، در این حال زمین را با دندان های خود زیر و رو می کنند و موهای خود را می کشند؛ پس از میت می پرسند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟

اگر او مؤمن باشد، می گوید: الله پرودگار من است و اسلام دین من. آنان به او می گویند: درباره مردی که از برای پشتیبانی شما بیرون آمده چه می گویی؟ می گوید: آیا از محمد صلی الله علیه وآله پیامبر خدا می پرسید؟ می گویند: شهادت بده که او پیامبر خدا است. او می گوید: شهادت می دهم که او پیامبر خدا است. به او می گویند: بخواب! خوابی که در آن رویایی نیست. و قبرش را به اندازه نه ذراع توسعه می دهند و برای او، دری به سوی بهشت باز می کنند و او جایگاهش را می بیند. اما اگر او کافر باشد، بر او وارد می شوند؛ در حالی که شیطان چونان دودی در کنار دیدگان او نشسته است. از او می پرسند: پرودگار تو کیست و دین تو چیست؟ درباره این شخص که در میان شما بیرون آمده(و ادعای نبوت دارد) چه می گویی؟ می گوید: نمی دانم! [در این هنگام] بین او و شیطان را خالی می کنند، و بر او در قبر نود و نُه مار بزرگ را مسلط می سازند، که اگر یکی از این مارها در زمین نفس

1- . کافی 3 : 120

بکشد، هرگز درختی نخواهد رویید. و دیدگان او را به سوی آتش می گشایند و او جایگاه خود را در آن می بیند.(1)

شرح: جزری درباره این حدیث می گوید: رویا از خدا و احتلام از شیطان است، الحلُم: چیزی است که در خواب دیده شود، لکن غالبا رؤیا در خواب خوب و امور نیک است و حلم در مورد خواب پریشان و قبیح به کار می رود.

103. کافی: ابابکر حضرمی می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند شما را اصلاح کند، در قبر از چه کسانی سؤال می شود؟ فرمود: سوال نمی شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند؛ پس وضع دیگران چگونه است؟ فرمود: به خدا قسم به حال خود واگذار می شوند و به آنان توجهی نمی شود.

گفتم: از چه چیز دیگری پرسش می شوند؟ فرمود : از حجت خدا که در میان آن هاست. پس به مومن گفته می شود: درباره ی آن شخص (امام عصرت) چه می گویی ؟ مؤمن می گوید: او امام من است. پس به او گفته می شود: بخواب، خدا خواب را بر تو گوارا گرداند، و دری از بهشت به روی او باز می شود و پیوسته تا قیامت نسیمی از آن بر او ارزانی داشته می شود.

و به کافر گفته می شود: درباره ی فلان بن فلان چه می گویی؟ وی می گوید: درباره ی او شنیده ام، اما نمی دانم کیست، پس به او گفته می شود: دانستی (ولی انکار کردی) و دری از جهنم به روی وی گشاده می شود و پیوسته تا قیامت آتشی از آن به او وزیده می شود.(2)

104. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص در قبرش است، از او سوال می پرسند و هنگامی که ایمانش ثابت شد، قبرش به اندازه هفت ذراع گسترده می شود و دری به سوی بهشت بر او باز می کنند و به او می گویند: مانند عروس با روشنی دیده بخواب.(3)

1- . کافی 3 : 121
2- . کافی 3 : 121

3- . كافى 3 : 121

105. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مرد در قبرش قرار می گیرد دوملک - یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ - بر وی حاضر می شوند و شیطان [نیز در آنجا] در برابرش قرار دارد [تا او را اغوا کند]، چشم هایش مانند مس گداخته است، [به او از سوی فرشتگان] گفته می شود: تو چه می گویی در خصوص مردی که در میان شما ظاهر شد و گمان می کرد که پیامبر است؟

[شخص مرده] ناراحت شده و وحشت خاصی برایش پیش می آید. پس اگر مؤمن بود می گوید: محمد رسول خداست؛ پس در این هنگام گفته می شود: آرام گیر [به صورتی که] هیچ گونه ناراحتی در این آرامش نداشته باشد و عالم او [در برزخ و] قبر وسعت داده می شود به اندازه ی نه زراع و جایگاه خویش را در بهشت می بیند.

این همان گفتار خداوند است: «خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار و ثابت می گرداند».(1) و اگر [مرده] کافر بود[و] فرشتگان به او می گویند: [تو در خصوص] این مردی که در میان شما ظاهر شد و می گوید: رسول خدا است [چه می گویی] پس می گوید: نمی دانم [در این هنگام] میان او و شیطان خالی گذاشته می شود. (2)

در کتاب نوادر مثل این حدیث نقل شده است. (3)

106. کافی: امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: هنگامیکه مومن را در قبرش قرار می دهند، از او پرسیده می شود پروررردگارت کیست؟ می گوید: الله(خدا پروردگار من است)؛ از او پرسیده می شود دین تو چیست؟ می گوید: اسلام؛ بعد، از او پرسیده می شود پیامبرت کیست؟ می گوید: محمد صلی الله علیه وآله وسلم. بعد، از او پرسیده می شود امامت کیست؟ می گوید: فلان شخص؛ از او می پرسند: این ها را چگونه یاد گرفتی؟ می گوید: این امری است که خدا مرا به آن راهنمایی کرده و بر

1- . ابراهیم / 27
2- . کافی 3 : 121
3- . الزهد: 160

آن استوار نموده است. (یعنی اگر راهنمایی و هدایت خداوند نبود من چیزی نمی آموختم)

پس به او گفته می شود بخواب همانند خوابیدن عروس که هیچ ترس و هیجانی در او نیست؛ سپس برای او دری به بهشت گشوده می شود و به او گفته می شود: داخل بهشت شو در حالیکه در آرامش و راحتی هستی؛ او هم می گوید: پروردگارا زودتر قیامت را برپا کن (تا به حساب وکتابها رسیدگی کنی)، شاید که من به سوی اهل و مالم برگردم (یعنی شاید زودتر به نعمتهایی که لایق آن ها هستم برسم)

و از کافر پرسیده می شود پرورردگارت کیست؟ می گوید: الله(خدا پروردگار من است)؛ از او پرسیده می شود دین تو چیست؟ می گوید: اسلام؛ بعد، از او پرسیده می شود پیامبرت کیست؟ می گوید: محمد؛ از او می پرسند: این ها را چگونه یاد گرفتی؟ می گوید از زبان مردم شنیدم (دیدم همه می گویند، من هم گفتم؛ بدون هیچ اعتقاد قلبی)

پس من (خدا) می گویم: او را با عصایی آهنین بزنید، که اگر جن و انس جمع شوند نمی توانند(عذاب) آن را تحمل کنند، پس بدن او ذوب می شود همانگونه که سرب ذوب می شود؛ سپس روح را دوباره به بدن او باز می گردانند و قلبش را بین دو لوح از آتش قرار می دهند، و او می گوید: پروردگارا برپایی قیامت را به تاخیر بینداز (تا دیرتر به آن عذاب اصلی که در انتظارم است برسم.)(1)

در کتاب نوادر نیز حدیث مشابهی نقل شده است.(2)

شرح: روایت بر این دلالت دارد که اسلام مخالفان به دلیل عدم توسل به ائمه علیهم السلام، از روی ظن و گمان و تقلید بوده و خداوند آن ها را به استوار ماندن در آن، هدایت نمی کند، هدایت و یقین تنها با پیروی از ائمه علیهم السلام امکان پذیر است.

1- . کافی 3 : 121
2- . الزهد: 161

107. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: جنازه مومن هنگامی که از خانه خود خارج می شود، فرشتگان او را تشییع می کنند و بر او ازدحام می کنند، تا زمانی که بنده مؤمن دفن شود زمین به او گوید: خوش آمدی (مرحبا و اهلا)، دوست داشتم افرادی چون تو بر پشتم راه بروند. پس چون تو را دریابم به زودی خواهی دانست که با تو چگونه رفتار می کنم، پس قبر به اندازه چشم اندازه وسعت یابد. دو فرشته قبر بر او وارد می شوند و آن ها دو نگهبان قبر، نکیر و منکر هستند، پس جان را تا کمرش بر او می اندازند و از او می پرسند: پروردگار تو کیست؟ می گوید: الله؛ می گویند: دین تو چیست؟ می گوید: اسلام؛ می گویند: پیامبر تو کیست؟ می گوید: محمد صلی الله علیه و آله. می گویند: امام تو کیست؟ می گوید: فلانی. حضرت علیه السلام فرمود: پس منادی از آسمان می گوید: بنده من راست گفت، از بهشت قبر او را فرش کنید، و از قبرش دری به سوی بهشت بگشایید، و از لباس های بهشتی به او بپوشانید، تا اینکه نزد ما بیاید، و آنچه نزد ماست برای او بهتر است. سپس به او می گویند: بخواب همانند خوابیدن عروس که هیچ ترس و هیجانی در او نیست.

و اگر کافر باشد، فرشتگان لعنت کنان وی را تا قبرش تشییع می کنند، وقتی در قبر گذاشته می شود، زمین به او می گوید: خوش نیامدی به خدا سوگند دوست نداشتم کسی مانند تو بر پشت من راه برود، چاره ای نیست و اکنون خواهی دید با تو چه خواهم کرد، پس بر او فشار می آورد تا اینکه دنده هایش در هم فرو رود.

حضرت علیه السلام فرمود: سپس فرشتگان قبر که نگهبانان آن و نکیر و منکر هستند، بر او وارد می شوند. ابو بصیر می گوید: عرض کردم: فدایتان شوم؛ آیا بر مومن و کافر به یک صورت وارد می شوند؟ فرمود: خیر. و فرمود: کافر را می نشانند و روح را در کالبدش می دمند و به او می گویند: خدای تو کیست؟ با شک و تردید می گوید: شنیدم مردم چنین و چنان می گفتند. آن ها می گویند: ندانستی.

و می پرسند: دینت چیست؟ باز تردید می کند و به او می گویند: ندانستی. و می پرسند: پیامبر تو کیست؟ می گوید: شنیدم مردم چنین و چنان می گفتند. فرشتگان به او می گویند: ندانستی. و از او درباره امام زمانش می پرسند. حضرت فرمود: منادی از آسمان ندا می دهد: دروغ گفت بنده من، قبرش را از آتش فرش کنید، و او

را لباسی از آتش بپوشانید، و دری به سوی آتش به رویش بگشایید، تا قیامت که نزد ما می آید و آنچه نزد ماست برای او بدتر است. پس سه ضربه با گرز بر او می زنند، و با هر ضربه آتش از قبرش به آسمان شعله می کشد، اگر یکی از این ضربه ها بر کوه وارد شود، خاکستر می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود: و خداوند مارها را در قبرش مسلط می کند تا او را بگزند و شیطان را بر او چیره می سازد تا او را غمگین نماید، و عذاب او را مخلوقات خدا، به غیر از جن و انس، می شنوند، و فرمود: او صدای حرکت نعلین آنها را و تکاندن دستهایشان را می شنود و اینست که خدای متعال می فرماید: «یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ»(1) {خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند، و ستمگران را بی راه می گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. }(2)

در تفسیر عیاشی نیز حدیث مشابهی نقل شده است.(3)

شرح: «لا دریت» نفرین و یا استفهام انکاری است، یعنی دانستی و حجت در دنیا بر تو تمام شد، و تو فقط به خاطر بدبختی خود انکار کردی.

108. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون مومن را داخل قبر کنند نماز در طرف راست او' زکات در طرف چپ او، و برّ و نیکویی و احسان مشرف بر او شود، و صبر او در ناحیه ای قرار گیرد، پس وقتی که دو ملک سوال بیایند، صبر به نماز و زکات و برّ گوید: شما صاحب خود را دریابید، یعنی میت را نگاهداری کنید، پس هرگاه از آن عاجز شدید من نزد او هستم.(4)

109. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون مومن را داخل قبر کنند، شخصی برای او متمثل می شود و به او می گوید: فلانی! ما سه چیز بودیم، اول:

1- . ابراهیم / 27
2- . کافی 3 : 122

3- . تفسير عياشى 1 : 243
4- . كافى 3 : 122

رزق و روزی تو که با فرا رسیدن مرگ تو، قطع شد. دوم: بستگان تو که تو را در اینجا نهادند و از تو روی برگرداندند و رفتند، و سوم من که عمل تو هستم که همراه تو باقی می مانم، با این که من در نزد تو بی ارزش تر از دو چیز دیگر بودم.(1)

110. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مومن را در قبر می گذارند، از پنج چیز سوال می کنند: نماز، زکات و حج و روزه و ولایت ما اهل بیت. ولایت از گوشه قبر به آن چهار مورد دیگر می گوید: اگر نقصی در شما باشد، کامل کردن آن بر عهده من است.(2)

111. کافی: عیسی بن یونس می گوید: از حضرت علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که به دار آویخته شده است، فشار قبر دارد؟ فرمود: آری، خدای عز و جل به هوا فرمان می دهد که بر او فشار بیاورد.

در روایت دیگری آمده است: از امام صادق علیه السلام سوال شد: آیا کسی که به دار آویخته شده است، عذاب قبر دارد؟ فرمود: خدای زمین همان خدای هواست، خدای عز و جل به هوا وحی می کند، پس چنان بر او فشار می آورد که از فشار قبر بیشتر است.(3)

112. کافی: امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: چون رقیّه دختر رسول الله صلّی الله علیه وآله وفات کرد، رسول خدا فرمود: ای دخترم! بپیوند به سلفِ صالحِ ما عثمان بن مظعون و اصحاب او؛ و فاطمه علیها السّلام بر کنارهٔ قبر ایستاده بود و چنان گریه می کرد که اشک های چشم او در قبر فرو می ریخت، و رسول خدا صلّی الله علیه وآله در حالی که ایستاده دعا می نمود، آن اشک ها را با لباس خود پاک می کرد.

رسول خدا (ص) فرمود: من از ضعف رقیّه خبر دارم و از خداوند عزّوجلّ خواهش کردم که او را از فشار قبر خلاصی بخشد.(4)

1- . کافی 3 : 122
2- . کافی 3 : 123
3- . کافی 3 : 123
4- . کافی 3 : 123

113. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ قبری نیست مگر اینکه هر روز سه بار می گوید :من خانه ی خاک هستم، من خانه پوسیدن هستم، من خانه ی کرم هستم. وقتی که بنده مومن وارد قبر می گردد، زمین به او می گوید: مرحبا! خوش آمدی. سوگند به خدا که من تو را دوست داشتم، در آن وقت که بر روی من راه می رفتی، و اکنون که در شکم من قرار گرفتی بیشتر تو را دوست دارم و به زودی نشانه ی دوستی مرا در می یابی. در این هنگام به اندازه ی دید چشمش، قبر وسیع می شود و دری در قبر به روی او گشوده می شود، و او جایگاهش را در بهشت می بیند، و از آن در مردی بیرون می آید که هیچ چشمی زیباتر از او ندیده است، و به آن مرد می گوید: ای بنده ی خدا! من هرگز چیزی را زیباتر از تو ندیده ام. تو کیستی؟ آن مرد زیبا در پاسخ می گوید: من رأی نیک تو هستم که دارای آن بودی، و کارهای شایسته ی تو هستم که دارای آن بودی، و اعمال نیک تو هستم که در دنیا انجام داده ای. سپس به او می گویند: بخواب و بیارام در حالی که چشمت روشن است و شادمان هستی. از آن پس همواره نسیمی از بهشت، بر جسد او می وزد که لذّت و بوی خوش آن را تا روز فرا رسیدن قیامت، در می یابد.

امّا وقتی که جسد کافر را در میان قبر می گذارند، زمین قبر به اومی گوید: نه خوش آمدی و نه جا آمدی! سوگند به خدا، که تو را در آن هنگام که بر روی من راه می رفتی، دشمن می داشتم و اکنون که در شکم من قرار گرفته ای، دشمنی من نسبت به تو بیشتر شده است و به زودی نشانه ی دشمنی مرا خواهی دید.

آنگاه قبر او را فشار می دهد و جسد او را خورد و خاکستر می کند، و او را به همان خاکی که قبلا بود، بر می گرداند و دری از دوزخ به روی او گشوده می شود. او جایگاهش را در دوزخ می بیند. سپس مردی بسیار زشت از آن در وارد می گردد و او به آن مرد می گوید: ای بنده خدا! تو کیستی؟

آن مرد در پاسخ می گوید: من کردار زشت تو هستم که در دنیا انجام می دادی، و رأی ناپاک تو می باشم. بعد از آن روح او گرفته می شود و در جایگاه

خود در دوزخ نهاده می گردد. سپس همواره باد مسمومی از آتش بر جسد او می وزد و او درد و سوزش آن را تا قیامت، در می یابد و خداوند نود و نُه مار را بر روح او مسلّط می کند که او را می گزند. مارهایی که از نوع مارهای روی زمین نیست، که اگر بر روی زمین چنان ماری بیاید و در زمینی بدمد، بر آن زمین گیاهی نخواهد روئید.(1)

114. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قبر سخنی دارد؛ هر روز می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرم هستم؛ من قبر هستم: باغی از باغ های بهشت و یا حفره ای از حفره های جهنم.(2)

115. کافی: عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من شنیدم که شما می گفتید: تمام شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند.

حضرت فرمود: این قول تو را تصدیق می کنم، سوگند به خدا که همه در بهشتند. عرض کردم: فدایت شوم! گناهان، بسیار و بزرگ است. حضرت فرمود: امّا در قیامت پس همه شما در بهشتید به واسطه شفاعت پیامبرِ مُطاع یا به شفاعت وصیّ آن پیامبر؛ ولیکن من از برزخ شما نگرانم و در هراس می باشم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: برزخ عبارت است از عالم قبر از وقتی که انسان می میرد تا زمانی که قیامت بر پا می شود.(3)

116. کافی: حبه عرنی می گوید: با امیر مومنان به سوی پشت کوفه خارج شدیم؛ امیر المومنین علیه السلام در پشت کوفه در وادی السلام ایستاده بود و گویی با کسانی سخن می گفت. من نیز با او ایستادم تا خسته شدم، پس نشستم تا اینکه ملول شدم ، دوباره برخاستم و ردایم را جمع کرده و گفتم یا امیرالمومنین! من بر تو نگرانم از ایستادن زیاد، بنشین و استراحت کن! سپس ردایم را بر زمین پهن کردم تا بنشیند.

1- . کافی 3 : 123
2- . کافی 3 : 124
3- . کافی 3 : 124

فرمودند: ای حبّه! آنچه دیدی نبود مگر سخن گفتن و مؤانست با مؤمن. گفتم: یا امیرالمومنین! آن ها نیز چنین هستند؟ فرمود: آری، اگر آنچه من می بینم برای تو هم کشف می شد ، می دیدی که مؤمنان حلقه وار نشسته و با هم سخن می گویند. گفتم اجسادند یا ارواح؟ فرمودند: ارواح؛ و مومنی نمی میرد مگر اینکه به روح او گفته می شود: به وادی السلام ملحق شو. همانا وادی السلام قطعه ای از بهشت عدن است.(1)

117. کافی: راوی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: برادر من در بغداد است، و نگرانم که در همانجا بمیرد. فرمود: باک نداشته باش، هر جا که خواهد بمیرد؛ چون هیچ مؤمن در شرق زمین و یا در غرب زمین باقی نمی ماند، مگر آنکه خداوند روح او را در وادی السّلام با ارواح مؤمنین دیگر قرار می دهد. عرض کردم: وادی السّلام کجاست؟ فرمود: در پشت کوفه، و آگاه باش مثل اینکه من منظره اجتماع ارواح را می بینم که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر گفتگو دارند.(2)

118. کافی: أبی ولاّد حنّاط روایت می کند: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، چنین روایت می کنند که ارواح مؤمنین پس از مرگ در سنگ دان های مرغان سبزی که در حول عرش در پروازند قرار دارند.

حضرت فرمودند: نه، چنین نیست، مؤمن در نزد خدا بزرگتر و والاتر است از آنکه روح او را در سنگدان پرنده ای قرار دهد، لیکن در بدن هائی مانند بدن های خود آن ها قرار می دهد.(3)

119. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مومنان در کنار درختی از درختان بهشتی، از غذای بهشتی خورده و از نوشیدنی های آن می نوشند و می گویند:

1- . کافی 3 : 124
2- . کافی 3 : 124
3- . کافی 3 : 124

قیامت را برای ما بر پا دار و آنچه به ما وعده دادی، محقق ساز و آخرین ما را به اولینمان ملحق نما.(1)

120. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنان در بهشت در کنار درختی در صورت اجسام بشریّه قرار دارند و بدین صورت ها یکدیگر را می شناسند و با یکدیگر گفتگو دارند. چون یک روح تازه بر آن ها وارد شود، می گویند: فعلاً او را از پرسش واگذارید، چون از مقام هول و ترس عظیمی رهائی یافته است.

و سپس از او می پرسند: فلان کس چه کرد؟ و فلان کس چه کرد؟ اگر در پاسخ بگوید: او زنده بود، ارواح امید خیر و رحمت و سعادت درباره او دارند؛ و اگر بگوید: هلاک شده است، ارواح می گویند: به پستی و خواری گرائید، به پستی و خواری گرائید.(2)

121. کافی: ابا بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباه ارواح مومنان پرسیدم. فرمود: در در حجره هائی در بهشت سکونت دارند، از غذای بهشتی می خورند و از آشامیدنی های آن می آشامند و می گویند: بار پروردگارِ ما! ساعت قیامت را برای ما به پا دار، و بر آنچه به ما وعده فرمودی وفا کن، و آخرین فردِ ما را به اوّلین فردِ ما ملحق گردان.(3)

و نظیر این روایت را در نوادر نقل نموده است.(4)

122. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخصی می میرد، مردگان گرد او جمع می شوند و از کسانی که از دنیا رفته اند و یا زنده اند، می پرسند. پس اگر مرده باشد و به آن ها نپیوسته باشد، می گویند: به پستی و خواری گرائید، به پستی و خواری گرائید و برخی به برخی دیگر می گویند: فعلاً او را از پرسش واگذارید، تا از مقام هول و ترس عظیمی که رهائی یافته است، آرام گیرد.(5)

1- . کافی 3 : 124 و 125
2- . کافی 3 : 124 و 125
3- . کافی 3 : 124 و 125
4- . الزهد: 164

5- . كافى 3 : 124 و 125

123. کافی: یونس بن ظَبْیان می گوید: من در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین پس از مرگ چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: آن ها پس از مرگ در سنگدان و چینه دان مرغان سبز رنگ قرار می گیرند. حضرت فرمود: سبحان الله! مؤمن در نزد خدا گرامی تر از آن است که روح او را در سنگدان مرغی قرار دهد؛ ولیکن چون وقت مرگ مؤمن می رسد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام به نزد مؤمن می آیند، و با آن ها ملائکه مقرّب پروردگار هستند.

و چون پروردگار روح آن مؤمن را به سوی خود قبض کند، آن روح را در بهشت می برد و در صورتی مثل صورت خود آن مؤمن قرار می دهد به طوری که در بهشت می خورند و می آشامند؛ و چون روح تازه و شخص تازه ای از دنیا بر آن ها وارد شود، آن ها را به همان صورت هائی که در دنیا داشتند می شناسد.(1)

در کتاب نوادر نیز حدیث مشابهی نقل شده است.(2)

124. کافی: ابابصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما گفته می شود: ارواح مومنان در چینه دان پرندگانی سبز رنگ قرار می گیرد که در بهشت پرواز می کند و از غذاهای بهشتی می خورد، و در قندیل هایی در زیر عرش الهی گرد می آید. حضرت علیه السلام فرمود: چنین نیست، عرض کردم: پس به چه صورت است؟ فرمود: ارواح آن ها به بدن های شبیه به بدن های دنیوی قرار می گیرد.(3)

125. کافی: ابا بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ارواح مشرکان پرسیدم، فرمود: ارواح مشرکان در آتش معذّبند، می گویند: پروردگارا قیامت را برپا مکن و وعده های خود را درباره ما محقق نساز.(4)

در کتاب نوادر نیز مثل این روایت نقل شده است.(5)

1- . کافی 3 : 124 و 125
2- . الزهد: 164

3- . كافى 3 : 124 و 125
4- . كافى 3 : 125
5- . الزهد: 164

126. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روح کافران در آتش جهنم است، آن ها بر آتش عرضه می شوند و دراین هنگام می گویند: پروردگارا ! قیامت را بر پا مکن و وعده خود را در حق ما محقق مکن و اول و آخر ما را یکی مکن. (1)

127. دعوات راوندی: امبرالمومنین علیه السلام فرمود: بین ما و بین بهشت یا جهنم فاصله ای جز مرگ نیست.(2)

خلاصه: آنچه از آیات فراوان و روایت های شایع و براهین محکم بر می آید، این است که روح پس از مرگ باقی می ماند، یا معذب می شود، و این در صورتی است که کفر محض داشته باشد، و یا از نعمت های الهی بهرمند می شود، و این در صورتی است که ایمان محض داسته باشد، و یا جزء مستضعفین است و خداوند از او در می گذرد.

بر اساس روایت ها زندگی و روح در قبر یا به صورت کامل و یا به برخی از اعضای بدن باز می گردد، از بعضی از آن ها درباره برخی از اعمال و عقاید سوال می شود، و بر اساس آن پاداش می بینند و یا کیفر می شوند، و بدن برزخی دچار فشار قبر می شود، سوال و فشار قبر تنها در اجساد اصلی است، و از برخی از مومنان برداشته می شود: کسانی که به آنها تلقین شود، و یا در شب و روز جمعه بمیرد، و یا موارد دیگری که بیان شد و یا در روایت های اضافی کتاب بیان می شود.

سپس روح در قالب بدن های مثالی و لطیفی شبیه بدن جن و ملائکه قرار می گیرد، قالب هایی مانند بدن های اصلی، و در آن از نعمت های الهی برخوردار می شود و در آن معذب می گردد، و بعید نیست که درد و رنج به روح برسد به سبب بعضی از عذابهایی که به بدن های اصلی می رسد؛ زیرا روح در تعلق گرفتن به آن اعضا سبقت گرفته بوده است.

به این ترتیب روایاتی که درباره پاداش و عذاب و فراخی و تنگی قبر، و حرکت روح و پرواز آن در هوا و دیدار خانواده و زیارت ائمه علیهم السلام به همان

1- . کافی 3 : 125

2- . دعوات راوندى: 236

صورت که هستند، و مشاهده دشمنان که عذاب می کشند و موارد دیگری که پیش از این بیان شد و در ادامه نیز ذکر می گردد، ثابت می شود.

در اکثر روایت ها، منظور از قبر آن است که روح در عالم برزخ در آن قرار دارد، و این معنا بنا بر تجسم روح و تجرد آن صحیح است، اگرچه می توان برخی از روایت ها در باب تجسم روح بدون اجساد مثالی را نیز صحیح انگاشت، اما با توجه به ذکر اجسام مثالی در روایت های معتبر که احادیث رایج در این خصوص را تایید می کند، گریزی از بیان آن نیست؛

و این از قبیل تناسخ باطل نیست، زیرا دلیل عقلی بر رد تناسخ وجود ندارد، و بیشتر دلائل ضعیف و غیر قابل قبول است و چنانچه دلیلی نیز وجود داشته باشد، بیشتر آن ها در این بحث جاری نیست، چنانچه بر هر کس در آن تدبر و تفکر کند، پوشیده نخواهد بود؛

دلیل عمده در رد تناسخ ضرورت دین و اجماع نظر مسلمانان است، و واضح است که این معنا داخل در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قائم است، داخل نمی باشد. چطور چنین چیزی ممکن است و حال آنکه شیخ مفید قدس الله روحه، و دیگر علما از متکلمین و محدثین به آن معتقد شده اند؟ بلکه بعید هم نیست که روح به بدن های مثالی در هنگام خواب نیز تعلق بگیرد، همان طور که به این امر گواهی می دهد آنچه در خواب و رؤیا دیده می شود.

و در روایت ها، حالت برزخ را به حالت خواب و رویا و آنچه در آن می بیند، تشبیه می کنند، علاوه بر این ممکن است روح های قدرتمند و عالی، مانند روح ائمه علیهم السلام بدن های مثالی فراوانی داشته باشند، به طوری که برای توجیه حضور آنان در نزد مردگان و نیز شگفتی هایی درباره احوال و عروج ایشان به آسمان ها در هر شب جمعه که در کتاب امامت خواهد آمد و اموری از این قبیل ، ما را از تأویل و توجیه بی نیاز می کند.

لازم به ذکر است که ثواب و عذاب برزخ از مسائلی است که امت های پیشین و پسین در آن اتفاق نظر دارند، و بیشتر امت ها درباره آن سخن گفته اند، و جز عده اندک و غیر قابل توجه کسی آن را انکار نکرده است، و اجماع گذشتگان و آیندگان

بر خلاف این است، و احادیث عامه و خاصه ای که در این خصوص وارد شده، معانی آن در حد تواتر است.

همچنین بقای نفوس بعد از نابودی بدنها مذهب اکثر عقلا از اهل ادیان و فلاسفه است، و تنها عده اندکی مانند قائلین به این که نفس و روح مزاج است، و نیز کسانی که نه خود و نه سخنشان چندان قابل اعتنا نیست، منکر آن شده اند و روایت های آشکاری که بر آن دلالت دارد، دانستی که برهان های عقلی بر آن اقامه شده است؛ و باید برخی از سخنان علمای دو گروه را بیان کنیم.

خواجه نصیر المله و الدین قدس الله روحه در تجرید می گوید: عذاب قبر بی شک وجود دارد و ادله نقلی دالّ بر وقوع آن متواتر هستند.

علامه حلی، که خداوند قبر او را نورانی کند، در شرح این فراز می نویسد: از ضرار نقل شده که وی عذاب قبر را انکار کرده است، اما اجماع بر خلاف آن است.

شیخ مفید رحمه الله در کتاب اجوبه المسائل السرویّه وقتی از وی می پرسند: نظر شما که خداوند تأییدات شما را مستدام بدارد، در خصوص عذاب قبر و چگونگی آن و اینکه چه زمان خواهد بود چیست؟ و اینکه آیا روح هنگام عذاب به جسم باز می گردد و یا خیر؟ و آیا عذاب در قبر است و یا بین دو نفخه؟ پاسخ می دهد: دلیل وقوع عذاب قبر ادله نقلی است و نه ادله نقلی؛

و از ائمه علیهم السلام روایت شده است که همه مردگان در قبر عذاب نمی شوند، بلکه کسانی عذاب قبر دارند که کفر محض داشته باشند، و همه آن ها نیز از نعمت های الهی بهرمند نمی شوند، بلکه تنها کسانی که ایمان محض دارند، و غیر از این دو گروه، عذاب و ثواب از آن ها فروگذار می شود.

و نیز روایت شده است که در قبر جز از این دو گروه مورد سوال قرار نمی گیرند، و بر اساس آنچه روایت بیان می کند، حکم همان است که ذکر کردیم. اما در خصوص عذاب کافر و برخورداری مومن از نعمت ها در قبر، روایت شده است خدای متعال روح مومن را در قالبی مانند قالب دنیایی او در بهشتی از بهشت های خود قرار می دهد و تا روز قیامت از آن بهرمند می شود.

هنگامی که در صور دمیده شود، جسدی که در خاک پوسیده و متلاشی شده است، بار دیگر ساخته شده و روح به آن باز می گردد و برای حساب رسی آماده می شود، و در بهشت جاوید قرار گرفته و تا زمانی که خداوند باقی است، از نعمت های بهشتی بهرمند می شود، اما جسدی که در آن قرار می گیرد به همان صورت دنیوی نیست، بلکه طبع آن اصلاح شده و صورتش نیکو می گردد و با اصلاح طبع پیری در او راه نمی یابد، و در بهشت هیچ رنج و سختی و ناگواری به او نمی رسد.

کافر نیز در قالبی مانند قالب های دنیایی در محل عذاب قرار می گیرد و به وسیله آن کیفر و عذاب می شود، و سپس تا روز قیامت در آتش است، سپس جسدی که در قبر از آن جدا شده بار دیگر تجدید و به او باز می گردد و در قیامت تا ابد با آن بدن عذاب می شود، و بدنش نیز چنان ترکیب می یابد که با او از بین نمی رود.

خدای متعال می فرماید: «النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعه أدخلوا آل فرعون أشد العذاب»(1) { عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید:) «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید!» }و درباره شهدا می فرماید: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون»(2) { هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. } و بر این دلالت دارد که عذاب و ثواب قبل از روز قیامت و پس از آن است.

در روایت است که این همزمان با جدا شدن روح از بدن در دنیاست، روح در اینجا فعال جوهر بسیط است و نه حیاتی که همراه با علم و قدرت باشد، زیرا چنین زندگی نه باقی می ماند و نه بازگشت به آن درست است، این همان مطلبی است که در روایت ها به آن پرداخته شده و بر اساس آنچه نقل کردیم، احادیث در این خصوص نقل شده است.

1- . غافر / 46
2- . آل عمران / 169

سپس از شیخ مفید رحمه الله پرسیدند: معنای آیه شریفه « ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون» چیست؟ آیا آن ها همان طور که آیه شریفه اشاره دارد، زنده هستند و یا این آیه مجاز است؟ بدن های ایشان در حال حاضر در قبرهایشان است و یا در بهشت؟ معتزله از یاران ابوهاشم معتقدند: خدای متعال از جسد هر یک از آن ها، به اندازه ای که روح به آن تعلق دارد، اجزایی را می گیرد و همانطور که در آیه بیان شده است، آنان را روزی می دهد، و دیگر اجزای بدن آن ها مانند بدن دیگر مردگان در قبر می ماند.

پاسخ: این جواب از اصحاب ابوهاشم نقل شده است زیرا آنچه از انسان که مخاطب امر و نهی است، حفظ می شود، همان جسمی است که زندگی بدون آن امکان پذیر نمی باشد، و ماسوای آن جسد انسان نبوده و هیچ امر و نهی و تکلیفی متوجه او نمی باشد.

و اگر اینان تصور می کنند آن بنیه از آنچه مجاور آنست جدا نمی شود و عذاب شده و یا از نعمت بهرمند می گردد، این سخنی است که بر این مبنا درست است که بنیه ای که از آن نام می برند همان مکلف امر و نهی شده است و باقی جسد او در قبر می باشد.

اما آن ها به این نکته اشاره نمی کنند که آنان که عذاب می شوند، چگونه عذاب شده و آنان که متنعم می شوند، چگونه متنعم می گردند؟ آیا در خانه ای غیر از دنیاست و یا در همین دنیا؟ آیا پس از مرگ زنده می شود و یا همگی از دنیا جدا شده و مرگ به سراغ او نمی آید؟ و ذکر نکرده اند در کجا عذاب شده و یا پاداش می بینند؟

آنچه در این خصوص نقل کرده اند نه روایتی دارد و نه عقل بر آن دلالت دارد، و تنها از ظن و گمان آن ها ناشی می شود، و کسی که اعتقاد خود را در این باب بر پایه ظن و گمان قرار داده باشد، با گفته خود، افترا می بندد.

آنچه سخنان آن ها را نقض می کند، این است که بعد از آنچه دلالت کرد که انسان امر و نهی شده همان جوهر بسیط است، و درست نیست که اجزای به هم

پیوسته فعال باشد، که دلائل آن از حوصله این کتاب خارج است، و آنچه بدان اشاره شد برای پاسخ به سوال کفایت می کند. و توفیق از خداست.

از ایشان در کتاب مسائل عکبریه درباره آیه شریفه « ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله» سوال شد که آیا رزق به غیر از جسم تعلق می گیرد؟ تصویر این زندگی چیست؟ ما معتقدیم جوهر هرگز فرسوده نمی شود، در این صورت چه فرقی بین زندگی مومن و کافر است؟

شیخ مفید رحمه الله پاسخ می دهد: به عقیده ما رزق جز برای حیوان نیست، و حیوانات اجسام نیستند بلکه ذات هایی هستند که از این خانه خارج شده و به جسد ها منتقل شده اند، و بسیاری از اعمال جز به وسیله آن امکان پذیر نیست، و اگر پس از مرگ از آن ها بی نیاز باشیم، جایز است در صورت عدم وجود آن چنان روزی داده شوند که از آن لذت ببرند، و اگر به آن نیازمند شوند، در این زمان رزق آن ها بر حسب دنیا و به طور یکسان خواهد بود.

و اما اینکه شکل این حیات به چه صورت است، روح صورت ندارد، زیرا عرض بوده و به ذات فعال قائم است نه به اجسامی که به وسیله آن حیاتش نباتی دارد؛ غیر از حیاتی که در علم و قدرت و در دیگر امور عرضی شرط می باشد.

عبارت « ما بر این اعتقادیم که جوهر اشیا هرگز از بین نمی رود» این طور که تصور فرموده نیست، و حتی اگر چنین باشد، روح در برخی از جوهرها وجود دارد و در برخی دیگر وجود ندارد، همان طور که رشد و نمو در برخی از اجسام بوده و در برخی دیگر چنین نیست. اگر بگوییم: روح پس از انتقال از این دنیا هم شامل کافران می شود و هم مومنان، این سخن دین ما را فاسد نمی کند، حیات برای اهل ایمان شرط رسیدن به لذت است و برای اهل کفر نیز شرط رسیدن به درد و رنج و کیفر اعمالشان. پایان کلام مفید.

شارح مقاصد می گوید: اسلامیون بر حقیقت سوال نکیر و منکر در قبر و عذاب کفار و برخی از گردنکشان در قبر اتفاق نظر دارند، و خلاف آن را به برخی از معتزله نسبت داده اند.

برخی از متأخرین از معتزله معتقدند: انکار پاداش و عذاب در قبر از ضرار بن عمرو نقل شده است، و تنها به این دلیل به معتزله نسبت داده شده که ضرار با معتزله معاشرت داشته و حال آنکه معتزله از آن بری هستند و برخی از سفیهان مخالف حق و افرادی از این قبیل نیز از او پیروی کرده اند.

در مواقف می گوید: محقق دوانی در شرح عقائد عضدیه می گوید: عذاب قبر برای مومن و فاسق و کافر حق است، خدای متعال می فرماید: «النار یعرضون علیها غدوا وعشیا»(1) { عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛} و «ربنا أمتنا اثنتین وأحییتنا اثنتین»(2) { پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛} و به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر وقت یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته می شود: این، جای توست تا روز قیامت که ما تو را محشور می نماییم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا بیشترین عامل عذاب قبر از ناحیه (عدم رعایت طهارت از) ادرار است. (یعنی کسی که در مورد نجاست و طهارت، لا ابالی هستند).

و نیز فرمود: قبر باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های جهنم است.

علامه تفتازانی از سید ابوشجاع نقل می کند: از کودکان و همچنین از پیامبران علیهم السلام در قبر سوال می شود.

گویند: از انبیا سوال نمی شود، زیرا بنا بر روایت از خدا و دین و پیامبر سوال می پرسند، و عاقلانه نیست که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خود ایشان بپرسند، و همان طور که می دانید این به معنای عدم سوال به طور مطلق در قبر نیست بلکه تنها عدم سوال از پیامبر مورد نظر است، و نیز از کسی که بر آیین پیامبر دیگر نیست.

1- . غافر / 46
2- . غافر / 11

مردم درباره عذاب قبر با یکدیگر اختلاف نظر دارند، برخی آن را به طور کامل رد کرده و عده دیگر آن را می پذیرند، و این گروه نیز با یکدیگر اختلاف نظر دارند: برخی عذاب را اثبات کرده اما زنده شدن را انکار می کنند و این خلاف عقل است.

و برخی نیز عذاب را حقیقتا اثبات نکرده اند، بلکه معتقدند: همه درد و رنج ها در جسم جمع شده و هنگامی که قیامت بر پا شود، به یکباره احساس درد می کند، و این حقیقتا انکار عذاب قبر است، و برخی نیز به زنده شدن اعتقاد دارند اما به بازگشت روح معتقد نیستند.

برخی به زنده شدن و بازگشت روح ایمان دارند، اما لزومی نمی بینند اثر زندگی را در آن مشاهده کنند، حتی کسانی که توسط حیوانات وحشی خورده شده اند، زنده شده و از آن ها سوال می شود و از نعمت برخوردار شده و عذاب می شوند، شایسته نیست عذاب قبر انکار شود، زیرا کسی که آتش را در درخت سبز پنهان می کند، قادر است عذاب و نعمت را پنهان سازد.

امام غزالی در کتاب احیاء علوم الدین می گوید: در صورت تصدیق چنین اموری سه مقام به تو داده می شود:

اولین آن ها – که صحیح تر و واضح تر می باشد- این است که تصدیق کنی که مثلا ماری وجود دارد و مرده را نیش می زند، اما ما آن را نمی بینیم، زیرا چشم ما صلاحیت دیدن چنین امور ملکوتی را ندارد، و هر آنچه مربوط به آخرت می شود، از عالم ملکوت است، پس چگونه صحابه به فرود آمدن جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان داشتند؟ و حال آنکه او را نمی دیدند، و ایمان داشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را می بیند؟ اگر تو به چنین چیزی ایمان نداشته باشی، ایمان به ملائکه و وحی بر تو واجب تر است، و اگر به این امور ایمان داری، و جایز می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله اموری را مشاهده کند که دیگر امت از مشاهده آن عاجزند، پس چگونه دیدن چنین اموری را توسط میت جایز نمی دانی؟

مقام دوم: وضعیت کسی که خواب می بیند، به یاد آورید، او در خواب می بیند ماری او را نیش شده و از آن درد می کشد، حتی در خواب می بیند که فریاد می کشد

و پیشانی اش عرق می کند، و از جا می پرد، همه این امور را درک کرده و مانند شخصی که بیدار است، درد می کشد؛ و شما مشاهده می کنید که او خوابید و آرام است و هیچ ماری در اطراف او نیست، در صورتی که مار حقیقتا وجود دارد، و عذاب صورت می پذیرد، اما شما آن را نمی بیند، و هنگامی که درد حاصل از نیش مار وجود دارد، فرقی نمی کند که این مار در ذهن باشد و یا به چشم آن را ببینید.

مقام سوم: خود مار دردناک نیست بلکه آنچه از مار می بینی که همان سم می باشد، دردناک است، و باز هم نه خود سم، بلکه عذاب شما بر اثر تأثیر سم است، و اگر چنین تأثیری به وسیله چیزی غیر از سم نیز حاصل شود، این عذاب و شکنجه فراهم می شود.

تعریف چنین عذابی معمولا جز با سبب و علت عذاب امکان پذیر نیست، و صفت های هلاک کننده هنگام مرگ به موجودات موذی و دردناک در روح تبدیل می شود، و درد و رنج آن مانند نیش مارها است و بی آنکه ماری در عالم خارج به چشم آید.

اگر بگویی: از این سه رفتار کدامیک صحیح است؟ لازم به ذکر است برخی از مردم تنها مورد سوم برایشان رخ می دهد، تنها حق و حقیقتی که از طریق بصیرت برای ما حاصل شد، این است که تحقق همه این امور امکان پذیر است؛ و کسی که یکی از آن ها را انکار می کند، به خاطر کم حوصلگی و ناآگاهی وی به دامنه قدرت الهی و شگفتی های تدبیر اوست که اعمال و افعال الهی را که با آن ها مأنوس نیست و بدان عادت ندارد، انکار می کند.

این انکار جهل و کوتاهی است، همه این سه روش بیان شده در عذاب ممکن بوده و تصدیق و تأیید آن واجب می باشد، و چه بسا بنده ای که به یک نوع از آن ها معذب شود، این عذاب حق است پس به آن ایمان بیاورید.

سپس می گوید: سوال نکیر و منکر حق است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که مرده دفن می شود، دو فرشته سیاه و آبی نزد او می آیند که به یکی منکر و به دیگری نکیر می گویند سپس

ص: 399

از میت سؤال می کنند: دربارهء آن مردی که در بین شما ظهور کرد چه می گفتی؟ (مقصود رسول اکرم صلی الله علیه و آله است).

مرده جواب می دهد: آنچه او می گفت که بنده و فرستادهء خداست، همان می گفتم، و گواهی می دهم که معبودی به حق جز خدای یکتا نیست، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهء خداست، پس دو فرشته می گویند: ما می دانستیم که تو چنین جواب خواهی داد.

سپس قبرش به اندازه هفتاد زراع فراخ و نورانی و روشن می گردد به او گفته می شود: بخواب. میت می گوید: من می خواهم نزد خانواده ام برگردم و آن ها را از وضعیت خوب خود خبر دهم. می گویند: بخواب مانند عروسی که او را کسی جز محبوب ترین فرد خانواده اش بیدار نمی کند، تا اینکه خداوند او را در قبرش بر می انگیزد.

اگر شخص سوال شونده منافقی باشد، در جواب منکر و نکیر می گوید: هر آنچه را که مردم می گفتند من نیز می گفتم، ومن چیز دیگری نمی دانم. می گویند: ما می دانستیم که تو این چنین پاسخ می دهی، به زمین دستور داده می شود بر او تنگ شود، زمین آن چنان او را می فشارد که دنده ها و پهلوهایش در یکدیگر فرو می روند و همیشه معذب باقی می ماند، تا زمانی که خداوند او را از قبرش بر می انگیزد.

جبائی و فرزندش و بلخی نام گذاری دو فرشته به نکیر و منکر را انکار می کنند، منکر تنها آن حالتی است که هنگام لکنت زبان کافر در هنگام سوال حاصل می شود، و نکیر توبیخ کافر می باشد، این بیان بر خلاف ظاهر حدیث است، احادیث مستند درباره عذاب و نعمت قبر و سوال دو فرشته بیش از آن است که در شمار آید، به گونه ای که قدر مشترک آن به حد تواتر می رسد، اگر چه هر یک از آن ها از اخبار آحد است و پیش از ظهور مخالف، سلف صالح به آن معتقد بودند، و ضرار بن عمرو و اکثر متأخرین معتزله آن را به طور مطلق انکار کرده اند.

برخی از روافض توجیهشان این است که مرده جماد بوده و عذاب نمی کشد؛ کسی که در شگفتی های جهان و خلقت و عجایب آفرنش تأمل کند، از پذیرش چنین طرز تفکری خودداری نمی کند. زیرا نفس چند خلقت دارد، و در هر خلقت

صورتی را مشاهده می کند که با آن خلقت می طلبد، همانطور که در خواب اموری را مشاهده می کند که در بیداری آن ها را نمی بیند، در جدا شدن روح از بدن نیز به همین صورت اموری را مشاهده می کند که در طول زندگی آن را ندیده بود، و اینکه «مردم خواب هستند، وقتی مردند، از خواب غفلت بیدار شده و هشیار می شوند»، نیز به همین نکته اشاره دارد.

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: بر کسی پوشیده نیست که آنچه اینان و دیگران در این خصوص به شیعه نسبت می دهند، دروغ و افترایی بی پایه و اساس بیش نیست، و در کتاب هایشان هیچ اثری از آن وجود ندارد، برخی از عقاید آن ها را در این باره شنیده ام، ممکن است برخی از این عقاید در کتب کفرآمیز اسماعیلیه و دیگر فرقه های چسبیده به این فرقه مشاهده شود که همه آن ها را به شیعه نسبت می دهند، این حقه ای کثیف است، به ویژه اگر از طرف عالمان صورت گیرد.

لازم به ذکر است که عامه در کتب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: هرگاه یکی از شما از دنیا رفت و بر او خاک ریختید، یکی از شما نزد قبر او برود و بگوید: فلان بن فلانه، او می شنود و پاسخ نمی گوید؛ بار دیگر بگوید: فلانی ! او می نشیند.

سپس باید بگویی: فلانی. او می گوید: ما را راهنمایی کن خدا تو را رحمت کند، پس بگوید: به یاد آور آنچه را که در دنیا به آن اعتقاد داشتی. شهادت به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و خشنودی به اینکه خدا پروردگارت باشد و محمّد (درود خدا بر او و خاندانش باد) پیامبرت، و اسلام آیینت و قرآن پیشوایت.

نکیر و منکر هر یک از این سوال ها را به تأخیر می اندازد و می گوید: برویم، چرا نزد کسی نشسته ایم که حجت به وی تلقین شد؟ پرسید: یا رسول الله، اگر مادر او را نشناسد؟ فرمود: او را به حوا نسبت دهد.

شیخ بهایی قدس الله روحه گوید: ممکن است تصور شود سخن از تعلق ارواح پس از جدا شدن از بدن های عنصری و ملحق شدن به دیگر اشباح، همان طور که در احادیث هم بیان شده است، تناسخ باشد، اما این تصور نادرست است،

زیرا تناسخی که مسلمانان آن را باطل می دانند، منتقل شدن روح پس از نابودی جسم، به جسم دیگر در همین عالم است که آن جسم یا عنصریّ است بنا بر تصور برخی از آن ها که به نسخ (تناسخ ارواح) مسخ، فسخ و رسخ تقسیم می شود؛ و یا اینکه در ابتدا فلکی بوده است و یا پس از نقل و انتقال در بدن های عنصری با توجه به اختلاف عقاید سست آنان که در محل خود مفصلاً بیان شده، فلکی بوده است.

اما اینکه ارواح در عالم آخرت به بدن های مثالی تعلق می گیرند و این انتقال از برزخ تا زمان قیامت کبری رخ می دهد که به اذن خالق خود و یا با جمع اجزای پراکنده و یا آفرینش آن ها از عدم و نیستی به بدن های اصلی خود باز می گردند، همانطور که اولین بار آن ها را از عدم آفرید، اما این امور به معنای تناسخ نیست، و اگر آن را تناسخ نامیدیم بحث و مناقشه ای در این نامگذاری نمی باشد، زیرا مسمی ها متفاوت است.

اما انکار ما نسبت به فرقه تناسخیه و حکم به کافر بودن آن ها، تنها به این دلیل نیست که معتقدند: روح از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود، زیرا بسیاری از اهل اسلام نیز به معاد جسمانی اعتقاد دارند، حکم ما به این خاطر است که آن ها عقیده دارند روح در همین عالم از جسمی به جسم دیگر منتقل شده، و معاد جسمانی را در نشئه آخرت انکار می کنند.

فخر رازی در نهایه العقول می گوید: مسلمانان معتقدند حدوث ارواح و بازگشت آن ها به بدن هایشان نه در این عالم بلکه در عالم آخرت رخ می دهد، اما فرقه تناسخیه بر قدم ارواح و انتقال ارواح در همین عالم اعتقاد دارند، و آخرت و بهشت و جهنم را انکار می کنند، و تنها به خاطر همین انکار کافر شده اند. سخن فخر رازی در اینجا به پایان می رسد؛ تفاوت و فاصله میان این دو عقیده آشکار شد. کلام شیخ بهایی تمام شد، خداوند بر اکرامش بر وی بیفزاید.

لازم به ذکر است، مقتضای قوانین عدالت الهی و نیز با توجه به متون گذشته و کنونی، سوال و جواب در قبر تنها از انسان های مکلف و کامل است و از کودکان و دیوانگان و مستضعفان سوال نمی پرسند.

ص: 402

اما انبیا و ائمه علیهم السلام و نیز گرچه از فحوای این سخن که کسانی که به آن ها تلقین می شود سؤال ندارند، و مانند آن، و آنچه گذشت که احتمال می رود از آن ها سوال شود و فشار قبر نیز داشته باشند، و از سایر اموری که دالّ بر رفعت شأن امامان علیهم السلام است، استفادهی می شود که از ایشان سوال نمی شود، اما نص صریحی در این خصوص وجود ندارد و بهتر است به این موضوع نپردازیم، خواه در جهت نفی باشد و یا اثبات آن، به همین دلیل علمای ما رضوان الله علیهم از این موضوع صرف نظر کرده اند.

نویسنده کتاب « المحجه البیضاء فی مذهب آل العباء» می گوید: اهل سنت در اینکه آیا پیامبران علیهم السلام و نیز کودکان در قبر سوال و جواب می شوند و یا خیر؟ اختلاف نظر دارند.

گویند: انبیا علیهم السلام در قبر سوال و جواب نمی شوند. صفار گوید: در این خصوص نه نص صریحی موجود است و نه روایتی و نه دلیلی، بنابراین این مسأله از آنان نفی می شود، و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از عذاب قبر به خدا پناه می برد، اظهار نهایت فقر و نیاز به حق تعالی است.

و گویند: سؤال از انبیا زورگویی محض است زیرا جایز است که گفته شود: « آمن الرسول بما انزل إلیه من ربه»(1) { پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. } پس همانطور که جایز است از مومن درباره آنچه بدان ایمان آورده سوال شود، و بپرسند: پروردگارت کیست؟ و دینت چیست؟ پس از پیامبر نیز درباره آنچه بدان ایمان آورده، سوال می شود، پس فهمیده می شود که حمل استعاذه بر مبالغه زورگویی بی دلیل است؛ و به این سبب که پیامبر صلی الله علیه و آله مسئولیت بزرگی بر دوش دارد، زیرا حضرت صلی الله علیه و آله تنها برای بیان احکام و هدایت دل ها به سوی خالق یکتا مبعوث شده است، پس به چه دلیل نباید از وظیفه و مسئولیت ایشان سوال شود؟

1- . بقره / 285

حتی می گویند: سوال دو فرشته از پیامبران این است: امت خود را به چه چیز واگذاشته اید؟ حقیقت این است که ائمه علیهم السلام نیز در این مورد مانند انبیا علیهم السلام هستند، در کتب امامیه هیچ مطلبی در خصوص نفی و یا اثبات این موضوع مطرح نشده است، آنچه قلب مرا آرام می کند این است که امامیه نیز مانند ائمه علیهم السلام از این احکام مستثنی هستند.

شیخ صدوق رحمه الله در رساله عقاید می نویسد: اعتقاد ما به سوال و جواب در قبر حق و حقیقت بوده و گریزی از آن نیست، هر کس پاسخ صحیح دهد، به روح و ریحان در قبر و به بهشت پرنعمت در آخرت بشارت می دهند.

هرکس پاسخ صحیح ندهد، به آب جوشان در قبر و آتش جهنم در آخرت برای او خواهد بود. بیشترین عذاب قبر به خاطر سخن چینی و بد اخلاقی و بی اعتنایی به ادرار است، و بیشترین عذاب قبر مومن از جنبیدن چشم یا نیشتر حجامت گر است.و این کفاره گناهان باقی مانده اوست که کفاره آن غم و اندوه و بیماری و سختی جان کندن می باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد را پس از فراغت زنان از غسل وی، با لباس خود کفن فرمود، و جنازه او را بر دوش خود تشییع نمود تا به قبرش رسید، سپس او را بر زمین گذاشته و وارد قبر شد و در آن خوابید، سپس برخاست و او را بر دست گرفته و در قبر گذاشت، مدتی طولانی بر جنازه خم شده و در گوش او تلقین نموده و می فرمود: پسرت، پسرت؛ سپس از قبر خارج شد و قبر را با خاک پوشاند، سپس بر قبر خم شده و شنیدند که می فرماید: بارالها، من او را به تو سپردم. و سپس بازگشت.

مسلمانان گفتند: یا رسول الله، کاری را انجام دادید که تا به حال ندیدیم که با کسی دیگر این اعمال را انجام داده باشید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امروز همسر ابوطالب از دنیا رفت، او مرا بر خود و فرزندش ترجیح می داد؛

من قیامت را یاد کرده و به او گفتم: روز قیامت مردم لخت و عریان از قبرهایشان محشور و زنده می شوند، فریاد زد و گفت: وای بر رسوایی آن روز، ضمانت کردم که پوشیده وارد محشر شود.

فشار قبر را یاد کردم، فاطمه گفت: وای به خدا پناه می برم از ضعف. پس ضمانت کردم که خداوند او را از فشار قبر حفظ کند، لذا پیراهن خود را بر او کفن نموده و در قبرش خوابیدم، و بر او خم شده و آنچه را از وی پرسیده می شود، به او تلقین نمودم.

هنگامی که از پروردگارش پرسیدند، پاسخ داد: خدای یکتا، از پیامبرش پرسیدند و پاسخ داد، از ولی و امامش پرسیدند، بر او پوشیده بود، پس به او گفتم: پسرت، پسرت!

می گویم: شیخ مفید، خداوند ضریح او را نورانی گرداند، در شرح این سخن می گوید: در اخبار صحیحی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرشتگان بر مردگان فرود می آیند و از آن ها درباره دینشان می پرسند. واژه هایی که در این روایت ها نقل شده نزدیک به هم است، از جمله اینکه دو فرشته حق تعالی به نام نکیر و منکر بر مرده نازل می شوند و از او درباره پروردگار و پیامبر و دین و امامش می پرسند، اگر پاسخ صحیح دهد، او را به فرشتگان نعمت تحویل می دهند و اگر از پاسخ دادن باز بماند، او را به فرشتگان عذاب می سپارند.

در برخی از روایت ها آمده است: نام دو فرشته ای که بر آن ها نازل می شود: مبشر و بشیر است، و نکیر و منکر تنها برای کافر است، زیرا حق را انکار کرده اند، و آنچه را که بر او می آورند، انکار می کند و کراهت دارد. فرشتگان وارد بر مومنین را بشیر و مبشر گویند، زیرا مومن را به رضا و خشنودی خداوند و پاداش جاودان بشارت می دهند.

این دو نام لقبی نیست که به فرشته نسبت می دهند، بلکه فعل و عمل خود شخص است، این امور به هم نزدیک بوده و شباهت دارند، و بعید نیست چنین معنایی داشته باشد، خداوند به حقیقت امر آگاه تر است.

پیش از این گفتیم: فرشتگان تنها بر کسانی که ایمان محض و یا کفر محض داشته باشند، وارد می شوند، و از غیر از این دو دسته صرف نظر می کنند، و مشخص است که این روایت بر این امر دلالت دارد، و از همین رو این موضوع را مطرح کردیم.

ص: 405

فصل: فرشتگان جز بر انسان زنده فرود نمی آیند، و تنها از کسی سوال می پرسند که مساله را می فهمد و درک می کند، این موضوع بر این دلالت دارد که خدای متعال بنده را پس از مرگ برای سول و جواب زنده می کند، و اگر استحقاق داشته باشد زندگی اش با نعمت های الهی، و یا با عذاب ادامه می یابد، از خشم و غضب الهی به خود او پناه می بریم و درخواست داریم به رحمت خود ما را به آنچه که رضایت و خشنودی اش در آن است، توفیق دهد.

منظور از فرود دو فرشته و سوال و جواب بنده این است که خدای متعال پس از مرگ انسان، دو فرشته: یکی فرشته رحمت و دیگری فرشته عذاب بر او می گمارد، و فرشته ها از طرف خود نمی توانند آنچه سزاوار بنده است، انجام دهند مگر اینکه از سوی حق تعالی به آن ها امر شود.

دو فرشته ای که بر بنده فرود می آیند، یکی فرشته رحمت و دیگری فرشته عذاب است، هنگامی که بر آنچه بر آن گماشته شده اند وارد می شوند، حال بنده را به وسیله سوال و جواب در می یابند.

اگر چنان پاسخ گوید که سزاوار نعمت و رحمت الهی باشد، فرشته رحمت کار را به عهده می گیرد و فرشته عذاب به آسمان عروج می کند؛ و چنانچه نشانه استحقاق عذاب آشکار شود، کار او به فرشته عذاب واگذار می شود و فرشته رحمت عروج می کند.

و گویند: فرشته های رحمت و عذاب، غیر از فرشته هایی هستند که مسئولیت سوال و جواب را برعهده دارند و فرشته های رحمت و عذاب تنها از جهت دو فرشته سؤال پی می برند که بنده سزاوار چیست؟

اگر از بنده سوال کنند و نشانه های استحقاق جزا و پاداش آشکار شود، فرشته جزا آن را به عهده می گیرد، و فرشته های پرسش و پاسخ به مکان خود در آسمان عروج می کنند، و همه این امور جایز است و به یکی بدون دیگری نمی توانیم قطع پیدا کنیم، زیرا روایت ها در این زمینه به همسان و هم وزن است، و معمولا موضع ما در برابر معنای آنچه بیان کردیم توقف و ممکن دانستن آن است.

فصل: خداوند تنها برای تعبّد خلق، فرشتگان سوال و جواب و عذاب و رحمت را بر آنان گماشته است، همانطور که فرشتگان نویسنده را برای حفظ اعمال و نوشتن و ثبت کردن و بالابردن آن به سوی خالق مأمور کرده است، و همانطور که گروهی از فرشتگان را مأمور حفظ بنی آدم و گروهی را برای هلاک ملت ها، گروهی را برای حمل عرش الهی، گروهی را برای طواف بیت المعمور، و گروهی را برای تسبیح، گروهی را برای استغفار برای مومنان، جمعی را برای خدمت به بهشتیان، و گروهی را برای عذاب جهنمیان قرار داده است، و همه این ها برای بندگی و عبادت خلق قرار داده تا بر آن ثابت قدم گردند.

فرشتگان خداوند را بیهوده پرستش نمی کنند، همانطور که پرستش انس و جن نیز برای بازی نیست بلکه برای پاداش دادن آنان است، و نیز اقتضای حکمت الهی برای معرفی خود و ملزم کردن بندگان به ادای شکر نعمت به همین منظور است. حق تعالی خود قادر است مستقیم و بی واسطه عذاب را به مستحق آن فرو آورد، اما برای این کار فرشتگان را مأمور می کند، علت و حکمت این امر را ذکر کردیم و توصیف نمودیم.

اما راه اثبات پرسش فرشتگان مرگ پس از خروج مردگان از دنیا، استدلال نقلی و راه علم به بازگشت روح به آن ها هنگام پرسش و پاسخ، استدلال عقلی است، چرا که مسأله مردگان و پرسش از جمادات صحیح نیست، و تنها سخن گفتن با انسان عاقل صحیح بوده و در این صورت اعتراف گرفتن و ملزم ساختن او به آنچه برایش مقدر شده، امکان پذیر است.

با وجود آنکه در روایت ها آمده است، روح به هنگام پرسش و پاسخ به مردگان باز می گردد تا آنچه را که به وی گفته می شود، درک کند، روایت نیز تأییدی بر این استدلال عقلی است، حتی اگر احادیث بر این موضوع دلالت نمی کرد، حجت عقلی برای آنچه بیان کردیم، کافی بود.(1) پایان کلام شیخ مفید.

-1

می گویم: از آنجا که این مسأله از بزرگترین اصول اسلامی به شمار می رود و فیلسوف نماها و کافران دهریه در آن شبهه افکنده و جمعی از کسانی که به زبان ایمان آورده اما به دل مومن نیستند نیز در پی تأویل و تفسیر آن بودند، سخن در این باب به درازا کشید، و از فضل و کرم پروردگار مسألت دارم به بنده این توفیق را بدهد که رساله جداگانه ای در این مبحث به رشته تحریر درآورم. و خداوند به هر خیر و درستی رهنمون است.

روایت های سودمندی در این مقصد بلند در باب احتضار، و باب دو چوب تر، و باب دفن، و باب تلقین و دیگر باب های جنازه ها، باب احوال بنی آدم، و باب های معجزات ائمه علیهم السلام و شگفتی های احوال ایشان بیان کردیم.

روایتی طولانی درباره سخن گفتن سلمان با یکی از مردگان در باب احوال وی رضی الله عنه بیان می شود، در بیشتر باب ها آنچه مناسب این باب باشد، ذکر می شود، به ویژه در باب فضل فاطمه بنت اسد رضی الله عنها، و باب برتری روز و شب جمعه، و باب های مواعظ و پندها، و باب های فضیلت اعمال و غیره، که اشاره به آن ها به درازا می کشد چه رسد به ذکرشان.

باب نُهم : درباره بهشت و جهنم دنیا که ملحق به باب نخست است

آیات:

- جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً إِلَّا سَلاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَهً وَ عَشِیًّا(1)

{باغهای جاودانی که [خدای] رحمان به بندگانش در جهان ناپیدا وعده داده است. در حقیقت، وعده او انجام شدنی است.در آنجا سخن بیهوده ای نمی شنوند، جز درود. و روزی شان صبح و شام در آنجا [آماده] است. }

- وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ *لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (2)

{و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده، و آنگاه کشته شده یا مرده اند، قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می بخشد. و راستی این خداست که بهترین روزی دهندگان است. آنان را به جایگاهی که آن را می پسندند درخواهد آورد، و شک نیست که خداوند دانایی بردبار است. }

- إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ *قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ *بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ (3)

{من به پروردگارتان ایمان آوردم. [اقرار] مرا بشنوید.» [سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و بدو] گفته شد: «به بهشت درآی.» گفت: «ای کاش، قوم من می دانستند،که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.» }

1- . مریم / 61 - 62
2- . حج / 58 - 59
3- . یس / 25 - 27

- وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (1)

{پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می کردند حمایت فرمود، و فرعونیان را عذاب سخت فروگرفت. [اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود [فریاد می رسد که:] «فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب درآورید.» }

- مِمَّا خَطِیئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً(2)

{[تا] به سبب گناهانشان غرقه گشتند و [پس از مرگ] در آتشی درآورده شدند }

تفسیر:

«جنات عدن»: بهشت های اقامت؛ «التی وعد الرحمن عباده بالغیب»: به آن ها وعده داده درحالی که از چشم آن ها پنهان است، و یا آن ها خود از آن پنهان اند، و یا آن ها را به خاطر ایمان به غیب بدان وعده داده است.

«إنه کان وعده» که همان بهشت است؛ «مأتیّا» اهل آن وارد بهشتی می شوند که وعده داده شده اند. و گویند: مفعول به معنای فاعل است، یعنی «آتیا». «لا یسمعون فیها لغوا»: سخنان بیهوده و اضافی؛ «إلا سلاما»: یعنی سخنانی را می شنوند که از عیب و نقص در سلامت است، و یا جز سلام کردن فرشتگان به آن ها، و یا سلام کردن آن ها به یکدیگر نمی شنوند، بنا بر این که استثنای منقطع است.

«ولهم رزقهم فیها بکره وعشیا»، طبرسی رحمه الله در تفسیر این آیه می گوید: مفسران معتقدند: در بهشت ماه و خورشیدی وجود ندارد تا صبح و شامی داشته باشند، منظور: رزق آن ها در صبح و شامی که خود می دانند، به قدر زمان صبح و شام به آن ها می رسد ، و گویند: عرب دوست داشت صبح و شام غذا بخورد، و یک وعده غذایی را در طول شبانه روز نمی پسندید، پس خدای متعال به آنان خبر داد که

1- . مومن / 45 - 46

2- . نوح / 25

در بهشت رزق آن ها به تناسب همان صبح و شامی که عادت داشتند، به ایشان می رسد، در بهشت شب وجود ندارد بلکه همه روشنایی و نور است. و گویند: بهشتیان فرا رسیدن شب را با آویختن پرده ها و گشودن درها در می یابند.(1)

می گویم: بنا به نقلی از تفسیر علی بن ابراهیم بیان می شود که این در بهشت دنیا است، پس نیازی به این تکلفات نیست.(2)

«لیرزقنهم الله رزقا حسنا» گویند: این در بهشت دنیا است، همانطور که خدای متعال در آیه دیگری می فرماید: «بل أحیاء عند ربهم یرزقون». طبرسی درباره قصه آل یس، در تفسیر آیه شریفه «إنی آمنت بربکم فاسمعون» می گوید: قومش هنگامی که این سخن را از او شنیدند، آنقدر او را لگد مال کردند تا از دنیا رفت، و خداوند او را وارد بهشت نمود، و او در آنجا زنده است و روزی داده می شود. آیه شریفه «قیل ادخل الجنه» نیز به همین موضوع اشاره دارد.

و گویند: او را سنگسار کرده و کشتند، و گویند: قومش هنگامی که کمر به قتل او بستند، خداوند او را نزد خود بالا برد و اکنون در بهشت است و با نابودی دنیا و بهشت (دنیوی) او نیز می میرد.

حسن و مجاهد می گویند: بهشتی که وارد آن شده است می تواند نابود شود، و بنا بر نقل دیگری: قومش او را به قتل رساندند اما خداوند او را زنده کرد و وارد بهشت نمود، و او گفت: «یا لیت قومی یعلمون» تا آخر آیه، این آیه بر وجود نعمت در قبر دلالت دارد، زیرا وی هنگامی این سخن را بیان کرد که قومش هنوز زنده بودند، پس هنگامی که وجود نعمت در قبر جایز است، عذاب قبر نیز جایز می باشد، و مخالفت با این دو یکسان است.(3)

شیخ طبرسی در تفسیر آیه شریفه «وحاق بآل فرعون» می گوید: یعنی آن ها را احاطه کرده و بر آن ها فرود آمد؛ «سوء العذاب»: یعنی عذاب ناپسند و آنچه برای او ناخوشایند است، سوء العذاب و بدترین عذاب در دنیا غرق شدن و در آخرت،

1- . مجمع البیان 6 : 433 و 434
2- . در روایت شماره 4 بیان می شود.
3- . مجمع البیان 8 : 269

آتش است. «النار یعرضون علیها غدوا وعشیا» یعنی آل فرعون در قبرهای خود در آتش هستند و صبح و شام عذاب می شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته می شود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را محشور می نماید.

امام صادق علیه السلام فرمود: این در دنیا قبل از روز قیامت است، زیرا آتش قیامت صبح و شام ندارد سپس فرمود: اگر آن ها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ عذاب شوند در میان این دو باید سعادتمند باشند، چنین نیست، این مربوط به برزخ است پیش از روز قیامت، آیا سخن خدا را (بعد از این جمله) نشنیده ای که می فرماید: «هنگامی که قیامت برپا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید. (1)»(2)

بیضاوی گوید: «مما خطیئاتهم» یعنی به خاطر خطاهایشان، «ما» برای تأکید و بزرگ نمایی بیان شده است، «اغرقوا»: با طوفان، و «فادخلوا»: آتش جهنم. منظور عذاب قبر و یا عذاب آخرت است، و این پشت سر هم بیان شدن به دلیل عدم توجه به چیزی است که بین غرق شدن و ورود به آتش است، و یا مسبب نیز مانند چیزی است که در پی سبب می آید، و این دور شدن از آن به خاطر فقدان شرط و یا وجود مانع است.(3)

روایات:

1. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی شامی که معاویه او را فرستاده بود تا از امام حسن علیه السلام سؤالی را که بن اصفر کرده بود را بپرسد و سؤال

1- . غافر / 46

2- . مجمع البیان 8 : 445

3- . تفسیر بیضاوی 4 : 330

درباره چشمه ای بود که ارواح مشرکان به آن پناه می گیرد؛ حضرت فرمود: آن چشمه ایست که به آن سلمی گفته می شود.(1)

در کتاب احتجاج نیز حدیث مشابهی نقل شده است.(2)

2. علل الشرائع: حسین بن بشار گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از بهشتی که آدم در آن بوده سؤال کردم . حضرت فرمودند: آن باغی است از باغهای دنیا که خورشید و ماه بر آن طلوع و غروب می کرد، و اگر از باغ های سرای جاودان بود هرگز آدم علیه السلام از آن خارج نمی شد.(3)

در کتاب کافی نیز حدیث مشابهی در این خصوص نقل شده است.(4)

3. تفسیر قمی: از امام صادق علیه السلام درباره بهشتی که آدم علیه السلام در آن بوده است، سوال شد آیا از بهشت های دنیا است و یا از بهشت های آخرت؟ فرمود: آن باغی است از باغهای دنیا که خورشید و ماه بر آن طلوع و غروب می کنند، و اگر از باغ های قیامت بود هرگز آدم علیه السلام از آن خارج نمی شد تا آخر خبر.(5)

4. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه «وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا»(6) {و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت مقرّر است. } فرمود: این امر در بهشت دنیا و قبل از قیامت بوده و دلیل بر این سخن، آیه شریفه «بُكْرَةً وَ عَشِيًّا» است، صبح و شام در آخرت و در بهشت جاودان وجود ندارد، و صبح و شام تنها در بهشت دنیا است که روح مومنان به آنجا منتقل می شود و ماه و خورشید در آن طلوع می کند.(7)

ص: 413

1- . خصال: 441
2- . احتجاج: 268
3- . علل الشرایع 2 : 325
4- . کافی 3 : 126
5- . تفسیر قمی 1 : 53
6- . مریم / 62
7- . تفسیر قمی 2 : 26

5. تفسیر قمی: «وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ *یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ *فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ *خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ»(1) {و ما آن را جز تا زمان معیّنی به تأخیر نمی افکنیم. روزی [است] که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آنگاه بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیکبخت. و اما کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش، فریاد و ناله ای دارند. تا آسمان ها و زمین برجاست، در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد، زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد.} و این در جهنم دنیا و پیش از قیامت است و اما آیه شریفه «وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها»(2) {و اما کسانی که نیکبخت شده اند، تا آسمآن ها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند} یعنی در بهشت دنیا که ارواح مومنان به آنجا منتقل می شود، «ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ» {مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این] بخششی است که بریدنی نیست.} یعنی قطع نشدنی از نعمت های آخرت در بهشتی که به آن متصل است.(3)

6. تفسیر قمی: «النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا»(4) فرمود: این در دنیا و پیش از قیامت است، و به این دلیل است که در قیامت صبح و شام وجود ندارد زیرا صبح و شام تنها در مورد ماه و خورشید صدق می کند و در بهشت جاودان و جهنم، ماه و خورشیدی وجود ندارد.

مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره آیه شریفه «النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اهل سنت درمورد آیه چه می گویند؟ جواب داد: آن ها معتقدند مقصود آتش جهنم است و ارواح در عالم برزخ عذاب نمی شوند. حضرت فرمودند: ارواحی که در عالم برزخ عذاب نمی شوند، ارواح اهل سعادت هستند. به حضرت عرض شد: پس معنای

1- . هود / 104 - 107
2- . هود / 108
3- . تفسیر قمی 1 : 339
4- . غافر / 46

آیه چیست؟ حضرت فرمودند: «عرضه کردن آتش به آن ها هنگام شب و صبح» مربوط به دنیا {و پس از مرگ} است ، اما در مورد آتش جهنم خداوند در ذیل همین آیه فرموده است : «وقتی قیامت برپا شود آل فرعون را داخل عذاب سخت کنید».(1)

7. تفسیر قمی: ضریس کناسی گوید: خدمت امام باقر علیه السلام

عرض کردم: قربانت گردم خداشناسانی که به محمد صلی اللّٰه علیه و آله ایمان دارند و مسلمان هستند و از دنیا می روند، ولی امامی را نمی شناسند و به ولایت شما معتقد نیستند، پایان کار آن ها چه خواهد شد؟

امام علیه السّلام فرموند: آن ها در قبرهای خود خواهند ماند و از آنجا بیرون نخواهند گردید، هر کدام از آن ها که کارهای نیک انجام داده باشند و عداوت و عنادی از آن ها نسبت به ما ظاهر نشده باشد، از قبر او راهی به طرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است، باز می گردد و روح و بشارت به قبر او می رسد. این چنین آدمی در قبر خود (جایگاه برزخی خود) زندگی می کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیشگاه عدل خداوندی حاضر می گردد و به حساب کار او می رسند و خوبی ها و بدیهای او را در نظر می گیرند، در اینجا یا به طرف بهشت می روند و یا به طرف دوزخ رهسپار می شوند، وضع این ها بستگی به امر خداوند دارد.

امام علیه السلام فرمود: با مستضعفان و افرادی که عقل درستی ندارند و نیک و بد را از هم تمیز نمی دهند، و با اطفال و فرزندان مسلمانان که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند، همین گونه رفتار می گردد، اما ناصبیان (دشمنان اهل بیت) که اهل قبله هستند، برای آن ها هم خطّی از قبر (جایگاه برزخی او) به طرف دوزخ کشیده می شود. این دوزخ را خداوند در مشرق خلق کرده است و از آن دوزخ شعله های آتش و دود و گرمی به قبرش وارد می گردد و او را معذّب می کند، و بعد از این هم راه آن ها به جهنم (جهنّم اخروی) ختم می شود.(2)

1- . تفسیر قمی 2 : 229

2- . تفسیر قمی 2 : 232

8. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمود: پادشاه روم از امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد ارواح مومین پس از مرگ پرسید که در کدام مکان قرار می گیرند؟ امام فرمود: ایشان در صخره ای در نزد بیت المقدس اجتماع می نمایند در شب جمعه، چرا که آنجا عرش زیرین خداوند است که از آنجا زمین گسترش یافته است، و به آنجا نیز دوباره در پایان جهان پیچیده خواهد شد، و در آنجا محشر بر پا می گردد و از آنجا پرودگار و ملائکه بر عرش قرار گرفتند. سپس سائل از ارواح کفار پرسید که در چه مکانی اجتماع می کنند؟ امام پاسخ داد در سرزمین حضر موت پشت شهر یمن.(1)

9. اختصاص، بصائر الدرجات: عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی حوض کوثر سوال کردم. حضرت فرمود: حوضی است که وسعت آن از بصری (در راه شام) تا صنعا (در یمن) است، آیا دوست داری آن را ببینی؟

گفتم:بله. ابن سنان گوید: حضرت دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهری را دیدم که از یک طرف آن آبی جاری است از یخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شیری سفیدتر از یخ، و در وسط آن شرابی که از یاقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابی که بین شیر و آب بود هرگز ندیده بودم . عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه می گیرد؟ و منبع آن از کجا است؟ حضرت فرمود: این ها چشمه هایی است که خداوند آن ها را در کتابش ذکر نموده است، این ها چشمه ای از آب، و چشمه ای از شیر، و چشمه ای از شراب است که جایگاهش در بهشت است و در این نهر جاریند.

و من در کناره های آن نهر درخت هایی دیدم که دختران بهشتی با موهایی آویزان کنارشان بود، که به زیبایی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامی بود که زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آن ها از جام های دنیا نیستند.

1- . تفسیر قمی 2 : 244

پس حضرت به یکی از آنان نزدیک شد و به او اشاره کرد که آبش بدهد، من به او نگاه کردم، دیدم خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت سپس به حضرت تقدیم نمود، حضرت جام را از دست او گرفت و آشامید، سپس ظرف را به او برگردانید، و به او اشاره کرد او خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت، و ظرف را به او داد، حضرت ظرف را به من داد من آشامیدم، هرگز شرابی گواراتر و لذیذتر از آن نخورده بودم، و بوی و رایحه ی آن مانند رایحه و بوی مشک بود، و من در جام نظری افکندم در او سه رنگ دیدم.

به حضرت عرض کردم: فدایت شوم؛ من هرگز مانند این روز ندیدم و گمان نمی کردم که قضیه این چنین است. حضرت فرمود: این کمترین چیزی است که خداوند برای شیعیان ما آماده کرده است. همانا مومن هرگاه بمیرد، روحش به کنار این نهر منتقل می شود، و در مرغزارها و باغهایش می خورد و از شرابش می نوشد. و همانا دشمن ما هرگاه بمیرد روحش به دره ی برهوت برده می شود و برای همیشه در آن عذاب می شود، و از زقومش (که غذای بسیار تلخ و بد طعمی است) می خورد، و از آب بسیار داغ و جوشانش می آشامد. پس از (عذاب) آن دره به خدا پناه ببرید(1).

10. کامل الزیارات: از عبد اللّه بن بکیر ارجانیّ نقل شده، وی گفت: با حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام در راه مکه از مدینه همراه بودم، پس به جایی که «عسفان» نامیده می شد فرود آمدیم و سپس از کنار کوهی سیاه که در سمت چپ جاده بود و کوهی وحشت ناک به نظر می آمد عبور کردیم، محضر آن حضرت عرض کردم:

1- . اختصاص: 321 ، بصائر الدرجات:374

ای پسر رسول خدا! صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، چقدر این کوه وحشت ناک است! در این راه کوهی مثل این ندیده ام. حضرت فرمودند: ای پسر بکیر، می دانی این چه کوهی است؟ عرض کردم: خیر .فرمودند: این کوهی است بنام «کمد» و آن در یک وادی از وادی های دوزخ بوده و در آن قاتلین پدرم امام حسین علیه السّلام نگه داشته شده اند، در این کوه از زیر قاتلین آب های جهنّمی جاری می باشند، این آب ها عبارتند از غسلین (آبی که از پوست و گوشت دوزخیان جاری است)، صدید (آبی که ناشی از چرک و زرد آب باشد) حمیم (عرق دوزخیان را گویند) آبی که از چاه جوی خارج می شود و آن آبی است گندیده و متعفّن، آبی که از چاه فلق در دوزخ خارج می شود و آن آبی است حاصل از چرک و خون مجرمین، آبی که از خبال یعنی چرک بدن دوزخیان جاری است، آبی که از جهنم روان است، آبی که از لظی (وادی از وادی های جهنم) بیرون می آید، آبی که از حطمه (وادی از وادی های جهنم) خارج می شود، آبی که از سقر (وادی از وادی های جهنّم) بیرون می آید آبی که از حمیم (وادی از وادی های دوزخ) خارج می شود، آبی که از هاویه (وادی از وادی های دوزخ) بیرون می آید، آبی که از سعیر (وادی از وادی های دوزخ) خارج می شود.

و من در هیچ یک از سفرهایم به این کوه عبور نکرده و نه ایستادم مگر آنکه آن دو {ابوبکر و عمر} را دیدم که به من استغاثه و التماس می کردند و نیز قاتلین پدرم را مشاهده نمودم، به آن دو گفته و می گویم:

این قاتلین آنچه را که شما تأسیس کرده اید انجام داده اند، چرا وقتی زمام امور به دستتان بود به ما رحم نکرده و ما را کشتید، و از حقوق خود محروممان نمودید، و بر قتل و کشتن ما اقدام کرده و استبداد محض و کامل را به اجراء گذاردید؟ خدا رحم نکند به کسی که به شما دو نفر رحم کند، بچشید وزر و وبالی را که خود فراهمش نموده اید، و خدا نسبت به بندگانش ظالم و ستمکار نیست.

به حضرت علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، پایان این کوه به کجا می رسد ؟ فرمود: تا طبقه هفتم زمین ادامه داشته، و در آنجا دوزخی است که وادی از وادی های جهنم می باشد و نگهبانانی که مستحفظ آن هستند از ستارگان آسمان و

دانه های باران و قطره های آب در دریاها و از عدد خاک های در کره زمین بیشتر می باشند، هر کدام از این فرشتگان موکّل بر امری بوده که مراقب آن بوده و از آن تخلّف نمی کنند.(1)

شرح: متن کامل این حدیث در کتاب شگفتی های احوال ائمه علیهم السلام بیان شده است. «و جب الحوی» ممکن است همان «جب الحزن» باشد، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از چاه غم و اندوه به خدا پناه ببرید، و آن نام چاهی در جهنم است.

11. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بدترین کوه در جهنم، برهوت است که ارواح کافران در آن قرار دارد.(2)

12. کافی: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود: بدترین آبی که در روی زمین است آب بَرَهوت است و برهوت در حَضرموت است که ارواح کفار در آنجا قرار می گیرد.(3)

13. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: بدترین یهودی ها یهود «بیسان»(در شام) و بدترین نصاری، نصارای «نجران»(بین حجاز و شام و یمن) است و بهترین آب روی زمین، زمزم و بدترین آن آب برهوت وادی است در حضرموت که أرواح و أبدان کفار بر آن وارد می شود.(4)

شرح: جزری گوید: «لا عدوی و لا هامه»: هامه: سر او، نام پرنده که منظور در اینجا نیز همان پرنده ای است که با آن فال بد می زنند، و از پرندگانی است که شب پرواز می کند، و گویند: جغد است.

1- . کامل الزیارات: 539
2- . کافی 3 : 125
3- . کافی 3 : 125
4- . کافی 3 : 125

گویند: عرب تصور می کرد روح مقتولی که انتقام خون او را نگرفته اند، به جغد تبدیل می شود و می گوید: مرا سیراب کنید، مرا سیراب کنید. اگر انتقام خون او گرفته شود، پرواز می کند و می رود.

و گویند: عرب تصور می کرد استخوان های مرده - و به نقلی روح میت- به پرنده ای به نام صدی بدیل می شود و پرواز می کند، اما اسلام این عقیده را نفی کرده و آنان را نهی نموده است. پایان کلام جزری.

در روایت ها منظور از هام و صدر، ارواح کافران است، و تنها به این دلیل از ارواح کافران به این اسامی تعبیر شده است که خود عرب ها ارواح را چنین می نامیدند، گرچه عقیده و تصور آن ها باطل است.

14. کافی: ضریس کنانی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم : مردم (مقصود اهل سنت است) می گویند آب فرات از بهشت خارج می شود. چگونه می شود درست باشد در صورتی که این آب از مغرب جاری است (یعنی سر چشمه اش مغرب زمین است) و در بین راه چشمه ها و جویبارهای دیگری به آن ریخته می شود؟ حضرت فرمودند: بلی من هم شنیده ام (مقصود شنیدن از پدران و اجدادشان می باشد) که خداوند در مغرب زمین بهشتی خلق فرموده و آب فرات شما از آن خارج می گردد، و ارواح مؤمنین عصر هر روز به آن بهشت می روند و از میوه های آن می خورند و از نعمت های دیگر خداوند بهره می گیرند، و همدیگر را ملاقات می کنند و چون فجر صادق طلوع کند از آن خارج می شوند. و در هوا میان آسمان و زمین بپرند و رفت و آمد کنند و چون خورشید برآید، به گور خود رسند و در هوا با هم ملاقات نمایند و همدیگر را بشناسند.

و فرمود: و خدا را دوزخی است در مشرق که آن را برای جایگاه کفار آفریده؛ که شبانه در آن از زقّوم بخورند و از حمیم بنوشند، و چون سپیده بدمد به سرزمینی در یمن بجهند به نام برهوت، که از همه ی آتش های دنیا گرم تر است، و در آن با هم ملاقات کنند و همدیگر را بشناسند و چون شب شود به آتش بازگردند، و پیوسته چنین باشند تا روز قیامت.

ص: 420

به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، افرادی هستند که به وحدانیّت خداوند عزّوجلّ اقرار و اعتراف نموده اند و به نبوّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم اقرار کرده اند ولی به ولایت شما آشنا نشده اند، و از گناه کارانی هستند که می میرند و امامی ندارند ؛ حال آن ها چگونه است؟

حضرت فرمودند: این افراد را در قبرهای خود نگاه می دارند به طوری که خارج نمی شوند. از میان آن ها افرادی که اعمال صالحه انجام داده اند و نسبت به ما از آن ها عداوتی بروز ننموده است، از زیر قبور آنان نقبی می کشند تا بهشتی که پروردگار در مغرب خلق فرموده است، و از این راه رَوح از آن بهشت پیوسته در این قبور می آید تا روز قیامت و تا اینکه خدا را ملاقات کنند، پس خداوند به حساب آنان رسیدگی فرموده و یا به بهشت و یا به دوزخ بفرستد ؛ این افراد هستند که منتظر امر خدا هستند.

حضرت فرمودند: و به همین کیفیّت رفتار می شود با مستضعفین و افرادی که أبله هستند و اطفال، و فرزندانی از مسلمین که بالغ نشده اند.

اما ناصبیان (دشمنان اهل بیت) که اهل قبله هستند، برای آن ها هم خطّی از قبر (جایگاه برزخی او) به طرف دوزخ کشیده می شود. این دوزخ را خداوند در مشرق خلق کرده است، و از آن دوزخ شعله های آتش و دود و گرمی به قبرش وارد می گردد و او را معذّب می کند، و بعد از این هم راه آن ها به جهنم(جهنّم اخروی) ختم می شود، «و در آن جا نگهداری می گردند و به آن ها می گویند: کجاست آنچه را غیر از خدا می خواندید»(1)،

کجا هست آن امامی که خود اختیار کردید و امام منصوب از طرف خدا را رها نمودید.(2)

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرموده است : پشت یمن بیابانی است که به آن وادی حضرموت می گویند، در این بیابان از جانداران به جز مارهای سیاه و جغد، موجود زنده دیگری یافت نمی شود. سپس فرمود: در این بیابان چاهی است که

1- . اعراف / 37

2- . كافى 3 : 126

به آن «بلهوت» می گویند، این بیابان محل سکونت ارواح مشرکین است، آن ها به آن چاه رفت و آمد می کنند و از آب آن چاه که مانند چرک و خون است، می آشامند.(1)

16. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی به حضور پیامبرصلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، چیز عظیمی را دیدم. فرمود: چه چیزی را دیده ای؟ گفت: مریضی داشتم، گفتند برایش از آب چاه احقاف (منطقه ای در شمال یمن) که مردم از آن شفا می جویند، در صحرای برهوت، بیاور. پس آماده شده و رفتم، مشک و کاسه ای به همراه داشتم تا خواستم از آب آن بردارم و مشک را پرکنم ناگهان چیزی از آسمان با صدای شبیه (صدای) زنجیر افتاد و می گفت: ای تو، سیرابم کن اَلان می میرم. سرم را بلند کردم، کاسه را به طرفش بردم تا سیرابش کنم، دیدم مردی است زنجیری در گردنش. رفتم کاسه را به او بدهم، کشیده شد تا به چشمه خورشید آویخته گشت. برگشتم از آب (برای مشکم) بردارم، ناگهان بار دوم آمد و می گفت: تشنگی، تشنگی، ای تو، سیرابم کن السّاعه می میرم کاسه را برداشتم تا سیرابش کنم باز برداشته شد و به سوی بالا کشیده شد، تا به چشمه خورشید رسید. سه بار این ماجرا تکرار شد. من دهانه مشکم را بستم و سیرابش نکردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن قابیل پسر آدم است که برادرش را کشت. و این است سخن خداوند که می فرماید: «مانند کسی هستند که دستان خود را باز کرده تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران جز در گمراهی نیست».(2)

شرح: روایت هایی از این قبیل با نقل های مختلف در باب احوال ائمه علیهم السلام و نیز در باب احوال فرزندان آدم علیه السلام و دیگر باب ها بیان می شود.

17. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی اعرابی خدمت امام باقر علیه السلام آمد، حضرت علیه السلام فرمود: ای اعرابی، از کجا آمده ای؟ گفت: از احقاف، احقاف عاد آمده ام، و گفت: وادی سیاه و تاریکی را دیدم که بوم ها و جغدها در آن بودند و به اندازه ای بزرگ بود که پایان آن دیده نمی شد. حضرت

1- . کافی 8 : 261
2- . تفسیر قمی 1 : 362

علیه السلام فرمود: آیا می دانی آن چه وادی است؟ عرض کرد: سوگند به خدا، نمی دانم. حضرت علیه السلام فرمود: آن وادی برهوت است که روح هر کافری در آن است.(1)

18. کتاب زید نرسی: امام صادق علیه السلام فرمود: در روز جمعه و روز عید فطر و قربان خداوند، متعال به رضوان، خازن بهشت می فرماید: به ارواح مؤمنان [در حالی که در غرفه های بهشتی به سر می برند]ندا بدهید که خداوند به شما اجازه داده است، به زیارت خانواده و دوستان خود در دنیا بروید. سپس خداوند به رضوان امر می کند که برای هر روحی یک ناقه از ناقه های بهشتی بیاورند که بر آن قبّه ای از زبرجد سبز است و دور آن از یاقوت مرطوب زرد است؛ بر ناقه ها، پوشش ها و برقع هایی است از پرنیان نازک بهشت و حریر ستبر آن؛ پس بر آن ناقه ها سوار می شوند و حلّه های بهشتی به تن دارند و تاجهایی از درّ مرطوب به سر دارند که مانند نور افشانی ستارگان در مانند در جوّ آسمان در نزدیگی بیننده و نه دور از او نور افشانی می کنند؛ پس مؤمنان در موقف جمع می شوند؛ سپس خداوند جبرئیل را از بین اهل آسمان امر می کند ککه همگی از آنان استقبال کنند؛ پس ملائکه هر آسمانی از آنان استقبال می کنند و ملائکه هر آسمانی تا آسمان دیگر آنان را مشایعت می کنند؛ پس آنان در وادی السلام که منطقه ای در پشت کوفه است فرود می آیند، سپس در شهرها پراکنده می شوند تا با اهل خود که در دنیا با آنان بودند دیدار کنند و ملائکه ای با ایشان هستند که روهای ایشان را از آنچه بر دیدنش کراهت دارند به آنچه دوست دارند ببینند منصرف می گردانند و گورستان ها را نیز زیارت می کنند، تا این که وقتی مردم نماز خواندند و اهل دنیا از مصلای خود به منازلشان رفتند، جبرئیل بر آنان ندای کوچ به غرفه های بهشتی می دهد و آنان سوار می شوند؛ راوی می گوید: پس مردی در مجلس گریست و عرض کرد: فدایت شوم! این حال مؤمن است؛ کافر در چه وضع است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آنان بدنهایی نفرین شده در زیر خاک و در بقعه های آتش هستند و ارواحی خبیث که در وادی

1- . بصائر الدرجات: 462

برهوت در چاه کبریت ساکن هستند در بدنهای مثالی که خبیث و ملعون هستند و آن ترس و هراس ها به بدن های ملعون و خبیث زیر خاک می رسد و آن بدن ها به منزله شخص خوابی است که خواب ترسناک می بیند؛ پس پیوسته آن بدن ها هراسان و وحشت زده هستند و آن ارواح به انواع عذاب معذب هستند در انواع بدنهای مثالی مورد خشم و ملعون و صف کشیده و محبوس هستند در ابدان مثالی و روح و راحتی ندارند تا قائم ما بر انگیخته شود؛ پس خدا آن ارواح را از آن بدنهای مثالی بر می انگیزد و به بدنها بر می گرداند و آن به هنگام زنده شدن است و گردنهای آنان زده می شود و سپس تا ابد الدهر و روزگار جاودان در آتش قرار می گیرند. (1)

شرح: ظاهرا ارواح سعادتمندان در عالم برزخ در بهشتی در آسمان قرار دارد، و ممکن این بهشت تنها به مقربان درگه الهی اختصاص داشته باشد. منظور از «المرکبات الخبیثات» بدن های مثالی ارواح ملعون است، و بر این دلالت دارد که بدن های اصلی آنان نیز عذاب می کشند.

1- . الاصول السته عشر: 43

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه فرزند آدم بمیرد عمل او قطع می شود، مگر از سه چیز: صدقه ی که در دوران زندگی خود آن را خارج کرده و پس از مرگش و تا روز قیامت ادامه دارد، و روش پسندیده و هدایت گری که پس از مرگش بدان عمل شود، یا فرزند شایسته ای که برای او دعاء کند.(1)

2. امام صادق علیه السلام فرمود: شش چیز از مرگ مؤمن به وی می رسد: فرزند صالحی که برای وی استغفار کند و قرآن کریمی که از خود یادگار گذارده باشد و چاهی که حفر نموده و درختی که غرس و صدقه جاریه و سنت و روشی که پس از وی بدان عمل شود.(2)

3. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین چیزی که انسان از خود باقی می گذارد سه چیز است: فرزند نیکی که برای او استغفار کند و روش و سنت خوبی که بدان پیروی شود و صدقه ای که پس از او جاری بماند(3).

4. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از مرگ آدمی چیزی (از زندگی) به دنبال او نمی رود به جز سه خصلت: صدقه ای که خود در مال زندگی آن را جاری کرده و پس از مرگش نیز جاری باشد، و روش پسندیده و هدایت گری که پس از مرگش بدان عمل شود، یا فرزند شایسته ای که برای او دعاء کند.(4)

5. محاسن: معاویه بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پس از مرگ آدمی چه چیز به او می رسد؟ فرمود: حج و صدقه و روزه ای که از جانب میت به جا آورده می شود.(5)

1- . خصال: 151
2- . خصال: 151
3- . امالی طوسی: 237
4- . امالی صدوق: 38

5- . محاسن: 72

باب های معاد و توابع و امور مربوط به آن

باب اول : اشراط الساعه، و قصه یأجوج،

آیات:

- هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمآن ها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمآن ها خَیْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُون(1). کهف / 93 - 99

1- . انعام / 158§ {آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند، یا پروردگارت بیاید، یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید؟ [اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. بگو: «منتظر باشید که ما [هم] منتظریم.» } - حَتَّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً *قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا*قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّهٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً*آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ حَتَّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّی إِذا جَعَلَهُ ناراً *قالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً *فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً *قالَ هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا *وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً

زمین فساد می کنند، آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟» گفت: «آنچه پروردگارم به من در آن تمکّن داده، [از کمک مالی شما] بهتر است. مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آن ها سدّی استوار قرار دهم.» برای من قطعات آهن بیاورید، تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: «بدمید» تا وقتی که آن [قطعات] را آتش گردانید، گفت: «مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.» [در نتیجه، اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند. گفت: «این رحمتی از جانب پروردگار من است، و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد، آن [سدّ] را درهم کوبد، و وعده پروردگارم حق است.» و در آن روز آنان را رها می کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود، همه آن ها را گرد خواهیم آورد. }

- حَتَّی إِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ *وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِیَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِینَ كَفَرُوا یا وَیْلَنا قَدْ كُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمِینَ (1)

{تا وقتی که یأجوج و مأجوج [راهشان] گشوده شود و آن ها از هر پشته ای بتازند، و وعده حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده اند خیره می شود [و می گویند:] «ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم.» }

- آیه ؟؟

{و نمی دانم آنچه وعده داده شده اید آیا نزدیک است یا دور.» } (2)

- وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ(3)

1- . انبیاء / 96- 97
2- . انبیاء / 109
3- . نمل / 82

{و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنانکه باید] به نشانه های ما یقین نداشتند.}

- وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ(1)

{و همانا آن، نشآن های برای [فهم] رستاخیز است، پس زنهار در آن تردید مکن، و از من پیروی کنید؛ این است راه راست!}

- يَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ يَغْشَی النَّاسَ هذا عَذابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ *أَنَّی لَهُمُ الذِّكْری وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ *ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ *إِنَّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ *يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَهَ الْكُبْری إِنَّا مُنْتَقِمُونَ(2)

{پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد، که مردم را فرومی گیرد؛ این است عذاب پردرد. [می گویند:] «پروردگارا، این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.» آنان را کجا [جای] پند[گرفتن] باشد، و حال آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است. پس، از او روی برتافتند و گفتند: «تعلیم یافته ای دیوانه است.» ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم [ولی شما] در حقیقت باز از سر می گیرید. روزی که دست به حمله می زنیم، همان حمله بزرگ؛ [آنگاه] ما انتقام کشنده ایم.}

- فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَهَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّی لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ(3)

{آیا [کافران] جز این انتظار می برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرارسد؟ و علامات آن اینک پدید آمده است. پس اگر [رستاخیز] بر آنان دررسد، دیگر کجا جای اندرزشان است؟}

1- . زخرف / 61
2- . دخان / 10 - 16
3- . محمد / 18

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گوید: «هل ینظرون»: آنچه که این کافران انتظار آن را می کشند؛ «إلا أن تأتیهم الملائکه»: برای قبض روحشان؛ و گویند: برای نزول عذاب و خواری و ذلت آنان، و گویند: برای عذاب قبر.

«أو یأتی ربک» یعنی امر پروردگار مبنی بر عذاب آنان، و مضاف حذف شده است، و یا پروردگار تو با نشانه های روشن و آشکار بیاید، پس حرف جر حذف شده و فصل، وصل گردیده و سپس بنا به وجود قرینه و دلالت عقلی مفعول حذف شده است. و یا به این معناست: و یا هلاک پروردگار با عذاب نزدیک (در دنیا) و عذاب دورتر در قیامت بر آنان فرود آید، همانطور که گفته می شود: قدأتاهم فلان: یعنی نزد آن ها آمد. «أو یأتی بعض آیات ربک» مانند خروج دابه الأرض و طلوع خورشید از مغرب است.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قبل از شش چیز اعمال صالح انجام دهید: طلوع خورشید از مغرب، دابه و دجال و دود و مرگ ناگهانی و امر عمومی یعنی قیامت.

«یوم یأتی بعض آیات ربک»: که آنان را وادار به شناخت کرده و در این زمان تکلیف از دوششان برداشته می شود، «لا ینفع نفسا إیمانها لم تکن آمنت من قبل» زیرا با ظهور نشانه های قیامت در توبه بسته می شود. «أو کسبت فی إیمانها خیرا» عطف به «آمنت» است. و چند تفسیر دارد:

اول: این عبارت تنها بر وجه غلبه دادن عنوان اکثر است، زیرا بیشترین زمانی که ایمان شخص به وی سود می رساند همین زمان است.

دوم: در این زمان نه ایمان و نه هیچ عمل خیری سود نمی رساند، زیرا تکلیف از دوش انسان برداشته شده است، و به این معناست که ایمانش به وی سود نمی رساند هرچند ایمانش برایش خیر و مفید باشد.

ص: 429

سوم: به خاطر ابهام در یکی از دو امر است، یعنی: اگر کسی قبل از آن روز ایمان نیاورده باشد، با دیدن نشانه های قیامت دیگر ایمان آوردن او و یا انجام دادن عمل خیر سودی ندارد، اما اگر پیش از این ایمان آورده باشد، ایمان برای او مفید است، و نیز اگر عمل خیری نیز با ایمان خود همراه کند، برای او مفید خواهد بود، این تفسیر قوی تر است.(1)

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر «إن یأجوج ومأجوج مفسدون فی الارض» می گوید: فساد آن ها این بود که خارج شده و مردم را به قتل رسانده و گوشت آن ها و حیواناتشان را می خوردند. و گویند: ایام بهار خارج شده و هر سبزه ای را می خوردند و هیچ چیز باقی نمی گذاشتند، و هر چیز خشکی را با خود می بردند. به نقل از کلبی.

و گویند: قصد دارند هنگام خروجشان در آینده فساد و تباهی به بار آورند.

از حذیفه نقل شده است: از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله درباره یأجوج و مأجوج پرسیدم. فرمود: یأجوج یک امتند و مأجوج امت دیگر هر کدام چهارصد امتند، که نمیرد از آن ها تنی تا هزار مرد از نژاد خود را بیند که اسلحه بر دوش است. گفتم: یا رسول اللّٰه، وصف کن آن ها را برای ما فرمود: سه دسته اند: یک دسته شان چون آذرند گفتم: یا رسول اللّٰه، آذر چیست؟ فرمود: درختی است بلند در شام، و دسته ای درازا و پهناشان یکیست و اینانند که هیچ کوه و آهنی برابرشان نایستد، و دسته دیگری باشند که یک گوش خود را فرش کنند و دیگری را لحاف، و به فیل و هر وحش و شتر و خنزیر بر نخورند جز آنکه آن را بخورند، هر کدامشان بمیرد او را بخورند پیش قراولشان به شام رسد و دنباله شان در خراسان باشد، آب رودهای مشرق را بنوشند و آب دریای خزر را.

وهب و مقاتل گویند: آن ها از فرزندان یافث بن نوح، پدر ترکان هستند. سدی گوید: تُرک لشکریان یأجوج و مأجوج هستند که خارج شده و آشوب به پا کردند، ذوالقرنین آمده و سدی ساخت و آنان آن طرف سد قرار گرفتند.

1- . مجمع البیان 4 : 200

قتاده گوید: ذوالقرنین سد را بر بیست و یک قبیله بنا کرد، و تنها یک قبیله باقی ماند که آن قبیله ترک است. کعب گوید: آن ها فرزندان نادری از نسل آدم هستند، آدم علیه السلام روزی محتلم شد و نطفه آن با خاک درآمیخت و خداوند از آن آب و خاک یأجوج و مأجوج را آفرید، آن ها از طرف پدر به ما منسوب هستند اما از طرف مادر خیر، اما چنین چیزی بعید است.

«فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ»: از آن بالا روند و صعود کنند، «وما استطاعوا له نقبا» یعنی به خاطر استحکام و دوامش نتوانستند پایین آن را سوراخ کنند، و به این وسیله هر عیب و ایرادی را از سد نفی می کند.

و گویند: این سد پشت دریای روم و بین دو کوه قرار دارد، که انتهای آن به بحر محیط می رسد و گویند: این سد پشت دربند و خزران از نواحی أرمینیه و آذربایجان قرار دارد. و گویند: میزان ارتفاع سد دویست ذراع و عرض آن حدود پنجاه متر است.

ذوالقرنین گفت: «هذا رحمه ربی»» این سد نعمت خداوند برای دفع شر یأجوج و مأجوج از بندگان خویش است، «فإذا جاء وعد ربی» یعنی هنگامی که نشانه های قیامت و زمان خروج آنان که خداوند مقرر کرده است، «جعله دکاء»: سد را هم سطح زمین کرده و بر زمین می ریزد، و یا صاف و هموار شد، و این امر پس از کشته شدن دجال به دست عیسی بن مریم است، به نقل از ابن مسعود.

در روایت آمده است: آنها روزشان را صرف حفر آن می کنند تا اینکه آنان را دستگیر کنند، و تقریبا هیچ پرتو خورشیدی نمی بینند، گویند: فردا باز می گردیم و آن را باز می کنیم، و هیچ استثنا نمی کنند، فردا باز می گردند در حالی که راست و استوار است، به همان صورت که بوده؛ هنگامی که وعده الهی فرا برسد، گویند: فردا باز می گردیم و اگر خدا بخواهد آن را می گشاییم، و باز می گردند و آن را به همان صورتی می بینند که روز پیش رها کرده اند، پس آن را شکافته و بر مردم خارج می شوند و آب ها را به زمین فرو می برند، و مردم از ترس آن ها در خانه های خود تحصن می کنند و پناه می گیرند، و تیرهای خود را به آسمان پرتاب می کنند، آن تیرها خون آلود باز می گردد، و می گویند: بر اهل زمین چیره شدیم و بر اهل آسمان

برتری یافتیم، و خداوند پشت گردن آن ها کرمی قرار می دهد که وارد گوششان شده و آنان را هلاک می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، دابه الارض چاق می شود و از گوشت آن ها و از گوشت آنها پستانش پر شیر می شود.

در تفسیر کلبی آمده است: خضر و یسع (از پیامبران الهی) هر شب بر آن سد گرد می آیند و مانع از خروج یأجوج و مأجوج می شوند.

«وترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض» یعنی هنگامی که زمان نابودی سد فرا برسد، یأجوج و مأجوج را به حال خود رها می کنیم تا در دنیا موج زنند و از شدت کثرت با یکدیگر درآمیزند، و مانند موج های آب که با هر حرکت امواج آن زیر و رو می شود.

و گویند: منظور دیگر مخلوقات مانند جن و انس است، یعنی هنگام خروج یأجوج و مأجوج جن و انس با یکدیگر در می آمیزند زیرا در آن زمان قیامت بر پا می شود.(1)

شیخ رحمه الله در تفسیر آیه شریفه «حتی إذا فتحت یأجوج ومأجوج» می گوید: یعنی راهشان باز شود، به این معنا که سد سقوط کند و یا فرو ریزد و یا بشکنند و این از شرایط برپایی قیامت است.

«وهم من کل حدب ینسلون»: از هر مکان مرتفع و بلند زمین می شتابند، یعنی بر روی زمین پراکنده می شوند و هیچ تپه ای نمی بینی مگر اینکه عده ای از آن شتابان سرازیر می شوند.

«واقترب الوعد الحق»: وعده راستین که همان برپایی قیامت است، در این هنگام چشمان کافران به زیر می افتد، یعنی از شدت ترس و وحشت آن روز پلک نمی زنند. «یقولون یاویلنا قد کنا فی غفله من هذا»: به امور دنیا مشغول شده و از این

1- . مجمع البیان 6 : 387 - 391

روز غافل شدیم و به فکر آن نبودیم، بلکه با نافرمانی از خدای یکتا و پرستش غیر او ظالم بودیم.(1)

«وإذا وقع القول علیهم»: عذاب و وعید بر آن ها واجب شود، و گویند: یعنی وضعیتشان به گونه ای شود که نه خود رستگار شوند و نه کسی از قبل آن ها به رستگاری برسد، و گویند: آن هنگامی است که خشم الهی آن ها را فرا گیرد، و گویند: هنگام نزدیکی قیامت است که عذاب بر آنان نازل شود، مقول را در اینجا به معنای قول گرفته اند. «أخرجنا لهم دابه من الارض»: آن از بین صفا و مروه خارج می شود، و مومن را مومن و کافر را کافر خطاب می کند، در این هنگام تکلیف از دوش آدمی برداشته شده و در توبه بسته می شود، دابه الأرض نشانه ای از نشانه های قیامت است.

و گویند: هیچ مومنی باقی نمی ماند مگر اینکه دابه او را مسح می کند، و هیچ منافقی نمی ماند، مگر اینکه دابه الأرض او را نابود می کند، دابه شب جمعه خارج شده در حالی که مردم به طرف منی حرکت می کنند، به نقل از ابن عمرو و محمد بن کعب روایت می کند: از امام علی علیه السلام درباره دابه الارض پرسیدند، فرمود: به خدا سوگند دُم ندارد، بلکه ریش دارد. این روایت اشاره به این دارد که دابه الارض انسان است.

از ابن عباس نقل شده است: دابه الأرض از جنبندگان زمین بوده و مو و ریش و چهار پا دارد.

حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد: طول دابه الارض شصت ذراع است و او به قدری نیرومند است که هیچ کس، نه به او می رسد و نه از دست او می تواند بگریزد، بر پیشانی مؤمن علامت می گذارد ومی نویسد: مؤمن و در پیشانی کافر نشان می گذارد و می نویسد: کافر! با او عصای موسی وانگشتر سلیمان است. پس با عصا جلوه می بخشد چهره ی مؤمن را و با انگشتر بینی کافر مهار می شود تا آنجا که مردم اهل خیام جمع شوند سپس گوید: ای مؤمن و گوید: ای کافر.

1- . مجمع البیان 7 : 114 و 115

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: دابه الارض سه مرتبه خروج می کند: یک بار از دورترین نقطه مدینه خروج می کند، و یاد او در مدینه افشا و آشکار می شود و آوازه آن به مکه نمی رسد. سپس زمان طولانی درنگ می کند؛ سپس خروج دومی دارد که نزدیک مکه است، که آوازه آن از مدینه به مکه می رسد، سپس مردم در بزرگترین مساجد از حیث حرمت و گرامی ترین آن ها نزد خداوند، یعنی مسجد الاحرام، سیر می کنند، و در گوشه مسجد مردم را می ترساند و به آن ها نزدیک می شود، و میان رکن حجر الاسود تا باب بنی محزوم از سمت راست کسی که به خارج می رود، قرار دارد؛ گروهی از او دور می شوند و گروهی اطراف او می مانند و می دانند که خدا را عاجز نمی کنند، آنگاه سرخود را از خاک پاک می کند و به پاک کردن صورتها می پردازد، آنچنان که مثل ستاره های درخشان شوند.

آنگاه در زمین حرکت می کند و هیچکس نمی تواند او را دریابد یا از او فرار کند، حتی اینکه بعضی از مردم از ترس او به نماز می ایستند و او از پشت سر نزد او آمده و می گوید: اکنون نماز می گذاری، آنگاه پیش روی او آمده، او را مس می کند و مردم به وطن های خود می روند و در سفرها رفیق می شوند و در اموال شرکت می کنند، و کافر از مومن شناخته می شود، طوری که مومن را به نام مومن و کافر را به نام کافر می خوانند.

وهب گوید: صورت او صورت مرد، و سایر اجزای بدنش مانند پرنده است و مثل چنین چیزی جز به جهت اخبار الهی نمی تواند شناخته شود.

«تکلمهم» یعنی با آن ها درباه چیزی سخن می گوید که آن را نمی پسندند، با زبانی که آن را می فهمند می گوید آن ها به سوی آتش می روند، و گویند: یعنی آن ها را با لفظ مومن و یا کافر خطاب می کند، و گویند: به آن ها می گوید: «مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند»، ظاهرا این گونه است، و گویند: «بآیاتنا»: منظور سخن دابه الارض و خروج آن است.(1)

ص: 434

1- . مجمع البیان 7 : 403 - 405

«وإنه لعلم الساعه» یعنی نزول عیسی علیه السلام از نشانه های قیامت است که نزدیک بودن زمان آن را می رساند. «فلا تمترن بها» یعنی نه آن را تکذیب کرده و نه در آن شک می کنند.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حال شما چگونه خواهید بود هنگامی که حضرت عیسی بن مریم نازل می شود. امیر مسلمانان، مهدی می گوید: بیا برای ما نماز بخوان او می گوید: خیر، به خاطر احترام خداوند به این امت، باید امیرشان از خودشان باشد. این روایت را مسلم در کتاب صحیح آورده است.

در حدیث دیگری نقل شده است: حال شما چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل شود در حالی که امام شما از خود شماست.

گویند: «هاء» به قرآن باز می گردد و به این معناست که قرآن به این دلیل که از نشانه های قیامت و حشر می باشد، از آن خبر می دهد، و گویند: یعنی قرآن از نشانه های قیامت است زیرا آخرین کتابی است که بر پیامبران علیهم السلام نازل شده است.(1)

«یوم تأتی السماء بدخان مبین»: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که قومش او را تکذیب کردند، آن ها را نفرین کرد، زمین خشک شد و قریش دچار قحطی و گرسنگی شدند، انسان از شدت گرسنگی آنچه را مقابل چشمانش است، به صورت دود می بیند.

و گویند: دود یکی از نشانه های قیامت است که وارد گوش منافقان و کافران می شود، این نشانه هنوز ظاهر نشده و پیش از برپایی قیامت آشکار می شود و وارد گوش های آن ها می گردد، حتی سرهایشان مانند سر بریان شده است، مومن در آن مثل این است که دچار زکام شده باشد، همه دنیا مانند خانه ای است که آتش گرفته و هیچ سوراخی در آن نیست، و تا چهل روز طول می کشد. به نقل از ابن عباس و ابن عمر و حسن و جبائی.

1- . مجمع البیان 9 : 91

« یغشی الناس»: این دود همه مردم را در بر می گیرد، و بنا بر نقل اول، منظور از مردم، مردم مکه است، پس گفتند: «ربنا اکشف عنا العذاب إنا مؤمنون» به محمد صلی الله علیه و آله و قرآن، خدای متعال در پاسخ آنان می فرماید: «أنی لهم الذکری» یعنی کجا جای پند گرفتن باشد؟ «وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ»: و حال آن ها هنگامی که پیامبری با نشانه های راستین نزدشان آمد، «ثمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ» یعنی از او روی برگرداندند و سخنش را نپذیرفتند، «قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ».

سپس خدای متعال می فرماید: «إِنَّا كاشِفُوا الْعَذابِ» یعنی گرسنگی و دود را، «قلیلا» زمان کوتاهی تا روز جنگ بدر، «إِنَّكُمْ عائِدُونَ»: به کفر و تکذیب خود و یا به عذاب بزرگ تر، عذاب جهنم، باز می گردید، « قلیلا» مدت زمان بین دو عذاب است. «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرى» یعنی آن روز را به یاد آور، بنا بر قول اول منظور روز بدر است و یا به نقلی دیگر، روز قیامت؛ البطش: سخت انتقام گرفتن است. «إِنَّا مُنْتَقِمُونَ» از آن ها در آن روز.(1)

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه شریفه «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ» می گوید: منتظر چیزی جز قیامت نیستند، «أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً» یعنی به طور ناگهانی، «فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها» یعنی نشانه های آن، «فَأَنَّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ»: هنگامی که قیامت فرا برسد، دیگر کجا جای پند و اندرز و توبه است؟(2)

رازی در تفسیر آیه شریفه گوید: محل این دو سد در ناحیه شمال است. و گویند: بین دو کوه در ارمینیه و آذربایجان است، و گویند: محل آن در محل پیمودن زمین تُرک می باشد.

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود نقل می کند مالک آذربایجان، در هنگام فتح آن با شخصی در ناحیه خزر رو به رو می شود، که سد را دیده و به این صورت توصیف می کند: بنایی بلند، پشت خندقی عمیق و محکم و گسترده است.

ابن خرداد در کتاب مسالک و ممالک گوید: واثق بالله در خواب دید این سد را فتح کرده است، یکی از خادمان خود را برای مشاهده و بررسی آن فرستاد. از

1- . مجمع البيان 9 : 103 - 105
2- . مجمع البيان 9 : 170

یکی از درها خارج شدند تا اینکه به سد رسیده و آن را مشاهده کردند. سد را بنایی با خشت های آهنین توصیف کردند که با مس مذاب محکم شده و دری بر روی آن است که قفل می باشد، آن شخصی هنگامی که قصد بازگشت نمود، راهنما او را به مناطق رو به روی سمرقند خارج کرد.

ابوریحان گوید: مقتضای آن ایجاب می کند که در ربع شمالی باشد، و خداوند به حقیقت حال آگاه تر است. سپس می گوید: هنگام خروج از پشت سد ازدحام کرده و در شهرها پراکنده می شوند، به دریا آمده و آب آن را می نوشند، موجودات آن را می خورند، سپس درختان و گوشت مردم را می خورند، اما نمی توانند وارد مکه و مدینه و بیت المقدس شوند، سپس خداوند حیواناتی بر آن ها می گمارد که وارد گوششان شده و می میرند.(1)

می گویم: در کتاب نهایه آمده است: دابه خارج می شود و عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد، و با عصا بر صورت مومن زده و نورانی می شود، و بینی کافر را با انگشتر مهر می زند، یعنی او را نشان دار می کند. و از عبارت «خطمت البعیر» گرفته شده یعنی چوبی از بینی تا یکی از گونه های شتر وارد کنند، و این نشانه زدن را خطام (آنچه را که در بینی شتر برای کشانیدن آن قرار دهند) گویند. به نقل از حذیفه: دابه نزد مومن آمده و به او سلام می کند، و نزد کافر رفته و او را داغ می زند.

روایات:

1. خصال: حذیفه بن اسید گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود به سوی ما متوجه شد و ما در باره قیامت گفتگو می کردیم، حضرت فرمود: قیامت برپا نمی شود، تا ده نشانه پدید آید: دجّال، (بلند شدن) دود، و طلوع خورشید از مغربش، و جنبنده زمین و (خروج) یأجوج و مأجوج، و فرو رفتن در زمین در سه جا، یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیره العرب، و آتشی که

1- . تفسیر رازی 21 : 498

از قصر عدن (شهری است در یمن) که مردم را به سوی محشر سوق می دهد، هر گاه منزل کنند آن نیز منزل کند و هر گاه راه می افتند، به همراهشان راه می افتد. (هر کدام از این ها نشانه های قیامت است که به آن ها (اشراط الساعه می گویند.)(1)

2. خصال: حذیفه بن اسید می گوید از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: پیش از برپایی قیامت ده نشانه وجود دارد: پنج نشانه در مشرق و پنج نشانه در مغرب، آنگاه این نشانه ها را بیان کرد: دابّه الارض و دجّال و طلوع آفتاب از مغرب و آمدن عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج و اینکه او بر آنان غلبه می کند و آنان را در دریا غرق می سازد، و همه آن نشانه ها را بیان نکرد. (2)

3. خصال: حذیفه بن اسید گوید: در سایه درختی در شهر مدینه نشسته بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله که در اتاقی حضور داشت به ما نگاهی افکند و فرمود: چه می کنید؟ عرض کردیم: با یکدیگر گفتگو می کنیم. فرمود: در چه مورد؟ عرضه داشتیم: در مورد «قیامت» فرمود: تا شما ده نشانه را قبل از آن مشاهده نکنید، آن دوران را درک نخواهید کرد که عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، جنبش دجّال، حضور دابه الأرض، سه بار فرو رفتن زمین، یک بار در مشرق، دیگری در مغرب و یکی در جزیره العرب و ظاهر شدن عیسی بن مریم و پدیدار گشتن یأجوج و مأجوج. در آخر الزمان از سوی یمن، آتشی از دورترین نقطه گیتی پدیدار می گردد که آتش نیز شعله ور خواهد گشت و مردم را به سوی محشر می راند.(3)

4. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه امّت من پانزده خصلت را دارا شوند به بلا دچار می شوند. عرض شد: ای پیامبر خدا! آن خصلت ها چیست؟ فرمود: هر گاه درآمدها در دست عده مخصوصی باشد؛ امانت را غنیمت شمارند؛ پرداخت زکات را خسارت پندارند، مرد به فرمان همسرش باشد ولی با مادرش نافرمانی کند؛ نسبت به دوست خود نیکوکار باشد ولی نسبت به پدر خود

1- . خصال: 431

2- . خصال: 431

3- . خصال: 446

جفاکار؛ آوازهای نامشروع در مسجدها بلند شود، مرد را از ترس گزندش گرامی دارند؛ پیشوای قوم، پست ترین فرد جامعه باشد، هر گاه ابریشم پوشند، می بنوشند، کنیزان آوازه خوان استخدام نمایند؛ ساز بنوازند و آیندگان این امّت، پیشینیان خود را لعنت کنند، در چنین شرائطی می بایست در انتظار این سه پیشامد باشند: باد سرخ و ماه گرفتگی و مسخ شدن مردم.(1)

5. در کتاب خصال نیز حدیث مشابهی از فرج بن نضاله نقل شده است.

شیخ صدوق رضی الله عنه گوید: منظور از عبارت «آیندگان این امّت، پیشینیان خود را لعنت کنند»، خوارج هستند که امیرالمومنین علیه السلام را لعن می کردند، و حال آنکه اولین امتی بودند که به خدای عز و جل و پیامبرش صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.(2)

شرح: جزری گوید: در حدیث نشانه های قیامت، عبارت «إذا کان المغنم دولا»، دولا جمع دوله و با ضم، نقدینه و مال را گویند که مختص قومی غیر قوم دیگر باشد. «الزکات مغرما»: صاحب مال پرداخت زکات را خسارتی می داند که متحمل می شود؛ «الامانه مغنما» یعنی مانند غنیمت در آن دخل و تصرف می کند و به صاحب آن باز نمی گرداند، و یا نسبت به کسب آن حریص بوده چرا که قصد بازگرداندن آن را ندارد؛ گویند: «فلان یتغنم الامر» یعنی نسبت به آن حرص می ورزد همانطور که برای به دست آوردن غنیمت حرص می زند.

6. تفسیر قمی: «فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ» یعنی قیامت، « أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها»(3). {آیا [کافران] جز این انتظار می برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرارسد؟ و علامات آن اینک پدید آمده است. پس اگر [رستاخیز] بر آنان دررسد، دیگر کجا جای اندرزشان است؟ }

ابن عباس گوید: با پیامبر حجه الوداع را به جای آوردیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درب کعبه را گرفت و به ما رو کرد و فرمود: از نشانه های قیامت تباه

1- . خصال: 449

2- . خصال: 500
3- . محمد / 18

کردن نماز، پیروی شهوات، گرایش به هوسها، بزرگ شمردن مال دنیا و دین را به دنیا فروختن است، در این هنگام است که دل مؤمن در درونش گداخته و آب می شود، مانند نمک که در آب حل می گردد، به خاطر منکراتی که می بیند و نمی تواند تغییر داده و اصلاح کند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: این ها از اموری است که حتما تحقق می یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آن ها را در دست داشته و بر آن ها ولایت و سیطره دارند، عبارتند از حاکمانی که همه آن ها ستمکار و ظالمند، و وزرائی که فاسقند، و حکّام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امین هائی که همه اهل خیانتند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: این ها از اموری است که حتما تحقق می یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در این زمان است که معروف منکر شده و منکر معروف می شود، آدم خائن امین به حساب می آید و دروغگو صادق به حساب آمده، و راستگو تکذیب شود.

سلمان رضی الله عنه پرسید: این ها از اموری است که حتما تحقق می یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در این زمان است که زنان به ریاست رسند و مورد مشورت قرار گیرند، کودکان بالای منبر روند، دروغ گوئی هنر شمرده می شود، پرداخت زکات غرامت و زیان به حساب می آید، و فی ء (سهم مسلمین و خدا و پیغمبر و امام) غنیمت شمرده می شود. فرزندان به پدر و مادرشان جفا و بی مهری می کنند در حالی که به دوستانشان مهربانی و نیکوئی می کنند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: این ها از اموری است که حتما تحقق می یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می کنند. و باران در تابستان می بارد و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می گیرند و مردم بی چیز و تنگدست مورد

اهانت و تحقیر قرار می گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک می شوند. و در صورتی که محلّ خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی می گوید: من چیزی نفروختم، و دیگری می گوید:

سودی نبردم؛ و در آن وقت می نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خدا و مذمّت او هستند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: این ها از اموری است که حتما تحقق می یابد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان بر مردم حکومت می کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حقّ اوّلیّهٔ خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حرّیّت و آزادی فکر باشد، سخن گویند، آن ها را می کُشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می شمرند، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آن ها از خوردن خون آن ها دریغ نمی کنند، و در آن زمان تمام مردم رعیّت ترسناک و خائف و وحشت زده و هراسناک خواهند بود.

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امور واقع شدنی است؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب و بدین وسیله امّت مرا رنگ می کنند؛ پس ای وای بر ضعیفان امّت من از دست این ستمگران، و ای وای بر ایشان از خدا؛ به افراد کوچک و زیردست رحم نمی آورند، و بزرگان را توقیر و احترام نمی کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمی دهند. گفتار آنان همه فحش و زشتی است. هیکل آنان هیکل آدمی است ولی دل های آن ها دل های شیاطین است.

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امور واقع شدنی است؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در این زمان است که مردها (از نظر شهوت) به مردها و زنها به زنها اکتفا نمایند، و بر پسران (در انحصار در آوردن شهوت بر ایشان) غیرت به کار می رود،

مانند غیرتی که بر زنان و کنیزان در خانه ها به کار رود، و مردان به زنان شباهت پیدا کنند و زنان به مردان شبیه شوند، زنان بر مرکبها سوار شوند، پس لعنت خدا بر این گروه از امت من باد.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در این زمان است که مسجدها مانند معابد نصاری و یهود زینت داده شوند، قرآن ها و کتابها زیور گردند، مناره ها را بلند سازند، صفهای مردم زیاد ولی قلب هایشان از هم جدا و زبان هایشان مختلف باشد.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در این زمان مردان امت من خود را با طلا زیور می کنند، لباس حریر و دیباج می پوشند، و از پوست پلنگ برای خود جامه و پوستین درست می نمایند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در این هنگام است که ربا ظاهر شده و غیبت و رشوه رایج شود، دین فرو گذارده شده و دنیا مورد توجه قرار گیرد.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! و در این هنگام طلاق زیاد شده و حدی جاری نمی شود. و خداوند را هیچ چیز ضرر نمی دهد.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در این هنگام خنیاگری و موسیقی آشکار شده و توسط بدترین امتم اجراء می شود.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در این زمان ثروتمندان امتم برای تفریح و گردش به حج می روند، و خرده ثروتمندان

برای تجارت به حج می روند، و فقیران جهت ریا و خود نمائی به حج می روند، در این زمان مردمی باشند که قرآن را به خاطر غیر خدا فرا می گیرند و آن را با آهنگ آلات موسیقی همساز می کنند، و نیز مردمی باشند که احکام خدا را به خاطر غیر از خدا بیاموزند، اولاد زنا فراوان شود، قرآن را به غنا می خوانند، و به دنیا پرداخته و در آن غوطه ور شوند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! و در این زمان باشد که حرمت ها هتک شود، و گناهان انجام شود، و بدان بر خوبان مسلط گردند، و دروغ رایج باشد، و نیازمندی بر ملا گردد، و تنگدستی آشکار شود. مردم به لباس خود بر یکدیگر فخر و مباهات می کنند، و باران های فراوان در غیر فصل باران پیدا می شود، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی آورند امر نکوهیده و ناپسند می دانند.

زمانه و وضعیّت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امّت پست تر و حقیرتر و ذلیل تر خواهند بود. و در بین زهّاد و عبّاد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حسّ بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب جوئی و ملامت از یکدگر بر می آیند.

این چنین افرادی با چنین روحیّه و عادتی و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمان ها به أرجاس و أنجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می شوند.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن هنگام افراد ثروتمند و متموّل بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی شود و کسی بر آنان رحمت نمی آورد، حتّی افراد سائل در طول مدّت یک

هفته که از این جمعه تا آن جمعه باشد، سؤال می کنند و کسی پیدا نمی شود که در دست آنان چیزی گذارد.

سلمان رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این قطعی خواهد بود فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن موقعیّت «رویبضه» تکلّم می کند و سخن می گوید:. سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم ای رسول خدا! مراد از رویبضه چیست؟

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامّه کسی تکلّم می کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شأن او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست.

چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقّق یابد، دیگر مدّت درازی به طول نمی انجامد، بلکه درنگ نمی کنند مردم مگر زمان اندکی که ناگهان زمین فریاد عجیبی می کشد، و این صدا و صیحه به طوری تمام بسیط زمین را فرا می گیرد، که هر کس چنین می پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است.

و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده اش تعلّق گیرد باز مردم در روی زمین درنگ می کنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری ها و مشقّات و تکانه ها می گردند.

و زمین پاره های جگر خود را بیرون می ریزد، و منظور از پاره های جگر طلاها و نقره هاست.

حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون هائی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون ها.

امّا در آن روز دیگر طلا و نقره فائده ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: «فَقَدْ جَآءَ أَشْرَاطُهَا»: پس به درستی که حقّاً علائم قیامت به وقوع پیوسته است.(1)

1- . تفسير قمى 2 : 279

شرح: «و یکون الکذب طرفا»: مردم دروغ را می پسندند و از آن خوششان می آید؛ الکوکب المذنب: ستاره دنباله دار. جزری گوید: یوم قائظ: روز بسیار گرم. از این ریشه است حدیثی که درباره نشانه های قیامت نقل شده است که حضرت فرمود: فرزند موجب خشم و باران موجب در وسط تابستان است. زیرا باران، موجب رویش گیاه و خنکی هواست، و خشکی و گرمای شدید متضاد آن است. استباحهم: آن ها را بیچاره نمود.

عبارت «یلون امتی من اللون»: رنگ پذیرفته و خود را با رنگ های مختلفی که از شرق و غرب می آید، رنگ آمیزی می کنند. عبارت «ویتخذون جلود النمور صفاقا» یعنی آن را نرم کرده و می پوشند.

«والثوب الصفیق»: جامه ریز بافت و ضخیم، و یا اینکه آن را برای دف و عود و دیگر ابزار لهو و لعب استفاده می کنند، صفق العود: بر تارهای آن نواخت، الصفق: زدنی که صدای آن شنیده شود، القینه: کنیز آوازخوان؛ المعازف: سازهایی مانند عود و تنبور.

«یتخذونه مزامیر» یعنی با آن آواز می خوانند. جزری گوید: در حدیثی از ابو موسی نقل شده: شنید که رسو ل خدا صلی الله علیه و آله شنید که ابو موسی چیزی می خواند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نغمه و آهنگی از نغمات داود به تو داده شده است

صدا و دل نشینی نغمه آن را به نغمه و آهنگ تشبیه کرده است. التهافت: افتادن. الکوبه با ضمه: تخته نرد یا شطرنج، طبل کوچک، کمر باریک و بربط و عود.

جزری گوید: در حدیث نشانه های قیامت فرمود: در آن موقعیّت «رویبضه» تکلّم می کند و سخن می گوید:. پرسیدند: ای رسول خدا، مراد از رویبضه چیست؟

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامّه کسی تکلّم می کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شأن او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست.

الرويبضه، مصغر رابضه است و شخص ناتوانی را گویند که از رسیدن به امور عالی عاجز باشد و از طلب آن باز نشیند، « تاء» برای مبالغه است. التافه: شخص پست و خسیس.

در حدیث اشراط الساعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «زمین پاره های جگرش را بیرون می ریزد»، یعنی گنج های پنهان خود را آشکار می سازد، و به صورت استعاره بیان شده است.

الافلاذ: جمع فلذه، قطعه ای که از طول بریده باشند، خدای متعال نیز می فرماید: «وأخرجت الارض أثقالها»(1)، خار الثور: گاو بانگ زد.

سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب غرر می نویسد: از ابوهریره روایت شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمین تکه های جگرش(یعنی طلا و نقره) که مانند استوانه هستند، بیرون می اندازد. قاتل می آید و می گوید: به خاطر همین ها مردم را کشتم. قاطع رحم می گوید: من نیز به سبب این ها صله رحم را قطع کردم. دزد می گوید: بر اثر این دستم قطع شد است. در اثر این اختلاف و جنجال همه طلا را رها می کنند و چیزی از آنرا بر نمی دارند.

«تقیء» یعنی زمین طلا و نقره هایی که درونش است، قی می کند، و این از نشانه های نزدیکی قیامت است. «تقیء» تشبیه و استعاره برای اخراج و آشکار شدن گنج هاست، و نیز نامیدن گنج های زمین به پاره های جگر تشبیه به همان کبدی است که در شکم شتر و غیره وجود دارد، و عرب دراین زمینه عقیده خاصی دارند.

زبان شناسان درباره واژه «الافلاذ» نظرات متفاوتی دارند، یعقوب بن سکیت گوید: الفلذ تنها برای شتر به کار می رود، و به پاره ای از جگر شتر اطلاق می شود، و نمی گویند: فلذ الشاه (جگر گوسفند) و نه فلذ البقر (جگر گاو) و غیره که شیخ رحمه الله آن را نقل کرده است.(2)

7. امالی شیخ طوسی: محمد بن علی علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- . زلزال / 2
2- . امالی مرتض 1 : 65

فرمود: هر گاه امّت من پانزده خصلت را دارا شوند به بلا دچار می شوند. عرض شد: ای پیامبر خدا ! آن خصلت ها چیست؟ فرمود: هر گاه درآمدها در دست عده مخصوصی باشد؛ امانت را غنیمت شمارند؛ پرداخت زکات را خسارت پندارند، مرد به فرمان همسرش باشد ولی با مادرش نافرمانی کند؛ نسبت به دوست خود نیکوکار باشد ولی نسبت به پدر خود جفاکار. آوازهای نامشروع در مسجدها بلند شود، مرد را از ترس گزندش گرامی دارند؛ پیشوای قوم، پست ترین فرد جامعه باشد، هر گاه ابریشم پوشند، می بنوشند کنیزان آوازه خوان استخدام نمایند؛ ساز بنوازند و آیندگان این امّت، پیشینیان خود را لعنت کنند، در چنین شرائطی می بایست در انتظار این سه پیشامد باشند: باد سرخ، خسوف و مسخ شدن مردم.(1)

8. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره یأجوج و مأجوج فرمود: آن قوم با بیل های خود پشت سر هم حفره ایجاد می کردند؛ وقتی شب شد، گفتند: فردا مس مذاب می ریزیم و وقتی صبح می شد، سد را محکم تر از دیروز می یافتند تا این که مردی از ایشان هنگامی که خدا خواست امر خود را انجام دهد، سلام می کرد؛ پس مؤمن می گفت: فردا ان شاء الله آن را باز می کنیم؛ پس صبح می کردند و در صبح بر ان وارد می شدند و خدا آن را می گشود؛ پس قسم به کسی که جانم در دست اوست مردی از آنان بر ساحل وادی که در کوفه است می گذرد و از آن می نوشند تا آب آن بسیار کم گردد؛ پس آن مرد می گوید: به خدا قسم من یک بار این وادی را دیده ام و آب در زمین آن جاری بود ! گفته شد: یا رسول الله ! این اتفاق چه زمانی می افتد؟ فرمود: زمانی که از دنیا باقی نمانده باشد مثل ریختن آب کم ته ظرف !(2)

شرح: جزری گفته: « صبابه» باقی مانده آب و مانند آن در ته ظرف.

1- . امالی طوسی: 515
2- . امالی طوسی: 346

9. علل الشرائع: عبد الله بن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اولین نشانه قیامت پرسید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آتشی است که مردم را از مشرق تا مغرب در بر گیرد.(1)

10. کمال الدین: عبد اللّه بن حارث گوید به امام علی علیه السلام عرض کردم: یا امیر المؤمنین، به من خبر ده از حوادث بعد از امام قائم عجل الله تعالی فرجه، فرمود: ای پسر حارث، این چیزیست که ذکر آن موکول به خود او است و رسول خدا به من سفارش کرده است که جز حسن و حسین علیهما السلام کسی را از آن مطلع نکنم.(2)

11. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی علیه السلام از جبرئیل پرسید: چه زمانی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید به لرزه افتاد و غش کرد؛ پس چون به حال آمد گفت: یا روح الله، مسئول به امر قیامت اعلم از سائل نیست. سپس آیه شریفه «وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَةً»(3) { در آسمانها و زمین، سنگین (و بسیار پر اهمیت) است؛ و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی آید } را خواند.(4)

12. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک است که آرزوی مردم قطع شده و مرگ آنان را دریابد و باب توبه برایشان بسته شود: «لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمآنٍ ها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمآن ها خَیْراً»(5) {کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد}(6)

1- . علل الشرایع 1 : 117
2- . کمال الدین: 82
3- . اعراف / 187
4- . قصص الانبیا: 271
5- . انبیاء / 158
6- . تفسیر عیاشی 1 : 413

13. تفسیر عیاشی: صادقین علیهما السلام در تفسیر آیه شریفه که می فرماید «هنگامی که نشانه های پروردگار آشکار شود، ایمانشان دیگر سودی نخواهد داشت»(1)، فرمود: طلوع خورشید از سمت مغرب و خروج دابه و دود است و وقتی این نشانه ها ظاهر شود، کسی که بر گناهان اصرار کرده و عمل شایسته ای نداشته، ایمانش سودی نخواهد داشت.(2)

14. تفسیر عیاشی: امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانها خَیْراً» فرمود: گناهان بین مومن و ایمانش فاصله می اندازد، گناهانش زیاد و نیکی هایش اندک است و ایمانش به او سود نمی رساند.(3)

15. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نشانه های قیامت، شفای فلج و مرگ ناگهانی است.(4)

16. کافی: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و اله را با پنج شمشیر برانگیخت که سه تای آن کشیده است و غلاف نخواهد شد «تا جنگ تمام شود»(5) و جنگ تمام نمی شود تا آن که خورشید از مغرب طلوع کند. آن گاه که خورشید از مغرب در آید، همه مردم ایمان آوردند و آن روز «هرکس تا آن زمان ایمان نیاورده یا عمل شایسته ای نداشته، ایمانش سودی ندارد(6).»(7)

17. در کتاب کافی حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان نقل شده است.

18. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانها خَیْراً»

1- . انعام / 158
2- . تفسیر عیاشی 1 : 413
3- . تفسیر عیاشی 1 : 441
4- . کافی 3 : 134
5- . محمد / 4

6- . انعام . 158
7- . کافی 5 : 597

فرمود: هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کند، هر کس در آن روز ایمان آورد، ایمانش هیچ سودی ندارد.(1)

19. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قیامت پرسیدند. فرمود: قیامت هنگامی است که به ستارگان ایمان آورده و قدر الهی را تکذیب می کنند.(2)

20. کمال دین: عبد الله بن سلیمان که مردی کتاب خوانده بود می گوید: در برخی کتب آسمانی خواندم که ذو القرنین- و حکایتی طولانی را درباره او و ساخت سد او بر یأجوج و مأجوج را نقل نمود تا آنجا که گفت: یأجوج و مأجوج در هر سال یک بار به او وارد می شدند و علت آن بود که آنان در شهرهای خود سیاحت می کردند تا وقتی وارد بر آن سدّ محکم می شدند، ذوالقرنین آنان را حبس می کرد و آنان بر می گشتند و در شهرهای خود سیاحت می کردند و پیوسته این گونه هستند تا قیامت نزدیک شود و شرایط آن مهیا گردد؛ وقتی شرایط آن فراهم گردید که شرط آن قیام قائم علیه السلام است، خدای عز و جل آن سدّ را برایشان فتح خواهد کرد و اینست سخن خدای عز و جل که فرمود:« حَتَّی إِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ»(3) { تا آن زمان که «یأجوج» و «مأجوج» گشوده شوند؛ و آنها از هر محلّ مرتفعی بسرعت عبور می کنند. }(4)

21. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ»(5) { از تو درباره ذو القرنین می پرسند} در ساخت سد فرمود: مانع از خروج یاجوج و ماجوج شد، سپس ذوالقرنین گفت: «هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا»(6) { این از رحمت پروردگار من است ! امّا

1- . تفسیر قمی 1 : 228
2- . خصال: 62
3- . انبیا / 96
4- . کمال الدین: 358
5- . کهف / 83
6- . کهف / 98

هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می کوبد؛ و وعده پروردگارم حق است!» } چون قیامت شود، سد نابود شده و یاجوج و ماجوج خارج می شوند و به آبادانی هاحمله کرده و مردم را می خورند. حضرت علیه السلام سخن خود را ادامه داد تا آنجا که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ سوال قریش را در این خصوص بیان فرمود، گفتند: تنها یک سوال باقی می ماند و آن اینکه به ما بگویید قیامت کی بر پا می شود؟ در این هنگام خدای عز و جل این آیه را ناز فرمود: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی ... وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»(1) {از تو در باره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. [این حادثه] بر آسمآن ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی رسد.» [باز] از تو می پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی. بگو: «علم آن، تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردم نمی دانند.» }(2)

22. علل الشرائع: عبد العظیم حسنی علیه السلام از امام هادی علیه السّلام می فرمود: نوح دو هزار و پانصد سال زیست و روزی در کشتی خواب بود و باد وزید و عورتش آشکار شد و حام و یافث خندیدند و سام آن ها را تشر زد و از خنده باز داشت، و هر چه را سام می پوشید که باد فاش کرده بود حام و یافث آن را پدیدار می کردند، نوح علیه السّلام بیدار شد و دید می خندند، فرمود: چه شده است؟ سام آنچه شده بود بدو گزارش داد، نوح دست به آسمان برداشت و دعا کرد و می گفت:

بار خدایا آب پشت سام را دگرگون ساز تا جز سیاهان فرزند نیاورد، بار خدایا آب پشت یافث را دگرگون ساز، و خدا آب پشت آن ها را دگرگون ساخت، و

1- . اعراف / 187
2- . تفسیر قمی 2 : 15

همه سیاهان هر جا باشند از حامند، و همه ترک و صقالبه(1) و یأجوج و مأجوج و چین هر جا باشند از یافث، و سفید پوستان همه از سام.(2)

23. کافی: ابن عباس گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام از خلق پرسیدند؛ در پاسخ فرمود: خداوند، هزار و دویست در دشت آفریده، و هزار و دویست در دریا، و آدمی زاده هفتاد جنس است و همه فرزندان آدم هستند، به جز یأجوج و مأجوج.(3)

شرح: روایت اول که دلالت دارد که یأجوج و مأجوج فرزند آدم است، از حیث سند قوی تر است و ممکن است روایت این معنا را برساند که همه مردم جز یأجوج و مأجوج فرزند آدم هستند، پس در نتیجه جزء فرزندان آدم محسوب می شوند اما آدمی زاد نیستند.

24. نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارشان و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: نسلها بر چهار دسته هستند؛ من در بهترین نسلها هستم، سپس نسل دوم بهتر است و بعد نسل سوم و وقتی نسل چهارم برسد، مردان از مردان پرهیز کردن و زنان نیز از زنان پرهیز می کنند؛ پس خدا کتاب خود را از سینه های بنی آدم می گیرد و بادی سیاه می فرستد و سپس احدی جز خدای متعال باقی نمی ماند مگر آن که خدا او را به سوی خود قبض روح می نماید؛(4)

25. به همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: مال جز با اندوختن زیاد نشود و مردم جز بخل چیزی بر خود نمی افزایند و قیامت جز بر بدترین مردم جاری نمی شود.(5)

26. در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: [فاصله زمانی میان] برانگیخته شدن من و قیامت مانند این دو می باشد – و به انگشت سبابه

1- . صقالبه گروهی باشند که وطنشان هم مرز خزر است میان بلغار و قسطنطینیه، و سپس در دیگر شهرها از جمله اروپا پراکنده شدند.
2- . علل الشرایع 1 : 45
3- . کافی 8 : 220

4- . نوادر راوندی: 125
5- . نوادر راوندی: 126 و 127

و وسطی خود اشاره فرمود- آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست، من زمان قیامت را در میان شانه خود می یابم.(1)

27. در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: من برانگیخته شدم و [فاصله بعثت من و] قیامت مانند دو اسب مسابقه است، که یکی از دیگری فقط گوشش جلوتر باشد؛ نزدیک بود قیامت از من به سوی شما پیشی گیرد.(2)

28. در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: قیامت بر پا نمی گردد تا این که معصیت کار اوج بگیرد و منصف از این امر عاجز گردد و بی حیا مقرّب گردد و عبادت خدا سبب چیرگی بر مردم تلقی شود و صدقه دادن را زیان بر خود ببینند و امانت گرفتن را سود بر خود و نماز را موجب منت خدا بر خود انگارند.(3)

29. در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که امت من پیمانه ها و ترازوها را کم دهند، و خیانت ورزند، و عهد و پیمان را بشکنند، و با عمل آخرت دنیا را طلب کنند، به خودستایی پردازند(به گمان اینکه مسلمانان خوبی هستند) و حال آنکه باید از آنان پرهیز کرد(که مسلمانان بدی هستند).(4)

30. در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: قیامت بر پا نمی شود مگر اینکه حیا از کودکان وزنان برود، و گیاهان هرزه مانند سبزیجات خورده شود.(5)

شرح: در فرهنگ لغت: المغثر بر وزن منبر چیزی است که گیاهان ریز و درختان پر صمغ و تخته چوبها از آن سیراب می شوند.

1- . نوادر راوندی: 126 و 127
2- . نوادر راوندی: 126 و 127
3- . نوادر راوندی: 127
4- . نوادر راوندی: 130
5- . دعوات راوندی: 235

31. دعوات راوندی: یامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه زمان [قیامت]نزدیک شود مرگ، نیکان امّت مرا گلچین می کند همان گونه که شما خرماهای خوب را از سینی می چینید.

32. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: زمانی برای شما مسلمانان فرا می رسد که در آن، اسلام همچون ظرف پری که اگر آن را برگردانند خالی می شود، خالی و تهی می گردد، یعنی به آن عمل نمی شود.(1)

1- . نهج البلاغه: 226

آیات:

- کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ (1)

{هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است }

-وَ إِنْ مِنْ قَرْیَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَهِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِیداً کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً (2)

{و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را [در صورت نافرمانی،] پیش از روز رستاخیز، به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم. این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است. }

- وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِفَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً(3)

{و در آن روز آنان را رها می کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود، همه آن ها را گرد خواهیم آورد. }

- یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقا

1- . آل عمران / 185 اقول: العلز بالتحریک: القلق و الهلع.
2- . اسراء / 58
3- . کهف / 99

- وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ(1)

{و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدانند؟ هر نفسی چشنده مرگ است، و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود، و به سوی ما بازگردانیده می شوید. }

- ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ (2)

{بعد از این [مراحل] قطعاً خواهید مرد. }

- فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ (3) {پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر]آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی پرسند. }

- وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ وَ کُلٌّ أَتَوْهُ داخِرِینَ (4) *وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَهً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِما تَفْعَلُونَ (5)

{و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد. و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند. و کوهها را می بینی [و] می پنداری که آن ها بی حرکتند و حال آنکه آن ها ابرآسا در حرکتند. [این] صُنعِ خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت، او به آنچه انجام می دهید آگاه است}

- کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ(6)

{هر نفسی چشنده مرگ است، آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد. }

ص: 456

1- . انباء / 34- 35

2- . مومنون / 15

3- . مومنون / 101

4- . یعنی خوار و ذلیل.

5- . نمل / 87 - 88
6- . عنكبوت / 57

- وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ *ما یَنْظُرُونَ إِلَّا صَیْحَهً واحِدَهً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ *فَلا یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَهً وَ لا إِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ *وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ *قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ *إِنْ کانَتْ إِلَّا صَیْحَهً واحِدَهً فَإِذا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ *فَالْیَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.(1)

{و می گویند: «اگر راست می گویید، پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟» جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند. آنگاه نه توانایی وصیّتی دارند و نه می توانند به سوی کسان خود برگردند. و در صور دمیده خواهد شد، پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می آیند. می گویند: «ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند.» [باز هم] یک فریاد است و بس؛ و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند. امروز بر کسی هیچ ستم نمی رود، جز در برابر آنچه کرده اید پاداشی نخواهید یافت. }

- وَ ما یَنْظُرُ هؤُلاءِ إِلَّا صَیْحَهً واحِدَهً ما لَها مِنْ فَواقٍ

{و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی برند که هیچ [مجال] سر خاراندنی در آن نیست. }

- إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ *ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ.(2)
{قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد؛ سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد. } و فرمود: وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ *وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ *وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْکِتابُ وَ جِی ءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَداءِ

1- . یس / 48 - 54
2- . زمر / 30- 31

وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ *وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِما یَفْعَلُونَ(1)

{ و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند، و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست، و آسمآن ها درپیچیده به دست اوست؛ او منزّه است و برتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند. و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند. و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند. و زمین به نور پروردگارش روشن گردد، و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود، و پیامبران و شاهدان را بیاورند، و میانشان به حق داوری گردد، و مورد ستم قرار نگیرند. و هر کسی [نتیجه] آنچه انجام داده است به تمام بیابد و او به آنچه می کنند داناتر است. }

- وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ ذلِکَ یَوْمُ الْوَعِیدِ وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ(2)

{و در صور دمیده شود؛ این است روز تهدید [من]. و هر کسی می آید [در حالی که] با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است. [به او می گویند:] «واقعاً که از این [حال] سخت در غفلت بودی. و[لی] ما پرده ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده ات امروز تیز است.» }

- وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ *یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ *إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیتُ وَ إِلَیْنَا الْمَصِیرُ *یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً ذلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنا یَسِیرٌ(3)

1- . زمر/ 67 - 70
2- . ق/ 20 22
3- . ق / 41 - 44

{و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد، به گوش باش. روزی که فریاد [رستاخیز] را به حقّ می شنوند، آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است. ماییم که خود، زندگی می بخشیم و به مرگ می رسانیم و برگشت به سوی ماست. روزی که زمین به سرعت از [اجسادِ] آنان جدا و شکافته می شود؛ این حشری است که بر ما آسان خواهد بود. }

- کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ *وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ (1)

{هر چه بر [زمین] است فانی شونده است. و ذاتِ باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند. }

- فَإِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ*فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ *عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ(2)

{پس چون در صور دمیده شود، آن روز [چه] روز ناگواری است! بر کافران آسان نیست. }

تفسیر:

بیضاوی گوید: «إلا نحن مهلکوها قبل یوم القیمه» با مرگ و یا استیصال آن را هلاک می کنیم، «أو معذبوها عذابا شدیدا» با قتل و انواع بلاها، « کان ذلک فی الکتاب» یعنی در لوح محفوظ، «مسطورا»: نوشته شده.(3)

طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه شریفه «ونفخ فی الصور»، فرموده: در مورد صور نظرات گوناگونی وجود دارد، برخی گویند: صور شاخی است که در آن می دمند، و گویند: آن جمع صوره بوده و خداوند بندگان را در قبر صورت گری می کند همانطور که در رحم مادران صورت گری کرده است، سپس روح را در آن می دمد همان طور که وقتی در رحم مادران بودند، روح را دمید.

و گویند: اسرافیل سه بار در صور می دمد: نفخه اول، نفخه ترس است؛ نفخه دوم: صعق و صدای مهیب، که با شنیدن آن هر آنکه در آسمان و زمین است،

1- . رحمن / 26 - 27

2- . مدثر / 8 - 10
3- . تفسير بيضاوى 2 : 452

می میرد؛ نفخه سوم: قیام در برابر پروردگار جهانیان است که مردم را از قبر بر می انگیزد. «فجمعناهم جمعا» یعنی روز قیامت همه خلق را در یک سطح محشور می کند.(1)

«أفإن متّ»: یعنی تو بمیری آن طور که توقع دارند و انتظار آن را می کشند، «فهم الخالدون» یعنی پس از تو جاودان زندگی می کنند، منظور مشرکان مکه است که گفتند: منتظریم مرگ محمد صلی الله علیه و آله فرا برسد.(2)

«فإذا نفخ فی الصور»: ابن عباس گوید منظور نفخه صعق و مرگ است. ابن مسعود گوید: نفخه حشر است. به نقل از حسن: صور جمع صوره می باشد. و گویند: بنا به اعتقاد بیشتر مفسران، شاخی است که اسرافیل با صدای مهیبی، آن طور که خداوند توصیف کرده، در آن می دمد و نشانه زنده شدن دوباره مردم است.

«فلا أنساب بینهم یومئذ» یعنی با اصل و نسبشان هیچ ارتباطی ندارند، و با آنکه عده ای همدیگر را می شناسند باز هم به او رحم نمی کنند، یعنی خویشاوند به خویشاوند مهربانی نمی کند زیرا هر کس به خود پرداخته و به دیگری توجهی ندارد.

و گویند: به این معناست: با اصل و نسب خود فخر فروشی نمی کنند. معنی: در آن روز هیچ کس را بنا بر اصل و نسبش بر دیگری برتری نمی دهند، بلکه تنها با اعمالشان برتری داده می شوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر اصل و نسبی روز قیامت بریده شده است، جز اصل و نسب من.

«لایتسائلون»: هیچکس از حال و احوال دیگری نمی پرسد، و حال آنکه در دنیا چنین می کردند، زیرا در آن روز هر کس به خود مشغول است. و گویند: هیچکس از دیگری نمی خواهد تا بار گناه او را به دوش کشد، و بین این عبارت و اینکه خدای متعال می فرماید: «فأقبل بعضهم علی بعض یتسائلون» منافاتی وجود ندارد، زیرا قیامت احوال و مشاهد گوناگونی دارد، از جمله وضعیتی که شدت و بزرگ بودن امر قیامت آنان را از پرسیدن باز می دارد، و نیز وضعیتی که به یکدیگر

1- . مجمع البيان 6 : 391
2- . مجمع البيان 7 : 84

توجه کرده و از یکدیگر می پرسند. و این است معنای سخن ابن عباس هنگامی که از نشانه ها پرسید و حضرت فرمود: این زمان قیامت است. و گفته شده بعد از داخل بهشت شدن از هم سؤال می پرسند.(1)

«ففزع من فی السموات ومن فی الارض»: از شدت ترس و وحشت جان می دهند، همان طور که می فرماید: «فصعق من فی السموات»، و گویند سه نفخه است، که شرح آن بیان شد.

«الا من شاء» منظور فرشتگانی است که خداوند قلب آنان را استوار می گرداند، و آن ها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هستند. و گویند: منظور شهدا هستند که در آن روز ترس و وحشت آنان را فرا نمی گیرد. این موضوع در حدیث مرفوعی بیان شده است.

«وَ کُلٌّ» یعنی هر یک از زندگانی که مردند و دوباره زنده شدند، «أتوه»: در محشر نزد او حاضر می شوند، «داخرین» خوار و ذلیل، «وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً» یعنی در جای خود ایستاده و در مقابل چشم نه حرکت می کنند و نه جنبشی دارند، «وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ» حرکتشان مانند حرکت ابر نامحسوس است، و به این معناست که شما وقتی ابرها باز می شوند، به خاطر دوری اطراف آن متوجه حرکت آن ها نمی شوید، همانطور که به حرکت ابرها نیز به همین خاطر پی نمی برید، و این هنگامی است که کوه ها در اثر متلاشی شدن از جای خود کنده شوند.

«صُنْعَ اللَّهِ»: یعنی خداوند آن را ساخت، «الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ» هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است.(2)

«ما یَنْظُرُونَ»: آنچه که انتظار آن را دارند، «إِلَّا صَیْحَةً واحِدَةً» منظور نفخه اول و همان قیامت است، «تَأْتِیهِمْ بَغْتَةً تَأْخُذُهُمْ» منظور صیحه است، «وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ»: یعنی در امور خود مشغول بحث و جدل هستند، و در کوچه و بازار مشغول داد و ستد و صحبت هستند که قیامت بر پا می شود، و دو نفر پارچه خود را برای فروش پهن کرده و هنوز آن را جمع نکرده قیامت بر پا می شود، و یا شخصی

1- . مجمع البیان 7 : 211

2- . مجمع البيان 7 : 408

لقمه را تا دهان بالا می برد و هنوز در دهان نگذاشته، قیامت بر پا می شود، و یا شخصی سنگ های حوض خود را با گل خالص اندود می دهد تا گوسفندان خود را آب دهد، و هنوز این کار را انجام نداده، قیامت بر پا می شود، و گویند: آن ها در خصوص گفتگو می کنند که آیا عذاب بر آن ها نازل می شود یا خیر؟

«فَلا یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً» یعنی هنگامی که قیامت ناگهان فرا برسد،(1) دیگر هیچ فرصت وصیتی ندارند، «وَ لا إِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ» یعنی: و نه از بازار به خانه های بازگردند، این روایت هایی در خصوص نفخه اول و برپایی قیامت است، سپس خدای متعال درباره مفخه دوم می فرماید:

«وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ»: منظور قبر است، «الی ربهم»: به محلی که خداوند در آنجا حکم می کند و تنها خداوند حاکم است، «ینسلون» شتابان از گورهای خود خارج می شوند، اما هنگامی که ترس و وحشت قیامت را می بینند، «قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا»: چه کسی ما را از خوابی که در آن بودیم، بر انگیخت.

سپس می گویند: «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»، یعنی رسولان راست گفتند در خصوص اخباری که در خصوص این جایگاه و این حشر، برای ما نقل شده است.

قتاده گوید: اول آیه مربوط به کافران و آخر آن مربوط به مسلمانان است. و گویند: آن ها هنگامی که اهوال قیامت را به چشم خود می بینند، حال خود را در قبورشان نسبت به آن اوضاع در قیامت صرف خواب تلقّی می کنند

قتاده گوید: منظور خوابی بین دو نفخه است و تنها در این زمان است که از عذاب قبر در آسایش هستند، و پس از آن بیدار می شوند، سپس خدای متعال درباره سرعت مبعوث شدن آنان سخن گفته و فرموده است: «إن کانت إلا صیحه واحده» این مدت زمان تنها به اندازه یک صیحه است.

ص: 462

1- . مجمع البیان 8 : 279

«فإذا هم جمیع لدینا محضرون» در این هنگام اولین و آخرین خلایق در عرصه قیامت گرد می آیند، «فَالْیَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً» هر کس حق و حقوقی از ثواب داشته باشد، تمام و کمال به وی پرداخت می شود، و به عذابی که مستحقش نیست دچار نمی گردد، و همه امور بر اساس عدل و عدالت الهی صورت می گیرد، و خدای متعال نیز می فرماید: «وَ لا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».(1)

«ما لَها مِنْ فَواقٍ»: پس از آن صیحه مهلتی برای بازگشت به دنیا وجود ندارد، و گویند: به این معناست که در آن استثنایی وجود ندارد، یعنی بازگشتی در کار نیست، و گویند: در آن هیچ آسایش و راحتی وجود ندارد، همانطور که مریض آسایش ندارد.(2)

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قدره» : خدا را آن گونه که شایسته عظمت و بزرگی اوست، نشناختند. «وَ الْأَرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَه »، قبضه در لغت: آنچه که با همه دست در اختیار گرفته باشی، خداوند بدین وسیله کمال قدرت خود را بیان می کند، و یاد آوری می فرماید همه زمین در دست قدرت او مانند شیئی است که شخص در دست گرفته و در اختیار دارد، و این به عادت بین خود ما اشاره دارد که می گوییم: این در قبضه فلانی و در دست فلانی است، هنگامی که تصرف در آن برای وی آسان باشد، گرچه آن را در دست نداشته باشد.

و نیز «والسموات مطویات بیمینه» یعنی درپیچیده به دست قدرت اوست، همان طور که هر یک از ما شیء مورد قدرت و توان خود را در دست قدرت خود می گیرد، و واژه «دست» را برای مبالغه در اقتدار و تحقیق مالکیت به کار برده است. همانطور که خدای متعال می فرماید: «أو ما ملکت أیمانکم » و گویند به این معناست که آن به قدرت الهی محفوظ و در امان است. الیمین: قدرت.

«سبحانه وتعالی عما یشرکون» یعنی از هر تشبیه و مثلی که به حق تعالی نسبت می دهند، «ونفخ فی الصور» و آن شاخی است که اسرافیل در آن می دمد، و حکمت نامگذاری آن این است که خداوند آن را نشانه ای قرار داده تا عاقلان

1- . مجمع البيان 8 : 281 و 282
2- . مجمع البيان 8 : 347

سرانجام کار خود را در عالم تکلیف دریابند، و آن را به شیپور کوچ و نزول تشبیه کرده است.

«فصعق من فی السموات والارض»: یعنی هر آن کس در آسمان ها و زمین است از صدای مهیب آن می میرد، گویند: صعق فلان: از شنیدن صدای مهیب از هوش رفت و جان داد. «إلا من شاء الله» بنا به نقلی گویند: منظور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است، و گویند: منظور شهدا هستند.

«ثم نفخ فیه اخری» یعنی نفخه حشر که دومین نفخه است، قتاده در حدیثی مرفوع گوید: بین دو نفخه چهل سال فاصله است، و گویند: خدای متعال پس از مرگ همه بدن ها را می پوساند و دوباره آن ها را زنده می کند.

«فإذا هم قیام»: آگاهی از سرعت خلق دوباره آن هاست، زیرا خدای متعال هنگامی که برای بار دوم در صور دمیده شود، بلافاصله پس از آن مردم را زنده می کند، و از قبرهای خود بر می خیزند. «ینظرون: یعنی منتظرند که ببینند با آن ها چه می کنند و چه حکمی درباره آن ها صادر می شود.

« وأشرقت الارض بنور ربها»: روز قیامت زمین به نور عدل الهی روشن می شود، زیرا نور زمین در اثر برپایی عدل و عدالت است، و گویند: به نوری روشن می شود که خداوند روز قیامت آن را می آفریند و نور ماه و خورشید نیست.

«و وضع الکتاب» یعنی نامه های اعمال بندگان که فرشتگان آن را نوشته اند، در دستانشان قرار می دهند تا بخوانند، «وجیئ بالنبیین والشهداء»: کسانی که برای انبیا در خصوص امت هایشان شهادت می دهند که آن ها رسالت خود را ابلاغ کرده اند و اینکه امت ها دروغ می گویند، و گویند: منظور کسانی هستند که در راه خدا شهید شدند، و گویند: آن ها عادلان قیامت هستند که به آنچه از امت ها مشاهده کرده اند شهادت می دهند، و گویند: فرشتگان نگهبان هستند، و گویند: همه شاهدان از قبیل اعضا و جوارح و مکان و زمان،(1) و این همان سخن خدای متعال است که می فرماید:

1- . مجمع البيان 8 : 415 - 417

«ذلک یوم الوعید»: یعنی این همان روزی وقوع وعیدی است که خداوند بندگان را از آن بیم می داد.

«وجاءت کل نفس»: یعنی هر نفس مکلفی در روز وعید، «معها سائق» یعنی فرشتگانی که آن ها را پیش می برند، یعنی آن ها را به سوی حساب و دادرسی پیش می برند و سوق می دهند، «و شهید»: فرشتگانی که از حال او آگاه هستند و به هر نیک و بدی که انجام داده است، شهادت می دهند، و نه هیچ راه فراری دارند و نه می توانند انکار کنند، و گویند: فرشتگان پیش برنده، جوارح و اعضای او هستند که شهادت می دهند.

«لقد کنت فی غفله»: یعنی به او می گویند: در دنیا از این روز غافل بوده و آن را فراموش کرده بودم. «فکشفنا عنک غطاءک» حجابی که قلب و گوش و چشم تو را پوشانده بود، بر می داریم تا حقیقت امر آشکار شود.

«فبصرک الیوم حدید»: چشمان تو در این روز تیزبین شده و هیچ شک و شبهه ای در آن راه نمی یابد، و گویند به این معناست: نسبت به آنچه در دنیا انجام دادی، آگاهی و بصیرت داری، منظور چشم سر نیست، همانطور که می گویند: فلانی در نجوم و فقه بصیر است.(1)

«واستمع یوم یناد المناد من مکان قریب»: به این ندا گوش ده و در انتظار باش، یعنی به صیحه روز قیامت و مبعوث و محشور شدن، منادی آن را ندا می دهد و آن نفخه دوم است، می تواند منظور این باشد که به حال آن ها گوش فرا ده هنگامی که منادی ندا می دهد. و گویند: آن منادی است که از صخره بیت المقدس ندا می دهد: ای استخوان های پوسیده شده و ای مفاصل بند بند شده و ای گوشت های پاره پاره برخیزید برای حکمی که در انتظارتان است و پاداشی که خداوند برایتان مهیا کرده است. و گویند: منادی اسرافیل علیه السلام است که می فرماید: ای گروه مخلوقات! برای حساب و کتاب از قبرهای خود برخیزید.

1- . مجمع البیان 9 : 241 و 243

و خداوند تنها به این دلیل می فرماید: «عن مکان قریب» که همه خلایق به طور یکسان این ندا را می شنوند چه دور باشند و چه نزدیک، گویا از مکانی نزدیک به آن ها فرا خوانده شده اند.

«یوم یسمعون الصیحه بالحق» صیحه مصدر مره و به معنای یک صیحه است و از صوت شدید گرفته می شود. و این صیحه همان نفخه دوم است، و «بالحق» یه معنای بعث و حشر است و گویند: آن حقیقتا پنهان است. «ذلک یوم الخروج» از قبرها به صحرای محشر، و گویند: خروج نامی از نام های قیامت است.

«إنا نحن نحیی ونمیت» خدای سبحان درباره خود خبر می دهد که او همان کسی است که مردم را پس از اینکه مرده و جماد بودند، دوباره زنده می کند، و پس از آنکه زنده کرد دوباره آن ها را قبض روح می کند، و سپس روز قیامت باز آن ها را زنده می گرداند، و این سخن خدای متعال است که می فرماید: «و إلینا المصیر».

«یوم تشقق»: یعنی شکافته شدن، «الأرض عنهم» و شکافته و پاره شود و از آن خارج شوند، «سراعا»: بدون تأخیر به سوی دعوت کننده می شتابند، «ذلک حشر»: حشر: گرد آوردن در بازار از هر طرف، «علینا یسیر» یعنی حشر آنان بر ما آسان بوده و با وجود دور بودن دیار و قبرهای آنان، این کار بر ما سخت نیست.(1)

«کل من علیها فان»: هر حیوانی که بر روی زمین است، هلاک و نابود می شود، و از وجود به عدم می رسد، «ویبقی وجه ربک»: پروردگار تو باقی می ماند، خدایی که با ادله دالّ بر وجودش آشکار است مانند آشکار شدن انسان به سبب صورت خویش، «ذوالجلال»: صاحب عظمت و کبریا و سزاوار حمد وستایش، «و الإکرام»: انبیا و اولیای خود را با الطاف خود اکرام می نماید.(2)

«فإذا نقر فی الناقور»: هنگامی که در صور دمیده شود، ناقور شبیه شیپور است، و گویند: این در نفخه اول است، و این اولین سختی و امر وحشتناک عمومی است، و گویند: نفخه دوم است، و در آن زمان خداوند بندگان را زنده می کند و قیامت بر پا می شود، و آن همان صیحه قیامن می باشد.

1- . مجمع البيان 9 : 250 و 251
2- . مجمع البيان 9 : 337

«فذلک یومئذ یوم عسیر»: روز سختی است برای کافران به نعمت الهی و کسانی که آیات الهی را انکار می کنند. «غیر یسیر» آسان نیست، و به معنای عسیر و سخت می باشد، اما برای تأکید با لفظ دیگری بیان کرده است، و گویند: به این معناست که برای خود او سخت بوده اما برای مومنانی که عاقبت نیکوی خود را می بینند، سخت نیست.(1)

روایات:

1. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه « وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ... یخصمون»(2) { آنها می گویند: «اگر راست می گویید، این وعده (قیامت) کی خواهد بود؟} فرمود: این در آخر الزمان است که صیحه ایشان را می گیرد در حالی که ایشان در کارهایشان با هم گلاویز و ستیزگی می کنند و در بازارها مشغول داد و ستد هستند که قیامت بر پا می شود، و همه می میرند، نه هیچ کس به خانه خود بر می گردد و نه وصیتی می کند، این همان سخن خدای متعال است که می فرماید: «فَلا یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَ لا إِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ»(3) { نمی توانند وصیّتی کنند یا به سوی خانواده خود بازگردند! }علی بن ابراهیم گوید: خداوند فرمود: سپس صیحه دوم زده می شود و فرمود: «إِنْ کانَتْ إِلَّا صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ»(4) { صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند! }(5)

2. تفسیر قمی: « وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ»(6) { و در «صور» دمیده

1- . مجمع البیان 10 : 176
2- . یس / 48 - 49
3- . یس / 50
4- . یس / 53
5- . تفسیر قمی 2 : 190
6- . زمر / 68

می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند. } ثویر بن ابی فاخته از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که شخصی از آن جناب از فاصله بین دو نفخه پرسید که چقدر است ؟ فرمود: هر قدر که خدا بخواهد. به حضرت علیه السلام عرض شد: مرا از آن باخبر سازید. فرمود: حق تعالی به اسرافیل فرمان هبوط به دنیا می دهد و به همراه او شیپوری است. شیپور یک سر و دو طرف دارد. فاصله میان هر یک از دو طرف آن به اندازه فاصله آسمان تا زمین است.

پس هنگامی که ملائکه اسرافیل را می بینند که به دنیا آمده و با او صور است، می گویند خداوند اذن داده است در مرگ اهل و آسمان، پس اسرافیل در بیت المقدس فرود آمده رو به کعبه می نماید، وقتی اهل زمین او را می بینند می گویند خداوند به او اذن داده است برای مرگ اهل زمین، پس در صور، نفخه م-وت را می دمد. پ-س ص-دا از ط-رف-ی که به جانب زمین است خارج می شود پس باقی نماند در زمین کسانی که صاحب روح هستند مگر اینکه بمیرند. صدا از طرفی که به جانب آسمان است خارج می شود پس باقی نماند در آسمان صاحب روحی مگر اینکه بمیرد. خ-دا م-ی ف-رماید: ملک الموت بمیر به اذن من! پس م-لک الم-وت می میرد. و این زمان تا هر چقدر خدا بخواهد طول می کشد.

سپس خداوند آسمان ها را فرمان می دهد تا به تب و تاب افتد، و کوه ها را فرمان می دهد تا به حرکت درآیند. این سخن خدای متعال است که می فرماید: «یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً وَ تَسِیرُ الْجِبالُ سَیْراً»(1) { (این عذاب الهی) در آن روزی است که آسمان به شدّت به حرکت درمی آید، و کوه ها از جا کنده و متحرّک می شوند! } و « یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ»(2)- فرمود: یعنی این زمین تبدیل می شود به زمینی که در روی آن آشکارا گناه نشده است، و کوه و گیاهی ندارند به مانند همان روزی که آن را گسترده بود، همانطور که خداوند در وهله نخستین آن را گسترد. و خداوند

1- . طور / 9 - 10
2- . ابراهیم / 48

عرش خود را نیز بر روی آب اعاده می کند کما اینکه در وهله نخستین چنین بوده است، در حالی که مستقل به عظمت و قدرتش است.

پس چ-ون که از خلق خدا احدی در آسمان و زمین باقی نماند خ-دای ج-ب-ار ج-ل ج-لاله با صدای بلند ن-دا فرماید: «امروز ملک از آن ک-ی-س-ت ؟»(1)

اح-دی ن-یست که جواب دهد. پس ذات مقدس حق تعالی خود جواب خود را می فرماید و می گوید «برای خدای یگانه ق-ه-ار اس-ت»(2)

من بر همه خلایق چیره شدم، و آن ها را میراندم. من آن خدایی هستم که جز من کسی نیست، نه شریکی دارم و نه وزیری. خلق را به دست خود آفریدم و با مشیت خود می میرانم و با قدرت خود زنده می کنم.

خداوند جبار، خود در صور، یک نفخه می دمد و از آن جهتی که به سمت آسمان ها است، صدایی خارج می شود که هیچ کس در آسمان ها نمی ماند؛ مگر آنکه زنده می شود و برپای می ایستد و قیام می کند؛ همان گونه که بود و فرشتگان حامل عرش بر می گردند و بهشت و جهنم حاضر می شوند و همه مخلوقات برای حساب رسی محشور می گردند».

راوی می گوید:« دیدم امام سجاد علیه السلام هنگامی که [در بازگو کردن این مطلب]بدین جا رسیدند، گریه شدیدی کردند.»(3)

بیان: عبارت « مستقلّا بعظمته» یعنی بدون حمل کننده ای و جهوریّ یعنی بلند.

می گویم: از شیخ مفید رحمه الله در کتاب مسائل سرویه درباره آیه شریفه «لمن الملک الیوم» پرسیئه شد که این خطاب از سوی خدای متعال خطاب به معدوم شده هاست، زیرا حق تعالی این سخن را زمانی می فرماید که خلق نابود شده اند و سپس خود پاسخ می دهد: «لله الواحد القهار»، سخن شخص معدوم عاقلانه نیست و

ص: 469

1- . غافر / 16
2- . غافر / 16

3- . تفسير قمى 2 : 222

چنین عملی از شخص حکیم صادر نمی شود، و پاسخ به چنین سوالی و یا تقریر آن، خلاف حکمت بوده و عاقلانه نیست، شیخ مفید رحمه الله در پاسخ می گوید:

آیه متضمن خبر از خطاب معدوم نیست، و خدای متعال می فرماید: «لینذر یوم التلاق یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شئ»، یوم التلاق: روز محشر و هنگام برخورد روح و جسم است، و رو به رو شدن مردم در یک مکان.

«یوم هم بارزون» تأکید آن است، زیرا بروز جز برای موجود زنده رخ نمی دهد، در آیه نیز مشخص نیست که گوینده این سخن خدای متعال باشد، ممکن است این سخن گفته فرشته ای باشد که فرمان ندا به وی داده شده و اهل محشر به وی پاسخ می دهند، و ممکن است گوینده خدای سبحان باشد که مطلب را تثبیت می کند نه این که از آن خبر می گیرد و انسان های محشور شده و یا فرشتگان حاضر به وی پاسخ می دهند.

وجه دیگر آیه شریفه «لمن الملک» این است که زمان وقوع آن هنگام نازل شدن آیه بوده و آینده مد نظر نیست، آیا به آیه شریفه « لتنذر یوم التلاق» توجه نداری؟ پس «لمن الملک الیوم» تذکری است به اینکه در آن روز ملک و سلطنت تنها از آن خدای یکتاست، و منظور از بیان آن تنها آگاه کردن مردم بوده است.

«لله الواحد القهار» تأکید برای یادآوری بوده و به این نکته اشاره دارد که ملک منحصر به خداوند است و نه موجودات دیگر. پایان سخن شیخ مفید.

می گویم: چنین روایت هایی آن احتمالات را دفع می کند، شبهه ای که حاصل شده، این است که خطاب از حکیم صادر شده، بدون آنکه هدف تفهیم مخاطب و یا استعلام چیزی باشد، بلکه هدف دیگری دارد، همانطور که بین عرب شائع است و تپه ها و اماکن و جاها را مورد خطاب قرار داده و اظهار شوق و غم و اندوه و غیره می نمایند.

ممکن است حکمت خطاب در اینجا لطفی باشد که خداوند نسبت به متکلفان دارد، چرا که قبل از وقوع قیامت آنان را آگاه کرده و به ترک دنیا و مغرور نشدن به ملک و دولت آن دعوت می کند، و آنان را از یگانگی آفریننده در تدبیر جهان و دیگر مصالح بندگان باخبر می سازد.

3. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ»(1) { حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهّار است!} فرمود: چون خدا اهل زمین را بمیراند درنگ کند به اندازه زمانی که خلق بوده اند و به اندازه آنچه آن ها را میرانیده و چند برابرش، سپس اهل آسمان اول را میراند، سپس درنگ کند به مانند آنچه خلق را آفریده و مانند آنچه اهل زمین و اهل آسمان اول را می رانده و چند برابر آن، سپس اهل آسمان دوم را بمیراند، و به همین ترتیب بیان کرده تا مرگ اهل آسمان هفتم، و فرمود: پس از آن درنگ کند به مانند دوران خلقت و دوران مرگ اهل زمین و اهل هفت آسمان و چند برابر آن، سپس میکائیل را بمیراند، سپس درنگ کند به مانند زمان آفرینش خلق و مانند همه این ها و چند برابر، سپس جبرائیل را بمیراند. و پس از درنگ همه این مدت و چند برابرش اسرافیل را بمیراند، و پس از درنگ همه آن مدت و چند برابر عزرائیل را بمیراند.

گفت: سپس خدا تبارک و تعالی می فرماید: «امروزه پادشاهی از آن کیست ؟» و خود پاسخ گوید: از آن یگانه قهّار، کجایند جبارها؟ کجایند آنان که معبودی با من ادعا می کردند؟ کجایند متکبران؟ و مانند این ها سپس درنگ کند به اندازه دوران آفرینش خلق و به اندازه همه این مدت و چند برابر آن همه، سپس زنده کند خلق را. عبید بن زراره می گوید: من گفتم: تمام این امور واقع می شود؟ این به طول می انجامد! فرمود: آیا به آنچه اتفاق خواهد افتاد علم پیدا کردی؟ گفتم: نه؛ فرمود: این امر نیز چنین است.(2)

مثل این روایت در کتاب نوادر منقول است.(3)

4. کتاب زید نرسی: عبید بن زراره از حضرت مثل این روایت را نقل کرده تا آنجا که می فرماید: و به اندازه ای که از اهل زمین و آسمان دنیا و آسمان دوم و آسمان سوم و چندین برابر آن می میراند؛ سپس اهل آسمان چهارم را می میراند؛

1- . غافر / 16
2- . تفسیر قمی 2 : 228
3- . الزهد: 166

سپس به اندازه ای که خلایق را آفرید درنگ نموده و به اندازه اهل زمین و آسمان دنیا و آسمان دوم و آسمان سوم و آسمان چهارم چندین برابر آن می میراند. سپس اهل آسمان پنجم را می میراند؛ سپس به اندازه ای که خلایق را آفرید درنگ نموده و به اندازه اهل زمین و آسمان دنیا و آسمان دوم و سوم و چهارم و پنجم و چندین برابر آن می میراند. سپس اهل آسمان ششم را می میراند؛ سپس به اندازه ای که خلایق را آفرید درنگ نموده و به اندازه اهل زمین و آسمان دنیا و آسمان دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم چندین برابر آن می میراند. سپس اهل آسمان هفتم را می میراند؛ سپس به اندازه ای که خلایق را آفرید درنگ نموده و به اندازه اهل زمین و آسمانها تا آسمان هفتم چندین برابر آن می میراند. سپس میکائیل را میرانده و حدیث را ادامه داد تا آن جا که فرمود: متکبران کجایند؟ و مانند آن. سپس به اندازه ای که خلایق را آفرید و مانند همه آن و چند برابر آن درنگ می کند و سپس خلق را بر می انگیزد یا در صور دمیده می شود؛ عبید بن زراره می گوید: عرض کردم: آیا این امر شدنی است؟ این خیلی طول خواهد کشید! حضرت فرمود: آیا آنچه قبل از خلقت خلق اول بود طولانی تر است یا این؟ عبید می گوید: گفتم: این؛ فرمود: آیا به آن علم داشتی؟ عبید می گوید: گفتم: نه؛ فرمود: این نیز مانند همان است. (1)

شرح: منظور راوی از «ذا» اشاره به زمان قبل از خلق موجودات است زیرا این زمان نا متناهی است و اگر مراد راوی این زمان باشد، حضرت علیه السلام او را به خطایش متنبه نساخت و و به صورت دیگری پاسخ وی را می داد که بعید شمردن راوی را رفع نماید؛ ظاهرا آن ها گذشت این برهه های زمانی طولانی را متوجه نمی شوند، و این یا به خاطر نابودی یکباره آن هاست، که در ادامه بیان می شود، و یا به این دلیل که در ناز و نعمت به سر می برند و طول زمان به آن ها ضرری نمی رساند، مورد اول واضح تر است. و اینکه با ظاهر آیات و روایاتی منافات دارد که بر مرگ ناگهانی اهل آسمان دلالت می کند، ممکن است سازگاری بین این

1- . الاصول السته عشر: 47

دو مورد تکلفات دور از ذهن اما این روایت به دلیل مجهول بودن نرسی برای مخالفت و تعارض با آن آیات و روایت ها صلاحیت ندارد.

5. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ»(1){آن روز که لرزنده بلرزد،و از پی آن لرزه ای [دگر] افتد} فرمود: مراد از رادفه، صیحه است، و مراد از راجفه همان نفخه دوم است که در صور دمیده می شود.(2)

6. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه «فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِیباً»(3){ شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می دارید؟! در آن روز که کودکان را پیر می کند، }فرمود: پیر شدن کودکان از ترس به خاطر شنیدن صیحه آسمانی است.(4)

7. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خدای عز و جل به ملک الموت می فرماید: ای ملک الموت! به عزت و جلال و رفعت مقام خودم سوگند که من مزّه مرگ را به تو می چشانم، آن چنان که تو طعم مرگ را به بندگان من چشانیدی.(5)

- در صحیفه الرضا علیه السلام نیز حدیث مشابهی از حضرت به نقل از پدران بزرگوارشان نقل شده است.(6)

- در امالی شیخ طوسی نیز این حدیث به نقل از امام رضا علیه السلام نقل شده، با تفاوت در عبارت «سوگند به رفعت مقامم» بیان شده است.(7)

1- . نازعات / 6 - 7

2- . تفسیر قمی 2 : 396

3- . مزمل / 17

4- . تفسیر قمی 2 : 383

5- . عیون اخبار الرضا 2 : 32

6- . صحیفه الرضا: 98

7- . امالی طوسی: 336

8. عیون اخبار الرضا علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که آیه شریفه «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ»(1) { تو می میری و آنها نیز خواهند مرد ! } نازل شد، عرض کردم: بارالها، آیا بندگان می میرند و پیامبران زنده می مانند؟ پس آیه «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ»(2) { هر انسانی مرگ را می چشد، سپس شما را بسوی ما بازمی گردانند. }نازل شد.(3)

در صحیفه الرضا علیه السلام نیز حدیث مشابهی نقل شده، با این تفاوت که عبارت «وَ تَبْقَی الْمَلَائِکَهُ» نیز ذکر شده است.

شرح: مطلبی که در صحیفه امام رضا علیه السلام آمده درست است و آنچه در کتاب عیون آمده است، تنها تکلفات بعید از ذهن درست می شود.

9. توحید: علی بن مهزیار گوید: امام باقر علیه السلام با خط خود به مردی (آن را در دعایی که به آن شخص نوشته بود خواندم.) نوشتند که بگوید: ای کسی که قبل از هر چیزی بوده ای و سپس همه چیز را آفریدی و سپس باقی می مانی، در حالی که تمام چیزها نابود می شوند. تا پایان روایت.(4)

10. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: روز وقت مشخص، روزی است که یک بار در صور دمیده شود ابلیس در فاصله بین نفخه اول و دوم می میرد. تا آخر روایت.(5)

11. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه «وَ إِنْ مِنْ قَرْیَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَهِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِیداً»(6) { هیچ شهر و آبادی نیست مگر اینکه آن را پیش از روز قیامت هلاک می کنیم؛ یا (اگر گناهکارند،) به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت } پرسیدم.

1- . زمر / 30
2- . عنکبوت / 57
3- . عیون اخبار الرضا 2 : 32
4- . توحید: 47
5- . علل الشرایع 2 : 105

6- . اسراء / 58

فرمود: تنها امت محمد صلی الله علیه و آله است که هلاکشان می کنیم یا عذابشان می کنیم؛ پس هر کس که بمیرد هلاک گشته است.(1)

12. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَ إِنْ مِنْ قَرْیَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَهِ» فرمود: این هلاکت با مرگ و غیره است. در روایت دیگری فرمود: هلاکت با قتل و مرگ و غیره است.(2)

13. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: خداوند بین نفخه اول و دوم بعد از نفخه اولی در از کمی پایین تر از آسمان دنیا از بحر مسجور بارانی می فرستد، خدای متعال می فرماید: «البحر المسجور»(3)

که آن از منی است، مثل منی مرد که آن بر زمین می بارد و آب با منی با اجسام پوسیده ملاقات می کنند و مردم از زمین مانند گیاه می رویند و زنده می شوند.(4)

14. کافی: یعقوب احمر گوید: در جریان مرگ اسماعیل - فرزند امام صادق علیه السلام - به خدمت ایشان رفتیم تا تسلیت بگوییم. ایشان پس از آن که برای فرزندش اسماعیل از خداوند طلب رحمت نمود، سپس فرمود: خدای متعال خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را به ایشان داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ» و «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ».

حضرت علیه السلام فرمود: همه اهل زمین خواهند مرد، حتی یک نفر نیز باقی نمی ماند، سپس همه اهل آسمان ها خواهند مرد و حتی یک نفر نیز باقی نمی ماند، مگر فرشته ای که مأمور قبض ارواح است و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل. پس ملک الموت می آید و در مقابل خدا می ایستد، به او گفته می شود چه کسی باقی مانده است؟ - در حالی که خودش عالم تر است - ملک الموت می گوید: پروردگارا! کسی نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 319

2- . تفسیر عیاشی 2 : 319

3- . طور / 6

4- . تفسیر امام عسکری: 282

آن گاه به او امر می شود که به جبرئیل و میکائیل بگو بمیرند. در این موقع فرشته ها یعنی حاملان عرش می گویند: ای ربّ ما، این دو فرشته رسول و امین تو هستند. پاسخ می رسد که قضای حتمی من این است که هر نفسی که در آن روح باشد باید بمیرد. ملک الموت می آید و در برابر خدا می ایستد. آن گاه به او گفته می شود چه کسی باقی مانده است؟ - در حالی که خودش بهتر می داند - ملک الموت می گوید:

پروردگارا، جز ملک الموت و حاملان عرش کسی باقی نمانده است. در این حال گفته می شود: به حاملان عرش بگو بمیرند. امام علیه السلام فرمود: سپس ملک الموت غمگین و محزون و سرافکنده در برابر خدا می ایستد. به او گفته می شود: چه کسی باقی مانده است؟ ملک الموت پاسخ می دهد: ای پروردگار، غیر از ملک الموت کسی باقی نیست، آن گاه از جانب خدا به او گفته می شود: ای ملک الموت بمیر. سپس خداوند زمین را با دست راست (یعنی با قدرت) می گیرد و می گوید: کجایند آنان که همتای من قرار داده می شدند؟ کجایند کسانی که با من خدای دیگری را می پرستیدند؟(1)

در کتاب نوادر نیز این حدیث نقل شده، با این تفاوت که در آن آمده است: آسمان ها را با دست قدرت خود می گیرد و آن ها را چند بار تکان داده و می فرماید.(2)

15. احتجاج: زندیق از امام صادق علیه السلام درباره مسائل گوناگون پرسید تا اینکه از آن حضرت سوال کرد: «آیا روح، بعد از خروج از قالب خود متلاشی می شود و از بین می رود یا باقی می ماند؟» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آری، روح بعد از خروج از بدن، باقی می ماند تا هنگام نفخه در صور. در این هنگام، تمام چیزها که یکی از آن ها روح است فانی می شوند و دیگر نه حاسّه ای هست و نه حسّی و نه محسوسی!

1- . کافی 3 : 131
2- . الزهد: 151

پس از آن مدبّر این عالم، اشیا را به صورت اوّلیه بازگشت می دهد؛ همچنان که در ابتدای امر، آنان را ابداع و انشا فرمود و این امر، پس از گذشتن چهارصد سال از نفخه اوّل صور که نفخه ممات است در نفخه حیات انجام می شود(1).

شرح: این روایت بر فنای اشیا و نابودی آن ها پس از نفخ صور دلالت می کند و نیز بر اینکه زمان امری موهوم است، در غیر این صورت نمی توان آن را چهارصد سال پس از فنای آسمآن ها تخمین زد. ممکن است منظور هر چیزی غیر از افلاک و یا هر چیزی غیر از یک فلک باشد که زمان به وسیله آن اندازه گیری می شود.

16. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اوست که آفریده ها را نابود کند پس از وجود چنانکه بوده آن چنان شود که گویی نبود. و سپری شدن دنیا پس از نو برون آوردن آن، شگفت تر نیست از برآوردن و آفریدن آن، و چگونه که اگر همه جانداران جهان، از پرندگان و چهارپایان، و آنچه در آغل است، و آنچه چرا کند در بیابان، از هر جنس و ریشه و بن، و نادانان از مردمان و یا زیرکان، فراهم آیند تا پشه ای را هست نمایند، برآفریدن آن توانا نیستند. و راه پدید آوردن آن را ندانند، و خردهاشان سرگشته شود و در شناخت آن سرگردان مانند، و نیروی آن ها سست شود و به پایان رسد، و رانده و مانده بازگردند. آن گاه دانند که شکست خورده اند، و در آفرینش آن به ناتوانی خویش اعتراف کننده، و به درماندگی در نابود ساختن آن فروتنی نشان دهنده. و خدای سبحان پس از سپری کردن جهان، یگانه ماند و تنها، و چیزی با او نبود- از آنچه آفرید در دنیا- آن سان که بود پیش از آفریدن جهان، همان خواهد بود پس از سپری ساختن آن.

نه زمانی و نه مکان بی وقت و بی زمان ، در آن هنگام مدت ها و وقت ها نیست و نابود گردیده و سال ها و ساعت ها از میان می رود. پس در آن هنگام چیزی جز خداوند یگانه قهار وجود نخواهد داشت؛ همان که بازگشت تمامی امور به سوی اوست؛ بدون قدرتی در اشیا، ابتدائاً آنان را آفرید و بدون امتناعی از جانب مخلوقات، آنها نابود می شوند؛ و اگر قدرت بر امتناع و جلوگیری داشته باشند،

1- . احتجاج: 350

بقایشان دائمی است و ساختن چیزی از اشیا وقتی آن را می ساخت بر او دشوار نمی بود خلقت آنچه خلق کرد و آفرید بر او سنگین نبود و آن را به خاطر سخت گیری یک سلطان و به خاطر ترس از زوال و نقصان خود نیافرید و به خاطر یاری جستن از آنان در برابر همتای چیره شونده آنان را نیافرید و به خاطر احتراز از ضدی که علیه او به پا خیزد خلق نکرد و به خاطر این که با مخلوقاتش ملکش افزون گردد نیافرید و به خاطر این که وحشتی داشت و می خواست با خلق به آنان انس بگیرد نیز تکوین خلق ننمود و سپس بعد از آفرینش نیز آن را نابود می کند نه به خاطر خستگی در تصرف و تدبیر در امور آن و نه به خاطر این که راحتی به او برسد و نه به خاطر سنگینی چیزی از آن بر او؛ طول بقای مخلوقات او را خسته نکرد که باعث شود به سرعت آن را نابود کند بلکه خدای سبحان اشیا را با لطف خود تدبیر نمود و با امر خود نگه داشت و با قدرتش آن را متقن نمود و بدون احتیاج به اشیا و استعانت از آنان، آنها را بعد از نابودی زنده می کند.(1)

می گویم: این خطبه و شرح آن به صورت تمام و کمال در کتاب توحید بیان شد.

توضیح تکمیلی: این روایت، همانطور که برخی از متکلمان نیز معتقدند، بر نابودی همه موجودات در پایان جهان دلالت دارد، شارح مواقف می گوید: در مباحث جسم و بدن به این موضوع اشاره شد که بنا بر اعتقاد نَظّام اجسام باقی بوده و از بین نمی روند، و بنا به اعتقاد فلاسفه که معتقدند اجسام ازلی ابدی هستند، اجسام قابل فنا و غیر دائمیّ البقا هستند؛

جاحظ و برخی از کرّامیه معتقدند اجسام ابدی اما غیر ازلی هستند، اصحاب ابوالحسین در صحت فنا توقف نموده اند و قائلان به صحت فنا آن را یا به معنای نابودکردن شخص نابود کننده و یا به معنای حدوث ضد آن و یا منتفی شدن شرط، می گیرند..

1- . نهج البلاغه: 382

اما عقیده اول، مذهب قاضی و برخی از معتزله است که خداوند جهان را بدون واسطه نابود می کند، و جهان نابود می شود، همان طور که در ابتدا معدوم بود و سپس به وجود آمد، اما ابوهذیل عقیده دارد: خدای متعال می فرماید: نابود شو، و نابود می شود، همانطور که می فرماید: کن فیکون (موجود باش پس موجود می شود).

اما عقیده دوم: بیشتر معتزله بر این اعتقادند که فنای جوهر با حدوث ضد آن، همان فنا و نابودی است، ابن اخشید معتقد است فنا اگر چه حائز مکان نیست اما در جهت خاصی صورت می پذیرد، پس هنگامی که خداوند ضد جوهر را خلق کند، همه جواهر از بین می رود.

ابن شبیب عقیده دارد: خداوند در هر جوهری فنا و نابودی قرار داده است، سپس این فنا نابودی، عدم وجود جوهر را در زمان دوم می طلبد، ابوعلی و پیروانش نیز معتقدند خداوند به تعداد هر جوهر، فنا و نابودی قرار داده است، نه در یک جا، پس جوهرها از بین می رود.

ابوهاشم و پیروانش معتقدند: یک فنا و نابودی بدون محل خلق می کند تا همه جواهر به وسیله آن از بین رود.

اما عقیده سوم: فنای جوهر با از بین رفتن شرط وجود آن است، و بشر گمان می کند این شرط، بقایی است که خدای متعال آن را بدون محل می آفریند، پس وقتی خداوند متعال آن شرط را خلق نکند، جوهر معدوم می شود؛ بیشتر اصحاب ما و نیز کلبی و معتزله بر این اعتقادند که بقاء قائم به جوهر است و خداوند آن را آن به آن می آفریند.

امام الحرمین معتقد است: آن امور عرضی است که لازم است جسم به آن موصوف شود، در صورتی که خداوند فنا و نابودی در آن قرار ندهد، نابود می شود. مرحوم قاضی در یکی از دو مذهب خود می گوید: آن وجودهایی است که خدای متعال در جسم آفریده است به صورت آن به آن؛ پس اگر خداوند فنا در آن قرار نداده باشد، نابود می شود.

نظام گوید: جوهر باقی نمی ماند، بلکه خداوند آن را از آن به آن می آفریند و هرگاه آفریده نشود، جوهر از بین می رود؛ بیشتر این سخنان باطل است، به ویژه این

سخن که می گوید: فنا امری محقق در خارج بوده، و ضد بقا و قائم به خود و یا جوهر است، و همچنین این که بقاء در خارج بدون داشتن محل موجود است؛ ممکن است وجه بطلان این عقاید نیازی به شرح نداشته باشد.

طرفداران درست بودن فنا و حقانیت حشر اجساد در این خصوص که آیا پس از فنا و نابودی و یا پس از پراکنده شدن اجزا دوباره خلق می شوند، با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

حق، توقف و درنگ کردن است، و این قول منتخب امام حرمین است که می گوید: عقلا جایز است جوهرها از بین برود و سپس دوباره ایجاد شود، و امور عرضی شناخته شده باقی بماند و ادامه یابد، سپس به جسم باز گردد؛ اما دلیل محکم نقلی بر تعیین یکی از این دو مورد وجود ندارد، پس بعید نیست که اجساد بندگان به خاک تبدیل شود و سپس دوباره به صورت اول ساخته شود، و بعید نیست که چیزی از آن معدوم شود و سپس اعاده گردد. الله أعلم.

گروه اول با دلائلی احتجاج می کنند: اولین اجماع بر آن پیش از ظهور مخالفانی مانند برخی از متأخرین معتزله و اهل سنت صورت گرفت، اما این ادعای اجماع مردود است؛ چگونه اجماع صورت گرفته در حالی که معتزله بغداد خلاف آن را عقیده دارند؟ آری، صحابه به بقای حق و نابودی خلق عقیده داشتند، و این نابودی به معنای هلاک اشیا و مرگ زندگان و پراکنده شدن اجزای آنان است و نه به معنای نابودی کامل جوهر، چرا که ظاهرا آن ها در مسائلی که به اثبات نظریه با ژرف نگری نیاز داشته باشد، وارد نمی شوند.

دوم اینکه خدای متعال می فرماید: « هو الاول و الآخر»(1)یعنی در وجود، و چنین امری جز با نابودی هر چیزی غیر از خدا امکان پذیر نیست، و پس از قیامت نیز چنین امری محقق نمی شود، پس قبل از قیامت است.

من پاسخ می دهم: می تواند آیه به این معنا باشد: خداوند آفریننده هر موجود و غایت و هدف هر مقصودی است، و یا خداوند در الهویت و یا در صفات کمال

1- . حديد / 3

خود یگانه می باشد. همانطور که اگر به شما بگویند: این اولین کسی است که شما را ملاقات کرده است و یا آخرین نفر؟ پاسخ می دهید: اولین و آخرین نفر است، و منظور شما این است که کسی غیر از او زائر شما نبوده است.

و یا به این معناست که او اول و آخر در مقایسه با همه موجودات است، به این معنا که خداوند پس از مرگ همه زندگان باقی و ازلی است، و یا او ابتدا موجودات را خلق کرد و در آخر روزی داد، همانطور که خداوند می فرماید: «خلقکم ثم رزقکم»(1)، و خلاصه اینکه منظور این نیست که خداوند بر اساس زمان، آخرین است، چرا که همه بر ابدی بودن بهشت و بهشتیان اتفاق نظر دارند.

سوم آیه «کل شئ هالک إلا وجهه»(2)، منظور از هلاکت نابودی است، نه اینکه از ذی نفع بودن خارج شود، زیرا شیء پس از متفرق شدن دالّ بر آفریننده خود است، و این از بزرگترین منافع و مصلحتها به شمار می رود.

پاسخ من این است: ممکن است به این معنا باشد که آن به خودی خود هلاک و نابود می شود، زیرا با توجه به علت ممکن است استحقاق وجود و هستی را نداشته باشد، و یا منظور از هلاک، مرگ است، و یا خارج شدن از دایره سودمندی هدفی که برای آن خلق شده است، همان طور که گفته می شود: غذا فاسد شد، یعنی برای خوردن مناسب نیست، هر چند ممکن است برای کار دیگری مناسب باشد.

مشخص است که هدف باری تعالی از آفرینش هر جوهری، دلالت بر ذات حق نیست، گرچه ممکن است برای این هدف مناسب باشد، همانطور که همه واژ های کتابی که نویسنده به رشته تحریر در آورده است، بر خود نویسنده دلالت نمی کند.

و یا منظور از هلاک، مرگ است، همانطور که خدای متعال نیز می فرماید: «إن امرؤ هلک»(3). و گویند: به این معناست: هر عملی که برای رضای خدا نباشد، هالک است، به این معنا که پاداشی به آن تعلق نمی گیرد.

1- . روم / 40

2- . قصص / 88
3- . نساء / 176

چهارم: خدای متعال می فرماید: « وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده»(1)و «کما بدأنا أول خلق نعیده»(2)آفرینش از عدم است، و حشر نیز همین طور، علاوه بر این، آفرینش دوباره خلق بدون تصور عدم و نابودی امکان پذیر نیست.

پاسخ من این است: ما این عقیده را نمی پذیریم که منظور از آفرینش خلق، ایجاد و آفرینش آن ها از عدم است، بلکه جمع و ترکیب بر اساس آن چیزی است که خدای متعال می فرماید: «وبدأ خلق الانسان من طین»(3)، به همین دلیل به صورت موجود مرئی و قابل مشاهده توصیف می شود، خدای متعال می فرماید: «أو لم یروا کیف یبدئ الله الخلق»(4)و « أو لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف بدء الخلق»(5).

اما حقیقت خلق در ترکیب و آفرینش با توجه به این آیه شریفه است: «خلقکم من تراب»(6) یعنی شما را از خاک ترکیب کرد و « وتخلقون إفکا»(7)یعنی مرتکب کذب می شوید، پس خلقت به صورت حقیقت در ایجاد برای دفع اشتراک نبوده و این عقیده ضعیف است، زبان شناسان بر این اعتقادند که ایجاد و آفرینش همراه با اندازه گیری است؛ خواه از ماده باشد مانند « خلقکم من تراب» و یا بدون آن باشد مانند «خلق الله العالم».

پنجم: «کل من علیها فان»(8) فنا همان عدم و نابودی است. من پاسخ می دهم: بلکه خارج شدن چیزی از صفتی می باشد که به وسیله آن صفت سود می رساند. همان طور که می گویند: توشه قوم فنا و نابود شد و آب و غذا از بین رفت؛ به همین صورت برای مرگ نیز از واژه فنا استفاده می شود، مانند: أفناهم الحرب: جنگ آن ها

1- . روم / 27
2- . انبیاء / 104
3- . سجده / 7
4- . عنکبوت / 19
5- . روم / 9
6- . روم / 20
7- . عنکبوت / 17

8- . رحمن / 26

را نابود کرد. و گویند: آیه به این معناست: هر موجود زنده ای که روی کره خاکی است، می میرد.

امام الحرمین می گوید: حتی اگر فنا و هلاک به معنای عدم نیز باشد، می بایست این دو آیه تأویل شود، اگر با توجه به ظاهر آیه تأویل شود، لازم است کل هستی یک باره فانی و نابود گردد، حال آنکه چنین نیست، و تأویل به حرکت جهان به سوی عدم بهتر از تأویل آیه مبنی بر قابلیت نابودی یکباره جهان، نیست. و این کلام از او اشاره است به اتفاق نظر زبان شناسان عرب که آن ها معتقدند اسم فاعل و مانند آن می تواند به معنای آینده به کار رود، و می بایست موصوف به معنایی باشد که از آن مشتق شده، و تنها اختلاف در این است که آیا بقای این معنا شرط است؟ صاحب تخلیص تصور می کند اسم فاعل نیز مانند مضارع بین حال و آینده مشترک است، اما این ایراد بر آن وارد می شود که حمل آن به معنای آینده تأویل و برگرداندن معنا از ظاهر نیست.

دیگران دلائل دیگری بیان کرده اند: اول: اگر چنین بود پاداش به مستحق آن نمی رسید، و آنچه در احادیث شنیده ایم که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند، می بایست باطل شود.

در مورد عقاید معتزله بیان شد که عقلا وجوب پاداش نیکوکار و جزای بدکار ثابت شد، و ذکر گردید که منشأ همان مبتدا نیست بلکه شبیه آن است، زیرا معدوم دقیقا به همان صورت باز نمی گردد، این اعتقاد رد شد و دلائل ضعف آن بیان گردید. حتی اگر این اعتقاد درست هم باشد، در مورد کسانی صدق نمی کند که معتقدند روح و یا اجزای اصلی باقی مانده و دیگر اجزا نابود می شوند و سپس دوباره خلق می گردد، عقیده دوم دقیقا مانند عقیده اول نیست بلکه در توصیف اولیه و بازگشت و یا بنا به دلیل دیگری مغایر آن می باشد.

با توجه به آنچه بیان شد، شکی نیست که استحقاق اصلی متعلق به روح است، ممکن است مقرر شود اگر روح از بین برود، رسیدن مستحق به پاداش آن مشخص نمی شود، زیرا نمی دانند آنکه محشور شده است، دقیقا همان اولی است که بازگشته است و یا شبیه آن است که با همان ویژگی ها خلق شده است؟

اگر به فنای کلی معتقد باشیم که موضوع مشخص است، اما در صورتی که به بقای روح و اجزای اصلی آن معتقد باشیم، پس به خاطر نابودی ترکیب و ساختار و صفاتی است که مسلمانان به آن متمایز می شوند، به ویژه کسانی که معتقدند روح نیز مانند جسم است، و لازمه این سخن منتفی است چرا که دلائل بر رسیدن جزا به مستحق استوار دلالت دارد.

نباید اشکال شود و گفته شود: ممکن است خداوند روح و اجزای اصلی آن را از پراکندگی و متلاشی شدن حفظ کند، بلکه حکمت الهی چنین چیزی را اقتضا می کند تا مشخص شود حق به حق دار می رسد. ما در پاسخ این اشکال می گوییم: مقصود باطل کردن عقیده کسانی است که معتقدند نه تنها همه اجزا نابود می شوند، بلکه همه عالم از بین رفته و سپس دوباره خلق می شود، و به وجود می آید

حتی اگر این عقیده صحیح باشد، متوجه شدید اصل عمده در حشر، بازگشت اجزای اصلی است و نه اضافی، و دانستید که اجزای اصلی صرف نظر از نابودی کلی، متلاشی نمی شوند؛ بلکه پاسخ این است که با توجه به ادله مشخص می شود خدای متعال است که پاداش را به مستحق آن می رساند و بر این دلالت ندارد که ما به طور قطع این را هنگام تحقق آن در می یابیم و علم خدا کافی است. اگر این عقیده درست باشد، خدای متعال علمی ضروری و یا راهی آشکار به صورت جزئی و یا کلی می آفریند.

دوم اینکه معتزله معتقدند: می بایست عمل حکیم بنا به مصلحتی باشد تا کار وی عبث و بیهوده تلقی نشود، و نابودی هنگامی که به هیچکس سودی نمی رساند پس هیچ هدف و غرضی در بر ندارد، زیرا تنها در وجود بلکه در زندگی، منفعت وجود دارد، و پاداش مستحق و عذاب و سوال و حساب و غیره نیز در صورت نابودی صورت نمی گیرد و این امر کاملا مشخص است، از سوی دیگر اینکه در روایات از نابودی خبر داده شده، لطف و رحمتی است برای مکلفان و بیان نهایت عظمت و بی نیازی و یکتایی در دوام و بقای الهی، و نابودی این امور را محقق ساخته و بر این موضوع صحه می گذارد.

سوم اینکه: اما متونی که بر نشر و زنده شدن پس از مرگ و جمع شدن پس از پراکندگی دلالت دارد، آیاتی از قبیل: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی»(1)تا آخر آیه و «أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها» تا آنجا که می فرماید: «وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً»(2)و

نیز «و کَذلِکَ النُّشُورُ»(3) وَ «کَذلِکَ تُخْرَجُونَ»(4) و «کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ»(5)پس از آنکه آفرینش با گل را به صورتی که می بینیم، ذکر می فرماید: «أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ»(6)«أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ»(7)

تا آنجا که می فرماید: «یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ»(8) و دیگر آیاتی که بر جدا شدن و نه بر نابودی دلالت دارد.

پاسخ: هر چند در این آیات اشاره ای به نابودی نشده اما آن را نفی نیز نمی کند، بلکه تنها بر چگونگی زنده شدن و گردآوری پس از پراکندگی دلالت دارد، زیرا سوال و جواب از آن صورت می گیرد، و نیز به این دلیل که در دید اولیه واضح تر است و شواهد بیشتری بر آن دلالت دارد، و این در مخالفت با آیاتی است که به فنا و نابودی اشاره دارد. پایان کلام شارح مواقف.

حقیقت این است که نمی توان یکی از این دو عقیده را پذیرفت، زیرا با یکدیگر در تعارضند، و در صورت اثبات، نابودی تنها بر چیزی محقق می شود که اراده حق تعالی بر آن صورت گرفته باشد، و بیشتر متکلمان امامیه بر این عقیده اند که نابودی کلی صورت نمی گیرد، به ویژه در اجساد.

1- . بقره / 263
2- . بقره / 262
3- . فاطر / 9
4- . روم / 19
5- . اعراف / 29

6- . عنكبوت / 19
7- . بقره / 259
8- . قارعه / 4 و 5

محقق طوسی رحمه الله در تجرید می نویسد: ادله نقلی بر این امر دلالت می کند و در موارد تکلف آور به تفریق تأویل می گردد، همانطور که در داستان ابراهیم علیه السلام نیز بیان شده است.

اما همانطور که در متون صریح آمده لازم است به صور ایمان بیاوریم، تأویل آن این است که صور جمع تصاویر است، طبرسی و نیز شیخ مفید رحمه الله نیز پیش از او آن را بیان کرده اند، و این معنا به معنای خروج از ظاهر آیات و بلکه صراحت آیات است، چرا که این در نفخه اول ممکن نیست. و مفرد آوردن ضمیر نیز در آیه شریفه «ونفخ فیه اخری» آن را رد می کند و موجب طرح بی جهت متون صحیح و صریح آشکار است؛ و سیدالساجدین علیه السلام در دعای سوم صحیفه کامله می فرماید: و اسرافیل که صاحب صور شاخصی استکه منتظر اذن و حلول امر از جانب توست و با نفخ خود به خاک افتادگان و کسانی را که در گروی قبور خود هستند را بیدار می کند.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آيا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند يکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقيقات رايانه ای قائميه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آيت الله حاج سيد حسن فقيه امامی (قدس سره الشريف)، با فعاليت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهيختگان حوزه و دانشگاه، فعاليت خود را در زمينه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقيقات رايانه ای قائميه اصفهان در راستای تسهيل و تسريع دسترسی محققين به آثار و ابزار تحقيقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در اين عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جريانات اجتماعی، سياسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مديريت آثار توليد شده و انتشار يافته از سوی تمامی مراکز شيعه» تلاش می نمايد تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصين، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهيختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون توليد و در فضای مجازی به صورت رايگان در اختيار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلين (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
2.تقويت انگيزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقيق تر مسائل دينی
3.جايگزين کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رايانه ها و ...
4.سرويس دهی به محققين طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمينه سازی جهت تشويق انتشارات و مؤلفين برای ديجيتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109